

تاریخ ایران باستان امپراتوری هخامنشی

نویسنده
ماریا بروسیوس

مترجم
سید علی ضرغامی



براسیوس، ماریا Maria، Brosius, Maria	:	سرشناسه
تاریخ ایران باستان امپراتوری هخامنشی / نویسنده ماریا بروسیوس؛ مترجم سیدعلی ضرغامی.	:	عنوان و نام پدیدآور
کرج: موسسه نشر سیمرغ آسمان آذرگان، ۱۴۰۰.	:	مشخصات نشر
۳۲۷ص.	:	مشخصات ظاهری
شابک: 978-622-282-190-6	:	شابک
فیا	:	وضعیت فهرست نویسی
A history of ancient Persia : the Achaemenid empire, 2021. عنوان اصلی:	:	یادداشت
سلسه هخامنشیان -- ۵۲۱ - ۴۸۵ ق.م.	:	موضوع
Achaemenid dynasty -- 559 B.C.-330 B.C.	:	موضوع
ایران -- تاریخ -- از آغاز تا ۶۴۰ م.	:	موضوع
To 640--History -- Iran	:	موضوع
ضرغامی، سیدعلی، ۱۳۵۷-، مترجم	:	شناسه افزوده
DSR۲۹۱	:	رده بندی کنگره
۹۵۵/۰۱۴	:	رده بندی دیویی
۷۶۱۰۰۹۱	:	شماره کتابشناسی ملی

تاریخ ایران باستان: امپراتوری هخامنشی

نویسنده: ماریا بروسیوس

مترجم: سید علی ضرغامی

مؤسسه نشر سیمرغ آسمان آذرگان

نوبت چاپ: اول ۱۴۰۰

چاپ و لیتوگرافی: چاپ پارمیدا

شمارگان: ۵۰۰

قیمت: ۸۵۰۰۰ ریال

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۸۲-۱۹۰-۶

آدرس: کرج، جاده ملارد، گلستان ۴۳، ساختمان دیبا، واحد ۲۹ - کد پستی: ۳۱۶۶۹۳۶۸۶۹



فهرست

۱۱	پیشگفتار
۱۵	فصل اول: مقدمه
۲۱	فصل دوم: ورود پارس‌ها به فلات ایران
۲۱	۲-۱- پارس‌ها
۲۲	۲-۱-۱: پارسوا و پارسوماش
۲۵	۲-۱-۲: کوروش، شاه پارسوماش
۲۵	۲-۲- جمعیت بومی فلات ایران: ایلامیها
۳۰	۲-۳- همسایگان در شمال: مادها
۳۰	۲-۳-۱: ماد به روایت هرودوت
۳۱	۲-۳-۲: مادها در منابع خاور نزدیک
۳۷	فصل سوم: تأسیس امپراتوری: کوروش بزرگ
۳۷	۳-۱- کوروش دوم و مادها
۳۸	۳-۱-۱: یک داستان عامیانه یا ابزاری برای مشروعیت؟
۴۰	۳-۲- فتح پادشاهی لیدی
۴۱	۳-۳- کوروش و یونانیان ایونی
۴۲	۳-۴- اولین شهر سلطنتی پارس: پاسارگاد
۴۷	۳-۵- تسخیر بابل
۵۲	۳-۵-۱- فتح صلح آمیز
۵۳	۳-۵-۲- نبوغ سیاسی
۵۵	۳-۶- نبرد با سکاها
۵۶	۳-۷- کوروش دوم، فاتح و معمار امپراتوری
۵۹	فصل چهارم: یک جانشین شایسته: کمبوجیه دوم
۵۹	۴-۱- جانشینی کمبوجیه دوم
۶۲	۴-۲- قدرت تبلیغات
۶۵	۴-۲-۱- پاپیروس دموتیک
۶۶	۴-۳- تصویر کمبوجیه در تاریخ هرودوت
۶۹	۴-۴- گاو آپیس
۷۱	۴-۴-۱- گاو آپیس و مرگ کمبوجیه
۷۲	۴-۴-۲- کشتن همسر و خواهرش
۷۳	۴-۵- برادرکشی
۷۵	فصل پنجم: از بردیا تا داریوش اول

۷۵	۵-۱- جانشینی داریوش اول
۷۵	۵-۱-۱- روایت هرودوت
۷۷	۵-۱-۲- روایت داریوش: کتیبه بیستون
۷۸	۵-۲- مرگ بردیا
۹۲	۵-۲-۱- هرودوت و کتیبه بیستون: مقایسه
۹۳	۵-۲-۲- راز یک قتل
۹۴	۵-۲-۳- داریوش هخامنشی
۹۵	۵-۲-۴- چیش پیش
۹۶	۵-۲-۵- شاخه سلطنتی پادشاهان
۹۶	۵-۲-۶- ازدواجهای سلطنتی
۹۷	۵-۳- تحکیم امپراتوری
۱۰۰	۵-۳-۱- شهرهای سلطنتی
۱۰۳	۵-۳-۲- پارس، شهر پارسیان
۱۰۹	۵-۴- سیاست خارجی
۱۱۳	۵-۴-۱- نبرد با سکاها
۱۱۴	۵-۴-۲- اتحاد پارس و یونان در سال ۵۰۸-۵۰۷ ق.م
۱۱۶	۵-۴-۳- شورش ایونی‌ها
۱۱۶	۵-۴-۴- ترتیب وقایع
۱۲۱	۵-۴-۵- مشکلات موجود در گزارش تاریخی
۱۲۲	۵-۴-۶- نبرد تلافی جویانه سال ۴۹۰ ق.م
۱۲۷	فصل ششم: چهره امپراتوری
۱۲۷	۶-۱- دربار هخامنشی
۱۲۹	۶-۱-۱- قدرت تصویرنگاری سلطنتی
۱۳۴	۶-۲- ایدئولوژی سلطنتی
۱۳۷	۶-۳- دین پارسیان
۱۴۱	۶-۳-۱- مراسم تدفین و خاکسپاری
۱۴۵	۶-۴- تخت جمشید، امپراتوری کوچک
۱۴۸	۶-۴-۱- دربار
۱۴۹	۶-۴-۲- دادن هدایا
۱۵۱	۶-۴-۳- ریتون
۱۵۲	۶-۴-۴- زنان دربار
۱۵۶	۶-۴-۵- دوستان و حامیان پادشاه
۱۵۶	۶-۴-۶- درباریان

۱۵۸.....	۶-۴-۷- پناهندگان و خارجیها
۱۶۷.....	فصل هفتم: ساختار قدرت
۱۶۷.....	۷-۱- ساتراپها
۱۶۸.....	۷-۱-۱- ساتراپیها
۱۷۰.....	۷-۱-۲- ساتراپی بزرگ باختر
۱۷۱.....	۷-۱-۳- وضعیت نواحی قفقاز و تراکیه
۱۷۹.....	۷-۲- اداره امپراتوری
۱۷۹.....	۷-۲-۱- مکاتبات دربار
۱۸۳.....	۷-۲-۲- مالیات و خراج
۱۸۵.....	۷-۲-۳- اداره تخت جمشید
۱۸۶.....	۷-۲-۴- جاده های شاهی
۱۹۷.....	فصل هشتم: دیپلماسی و سیاست خارجی از خشایارشاى اول تا اردشیر دوم
۱۹۷.....	۸-۱- دوران سلطنت خشایارشا
۱۹۷.....	۸-۱-۱- جانشینی خشایارشا
۲۰۰.....	۸-۱-۲- سرکوب شورشها در مصر و بابل
۲۰۰.....	۸-۲- نبرد در یونان
۲۰۱.....	۸-۲-۱- اوضاع سیاسی در یونان
۲۰۱.....	۸-۲-۲- ارتش پارس در این لشکرکشی
۲۰۲.....	۸-۲-۳- ترموپیل و آرتمیزیوم
۲۰۳.....	۸-۲-۴- نبرد سالامیس و سقوط آتن
۲۰۳.....	۸-۲-۵- تلاش برای دیپلماسی
۲۰۴.....	۸-۲-۶- نبرد پلاتایا
۲۰۵.....	۸-۲-۷- خشایارشا در آسیای صغیر
۲۰۵.....	۸-۲-۸- ماجرای خشایارشا و همسر ماسیستس
۲۰۶.....	۸-۲-۹- بازگویی یک داستان
۲۱۲.....	۸-۲-۱۰- آغاز افسانه
۲۱۳.....	۸-۲-۱۱- دوستی با ماد
۲۱۴.....	۸-۲-۱۲- تأثیر فرهنگ پارسی
۲۱۵.....	۸-۲-۱۳- پس از جنگ
۲۱۸.....	۸-۳- اردشیر اول
۲۱۸.....	۸-۳-۱- مرگ خشایارشا و جانشینی اردشیر اول
۲۱۹.....	۸-۳-۲- شورشهای مصر و باختر(بلخ)
۲۱۹.....	۸-۳-۳- شورش در مصر ۴۵۴-۴۶۴ ق.م

- ۲۲۰ ۸-۳-۴- شورش مگابیزوس
- ۲۲۴ ۸-۳-۵- صلح کالیان
- ۲۲۵ ۸-۳-۶- اورشلیم (یهودیه) در دوران سلطنت اردشیر اول
- ۲۲۵ ۸-۳-۷- تداوم ساخت تخت جمشید
- ۲۲۶ ۸-۴- بحران جانشینی در سال ۴۲۴ ق.م
- ۲۲۸ ۸-۴-۱- شورش در امپراتوری
- ۲۲۹ ۸-۴-۲- ادامه روند ساخت بناهای سلطنتی
- ۲۲۹ ۸-۴-۳- ورود دوباره پارس به صحنه سیاسی یونان
- ۲۳۱ ۸-۴-۴- پیمان دو جانبه ۴۱۱ ق.م
- ۲۳۶ ۸-۵- اردشیر دوم
- ۲۳۶ ۸-۵-۱- جنگ میان برادران
- ۲۳۹ ۸-۵-۲- امور پارسیان در آسیای صغیر
- ۲۴۵ ۸-۵-۳- اوآگوراس سالامیس
- ۲۴۸ ۸-۵-۴- شورش در مصر ۳۴۴/۳۴۲ ق.م - ۴۰۴/۴۰۰ ق.م
- ۲۵۰ ۸-۶- آغاز روند تغییر
- ۲۵۰ ۸-۶-۱- پادشاهان و حکومت‌های محلی در غرب امپراتوری
- ۲۵۲ ۸-۶-۲- هکاتومنیدها
- ۲۵۶ ۸-۶-۳- پریکل، پادشاه لیمیرا
- ۲۵۹ ۸-۶-۴- سطح سیاسی
- ۲۵۹ ۸-۶-۴-۱- پادشاهان صیدون
- ۲۶۰ ۸-۶-۵- کتیبه پادشاه بیلوس/گوبال
- ۲۶۶ ۸-۶-۶- شورشها در غرب آسیای صغیر ۳۵۹/۳۵۸ - ۳۶۶ ق.م
- ۲۶۷ ۸-۶-۷- داماتس
- ۲۶۸ ۸-۶-۸- آریوبرزن
- ۲۶۹ ۸-۶-۹- اورونتس
- ۲۷۰ ۸-۶-۱۰- مرگ اردشیر دوم
- ۲۷۷ فصل نهم: دورانی تازه: سلطنت اردشیر سوم و اردشیر چهارم
- ۲۷۷ ۹-۱- جانشینی اردشیر سوم
- ۲۷۸ ۹-۲- مصر
- ۲۷۹ ۹-۳- روابط آتن - پارس (۳۴۲-۳۴۹ ق.م)
- ۲۸۲ ۹-۴- مرگ اردشیر سوم و سلطنت اردشیر چهارم
- ۲۸۷ فصل دهم: داریوش سوم، آخرین پادشاه امپراتوری هخامنشی
- ۲۸۷ ۱۰-۱- جانشینی داریوش سوم

۲۸۹	 ۱۰-۲ تهدید خارجی
۲۹۹	 ۱۰-۶-۲ مرگ داریوش سوم
۲۹۹	 ۱۰-۳-۱۰ دنباله روی از پادشاهان پارس
۳۰۵	 فصل یازدهم: خاتمه
۳۰۵	 خاتمه
۳۰۹	 کتابنامه
۳۲۱	 علائم اختصاری

پیشگفتار

در چند دهه گذشته تاریخ هخامنشیان موضوع تحقیق و پژوهش‌های جالبی بوده است. مراکز تحقیقاتی و پژوهشی دانشگاهی با بررسی جنبه‌های مختلف امپراتوری هخامنشیان، اطلاعات بسیار ارزشمندی را در اختیار خوانندگان و همچنین دانشجویان تاریخ قرار داده‌اند. نمایشگاه‌هایی که اخیراً با موضوع ایران باستان در سراسر جهان برگزار شده، شکوه و عظمت هنر هخامنشیان، که آثار آن در گوشه و کنار این امپراتوری یافت شده را دوباره زنده کرده است. اخیراً کتابی بسیار ارزشمند در مورد امپراتوری هخامنشی توسط آملی کورت تألیف شده است که بعنوان کتاب مرجع، اطلاعات دست‌اولی را از ثروت مکتوب ایران هخامنشی در اختیار جامعه دانشگاهی قرار داده است. چندی پیش نمایشگاهی با موضوع امپراتوری هخامنشی در موزه بریتانیای لندن برگزار گردید که به درستی تحت عنوان "امپراتوری فراموش شده" از آن یاد شده بود. دنیای ایران باستان برای مدتی از مطالعات تاریخی دور افتاده بود و بیشتر مطالعات حول محور بین‌النهرین باستان انجام می‌شد، اما تلاش چندی از محققین علاقه‌مند به زبان، تاریخ و باستان‌شناسی ایران هخامنشی باعث شد همگان بدانند که این امپراتوری در حقیقت فراموش نشده است.

کتاب حاضر بعنوان یک کتاب درسی برای دانشجویان و علاقمندان در نظر گرفته شده، چه آنها که مورخان باستان هستند و چه باستان‌شناسان و سایر دانشجویان تاریخ و تمدن ایران و همه کسانی که مایلند در مورد اولین امپراتوری ایران اطلاعاتی کسب نمایند و با این هدف نگاشته شده است که تنوع و غنای فرهنگی این سرزمین را با استفاده از منابع و داده‌های باستان‌شناسی به گونه‌ای ارائه دهد که بتوان بینشی از نحوه عملکرد این امپراتوری، چگونگی حکومت پادشاهان و تا اندازه‌ای چگونگی زندگی مردم عادی بدست آورد. سعی نگارنده براین بوده که نشان دهد چه میزان باید با دقت، منابع یونانی که تاریخ سیاسی ایران را روایت کرده‌اند، بخوانیم و ارزیابی کنیم و به این نکته دقت داشته باشیم که روایت آنها اغلب به جای اینکه واقعیت تاریخی را به تصویر بکشد، یک قالب سنتی و کلیشه‌ای ادبی را دنبال کرده است تا تصویر خاصی از پارسیان ارائه دهد. در اغلب موارد ما با استفاده از منابع باستانی خاور نزدیک از جمله منابع آشوری، بابلی، پارسی، مصری، و آرامی گزارش‌هایی مخالف گزارش‌های یونانی را مشاهده می‌کنیم. در برخی موارد نیز دیده می‌شود که وقتی از منظر شرقی به برخی وقایع نگاه می‌کنیم موضوع متفاوت بنظر می‌رسد. گاهی نیز درک برخی موارد آسان نیست که دلیل آن یا ناخوانا بودن متن اصلی و یا از بین رفتن بخشی از آن است.

در برخی موارد هم هنوز موفق به ترجمه برخی اصطلاحات بکار رفته در این متون باستانی نیستیم. اما با وجود این کاستی‌ها، مطالعه این منابع می‌تواند دیدگاه ما را درباره تاریخ ایران باستان کامل‌تر نماید. برای نگارنده این موضوع اهمیت زیادی داشته که کتیبه‌های سلطنتی و منابع مکتوب تاریخ هخامنشی را در این کتاب بیاورد که تا آنجا که ممکن است روایت تاریخ را از زبان خود ایرانیان باستان بشنویم و بررسی کنیم. هرچند که منابع مهم دیگر نیز در این کتاب آورده شده‌اند. سوابق اداری بایگانی‌های بدست آمده از سراسر امپراتوری به ما این امکان را می‌دهند که از زندگی روزمره مقامات، مدیران و حتی مردم عادی اطلاعاتی کسب کنیم. از دستورات شاهی گرفته تا اسناد مربوط به اجاره زمین و یا ازدواج و اسناد مربوط به پرداخت سهمیه مردان، زنان و کودکان که در ساخت بناهای سلطنتی شرکت داشتند.

امیدوارم که این منابع بتوانند در مطالعه و شناخت امپراتوری عظیمی که چه از نظر وسعت و چه از نظر عمر قابل قیاس با سایر امپراتوری‌های خاور نزدیک نبوده، مفید باشد. این امپراتوری تحت سلطه شاهانی اداره می‌شد که به این اصل پایبند بودند که برای اداره چنین امپراتوری گسترده‌ای که متشکل از اقوام مختلف، فرهنگ‌ها و مذاهب گوناگون بود، احترام به عقاید دیگران و تحمل آنان از هر چیز دیگر مهم‌تر می‌باشد. در شرایط کنونی که ما شاهد رشد ملی‌گرایی در سراسر جهان و ترس روزافزون از بیگانگان و از ادیان دیگران هستیم، بنظر می‌رسد که امپراتوری هخامنشی هنوز هم می‌تواند به ما نشان دهد که هویت ملی و پذیرش دیگران در تضاد با یکدیگر نیستند.

شجره نامه هخامنشیان

چیش پش

کوروش اول

کمیوجیه اول + ماندانا

کوروش دوم + کاساندان

کمیوجیه دوم

بردیا

اوتانس

پرنکه

هشتاسپ

آرشام

آریارمه

داربوش اول

آرتاخرنس

آرتانس

آتوسا

آرتیستونه

پارمیس

فیدیمه

دختر گوبریاس

فراتاکونه

(ایردایاما)

هخامنش

ارتازوستره

ایشین

هشتاسپ

ماسپستس

خشایارشای اول

اردشیر اول

هشتاسپ

راتاشا

رودوگون

آهیتس

داهاسپها

آلوگون

آندیا

کاسمارتینه

سغنیاتوس

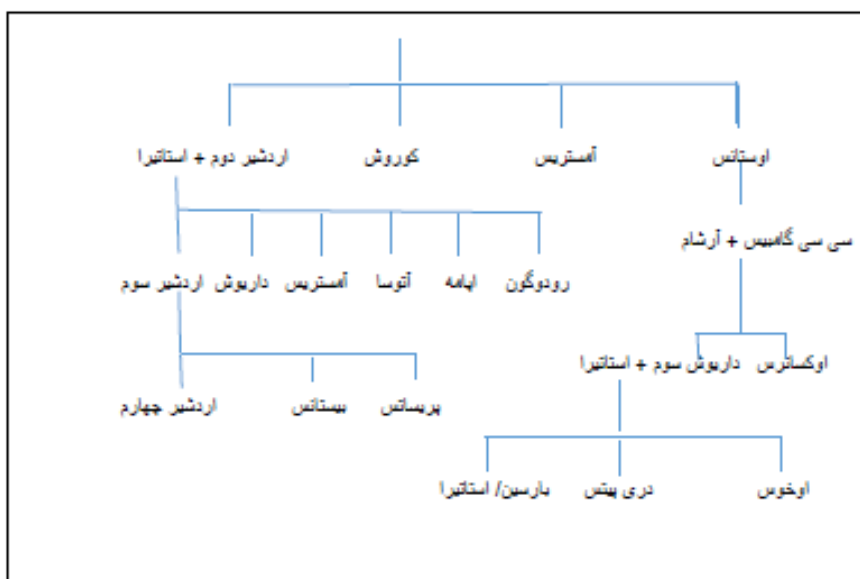
باگوپاس

پریساتیس

+ داربوش دوم (اوخوس)

آرسیتس

خشایارشای دوم



فصل اول: مقدمه

نخستین امپراتوری ایران که تحت عنوان "امپراتوری هخامنشیان" شناخته می شود، پس از هخامنش توسط کوروش دوم در سال ۵۵۰ پیش از میلاد پایه گذاری شد. او یکی از معدود فرمانروایان تاریخ جهان است که لقب "کبیر" را از آن خود کرده است. کوروش دوم، یک امپراتوری بزرگ را بنیانگذاری نمود که از مصر و سواحل مدیترانه شرقی تا رودخانه ایندوس در هند وسعت داشت و تمام ترکیه امروزی تا رود دانوب در اروپا ضمیمه این امپراتوری شدند و سرزمین های آسیای مرکزی که امروز در مرز روسیه قرار دارند نیز تحت کنترل هخامنشیان درآمد. دستیابی به این فتوحات از یک سو و اداره آن توسط هخامنشیان برای مدتی بیش از دویست سال، دستاوردی عظیم به شمار می رود. این امپراتوری، در نهایت با حمله اسکندر سوم از مقدونیه و مرگ آخرین پادشاه آن، داریوش سوم در ۳۳۰ ق.م سقوط کرد. سیاستی که کوروش دوم پی ریزی نمود، توانست بقای این امپراتوری را برای بیش از دو قرن تضمین کند. مبنای سیاست او بر تساهل و مدارا استوار بود. در امپراتوری او مردم اجازه داشتند سبک زندگی خود را ادامه دهند، به زبان های خود صحبت کنند، آداب و مراسم مذهبی خود را دنبال نمایند و رسوم فرهنگی خود را حفظ کنند. هر چند ممکن است نتوانیم با قاطعیت، اتخاذ چنین تصمیمی از طرف کوروش و جانشینانش را که بسیار جلوتر از مردم زمان خود بودند، ناشی از مهربانی و شفقت آنان بدانیم، اما می توان گفت در پیش گرفتن چنین سیاست هوشمندانه ای در راستای نوعی تشخیص مصلحت سیاسی انجام گرفته است. با اتخاذ این سیاست از یک سو استفاده از قوای دولتی برای کنترل ایالتان مختلف کاهش می یافت و دیگر دولت مجبور نمی شد برای اداره ایالت ها و سرزمین های امپراتوری توان و انرژی مضاعف بگذارد و از سوی دیگر احتمال بروز مخالفت ها و شورش ها علیه قدرت حاکم نیز کاهش می یافت. در واقع آزاد بودن مردم در داشتن مذهب، فرهنگ و زبان خود تا حد زیادی زمینه های مقاومت در برابر حکومت پارس را کاهش میداد. این سیاست مبتنی بر تساهل و مدارا در مواجهه با دو موضوع اعمال نمی شد. یکی پرداخت مالیات و خراج و دیگری شورش و طغیان. شورش هایی که در امپراتوری هخامنشیان رخ میداد بشدت سرکوب می گردید. شاهان هخامنشی خیانت و نافرمانی را تحمل نمیکردند و هر سرزمینی که سودای استقلال طلبی و جدایی در سر داشت با قدرت بی امان امپراتوری پارس مواجه می شد و بدون در

نظر گرفتن اینکه بازسازی آن ایالت چقدر طول خواهد کشید، بشدت سرکوب می گردید. بدون تردید مهمترین شورش از این است، شورش بود که در مصر برپا شد. این شورش که در سال ۴۴۰ ق.م آغاز شد در نهایت در سال ۴۳۳-۴۳۲ ق.م توسط اردشیر سرکوب گردید. علاوه بر شورش هایی که با انگیزه جدایی طلبی بوقوع می پیوست برخی نیز که درصدد دست یافتن به کرسی قدرت بودند، جنبش ها و نا آرامی هایی به راه می انداختند. گاه در فاصله زمانی بین مرگ یک پادشاه تا بر سر کار آمدن جانشین او چندین شورش بر پا می شد. این نا آرامی ها معمولا زمانی شدت می یافت که جانشین شاه مشخص نبود و یا شاه و ملکه فرزند پسر نداشتند که در قید حیات باشد. در مواقعی نیز جانشین شاه با شورش برادرانش مواجه می شد، چنانکه در مورد اردشیر دوم و برادرش این اختلاف به جنگ داخلی منجر شد. با وجود این تحولات، قدرت و پادشاهی در این سلسله حفظ شد و برای دوره ای طولانی ادامه یافت، چنانکه اردشیر اول حدود چهل سال و اردشیر دوم حدود چهل و پنج سال فرمانروایی کردند. کتیبه های شاهی بخوبی توالی و ترتیب شاهان هخامنشی را نشان می دهند. عنوان "شاه شاهان" لقبی بود که جایگاه شاه را در سلسله پادشاهی که خاندان او ایجاد کرده بود و میراث وی به شمار می رفت، روشن می ساخت. پروژه های ساختمانی که توسط شاه سابق آغاز شده بود با افتخار توسط شاه جدید تکمیل و کاخ های قدیمی بازسازی می شدند. پادشاهان برای مراسم تاجگذاری و تفویض قدرت، مراسمی در پاسارگاد که اولین پایتخت سلطنتی پارسیان بود برگزار نموده و به کوروش دوم بنیانگذار امپراتوری ادای احترام می کردند.

در ذهن بسیاری از محققین و دانشجویان و سایر خوانندگان، بخصوص در دنیای غرب، نام امپراتوری هخامنشی هموار با دو واقعه مهم گره خورده است. اول، نبردهای ایران و یونان در سال ۴۹۰ و سپس سالهای ۴۷۹-۴۸۰ ق.م و دوم، فتح قلمروی امپراتوری پارس در سال ۳۳۰ ق.م توسط پادشاه مقدونی، اسکندر کبیر. منابع یونانی که جنگ های ایران و یونان را روایت کرده اند، امپراتوری پارس را قدرتی ضعیف و در حال انحطاط معرفی نموده اند. این تصویری است که منابع یونانی از امپراتوری پارسیان ارائه می دهند. از جمله این منابع می توان به تاریخ هرودوت^۱ (۴۲۵-۴۸۴ ق.م) و تراژدی ایرانیان نوشته ایسخولوس^۲ (۴۵۶-۵۲۵ ق.م) که نخستین بار در سال ۴۷۲ ق.م ارائه شد، اشاره نمود. هر دوی این آثار پس از جنگ های ایران و یونان در سالهای ۴۷۹-۴۸۰ ق.م خلق شدند. در واقع تضاد بین یونانیان

1 - Herodotus

2 - Aeschylus

و بربرها، پارسیان را نیز تحت الشعاع قرار داد و این تضاد در آثار هنری و نوشته های یونانی قرون چهارم و پنجم پیش از میلاد بازتاب یافته است و این نوع نگرش بتدریج ایده ضدیت بین آزادی (یونان) و استبداد (پارس) و در نهایت بین اروپا و آسیا را شکل داد. این موضوع به مدت تقریباً دوپست سال تحقیقات باستانی را تحت تاثیر قرار داد بگونه ای که در قرن نوزدهم یک فیلسوف آلمانی بنام هگل^۱ در یکی از سخنرانی هایش درمورد فلسفه تاریخ چنین گفته است: «گر بپرسیم در این جنگ (جنگ پارسی) چه قدرتهایی به مقابله با یکدیگر پرداختند، باید گفت که از یک طرف با استبداد شرقی روبرو هستیم که در آن، همه جهان شرق تحت رهبری یک قدرت، متحد شدند و از سوی دیگر با مردم آزاده ای طرف هستیم که در مقابل این مردمان جنگ طلب ایستادگی کردند، بطوریکه تاریخ جهان چنین شکوه و جلالی از قدرت معنوی توده مردم به خود ندیده است. آنها توانستند با تکیه بر قدرت معنوی خود پارسیان را از این بخش از آسیا بیرون کنند» (هگل، ۱۹۶۱، صفحه ۳۶۳) در اوایل قرن نوزدهم فردریش گروتفند^۲ (۱۸۵۳-۱۷۷۵م) دانشجوی دانشگاه گوتینگن در آلمان، خواندن خطوط میخی را رمز گشایی کرد. (این خط در شرق نزدیک باستان استفاده می شد که برای نگارش آن بر روی سطوح سخت از ابزار گوه مانندی استفاده می کردند) بدنبال این دستاورد، پیشرفت دیگری در اواسط قرن نوزدهم توسط افسری انگلیسی بنام هنری راولینسون^۳ (۱۸۹۵-۱۸۱۰ م) صورت گرفت و او موفق شد متن کتیبه بیستون را کپی کند. یک کتیبه سه زبانه که در بالای کوه بیستون در شمال غربی ایران توسط داریوش اول، پادشاه پارس حک شده است و داریوش در این کتیبه وقایعی را که به سلطنت او در سال ۵۲۲ ق.م منجر شد، ثبت نموده است. به این ترتیب برای اولین بار محققان توانستند اطلاعاتی در مورد تاریخ ایران باستان که از زبان خودشان روایت شده کسب کنند. رمز گشایی از خطوط میخی دروازه ای نو برای شناخت بهتر ما از خاور نزدیک و ایران باستان گشود و دانشمندان توانستند کتیبه های سلطنتی و هزاران لوح بدست آمده از بایگانی های خاور نزدیک را بخوانند. رمز گشایی کتیبه بیستون منجر به ایجاد رشته جدیدی بنام آشور شناسی شد و زمینه مطالعات گسترده تر در تاریخ ایران باستان را فراهم نمود. کاوش های بعدی باستان شناسی در شوش، پاسارگاد، نقش رستم و تخت جمشید از اواخر قرن نوزدهم تا سال ۱۹۷۹ میلادی، کتیبه های بیشتری را در معرض دید قرار داد و نسل جدید محققان را قادر به مطالعه تاریخ ایران باستان براساس مدارک دست اول نمود. تا این زمان، بسیاری از محققان در سراسر جهان بطور جداگانه در

1 - Georg w.friedrich Hegel

2 - Georg .friedrich Grotefend

3 -Henry Creswicke Rawlinson

زمینه های باستان شناسی ایران، زبان های ایران باستان و تاریخ ایران فعالیت می کردند تا اینکه مراکز تحقیقات تاریخ هخامنشیان توسط هلن سانسسیسی^۱ از دانشگاه گروتینگن هلند و آملی کورت^۲ از دانشگاه کالج لندن انگلستان دایر شد و مطالعات هخامنشی در یک سایت تحقیقاتی متمرکز گردید. این حرکت نه تنها باعث گرد هم آمدن دانشمندان از رشته های مختلف در زمینه آثار کلاسیک، تاریخ باستان، باستان شناسی، مصر شناسی، مطالعات نژاد سامی و مطالعات عهد عتیق شد، بلکه برای تبادل اطلاعات درباره امپراتوری هخامنشی بسیار موثر بود. در همان زمان، یعنی اوایل دهه ۱۹۸۰ تلاش گسترده ای برای ایجاد دایره المعارف ایرانیکا مستقر در دانشگاه کلمبیای ایالات متحده آمریکا توسط احسان یارشاطر آغاز شد که اکنون به ابزاری تحقیقاتی و ارزشمند برای مطالعات ایران شناسی از جمله مطالعه ایران هخامنشی تبدیل شده است. رویکرد میان رشته ای که با تاسیس مراکز تحقیقاتی تاریخ هخامنشیان آغاز شد نقش کلیدی و بسیار مهمی در شناخت بهتر تاریخ دوره هخامنشی و مطالعه مفید آن دارد، زیرا ما در این زمینه نه تنها با طیف گسترده ای از زبان ها و خطوط مختلف از ایلامی و اکدی و پارسی باستان گرفته تا آرامی و فینیقی و عبری و هیروگلیف و لیکایی و یونانی سر و کار داریم، بلکه با رشته های مختلفی از جمله تاریخ، باستان شناسی، مطالعات عهد عتیق، تاریخ هنر و سکه شناسی نیز مرتبط خواهیم بود. طبیعی است که تسلط بر همه این زبان ها و تخصص در تمامی این رشته های علمی برای یک دانشمند به سختی امکان پذیر خواهد بود، بنابراین همکاری این متخصصین با هم بسیار مفید خواهد بود. فعالیت این مراکز تحقیقاتی تاریخ هخامنشی مورد استقبال سایر مراکز تحقیقات تاریخ پیش از اسلام نیز قرار گرفت و الهام بخش سایتی برای تحقیقات هخامنشی (www.achement.com) و مجله تحقیقاتی ARTA و همچنین انتشارات جدیدی در زمینه تاریخ ایران همچون (Orients etoccidens) و (classical et orientalia) گردید. با وجود اینکه محققان و دانش پژوهان تاریخ هخامنشی با چالش های بسیاری روبرو هستند اما دستیابی به دانش سایر رشته ها، کشفیات زیادی را به عمل آورده و تأثیر قابل توجهی در نوع نگرش ما به امپراتوری هخامنش داشته است. برخی از منتقدان معتقدند که بدلیل کمبود منابع تاریخی و تاریخ نگاری خود پارسیان، ما برای آگاهی از تاریخ امپراتوری هخامنشی در نهایت به منابع یونانی وابسته هستیم. با این حال منابع بسیاری که در دهه های گذشته در خاور نزدیک و مصر پیدا شده اند، کاوش های باستان شناسی که در حاشیه امپراتوری انجام شده و حتی مطالعه

1 - Helen Sancisi

2 - Amelie Kuhrt

مصنوعات هخامنشی در نوع خود کمک قابل توجهی به روشن کردن نحوه عملکرد این امپراتوری نموده و به ما کمک کرده تا درک عمیق‌تری نسبت به ساختار امپراتوری هخامنشی و ایالت‌های آن، چگونگی رفتار آنان با جوامع بومی، نحوه عملکرد اقتصادی آن در سراسر قلمروی شاهنشاهی، استخدام کارکنان و نحوه پرداخت حقوق آنان و رابطه قدرت مرکزی با قدرتهای محلی داشته باشیم. انتشار متن‌های آرامی از مستعمره یهودی الفانتین، اسنادی از بانک بابل متعلق به خانواده موراشو، بایگانی تخت جمشید، مکاتبات آرشام فرماندار پارسی مصر و این اواخر مکاتبات شخصی بنام اخماوزدا^۱ که احتمالاً ساتراپ پارسی ایالت باختر بوده، اطلاعات منحصر بفردی در مورد زندگی روزمره حاکمان محلی، افراد عادی متعلق به طبقه متوسط جامعه، صاحبان املاک، مالیات دهندگان، مدیران، مقامات، کارگران و کارمندان در شهرهای سلطنتی امپراتوری پارس در اختیار ما قرار داده است.

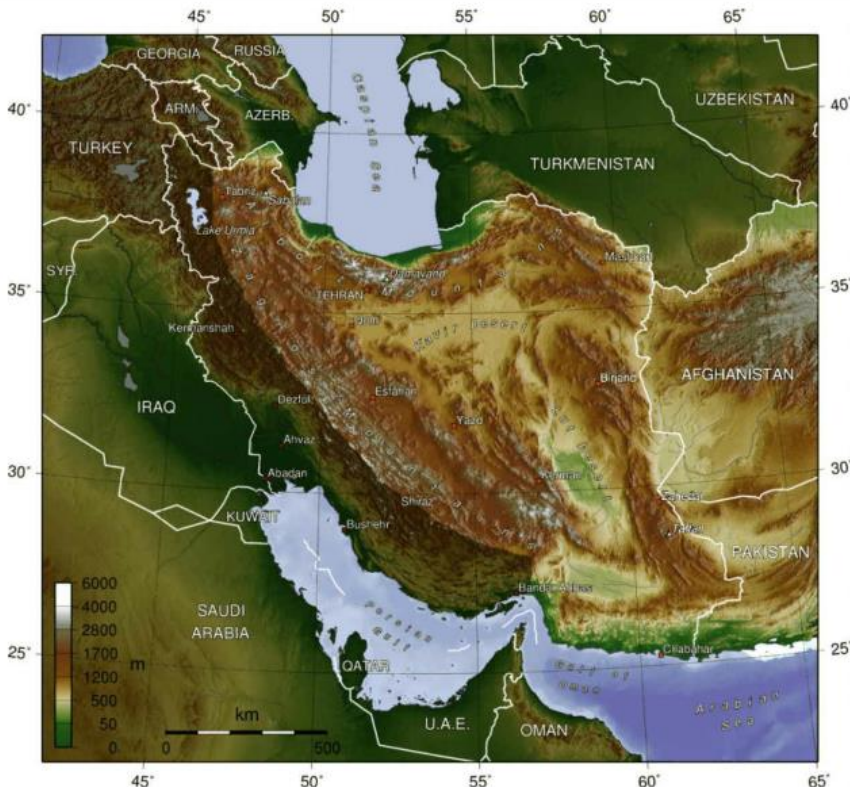
فصل دوم: ورود پارس‌ها به فلات ایران

۲-۱- پارس‌ها

قبایل پارس در حدود هزاره اول پیش از میلاد به فلات ایران مهاجرت کردند. سرزمینی که توسط رشته کوه‌های زاگرس در غرب، کوه‌های قفقاز در شمال غربی، دریای خزر در شمال، رود سند در شرق، اقیانوس هند و خلیج فارس در جنوب و جنوب غرب محصور شده است. فلات ایران دارای تنوع جغرافیایی گسترده‌ایست. از رشته کوه‌های زاگرس و البرز که ارتفاع بلندترین قله آن، یعنی دماوند به ۵۶۱۰ متر می‌رسد تا مناطق سرسبز و حاصلخیز جنوب دریای خزر، مناطق استپی آسیای میانه با علفزارها و دشتهایش و دو رودخانه بزرگ آمودیا و سیردریا، مناطق کویری دشت کویر و دشت لوت. فلات ایران در بخش جنوب غرب با مناطق پست بین النهرین و در شمال شرق با رشته کوه‌های هندوکش و هیمالیا هم مرز می‌باشد. (نقشه ۲-۱) در این سرزمین، کشاورزی اجازه کاشت گندم و جو را می‌داد و مراتع، پرورش دام‌هایی مثل گوسفند، بز، مرغ و همچنین اسب و شتر را تضمین می‌کرد.

پارس‌ها، مردمانی هندوایرانی بودند که به زبان پارسی صحبت می‌کردند، زبانی که امروزه از آن بعنوان پارسی باستان یاد می‌شود. جامعه آنها، مبتنی بر سنت شفاهی بود و پیش از استقرار در فلات ایران نیازی به نوشتن نداشتند. دلیل مهاجرت پر خطر و طاقت فرسای این قبایل پارسی از مشرق بدرستی مشخص نیست و تنها می‌توان حدس زد که این مهاجرت دلایلی اقتصادی داشته و آنها برای یافتن زمین جدید و تأمین خوراک خانواده‌ها و دام‌هایشان دست به مهاجرت زده باشند. دلیل دیگر را می‌توان فشار سیاسی ناشی از حملات و هجوم قبایل دیگر دانست که مرتب رندگی آنها را تهدید می‌کرده و در نهایت این قبایل را مجبور به ترک سرزمین خود نموده است. مسیرهای زمینی مهاجرت این قبایل و استقرار آنان در فلات ایران نیز همچنان بعنوان مسأله‌ای حل نشده باقی مانده است. آنچه براساس منابع موجود می‌دانیم این است که این جنبش و مهاجرت قبایل پارس به درون فلات ایران بصورت مسالمت آمیز صورت گرفته و بومیان این سرزمین هرگز با تجاوز نظامی قبایل پارس مواجه نشده‌اند و این اقوام مهاجر به منظور اسکان در این سرزمین، قبایل بومی را مجبور به ترک

سرزمین خود نکرده‌اند. با چنین روند مهاجرتی مسالمت آمیزی احتمالاً پارسیان باید مورد استقبال مردم محلی و بومی این سرزمین قرار گرفته باشند و خود نیز برای سازگاری با محیط فرهنگی جدید و پذیرش شیوه زندگی مردم میزبان تلاش موفقی داشته‌اند.



نقشه ۱-۲: نقشه فلات ایران - منبع Google Earth

۱-۲-۱: پارسوا و پارسوماش

اسناد بابلی و آشوری مربوط به قرن نهم تا قرن ششم پیش از میلاد به دو گروه از قبایل ایرانی اشاره می‌کنند. گروه اول قبایلی بودند که در منطقه‌ای بنام پارسوا واقع در غرب زاگرس و شرق سندج امروزی (منطقه ماهیدشت) ساکن بودند و قبایلی که در منطقه‌ای بنام پارسوماش مستقر بودند که در جنوب غرب ایران امروزی واقع شده بود و بعدها سرزمین پارس (فارس) نامیده شد. هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد همه قبایل پارسی بصورت یک گروه واحد از شمال وارد فلات ایران شده و سپس از یکدیگر جدا گشته و در این مناطق مستقر شده باشند. منطقی‌تر این است که فرض کنیم اقوام مختلف پارسی در طول زمان از

مسیرهای مختلفی از سمت شرق برای یافتن محل مناسبی برای سکونت دست به مهاجرت زده و در این مناطق استقرار یافته‌اند. اولین اشاره‌ای که به پارسیان و سرزمین پارسوا در کتیبه‌های آشوری دیده می‌شود مربوط به سال‌های ۸۳۶-۸۳۵ پیش از میلاد در کتیبه معروف به آبلیسک سیاه شاه آشور، شلمنسر سوم^۱ (۸۲۴-۸۵۸ ق.م) می‌باشد.

«در بیست و چهارمین سال سلطنت من "شلمنسر سوم" از زاب پائین (رودخانه) عبور کردم و از کوه (هاشمور)^۲ گذشتم و به سرزمین (نامری)^۳ وارد شدم. پادشاه سرزمین نامری، (ایانزو)^۴ در برابر سلاح‌های قدرتمند من ترسید و برای نجات جان خود فرار کرد من شهرهای (سی هی شالا)^۵، (بیت تمول)^۶، (بیت شاکی)^۷، (بیت شدی)^۸ شهرهای مستحکم وی را تصرف کردم. آنها را قتل عام کردم. آنها را محاصره کردم و آنها را گرفتم. ذبح کردم، غارت کردم و اموالشان را تصرف نمودم. در حال حرکت از سرزمین نامری خراج بیست و هفت پادشاه سرزمین پارسوا را دریافت کردم. من به سرزمین‌های (مدیا)^۹، (آرازیش)^{۱۰}، (هارار)^{۱۱} رفتم و شهرهای (کواکیندا)^{۱۲}، (هازانابی)^{۱۳}، (عزامول)^{۱۴} و (کینابیلا)^{۱۵} را به همراه شهرهای اطراف آن تصرف نمودم^{۱۶}».

یکی از جانشینان شلمنسر، ادانیرای سوم^{۱۷} (۷۸۳-۸۱۰ ق.م) سرزمین پارسوا واقع در زاگرس مرکزی را در میان خراجگزاران خود ذکر می‌کند:

«دارایی ادانیرای، پادشاه بزرگ، پادشاه قانونی، پادشاه جهان، پادشاه آشور، فاتح کوه سیلونا^{۱۸} در شرق، (از) کشور نامری، کشور الیپی، کشور هارار، کشور آرازیش، کشور مسو^{۱۹}، کشور ماد، گیزیلبوندا^{۲۰}، کشور مانا، کشور پارسوا، کشور آلابریا، کشور اپدادنی^{۲۱}، کشور

1 -shalmaneser III

2 -Hashimur

3 -namri

4 -Ianzu

5 -sihishalah

6 -Bit Tamul

7 -Bit Shakki

8 -Bit Shedi

9 -media

10 -Araziash

11 -Harar

12 -Kuakinda

13 -Hazzanabi

14 -Ezamal

15 -Kinabbila

16 - (B M 11885, Black obelisk Inscription. After Grayson 1995:67-68.II.110-123)

17 -Adad Nirari III

18 -Siluna

19 -Messu

20 -Gizilbunda

21 -Apdadni

نائیری، کشور آندیا که دور است، از کوه بادو^۱ تا ساحل دریای بزرگ در شرق، من آنها را وادار کردم که همه را به پای من تسلیم کنند و آنها را مجبور کردم به من ادای احترام کنند.^۲ طبق سالنامه پادشاه آشور، سارگون دوم^۳ (۷۰۵-۷۲۲ ق.م) پارسوا سرزمینی بود که از شرق با ماد از شمال با ماننا، از شمال غرب با زاموا^۴ و از جنوب غرب با الیپی هم مرز بود. پسر و جانشین سارگون، سناخریب^۵ (۶۸۱-۷۰۵ ق.م) از پارسوا بعنوان یکی از متحدان پادشاه ایلام، هومبانومنا^۶، علیه آشوریان در جنگ خلوله^۷ (احتمالا ۶۹۱ ق.م) در منطقه سامرا نام برده است. این قوای کمکی از پارسوا، انشان، پیشرو^۸، الیپی و همچنین از قبایل کلدانی و آرامی جنوب می آمدند. پارسوا و انشان به وضوح بعنوان دو ناحیه مجزا معرفی شده اند. در سالنامه آشور بانیپال^۹ (۶۲۷-۶۶۸ ق.م) مربوط به سال ۶۴۳ ق.م نام دو پادشاه ایرنی بنام های کوروش پادشاه پارسوماش و پیزلوم^{۱۰} پادشاه هودیمیری ثبت شده که پس از پیروزی آشور بر ایلام به پادشاه آشور خراج می پرداخته اند و حتی کوروش، پسرش آراکو^{۱۱} را بعنوان گروگان به دربار آشور فرستاده بوده است:

«پس از آنکه اسلحه های آشور بر تمام ایلام غلبه کرد و آن را نابود کرد... [ترس بر سر ملت های اطراف قرار گرفت] ترس از عظمت من آنها را فرا گرفته بود و آنها پیام آوران خود را برای صلح و دوستی با هدیه های گران قیمت فرستادند. آنها پاهای مرا بوسیدند و بزرگی مرا ستودند. وقتی کوروش، شاه پارسوماش، پیروزی نیرومندانهای که من به کمک آشور، بل نابو و خدایان بزرگ وارد کردم را شنید و متوجه شد که من کل سرزمین ایلام را همچون سیل درنوردیده ام، پسرش آراکو را با هدایایی بعنوان گروگان به نینوا، شهر سروری من فرستاد و برتری مرا ستود.»^{۱۲}

1 - Badhu

2 - RIMA3, A.O.104.85-

127, transl. Rander 2003:43

3 - Sargon **II**

4 - Zamva

5 - Sennacherib

6 - Humba-Umena

7 - Khalula

8 - Pashiru

9 - Ashurbanipal

10 - Pizlume

11 - Arukku

12 - Nassouhi prism, transl kuhrt 2010:53-54, no.2

۲-۱-۲- کوروش، شاه پارسوماش

از زمان انتشار این متن توسط ارنست ویدنر در سالهای ۱۹۳۲-۱۹۳۱ م، کوروش، شاه پارسوماش که در منشور ناسوحی به آن اشاره شد، با کوروش اول، شاه انشان، پسر چیش پیش و پدربزرگ کوروش دوم (۵۳۰-۵۵۹ ق.م) بنیانگذار امپراتوری هخامنشی توسط برخی از دانشمندان یکی دانسته می‌شد و این موضوع مورد بحث و اختلاف محققان قرار گرفته بود. باتوجه به جدول زمانی ذکر شده در این سند، قدمت حکومت کوروش اول اواسط قرن هفتم پیش از میلاد و نوه او کوروش دوم، تقریباً صد سال بعد بوده است. براساس تقویمی که دانشمندان برای اجداد کوروش دوم پیشنهاد کرده‌اند و بطور میانگین سالهای سلطنت را بیست و پنج سال در نظر گرفته‌اند. سالهای سلطنت کوروش اول منطبق بر سالهای بین ۶۱۰ تا ۵۸۵ ق.م می‌شود. در این صورت او نمی‌تواند با کوروش پارسوماش که در منشور آشور بانیپال به او اشاره شده یکی باشد. اما بهر حال این جدول زمانی قطعیت چندانی ندارد. می‌توان پذیرفت که تخریب شوش توسط آشوربانیپال در سال ۶۴۶ ق.م پارسیان و ایلامیان پارسوماش را مجبور به واکنش و جلوگیری از تجاوزات نظامی آشور در شرق زاگرس نموده است.

۲-۲- جمعیت بومی فلات ایران: ایلامی‌ها

اسکان قبایل پارس در منطقه جنوب غرب فلات ایران به این معنی بود که آنها آمده‌اند تا در کنار جمعیت بومی آنجا یعنی ایلامی‌ها زندگی کنند. ایلامی‌ها قومی باستانی بودند که از هزاره سوم پیش از میلاد در منطقه غرب زاگرس با پایتخت سلطنتی خود، شوش و همچنین در شرق زاگرس با دومین پایتخت سلطنتی خود، انشان شناخته شده بودند. مکان این شهر، امروزه تل ملیان^۱ نامیده می‌شود. زبان ایلامی‌ها منحصر به خودشان بوده است به این معنی که با زبان‌های هندو ایرانی و سامی خویشاوندی ندارد. نامی که اکنون برای این سرزمین بکار می‌رود در واقع نام عبری این دودمان است. در متون آشوری «nim» و در پارسی باستان «Uja» نامیده می‌شدند. خود ایلامی‌ها از سرزمین خود به عنوان «Hatamti» یاد میکردند. از نظر پادشاهان بین النهرین، سرزمین ایلام بعنوان کل فلات ایران شناخته می‌شد. اما برای فلات ایران، سرزمین ایلام همان سرزمین انشان بود.

در دوره ایلام نو^۲ (۵۳۹-۱۰۰۰ ق.م) نیروهای ایلام بارها بعنوان حامیان ارتش بابل علیه آشور مطرح شدند. در سال ۷۲۰ ق.م پادشاه ایلام هوبانوکاش^۳ بعنوان متحد پادشاه بابل،

1 -Talle malyan

2 -Neo-Elamite Period

3 -Huban nukash

مردوک بلدان دوم^۱ (فقط بمدت نه ماه) در محلی بنام «در»^۲، با سارگون دوم فرمانروای آشور جنگید. سارگون دوم حملاتی را علیه شوتروک ناخونته دوم^۳ پادشاه ایلام آغاز نمود. جانشین وی سناخریب (۶۸۱-۷۰۵ ق.م) اولین لشکرشی علیه بابل را انجام داد و از طرف نیروهای ایلام که شامل سواران و تیراندازان بودند مورد حمایت قرار گرفت:

«مردوک بلدان، پادشاه کاردو [نیاش...] (= بابل)، یک شورشی که خیانت می‌کرد، یک جنایتکار که عدالت را زیر پا می‌گذاشت، برای کمک به شوتروک ناخونته پادشاه ایلام متوسل شد و به او طلا، نقره (سنگ‌های قیمتی) اعطا کرد و از او درخواست حمایت نمود. شوتروک ناخونته برای کمک به او ژنرال ایمپاپا، [...] تنانو، ده فرمانده به همراه نرگال نصر^۴، سردار سپاه، هشتاد هزار تیرانداز به همراه اسب به سومر واکد فرستاد.»^۵

خصوصیت بین آشور و ایلام در اواسط قرن هفتم پیش از میلاد، هنگامی که آشوربانیپال (۶۳۱-۶۶۸ ق.م) پادشاه ایلام تپتی هوبان شوشیناک^۶ (۶۵۳-۶۶۴ ق.م) را به قتل رساند به اوج خود رسید. آشوربانیپال که نتوانست کنترل خود را بر ایلام حفظ کند علیه این کشور لشکرکشی کرد و بیست و نه شهر از جمله شوش را در سال ۶۴۶ ق.م تصرف و ویران نمود. با وجود تخریب شوش، چندین دولت کوچک‌تر در ایلام ظهور کردند و پس از گذشت چند دهه دوباره این شهر قابل سکونت شد. بایگانی کشف شده در آکروپل^۷ شامل ۲۹۸ متن اداری است که مربوط به سالهای ۶۴۶، ۶۰۵ و ۵۳۹ پیش از میلاد می‌باشند. در این اسناد از حاکمانی نام برده شده مانند، هوبان کیتین^۸ که ممکن است پسر شوتروک ناخونته باشد و همچنین اومان اونو^۹ پدر شیلهک اینشوشیناک دوم^{۱۰} و پدر بزرگ تپتی هوبان یعنی اینشوشیناک. در کنار این کتیبه‌ها به کمک اسناد بدست آمده از شوش می‌توانیم دنباله‌ای از پادشاهان این منطقه را در نیمه دوم قرن هفتم پیش از میلاد پیگیری کنیم از جمله:

- شوتروک ناخونته پسر هومبان اومنا^{۱۱}

- هالوتاشین شوشیناک^{۱۲} پسر هومبان تارای دوم^{۱۳}

1 -Merodach Baladan II

2 -Der

3 -Shutruk Nahhun te II

4 -Nergal Nasir

5 -Transl.after Brinkman 1965:164-165

6 -Tepti huban shushinak

7 -Acropole

8 - Humban Kitin

9 - uman Umena

10 -Shilhak In shushinak

11 -Humban umena

12 -Hallutashin shshinak

13 -Humban Tara II

- اتاهمتین شوشیناک^۱ پسر هوتران تپی^۲

با وجود اینکه در اواسط قرن هفتم پیش از میلاد، انشان بصورت متروکه درآمده بود، اما این پادشاهان هنوز هم از عنوان سلطنتی «پادشاه انشان و شوش» استفاده می‌کردند. متون بایگانی از شهر شوش همچنین به سرزمین‌هایی از جمله زاری^۳، اونساک^۴، آپیپر^۵، هونور^۶، پارسیرا^۷ یا پارس اشاره می‌کند که ممکن است نشان از قدرت‌هایی باشد که پس از سال ۶۴۶ ق.م در ایلام سر برآوردند. در اشکفت سلمان در ایزه، دو نقش برجسته دیده می‌شود که قدمت آن به دوره ایلام میانه باز می‌گردد. در این نقوش یک خانواده سلطنتی ایلامی به تصویر کشیده شده و حاکم ایلامی سرزمین آپیپر بنام هانی^۸، همسر او بنام هوهان^۹ و دو دختر او بنام‌های آماتن^{۱۰} و ها [...] معرفی شده‌اند. (شکل ۲-۱) در سال ۱۹۸۹ انباری از اشیای نقره‌ای با ارزش در غاری بنام کلما کاره^{۱۱} در نزدیکی خرم آباد کشف شد که حاوی کتیبه‌هایی از یک سری شاهان ایلامی بوده که عنوان «پادشاه ساماتی^{۱۲}» دارند و احتمال می‌رود متعلق به حکومت‌های ایلامی دیگری بوده باشند که در شمال شرقی این سرزمین فرمانروایی نموده‌اند.

به غیر از بقایای شهر انشان، شواهد ایلامی دیگری نیز در نقش رستم فارس دیده می‌شود که در نقش برجسته‌ای یک پادشاه ایلامی و ملکه او به تصویر کشیده شده است. بخش مرکزی آن بخاطر نقش برجسته دوره ساسانی که بر روی آن ایجاد شده از بین رفته است. اما شکل شاه و سمرلکه هنوز قابل مشاهده است. هر دو شکل، صحنه‌ای را که به احتمال زیاد مربوط به یک مراسم مذهبی بوده است نشان می‌دهند. پادشاه جامه‌ای بلند به تن دارد که با سرپوشی مانند کلاه آراسته می‌گردد. ملکه نیز تاج برجسته‌ای بر سر دارد. حالت دست‌های شاه به گونه‌ای است که با یک دست، مچ دست دیگرش را گرفته است. این حالت در نقوش برجسته هخامنشیان نیز دیده می‌شود. وجود آرامگاه چند پادشاه هخامنشی در نقش رستم باعث شد این مکان در تمام طول دوران حیات هخامنشیان از اهمیت خاصی برخوردار باشد.

1 -Attahman tin shushinak

2 -Hutrantepi

3 -Zari

4 -Unsak

5 -Aypair

6 -Hunnur

7 -Parsirra

8 -Hanni

9 -Huhan

10 -Ammaten

11 -Kalmakareh

12 -Samati

سیستم اداری پادشاهان ایلام و سبک زندگی درباری آنان مورد اقتباس هخامنشیان وقایع دوزانه از زبان و خط ایلامی استفاده کردند و حتی مهرهای ایلامی را نیز در سیستم اداری خود بکار می‌بردند. از آن جمله می‌توان به مهری اشاره کرد که حاوی متنی به خط ایلامی است به این مضمون: «من شراش^۱ هستم دختر هوبانایی^۲» نام هوبانایی در یک پلاک برنزی و چندین سند دیگر که از شوش بدست آمده است دیده می‌شود و از او بعنوان «پسر پادشاه» یاد شده است.^۳ همچنین از پسر او بنام آداتن^۴ در این اسناد نام برده شده است. جالب تر اینکه نام آداتن در هر دو کتیبه‌ای که در اشکفت سلمان دختران هانی را معرفی میکنند نیز آمده است. اگر این دو نام به یک شخص اشاره داشته باشند، ممکن است دختر هانی از طریق ازدواج سلطنتی وارد خانواده هوبانایی شده باشد. ازدواجی که جهت تحکیم روابط و اتحاد سیاسی بین این دو خانواده صورت گرفته است و انعقاد چنین ازدواجی بین حاکمان شوش و آپیر به هیچ وجه غیرمعمول نبوده است. بدون شک یکی از مشهورترین سندهای این دوره، مهری است که جنگجویی را سوار بر اسب در حال تعقیب دشمن به تصویر می‌کشد، در حالیکه دو جسد نیز بر روی زمین افتاده‌اند. متن ایلامی این سند، این جنگجو را "کوروش پسر چیش پش از انشان" معرفی می‌کند^۵ که کسی جز کوروش اول نمی‌تواند باشد. این کتیبه و سبک هنری آن که یادآور دوره ایلام نو می‌باشد از نزدیکی روابط سیاسی و فرهنگی ایلامیان و پارسیان حکایت می‌کند که در طول بیش از یکصد سال همسایگی آنان با یکدیگر شکل گرفته است. (شکل ۲-۲)

1 -Sherash

2 -Hubannapi, (PFS77)

3 -(M D P IX 167)

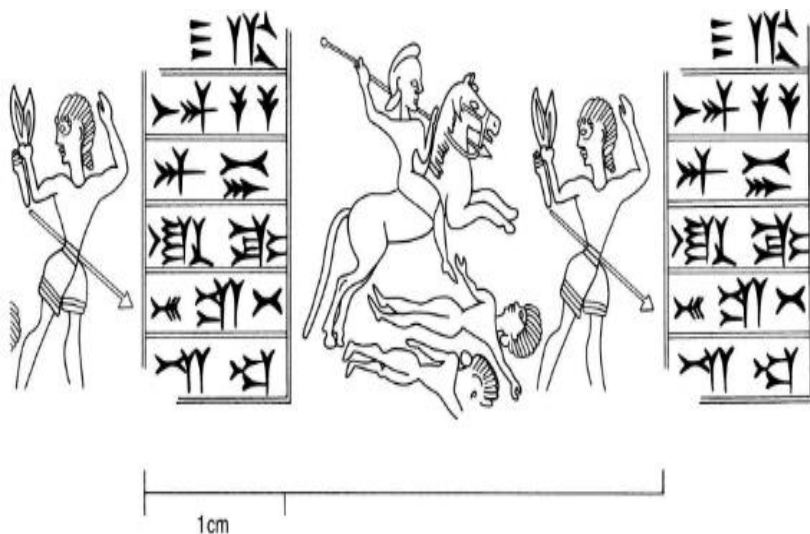
4 -Adddten

5 -PFS 93



شکل ۱-۲: نقش برجسته ایلامی با کتیبه‌ای از هانی در اشکفت سلمان

این نقش برجسته مربوط به قرن دوازدهم پیش از میلاد است و پادشاهی از دوره ایلام میانه را به همراه ملکه و وارث آنها نشان می‌دهد. در دوره ایلام نو، پادشاه "هانی" از این نقش برجسته مجدداً استفاده نموده و نام خود و همسر و دخترانش را در کنار تصاویر قدیمی تراشیده است.



شکل ۲-۲: مهر کوروش پادشاه انشان تصویر مهر، یک جنگجوی سوار بر اسب را نشان می‌دهد که در حال تعقیب دشمن فراری است که قبلاً توسط یک نیزه بلند زخمی شده است. دو مرد مقتول نیز بر روی زمین افتاده‌اند. این کتیبه ایلامی حاوی نوشته‌ای است به این مضمون: "من کوروش پسر پیش پش هشتم" (Courtesy of MB. Garrison . M.C. ROOT and the Persepolis seal project)

۲-۳- همسایگان در شمال: مادها

مادها نیز مانند پارس‌ها مردمانی آریایی بودند که در شمال غربی فلات ایران مستقر شده بودند و تقریباً منطقه بین هارار (کرمانشاه) و اکباتان (همدان) را پوشش می‌دادند. به دلیل کمبود داده‌های باستان‌شناسی و منابع مکتوب از تاریخ مادها، پژوهشگران با مشکلاتی در این زمینه روبرو هستند و بنابراین حتی یک اظهار نظر در مورد فرهنگ مادها می‌تواند چالش برانگیز باشد. از این رو محققان بطور سنتی بیشتر وابسته به روایت‌های هرودوت بوده‌اند. هرچند که با توجه به منابع مکتوب آشوری و مدارک باستان‌شناسی که اخیراً از خود این منطقه کشف شده اظهارات هرودوت چندان دقیق به نظر نمی‌رسد.

۲-۳-۱: ماد به روایت هرودوت^۱

هرودوت تصویری از پادشاهی مادها ارائه می‌دهد که با معرفی شخصی بنام (دیوکس)^۲ پسر فرورتیس^۳ و شهر سلطنتی او اکباتان آغاز می‌شود. مطابق اظهارات هرودوت در مورد ظهور

1 - Hdt.I.95-130

2 - Deiokos

3 - phraortes

و سقوط سایر حکومت‌ها، پادشاهی مادها با پنجمین فرمانروای خود، آستی‌اگس^۱ و شکست وی از کوروش دوم در سال ۵۵۰ ق.م به پایان رسیده است. هرودوت مادها را متشکل از قبایل مختلفی می‌داند و نام این قبایل را اینگونه معرفی می‌کند:

بوساها^۲ پاراتکنی‌ها^۳ استروکت‌ها^۴، آریزانت‌ها^۵ بودی‌ها^۶ و مغ‌ها^۷

پس از سلطنت پنجاه و سه ساله دیوکس (۶۴۶/۶۴۶ - ۶۹۹/۷۰۰ ق.م) پسرش فرورتیس جانشین وی شد (۶۲۳/۶۴۶ - ۶۴۶/۶۴۶ ق.م). مبارزات وی علیه پارس‌ها در نهایت به مطیع شدن پارس‌ها انجامید.^۸ فروتیس سپس وارد جنگ با آشوریان شد و سیاست پدرش را دنبال نمود و موفق به محاصره شهر نینوا گردید. پس از او، کیاکسار^۹ جانشین وی (۵۸۵ - ۶۲۴/۶۲۳ ق.م) توسط گروهی از سکاها از طرف شمال مورد حمله قرار گرفت و این حملات منجر به شکست مادها گردید. پس از گذشت بیست و هشت سال، سرانجام سکاها توسط کیاکسار از سرزمین ماد بیرون رانده شدند. وی همچنین در سال ۶۱۲ ق.م شهر نینوا در آشور را تصرف نمود و سرزمین آشور را به جز بابل تحت انقیاد مادها درآورد. کیاکسار پس از چهل سال حکومت درگذشت و پسرش آستی‌اگس^{۱۰} (۵۵۰ - ۸۵۸ ق.م) بعنوان آخرین پادشاه ماد جانشین وی گردید.

۲-۳-۲: مادها در منابع خاور نزدیک

اطلاعات هرودوت تنها در مورد حوادث اواخر دوران سلطنت کیاکسار اعتبار تاریخی دارد و توصیفی که وی از وقایع پیش از آن، یعنی اوایل حکومت مادها ارائه می‌دهد با منابع خاور نزدیک مغایرت دارد. هرودوت، دیوکس را پادشاه ماد معرفی می‌کند در صورتی که در منابع آشوری از دیوکس بعنوان فرماندار یا حاکم ایالت ماننا نام برده می‌شود. به همین صورت فرورتیس که هرودوت او را پادشاه ماد میدانند، در منابع آشوری تحت عنوان خشتریتو^{۱۱} بعنوان رهبر گروهی از مردم که در کوه‌های زاگرس ساکن بودند معرفی می‌شود. در کتیبه‌ای از پادشاه آشور اسارهادون^{۱۲} (۶۶۹ - ۶۸۰ ق.م) چنین آمده است: «شاماش، خدای بزرگ، به

1 - Astyages
2 - Busasae
3 - Partaceni
4 - Struchates
5- Arizanti
6 - Budii
7 - Magi
8 - Hdt.I.102.1
9 -Cyaxares
10 -Astyages
11 -khashtaeitu
12 -Esarhaddon

من پاسخ بده، به آنچه از تو می‌پرسم. آیا اسارهادون، پادشاه آشور، قاصد خود را نزد خشتریو (هووخشره) حاکم شهر کاراکاشی^۱ بفرستد؟ اگر اسارهادون پادشاه آشور، قاصد خود را به آنجا بفرستد، آیا خشتریو به توصیه مشاورانش او را دستگیر می‌کند؟ او را می‌کشد؟^۲ تحقیقات اخیر نشان می‌دهد که سرزمین ماد منطقه‌ای تحت کنترل رؤسای محلی یا بزرگان شهرها بوده است. سکونت گاه‌های اصلی این سران مادها مکان‌های مستحکمی مانند نوش جان^۳ و گودین تپه^۴ بوده است که دارای انبارها، سالن‌های تشریفاتی با تالارهای ستون دار و بناهای مذهبی بودند. (شکل ۲-۳) بطور کلی از مادها تحت عنوان مادی^۵ نام برده شده است. از زمان شلمنسر سوم تا آشور بانیپال متون آشوری آنها را اومان مانداه^۶ نامیده و از آنها بعنوان «مادهای دور»، «مادهای قدرتمند شرق»، «مادهایی که کشورشان بسیار دور است»، «مادهای اطراف کوه بیکنی^۷ (الوند)»، «مادهایی که در نزدیکی صحرای نمک زندگی می‌کنند» یاد شده است. مادها به پرورش اسب مشهور بودند و آشوری‌ها در حملاتی که سرزمین ماد داشتند، اسب‌های آنان را گرفته و با خود به سرزمین آشور می‌بردند. علاوه بر این، مادها از موقعیت جغرافیایی ایده‌آلی برخوردار بودند که مناطق پست بین النهرین را به آسیای میانه پیوند می‌داد. سرزمین آنها بارها مورد حملات آشوری‌ها قرار گرفت. اولین سندی که به این حملات اشاره می‌کند مربوط به ۸۴۳ ق.م از شلمنسر سوم می‌باشد. در سالنامه سارگون دوم از خورس آباد^۸ به بیست و دو حاکم شهر از سرزمین ماد اشاره می‌شود که به پادشاه آشور خراج می‌پرداختند:

« برای انقیاد سرزمین ماد، من دورشاروکین^۹ را تقویت نمودم. از بیست و دو فرمانروای شهرهای ماد خراج دریافت کردم. در شهر کیمیرا^{۱۰} از سرزمین بیت همبان^{۱۱} مردم را همراه با دارایی‌شان با خود بردم. در سال بعد تعداد آنان به چهل و پنج نفر افزایش یافت. از دلتا^{۱۲}، از البیی، از بلاپالی دینا^{۱۳}، از آلابریا^{۱۴} و چهل و پنج شهر قدرتمند ماد، چهار هزار و ششصد

1 -Karakashi

2 -(SAA4 no.56 obv II . 1-9 j transl, kuhrt 2010: 28,no.9)

3 -Nush e jan

4 -Godin Tepe

5 -Maday

6 -Uman manda

7 -Bikni

8 -Khorsabad

9 -Dursharrukin

10 -Kimira

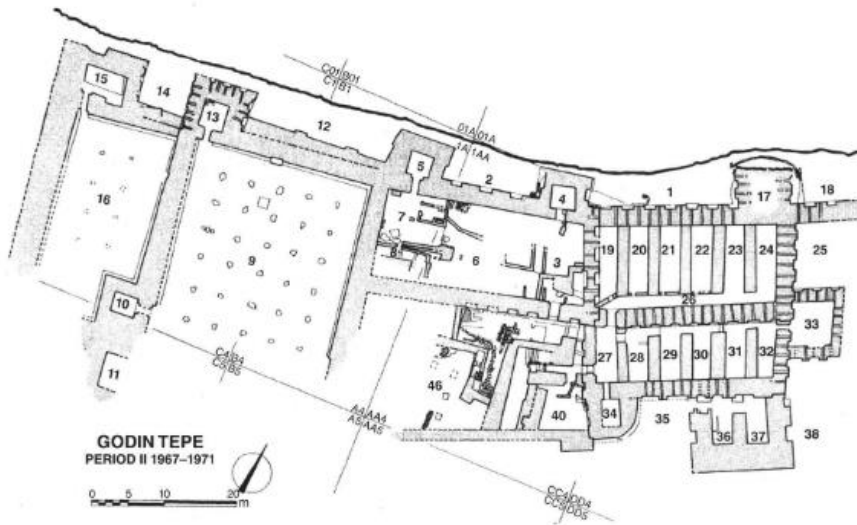
11 -Bit hamban

12 -Delta

13 -Belapaliddina

14 -Allabria

و نه اسب، قاطر، تعداد بی‌شماری گاو و گوسفند دریافت کردم»^۱ و در سندی که احتمالاً مربوط به سال ۶۷۶ ق.م و دوران پادشاهی اسارهادون می‌باشد چنین آمده: «فرمانروایان شهرهای اوپیس^۲ از پارتاکا^۳، زاناسانا^۴ از پارتکا و راماتیا^۵ از اوراکازابارنا^۶ بعنوان «مادها از مکانی دور» که در زمان پادشاهان و پدران من از مرز آشور عبور نکرده‌اند، با اهدای اسب و لاجورد ادای احترام نموده و خواستار حمایت شاه آشور شدند»^۷



شکل ۲-۳: طرح گودین تپه متعلق به قرن ششم/هفتم پیش از میلاد که یک سالن ستون‌دار مرکزی با زمینی مربع شکل را نشان می‌دهد. این نمونه‌ای از سبک معماری پیش از هخامنشیان است که شبیه سالن‌های ستون‌دار تخت جمشید و شوش می‌باشد. در سایت نوش‌جان نیز ساختار مشابهی وجود داشته است. اکنون می‌توانیم ساختمانی را که دارای یک سالن ستون‌دار بوده و در مویله، در شارجه امارات متحده عربی یافت شده را متعلق به قرن هشتم پیش از میلاد بدانیم.

باوجود اینکه طبق منابع موجود، کشور ماد توسط فرمانروایان محلی اداره می‌شده اما پس از سال ۶۱۴ ق.م با ظهور یک پادشاه بزرگ که در اسناد آشوری اوماکیشتار^۸ و در تاریخ

1 - (Annals of sargon II from trans. Khorsabad. 713 kuhrt 2010: 25, no.2)

2 - Uppis

3 - Partakka

4 - Zanasana

5 - Ramatea

6 - Urakazabarna

7 - Borger. 1965:54-55, episode (15, transl. Radner 2003:58"

8 - Umakishtar

هرودوت کیاکسار نامیده شده، فضای سیاسی تغییر یافته است. بدلیل کمبود منابع، توضیح تحولات سیاسی پیش از سلطنت این پادشاه امکان پذیر نمی باشد اما جالب است بدانیم که در این دوره ما شاهد ازدواج های سلطنتی هستیم که از یک سو بین دختر اوماکیشتار/ کیاکسار و پادشاه بابل نبوکدنصر^۱ (۵۶۲-۶۰۴ ق.م) و از سوی دیگر بین پسر اوماکیشتار/ کیاکسار یعنی آستیگس^۲ و شاهزاده خانم لیدیای آرینیس^۳ دختر آلیاتس (شاه لیدیه) صورت گرفته است. انحطاط قدرت آشور پس از مرگ آشور بانیپال، خون تازه ای به رگهای پیکر دولت ماد جاری ساخت و این دولت به گونه ای تجدید حیات سیاسی نمود که توانست در ۶۱۲ ق.م پایتخت امپراتوری آشور را تسخیر کرده و طومار آن را درهم پیچد:

« پادشاه آکاد لشکر خود را جمع کرد و [به آشور لشکر کشید] پادشاه اومان ماندا بطرف پادشاه آکاد (لشکر کشید) آنها یکدیگر را ملاقات کردند. آنها در امتداد ساحل دجله لشکر کشیدند و بر علیه نینوا متحد شدند. از ماه سیمانو (= می / ژوئن) تا ماه ابو (= جولای / آگوست) به مدت سه ماه آنها، شهر را در معرض نبردهای سنگین قرار دادند. در ماه ابو [روز ...] شکست سنگینی بر آنها وارد نمودند. در آن روز سین شاریشکون^۴ پسر آشور بانیپال، شاه آشور ... آنها غنائم بسیاری از شهر و معبد آن گرفته و شهر را به ویرانه ای بدل کردند. پادشاه آشور پاهای شاه آکاد را گرفت تا جان او را نگیرد. در روز بیستم ماه اولو (هشتم سپتامبر) اوماکیشتار و ارتش او به کشور خود بازگشتند. پس از رفتن او، پادشاه آکاد به نصیبین^۵ لشکرشی کرد. مردم روساپو^۶ غنیمت ها را نزد پادشاه آکاد به نینوا آوردند. در روز ... در نینوا..... روز بیستم ماه پادشاه به راه افتاد و در ...»^۷ منابع خاور نزدیک بطرز عجیبی از آن به بعد تا زمان شکست آستیگس توسط کوروش دوم در سال ۵۵۰ ق.م در مورد توسعه سیاسی پادشاهی ماد سکوت کرده اند. داده های باستان شناسی نشان می دهد که این شهرها پس از سال ۶۱۴ ق.م به حال خود واگذاشته شده اند. اینکه آیا این نشان دهنده پایان قدرت آشور و ظهور یک امپراتوری واحد با مرکزیت اکباتان بوده باشد فقط می تواند یک حدس باشد. مادها با وجود همه موفقیت های نظامی خود در سرزمین آشور، فتوحات خود را در آنجا گسترش ندادند. و هیچ مدرکی از حضور مادها در آشور وجود ندارد. این موضوع در مورد سرزمین های هم مرز

1 -Nabukadnezzar

2 -Ishtumega Astyages

3 -Aryanis

4 -Sin sharishkun

5 -Nasibina

6 -Rusapu

7 -Fall of Nineveh

chronicle,transl.kuhrt2010:31,no.10

با امپراتوری لیدیه در شمال غرب هم صادق می‌باشد. این در حالی است که ائتلاف بین ماد و بابل چنانکه در کتیبه‌ای از بابل آمده و پادشاه بابل، نبونیدوس^۱ (۵۳۹-۵۵۶ ق.م) به اومان ماندنا و پادشاهانی که در کنار او هستند اشاره می‌کند، ادامه یافته است. در عهد عتیق هم اشارتی به پادشاهان ماد شده است و نشانه‌هایی از ائتلاف آنها با اوراتورها، مانناها و سکاها دیده می‌شود. (ارمیا: ۲۷: ۵۱-۲۸) دوران شکوفایی مادها که در سایه رونق سیاسی پس از استقلال از سلطه آشور به اوج خود رسیده بود در سال ۵۵۰ ق.م با شکست ارتش ماد به رهبری آستیاگس از کوروش دوم پارسی به پایان رسید. در سالنامه نبوئید وقایع سال ۵۵۰ ق.م اینگونه آغاز می‌شود:

« ارتش آستیاگس علیه او قیام کرد، او به اسارت درآمد و او را تحویل کوروش دادند. کوروش به سمت اکباتان پایتخت سلطنتی ماد حرکت نمود. نقره، طلا، کالاهای و اموال آن را به غنیمت به انشان برد. این حادثه‌ای بود که مردوک، خدای شهر بابل در رویایی که در آغاز سلطنت نبونید برای رخ داده بود برای او پیشگویی کرده بود. "مردوک به من گفت: آن پادشاه ماد که با او صحبت کردی، سرزمینش و پادشاهانی که در کنار او بودند، دیگر نیستند" هنگامی که سال سوم سلطنت نبونیدوس فرا رسید (۵۵۳ ق.م) او (مردوک)، کوروش پادشاه انشان را برانگیخت و او با سربازان خود مادها را پراکنده ساخت و آستیاگس، پادشاه مادها را که شکست داده بود به اسارت به سرزمینش برد.»^۲

براساس منابع موجود، حکومت در سرزمین ماد با پادشاهی یکپارچه‌ای که هرودوت توصیف کرده فاصله دارد و ما باید سرزمین مادها را بعنوان قلمرو ایالاتی در نظر بگیریم که بین سالهای ۶۱۴ ق.م تا ۵۵۰ ق.م قدرت نظامی خود را در یک شهر بعنوان پایتخت متمرکز کرده بودند. با توجه به روش سیاسی مادها و عدم علاقه آنان به کشورگشایی، آنگونه که در عقب‌نشینی آنان از سرزمین آشور می‌بینیم، بعید به نظر می‌رسد که پارسوماش که توسط کوروش دوم اداره می‌شده بعنوان یکی از ایالت‌های تبعه و خراجگزار دولت ماد بوده باشد.

1 -Nabunidus

1 -Dream text of Nabunidus, transl. after kuhrt
2010:56, no.6

فصل سوم: تأسیس امپراتوری: کوروش بزرگ

۳-۱- کوروش دوم و مادها

تاریخ اولین امپراتوری ایران با سلطنت کوروش دوم آغاز می‌شود که مورخان غربی به او لقب "بزرگ" را داده‌اند. از نیاکان کوروش دوم اطلاعات چندانی در دست نیست و به جز نام آنها جزئیات بیشتری روشن نیست. پدر وی کمبوجیه اول، پدر بزرگش کوروش اول و جد او چیش پش^۱ نام داشته‌اند که همگی آنان بعنوان "پادشاه انشان" شناخته می‌شدند. مهر کوروش اول با متن ایلامی "من کوروش انشانی، فرزند چیش پش هستم"، اولین سند مربوط به خاندان سلطنتی پارس در ایران است. (تصویر ۲-۲) که بر روی یک لوح گلی در تخت جمشید محفوظ مانده است. متن این مهر و تصویر روی آن حاوی اطلاعات ارزشمندی می‌باشد. این تصویر به سبک هنری دوره ایلام نو تراشیده شده و کوروش از خط ایلامی در این مهر استفاده کرده است. شاید استفاده از خط پشینیان توسط پارس‌ها چندان عجیب نباشد، اما مهم این است که این موضوع قرابت و نزدیکی ایلامی و پارس‌ها را نشان داده و کوروش را اهل انشان معرفی می‌کند. همانطور که در فصل قبل اشاره شد، شهر انشان از اواسط قرن هفتم پیش از میلاد متروکه شده بود، با این حال در دهه‌های بعد پادشاهان محلی ایلام از نام هر دو شهر مهم ایلامی در عنوان سلطنتی خود استفاده می‌کردند. شاید کوروش اول نه به شهر انشان بلکه به سرزمین انشان اشاره نموده باشد و احتمال دارد این عنوان هم تراز با دیگر عنوان سلطنتی ایلام یعنی "شاه انشان و شوش" بکار رفته باشد. خانواده کوروش به قبیله پاسارگاد^۲ تعلق داشتند که هرودوت آنها را یکی از سه قبیله برتر در کنار مارافیا^۳ و ماسپیا^۴ می‌دانسته است.^۵

1 -Teispes

2 -Pasargadae

3 -Maraphians

4 -Maspians

5 -(Hdt. I.125.1)

کوروش دوم با پیروزی بر پادشاه ماد (۵۴۹-۵۵۰ ق.م) وارد عرصه سیاسی شد. منابع بابلی و یونانی دلایل مختلفی برای این نبرد ارائه می‌دهند. براساس سالنامه نبونید، آستیاگس به پارس و به ارتش کوروش حمله نمود اما وقتی همه یا بخشی از سپاه او به ارتش کوروش پیوستند، او شکست خورد و اسیر گردید. کوروش نیز شهر اکباتان، پایتخت ماد را تصرف نموده و خزائن آن را تصاحب کرد. در مقابل این گزارش سالنامه نبونید، روایت هرودوت را داریم که ادعا می‌کند درگیری بین مادها و پارس‌ها بدلیل وابستگی سیاسی پارس‌ها به پادشاه ماد شکل گرفته است و کوروش در تلاش برای آزادی سیاسی، پارسیان را به جنبش و حرکتی استقلال طلبانه دعوت کرده است.

۳-۱-۱- یک داستان عامیانه یا ابزاری برای مشروعیت؟

هرودوت اینگونه ادعا می‌کند که کوروش نوه آستیاگس و فرزند حاصل از ازدواج دخترش با کمبوجیه اول بوده و کمبوجیه بعنوان یک پارسی از نظر جایگاه اجتماعی و سیاسی پائین‌تر از پادشاه ماد بوده است. آستیاگس، شاه ماد در خواب می‌بیند که گیاهی از شکم دخترش خارج شده و تمام سرزمین ماد را می‌پوشاند. او این خواب را اینگونه تعبیر می‌کند که فرزند دخترش، ماندانا، او را از سلطنت محروم خواهد ساخت. بنابراین تصمیم می‌گیرد سرنوشت را تغییر دهد. در گام اول دخترش ماندانا را به ازدواج مردی در می‌آورد که از نظر جایگاه اجتماعی در سطح پائینی قرار داشت و در گام دوم دستور قتل فرزند این زوج که همان کوروش دوم است را مخفیانه صادر می‌کند و این وظیفه را به رئیس دربار خود، هارپاگ واگذار می‌نماید اما هارپاگ بجای کشتن نوزاد، او را به گاوچرانی بنام میتردادس^۱ و همسرش سینو^۲ می‌سپارد. در سن ده سالگی هویت کوروش فاش می‌گردد و آستیاگس، کودک را به والدینش باز می‌گرداند. باگذشت زمان، کوروش بزرگ شد، علیه پادشاه ماد قیام کرد و در نهایت او را از سلطنت خلع نمود. نسخه‌های مختلفی از این داستان را در نوشته‌های باستانی می‌توان دید. جالب‌ترین نسخه یافت شده در تاریخ نیکولای دمشقی (متولد سال ۶۴ ق.م) می‌باشد که براساس آن کوروش فرزند چوپانی بنام آترادت^۳ و همسرش آرگوسته^۴ بود. آنها از قبیله مردیان بودند که یکی از قبایل کوچک و کم‌اهمیت پارسیان به حساب می‌آمد. کوروش جوان علیرغم جایگاه پائین خود در یک ملک سلطنتی استخدام شد. در ابتدا کارش رسیدگی به باغ عمارت بود و بعد به مقام بالاتر ارتقا یافت. داستان زیر نیز افسانه‌ای را از سارگون اول

1 -Mithradates

2 -Cyno

3 -Atrdates

4 -Argoste

پادشاه آشور (۲۲۷۹- ۲۳۳۴ ق.م) که در سندی مربوط به قرن هشتم پیش از میلاد ثبت شده روایت می‌کند که در خور توجه است:

« من سارگون، پادشاه مقتدر، پادشاه اکد هستم. مادر من یک انتوم^۱ بود (کارمند بالا رتبه) و پدرم را نشناختم. برادرهای پدر من در کوهستان سکونت دارند. شهر من آزوپیرانو^۲ است که در کرانه‌های فرات واقع شده است. مادرم مرا حامله شد و در خفا و پنهانی مرا حمل کرد. او مرا در یک سبد علفی قرار داد و با قیر درب آن را مهر و موم کرد و مرا به رودخانه انداخت. رودخانه مرا با خود برد و به شخصی بنام آکی^۳ رساند که برای برداشتن آب به کنار رودخانه آمده بود. او مرا از آب گرفت و به فرزندی پذیرفت. او مرا پرورش داد و بعنوان باغبان خود مرا استخدام نمود. ایشتر، مرا بعنوان یک باغبان دوست میداشت. من به مدت [۵۶] سال حکومت کردم.»^۴

آنچه ما در اینجا مشاهده می‌کنیم این است که سنت ادبی خاور نزدیک باستان تا سرزمین پارس نیز تأثیر خود را گسترش داده است و نشان می‌دهد که داستان کودکی کوروش یک داستان خیالی بوده که از طریق سنت شفاهی و کتبی به یونانیان رسیده و سپس به شکل‌های گوناگون روایت شده است. چنین داستانی احتمالاً فقط در سطح طبقه حاکم ریشه داشته و داستان سارگون نیز به طریقی از بین النهرین به دربار کوروش راه یافته است. به هر حال هر چند ممکن است داستان کودکی کوروش خیالی باشد اما احتمال زیادی وجود دارد که بدلیل عدم وجود وارث تاج و تخت سلطنت ماد، قدرت آستیاگس از طریق دخترش به نوه‌اش کوروش منتقل شده باشد. کمبوجیه اول که کوروش دوم در کتیبه‌ای آجری از شهر اوروک، او را به عنوان "پادشاه انشان" معرفی می‌کند مطمئناً یک شخص عادی از طبقه پائین جامعه پارس، آنگونه که هرودوت ادعا می‌کند نبوده است و شاید اساساً ازدواج او با دختر پادشاه ماد در راستای اتحاد سیاسی بین ماد و پارس صورت گرفته باشد.

همانطور که در فصل دوم مشاهده کردیم وابستگی سیاسی پارس‌ها به مادها هم بعید به نظر می‌رسد و مطمئناً ایده هرودوت در مورد اینکه نبرد پارسیان برای آزادی بوده و انگیزه استقلال طلبی و آزادیخواهانه داشته، در واقع اندیشه غالب جامعه یونانی قرن پنجم پیش از میلاد بوده که آن را بر جامعه غیر یونانی پارس تحمیل کرده و باید کنار گذاشته شود. هیچ مدرکی وجود ندارد که نشان دهد پارس‌ها و مردم بومی ایلام از نظر سیاسی یا نظامی تسلیم

1 -Entum

2 -Azopiranu

3 -Aqqi

4 -ANET:n.119,Transl.kuhrt 1995.48

مادها بوده باشند، با پایان سلطه نظامی و سیاسی آشوریان در سال ۶۱۲ ق.م و احیای دوباره قدرت ایلام در دهه‌های پس از افول شوش در ۶۴۶ ق.م کوروش دوم بعنوان یک پادشاه پارسی شناخته شد که اجداد وی سالها موقعیت و جایگاه خود را بعنوان رهبران مردم انشان تثبیت کرده بودند.

اگر به کنزیاس مورخ یونانی که هرگونه رابطه قبلی خانوادگی بین آستیاگس و کوروش دوم را انکار می‌کند اعتماد کنیم، پادشاه پارس پس از فتح ماد با دختر آستیاگس ازدواج کرده است.^۱ چنین ازدواج‌های سلطنتی با سنت دیرین بین النهرین مطابقت داشت و به منظور تحکیم روابط و اتحاد سیاسی انجام می‌شد.

۳-۲- فتح پادشاهی لیدی

با فتح سرزمین ماد، اکنون کوروش دوم ارتش قابل توجهی به همراه منابع لازم برای تجهیز آن در اختیار داشت. تیرانداز، زره پوش، اسب برای اربابها و سواره نظام و همچنین علوفه، مواد غذایی و مایحتاج ارتش مهیا بود. کوروش دوم پس از پیروزی بر مادها، سرزمین اورارتوها را هم در شمال تحت سلطه خود در آورد. پایتخت اوراتو که قدرتی قدیمی بود شهر توشپا^۲ (وان) بود که همیشه در معرض حملات سارگون دوم پادشاه آشور بود که در آنجا پایگاهی نیز ایجاد کرده بود و حدود صد سال بعد هم مورد هجوم سکاهای قرار گرفت. دوباره اوایل قرن ششم پیش از میلاد با سکوت منابع روبرو هستیم، اما احتمالاً در آن زمان، اوراتو با ماد متحد شده بود و پس از سقوط دولت ماد در سال ۵۵۰ ق.م بدون مقاومت تسلیم حکومت پارس شد. هدف نظامی بعدی کوروش، لیدیه بود که توسط پادشاه کروزوس^۳، پسر آلیات اداره می‌شد. تاریخ سنتی این جنگ یعنی سال ۵۴۷ ق.م اخیراً بدلیل ناخوانا بودن نسبی منبع اصلی ما یعنی سالنامه نبونید، مورد مناقشه قرار گرفته است و بجای آن تاریخ ۵۴۲ ق.م پیشنهاد شده است. لیدیه، ثروتمندترین پادشاهی در غرب آسیای صغیر بود که یونانی‌های ایونی شهرهای ساحلی را هم تحت کنترل خود داشت. کروزوس که از حمله قریب الوقوع پارس آگاه بود به طرف شهر پتیریا^۴ در کاپادوکیه حرکت کرد. مکان دقیق این شهر هنوز ناشناخته است، اما گمان می‌رود در نزدیکی دریای سیاه واقع شده باشد. کروزوس به آنجا رفت تا با کوروش روبرو شود. وقتی که این جنگ به نتیجه‌ای نرسید، کروزوس به سارد بازگشت و خواستار پشتیبانی نظامی متحدان خود، اسپارت، بابل و مصر شد، اما ارتش کوروش

1 -Ctesias.FGrh1.688.F9(21)

2 -Tushpa

3 -Croesus

4 -Peria

هرگونه امیدی را به تقویت ارتش لیدیه به کمک نیروهای خارجی از بین برد. پادشاه پارس با سرعت زیادی به سمت سارد لشکر کشید و کروزوس چاره‌ای جز نبرد پشت دیوارهای شهر نداشت. ارتش وی توسط پارسیان منهدم شد و کروزوس مجبور به عقب‌نشینی بدرون شهر شد. پس از چهارده روز محاصره، سارد تسخیر شد و کروزوس نیز مانند آستیاگس به اسارت پادشاه پارس درآمد. بدنبال انقیاد لیدیه شهرهای ایونی نیز تحت حاکمیت پارسیان درآمدند.

۳-۳- کوروش و یونانیان ایونی

هرودوت اولین برخورد کوروش با یونانیان ایونی را در قالب داستانی روایت می‌کند که بنظر می‌رسد برگرفته از افسانه‌های ازوپ^۱ باشد. (۵۶۴-۶۲۰ ق. م.) (ازوپ یک داستان‌سرای یونانی بود که افسانه‌های متعددی روایت کرده که در مجموع بعنوان افسانه‌های ازوپ شناخته می‌شوند). کوروش پس از حمله به سارد، قاصدانی نزد یونانیان فرستاد و پیشنهاد کرد که اگر بصورت مسالمت‌آمیز تسلیم او بشوند شرایط مساعدی خواهد داشت. آنها در ابتدا این پیشنهاد را نپذیرفتند اما وقتی با شکست کروزوس از کوروش روبرو شدند، قاصدانی به سارد فرستاده و به پادشاه جدید ادای احترام نموده و تسلیم وی شدند. کوروش در قالب یک داستان تمثیلی پاسخ آنها را اینگونه داد: روزی یک نوازنده فلوت، چند ماهی در دریا دید و به امید اینکه آنها را به ساحل بکشاند برای آنان شروع به نواختن فلوت کرد اما آنان از آمدن امتناع ورزیدند. سپس او یک تور ماهیگیری برداشت و تعداد زیادی از آنان را صید نمود. وقتی بالا و پائین پریدن ماهی‌ها را در تور خود می‌دید به آنها گفت اکنون بهتر است رقصیدن را متوقف کنید، چون وقتی که برای شما فلوت نواختم به سمت من نیامدید و نرقصیدید.^۲ کوروش با این داستان به آنها فهماند زمانی که از آنها خواسته بود علیه کروزوس قیام کنند، آنها درخواست او را رد کردند اما اکنون پس از پیروزی کوروش اعلام کرده‌اند که حاضر به اطاعت از او می‌باشند.

به این ترتیب شهرهای ایونی خود را برای دفاع در برابر پارسیان آماده کردند و فقط میلئوس^۳ که از همان ابتدا حاکمیت پارس را پذیرفته بود در امان ماند. با این روایت داستانی، هرودوت در واقع خط مشی سیاسی شاه پارس را اینگونه به تصویر می‌کشد که دیپلماسی او تا زمانی که با هیچ مخالفتی روبرو نمی‌شد مسالمت‌آمیز بود اما هرکس که خواسته او را نمی‌پذیرفت یا مثل ایونی‌ها به تأخیر می‌انداخت با پاسخ نظامی وی روبرو می‌شد. کوروش

1 -Aesop

2 -Hdt.I.141

3 -Miletus

پیش از آنکه لیدیه را برای ادامه کشورگشایی در باختر و شرق ترک کند، قدرت خود را در آنجا تثبیت نموده و یکی از مقامات پارسی را بعنوان فرماندار سارد منصوب کرد و یکی از مقامات لیدیایی بنام پاتیاس^۱ را که مسئول خزانه‌داری بود و به کمک او گمارد. پاتیاس علیه حکومت جدید پارس در سارد، دست به شورش ناموفق زد و بعد از خیانت وی، مسئولیت خزانه‌داری به یکی از مادها بنام هارپاگ سپرده شد.

۳-۴- اولین شهر سلطنتی پارس: پاسارگاد

هنوز سندی وجود ندارد که فتوحات شرقی کوروش را برای ما روشن سازد. فاصله زمانی بین فتح لیدیه در سال ۵۴۰ ق.م و فتح بابل ۵۳۹ ق.م را هم نمی‌توانیم برای این منظور به حساب آوریم. هرودوت معتقد است کوروش پس از فتح بابل، ابتدا عازم سرزمین باختر، سپس سکاها و مصر گردید، هرچند که فتح مصر بدست پسر و جانشین او کمبوجیه انجام شد. سایر نشانه‌های فتوحات شرقی کوروش، اشاره به شهری در مناطق مرزی شمال شرق امپراتوری بنام سیروپولیس^۲ در منابع متأخرتر و همچنین حضور یک هیئت هندی در نقش برجسته‌های کاخ‌های تخت جمشید متعلق به ۵۱۸ ق.م می‌باشد. این احتمال وجود دارد که کوروش پس از فتح لیدیه به پارس برگشته و بر ساخت پاسارگاد اولین پایتخت پارسیان در دشت مرغاب سرزمین پارس نظارت داشته باشد. پاسارگاد که در متون باستانی تخت جمشید باتراکاتاش^۳ معرفی شده است به نام قبيله خود او نامگذاری شده است. استرابون ادعا می‌کند که نبرد تعیین‌کننده کوروش با آستیگس در منطقه پاسارگاد صورت گرفته است.^۴ البته هیچ مدرکی در اثبات صحت این ادعا وجود ندارد.

در میان کسانی که در ساخت پاسارگاد شرکت داشته‌اند به یونانیان ایونی نیز برمی‌خوریم که بعد از فتح لیدیه توسط کوروش به این منطقه آورده شدند. آنچه امروز از این شهر باقی مانده است، بقایای ساختمان‌های سلطنتی از جمله کاخ اختصاصی کوروش، کاخ بارعام، اتاق‌ها و دروازه ورودی، ساختمان معروف به زندان سلیمان و یک کاخ ناتمام است که بر روی تپه تل تخت^۵ واقع شده است. کاخ کوروش دارای یک محوطه فضای سبز به شکل یک باغ مستطیل شکل بزرگ بوده که توسط کانال‌های آب به بخش‌های کوچک‌تر تقسیم می‌شده است. بنابراین می‌توان گفت کل این مجموعه در یک فضای باغی سرسبز احداث شده بوده

1 -Pactyas

2 -Cyropolis

3 -Batrakataash

4 -Strabo XV.3.9

5 -Talle Takht

است. در قسمت داخلی دروازه ورودی آن نقش برجسته‌ای وجود دارد که مردی را با ریش بلند و دو بال به تصویر کشیده و لباس ایلامی برتن دارد و تاج سه‌گانه‌ای بر سر گذاشته است. در این تصویر، کوروش بصورت بالدار نمایش داده شده که خود اقتباسی است از موجودات افسانه‌ای بالدار که نقوش آنها را در کاخ‌های آشوری دوره آشور نو می‌بینیم. در این اثر هنری پاسارگاد، شاهد تلفیق ویژگی‌های هنری ایلامی، آشوری و فینیقی هستیم (شکل ۳-۱). به نظر می‌رسد کوروش قصد داشته سرزمین‌های فتح شده را در هنر کاخ‌های خود به نمایش بگذارد. کوروش دوم آرامگاه خود را در حد فاصل بین ساختمان دو کاخ بر روی سکویی متشکل از شش پله ساخته است. (شکل ۳-۲ و ۳-۳) آرامگاه کوروش با ساختار ساده‌ای که دارد، یک اثر معماری زیبا را به نمایش می‌گذارد. ساختمان آن هرمی شکل و دارای سقفی شیروانی می‌باشد. طول هر ضلع این آرامگاه حدود ۵/۵ متر بوده و ارتفاع سه پله پائین یک متر و سه پله فوقانی فقط نیم متر می‌باشد. درباره ریشه چنین سبک معماری ابهاماتی وجود دارد. از یک سو شباهتی با قصرهای هرمی شکل نزدیک سارد، مقبره آلیات و مقبره تاشکول^۱ در نزدیکی فوسیا^۲ دارد و از سوی دیگر سازه‌ای مشابه آن را در مقیاس کوچک‌تر در گوردختر^۳ در پارس می‌بینیم. شاید کلید حل این معما وجود معماران ایونی در ساخت پاسارگاد باشد. احتمال دارد آنان از سبک معماری لیدیایی - ایونی در ساخت بناهای پاسارگاد استفاده کرده باشند.

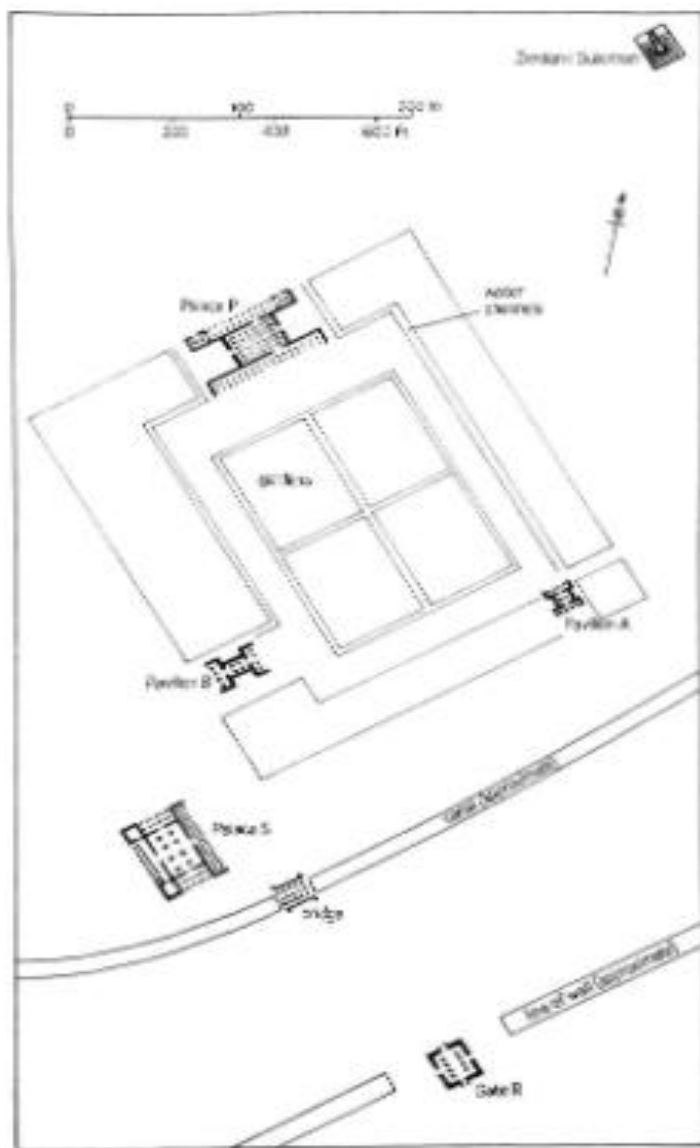
1 -Tashkule

2 -Phocaea

3 -Gure dokhtar



تصویر ۱-۳: تصویر انسان بالدار در پاسارگاد. نقش برجسته‌ای که بصورت مجزا در دروازه ورودی پاسارگاد (دروازه R) قرار گرفته است. در این تصویر، لباس ایلامی و روسری شناخته شده فینیقی دیده می‌شود هر چند که منشأ مصری دارد. تصویر این انسان دارای دو بال می‌باشد که یادآور موجودات بالدار کاخ‌های آشوری می‌باشد.



تصویر ۲-۳: نقشه پاسارگاد. در این محوطه کاخ کوروش دیده می‌شود (کاخ P) که به دو باغ مستطیل شکلی است که با کانال‌های آب سیراب می‌شده و هنوز هم قابل مشاهده است. دو عمارت (B/A) ساختمان کاخ را تکمیل می‌کنند. در بخش جنوبی آن، کاخ دوم ساخته شده (کاخ S) و این مجموعه از طریق دروازه ورودی (دروازه R) و سپس عبور از یک پل کوچک قابل دسترس بوده است. در بخش شمالی کاخ کوروش یک سازه برج مانند وجود دارد که بنام زندان سلیمان شناخته می‌شود و هنوز نقش آن کاملاً مشخص نشده است.



شکل ۳-۳: آرامگاه کوروش دوم در فضایی مجزا، با سقفی شیروانی که روی سکویی با شش پله قرار گرفته است. اندازه این بنا از هر طرف یکسان و حدود ۵/۵ متر می‌باشد. اتاق آرامگاه دارای ابعاد کوچک‌تری بوده و ارتفاع کل بنا تقریباً ۱۱ متر می‌باشد.

در طول دوران حیات هخامنشیان، پاسارگاد که آرامگاه کوروش را در خود جای داده بود و همه ساله مراسم مذهبی در آنجا برگزار می‌شد اهمیت خود را حفظ نمود. یک متن اداری بدست آمده از تخت جمشید، اطلاعاتی در مورد اهدای غلاتی که به کاهن شاتن^۱ داده شد تا به خدای آکریس^۲ تقویم گردد را به ما منتقل می‌کند.^۳

جانشینان کوروش مراسم تاجگذاری خود را در پاسارگاد جشن می‌گرفتند و به بنیانگذار امپراتوری ادای احترام می‌کردند. دو قرن پس از مرگ کوروش، اسکندر سوم مقدونی (۳۲۳-۳۳۶ ق.م) که خود را دوستدار کوروش می‌دانست، به او ادای احترام نمود و هنگامی که فرمان او مبنی بر محافظت از آرامگاه کوروش نادیده گرفته شد، بسیار خشمگین گردید:

1-shatin

2 -Akris

3 -(P F 744)

« و (اسکندر) وقتی آرامگاه کوروش پسر کمبوجیه را شکسته و آسیب خورده دید خشمگین شد (همانطور که اریستوبولوس نقل می‌کند) مقبره کوروش در باغی در پاسارگاد قرار داشت. در اطراف آن نخلستانی با انواع درختان کاشته و آبیاری شده بود و چمنزاری وسیع در آنجا بوجود آمده بود. خود مقبره از سنگ ساخته شده بود و درب آن به حدی کوچک بود که یک مرد کوتاه قد هم به سختی می‌توانست وارد آن شود. درون اتاقک آرامگاه، یک تابوت طلایی وجود داشت که پیکر کوروش در آن فن شده بود. تختی با پایه‌های طلایی در کنار آن قرار داشت که روکشی از پارچه تزئین شده بابتی داشت و فرش‌های بنفش رنگی کف آنجا را مفروش ساخته بود. در آنجا ردایی آستین‌دار و تعدادی لباس بابتی قرار داشت. به گفته اریستوبولوس یک شلوار و یک روپوش به سبک لباس مادها و به رنگ آبی در آنجا گذاشته شده بود و بقیه به رنگ‌های دیگر بودند. گردنبند، گوشواره، آویزهای سنگی طلاکاری شده و یک میز در آنجا وجود داشت و تابوت حاوی پیکر کوروش بین این میز و آن تخت واقع شده بود. در بخش فوقانی اتاق، فضای کوچکی وجود داشت که مخصوص مئی بود که از آرامگاه مراقبت می‌کرد و همانطور که از زمان کمبوجیه پسر کوروش مرسوم بود و نسل به نسل از پدر به پسر انتقال پیدا کرده بود، پادشاه روزی یک گوسفند، مقداری غذا و شراب و هر ماه یک اسب به آنها می‌داد تا برای کوروش قربانی دهند.^۱ »

۳-۵- تسخیر بابل

زمان فتح بابل توسط کوروش در ۵۳۹ ق.م این شهر توسط نبونیدوس (۵۳۹-۵۵۶ ق.م) اداره می‌شد. او پس از لاباشی مردوک^۲ پسر نری گلیسار^۳ (۵۵۶-۵۵۹ ق.م) تاج و تخت بابل را غصب نمود. از آنجا که مادر نبونیدوس، اددگوپی^۴ در دربار پادشاهان قبلی بابل موقعیت برجسته‌ای داشت، احتمالاً نبونیدوس با زندگی در دربار بابل آشنا بوده است. نبونید با وجود موقعیت‌های نظامی خود در شمال عربستان در میان نخبگان بابل بدلیل طرفداری از سین^۵، خدای ماه در مقابل خدای شهر بابل، مردوک^۶، با مخالفت و دشمنی روبرو شد. پادشاه بابل توجه زیادی به معبد سین در حران^۷ در شمال بابل نشان داد و دخترش انیگالدی نانا^۸ را بعنوان کاهن اعظم معبد سین در اور معرفی کرد. بعلاوه لشکرکشی او علیه عربستان شمالی

1 -Arrian, Anabasis. VI.29. 4-7

2 -Merduk Labash

3 -Neriglissar

4 -Adad Guppi

5 -Sin

6 -Merduk

7 -Herran

8 -Ennigaldi nanna

در سال ۵۵۳ ق.م به غیبت ده ساله او در بابل منجر شد. بنظر می‌رسد تأکید مستمر وی بر خدای سین و غفلت او از مردوک، خدای بابل موجب کینه مردم بابل شده باشد و این موضوع را در گزارش کوروش از فتح بابل به خوبی می‌توان دید. این گزارش بهترین سندی است از فتوحات کوروش که بدست ما رسیده است. بهترین به این معنا که ما یک منبع اصلی دست اول داریم که احتمالاً خود کوروش واقعه را در کتیبه‌ای به ثبت رسانده و ورود خود به بابل را تحت حمایت الهی مردوک بازگو می‌کند. متن اصلی به زبان بابلی روی یک استوانه گلی نوشته شده است. شکلی که یادآور کتیبه‌های آشوری است و در سال ۱۸۷۹ میلادی توسط هرمز رسام (۱۹۱۰-۱۸۲۶ م) باستان شناسی از بین النهرین، در بابل پیدا شد. استوانه کوروش، اکنون در موزه بریتانیا، نگهداری می‌شود. در یافته‌های اخیر، تکه‌هایی از یک لوح گلی بابلی کشف گردید و مشخص شد بخشی از کپی متن استوانه کوروش است. این کشف نه تنها اجازه بازسازی پنج سطر اول کتیبه و قرائت بهتر چهار سطر پایانی آن را به محققین داد بلکه همچنین نشان داد که متن استوانه کوروش از این طریق نسخه‌برداری و در دسترس همگان قرار گرفته بوده است. احتمالاً کوروش قصد داشته با انتشار گسترده بیانیه‌اش در بین مردم سرزمین بابل آنها را متقاعد کند که در فتح بابل نیتی صلح‌جویانه داشته و حاکمیت او از مشروعیت الهی برخوردار بوده است. کوروش در نگارش متن این بیانیه از بزرگان و کاتبان بابلی کمک گرفته و محتوای آن براساس سنت ادبی بابلی‌ها تنظیم شده است، چنانکه در این بیانیه از یک سو بر رفتار توهین آمیز نبونید نسبت به مقدسات بابلی‌ها تأکید شده و از سوی دیگر برخورداری کوروش از حمایت مردوک، خدای بابل مطرح شده است.

ترجمه منابع ۱-۳

منشور کوروش

متن استوانه کوروش از دو قسمت تشکیل شده است. خطوط ۱ تا ۱۹ بصورت سوم شخص مفرد نوشته شده و بیانگر مشاهده عینی وقایع از دید شخص سوم است و بی توجهی نبونید به شهر بابل و انتخاب کوروش توسط مردوک را روایت می‌کند. قسمت دوم سطرهای ۲۰ تا ۴۵ به اول شخص مفرد تغییر یافته و بنظر می‌رسد کوروش مستقیماً با خواننده یا مخاطب صحبت می‌کند و احیای آئین مردوک و مرمت دیوار شهر را بازگو می‌کند. ورود مسالمت‌میز کوروش به شهر بابل به او کمک کرد تا عنوان سلطنتی بابل را نیز در کنار عنوان سلطنتی پارسی برای خود بکار برد:

« منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه قدرتمند، شاه بابل، شاه سومر و اکد، شاه چهارگوشه جهان، پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه انشان، نوه کوروش، شاه بزرگ، کوروش انشان، از فرزندان پیش پش، شاه بزرگ، شاه انشان. [هنگامی که مر [دوک، پادشاه کل آسمان و زمین که در ... پیش [....] دشمنانش؟ را نابود می‌کند. با دانایی؟] ... که گوشه‌های [جهان را] نظاره می‌کند. [....] [.. بزرگ] زاده (= بلشزر)، فرومایه‌ای به سروری سرزمینش گمارده شد. اما [..] او (نبونید) [فرمانروایی نا] لایق بر آنان گمارد. نمونه‌ای (ساختگی) از اساگیل ساخت [و.....] برای شهر اور و دگر شهرهای مقدس، آئین‌های که شایسته آنان نبود برقرار ساخت، هدایا [یی ناپاک] [....] بی احترامی [.....] هر روز یاهو سرایبی می‌کرد و (به شیوه‌ای) [اها] نت آمیز پیشکشی‌های روزانه را باز می‌داشت. او در [آئین‌ها دست برد و] ... درون پرستشگاه‌ها برقرار کرد. ترس از مردوک – شاه خدایان – در دلش پایان یافت. هر روز به شهرش (= شهر مردوک) بدی روا می‌داشت. همه [مردما] نش (= مردمان مردوک) را با یوغی رها نشدنی به نابودی کشاند. انلیل خدایان (= مردوک) از شکوه ایشان بسیار خشمگین شد و [.....] قلمروی آنان را خدایانی که درون آنها ساکن بودند، محراب‌هایشان را رها کردند. خشمگین از اینکه او (= نبونید) (آنان را) (= خدایان غیر بابلی) به شهر بابل وارد کرده بود.

مردوک بلند [پایه، انلیل خدایان] به رحم آمد. او به همه شهرهایی که مکان‌های مقدسشان ویران گشته بود و مردم سرزمین سومر و اکد که همچون مردگان شده بودند نظرش را تغییر داد و به آنان رحم کرد. او همه سرزمین‌ها را گشت و بررسی کرد. شاهی دادگر را جستجو کرد که دلخواهش باشد. او دست کوروش، شاه انشان را گرفت و او را به نام خواند و شهریاری او را بر همگان با آوای بلند اعلام کرد. او سرزمین گوتی و همه سپاه ماد را در برابر پاهای او

به کرنش در آورد و همه مردمان سرسیاه را که به دستان او سپرده بود به دادگری و راستی شبانی کرد. مردوک، سرور بزرگ که قوم خود را پرورش می‌دهد، به کارهای نیک او و دل راستین او با شادی نگریست و او را فرمان داد تا به سوی شهرش، بابل برود. او را واداشت تا راه بابل را در پیش گیرد و همچون دوست و همراهی در کنار او گام برداشت. سپاهیان گسترده‌اش که شمارشان همچون آب یک رودخانه شمردنی نبود، پوشیده در جنگ افزارهایشان در کنار او در حرکت بودند. او را بدون جنگ و نبرد به درون شهر بابل وارد کرد و شهرش بابل را از سختی رهایی داد. او نبونید، پادشاهی را که از او نمی‌ترسید به او تحویل داد. همه مردم بابل، تمامی سرزمین سومر و اکد، بزرگان و فرمانداران در برابرش تعظیم کردند و پاهای او را بوسیدند. از سلطنت او خوشحال شدند و چهره‌هایشان درخشان شد. آنها، اربابی را که به کمک او همه از مرگ نجات یافتند و همه آنها را از پریشانی و سختی نجات داد شادمانه ستایش کردند و نام او را ستودند. منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه انشان، نوه کوروش، شاه بزرگ، شاه انشان، از نسل چیش پیش، شاه بزرگ، شاه انشان. دودمان جاودانه پادشاهی که خدایان بل و نبو فرمانروایی‌اش را دوست می‌دارند و پادشاهی او را با دلی شاد یاد می‌کنند، آنگاه که با صلح به درون بابل در آمدم، جایگاه سروری خود را با جشن و شادمانی در کاخ شاهی برپا کردم، مردوک، سرور بزرگ، قلب گشاده کسی که بابل را دوست دارد همچون سرنوشت من بخشید و من هر روز ترسان در پی نیایش او بودم. سپاهیان عظیم من با آرامش درون بابل گام برداشتند. نگذاشتم کسی در همه [سومر] و اکد هراس- آفرین باشد. من در پی امنیت بابل و همه مکان‌های مقدس آن بودم. برای مردم بابل که برخلاف خوا[ست خدایان] یوغی بر آنان گذاشته شده بود که شایسته آنان نبود، خستگی‌های آنان را تسکین دادم و از بندها رهاشان کردم. مردوک، سرور بزرگ، از رفتار [نیک من] شادمان گشت و به من کوروش، شاهی که از او می‌ترسد و کمبوجیه پسر تنی [ام و به] همه سپاهیانم برکتی نیکو ارزانی داشت تا با آرامش، شادمانه در حضورش باشم. به [فرمان] والایش، همه شاهانی که بر تخت‌ها نشسته‌اند، از هر گوشه جهان، از دریای بالا تا دریای پائین، کسانی که در [سرزمین‌های دور] زندگی می‌کنند [و] شاهان سرزمین‌آمو رو که در چادر زندگی می‌کنند، همه آنان، باج سنگین خود را به بابل آوردند، و بر پاهایم بوسه زدند. از [بابل] تا آشور و شوش، اکد، سرزمین آشور، شهر زَمَن، شهر متورنو، دِر، تا مرز گوتی، جایگاه [های مقدس آن] سوی دجله که از دیرباز محراب‌های آنان ویران شده بود، خدایانی را که درون آنها ساکن بودند به جایگاه‌هایشان بازگرداندم و در جایگاه‌های ابدی‌شان نهادم- همه مردمان آنان را گرد آوردم و به سکونت‌گاه‌هایشان بازگرداندم و خدایان سرزمین سومر

و اکد را که نبونید در میان خشم خدایان به بابل آورده بود به فرمان مردوک، سرور بزرگ به سلامت به جایگاه‌هایشان بازگرداندم. جایگاهی که آنها را خوشحال نمود. باشد که همه خدایانی که بدرون نیایش‌گاه‌هایشان بازگرداندم. هر روز در برابر خدایان بل و نبو روزگاری طولانی برایم خواستار شوند و کارهای نیک مرا یادآور شوند و به مردوک سرورم چنن بگویند که کوروش، شاهی که از تو می‌ترسد و کمبوجیه پسرش. باشد که آنان تا روزگاری دراز(?) سهمیه دهندگان نیایشگاه‌هایمان باشند... و باشد که مردمان بابل پادشاهی مرا [بستایند]، من همه سرزمین‌ها را در صلح نشاندم [.. روزانه [...] دو مرغابی، ده کبوتر] بیشتر از پیشکشی‌های پیشین]... غازها و مرغابی‌ها و کبوترهایی که افزایش دادم. در پی استوار کردن باروی دیوار ایمگور- انلیل، دیوار بزرگ بابل برآمدم. [...] دیواری از آجر پخته در کنار خندقی که شاه پیشین ساخته بود ولی سا [ختنش را به پایان نبرده بود] ... کار آن را [...] به پایان بردم] .. که [شهر را] از بیرون [در بر نگرفته بود] که شاهی پیش از من با کارگران به بیگاری [گرفته شده سرزمینش در] بابل ساخته بود [...] آن را [با قیر] و آجر نپخته از نو برپا کردم و [ساختنش را به پایان رساندم] [...] دروازه‌های بزرگ از چوب سدر [با روکش مفرغی، من همه آن درها را با آستانه [ها و قطعات مسی] کار گذاشتم.

[... کتیبه‌ای از] آشور بانیپال، شاهی پیش از من [بر آن نوشته] شده بود [درون آن] دیدم. [... در جای خود] نهادم، باشد که مردوک، سرور بزرگ همچون هدیه‌ای، زندگی طولانی به من عطا کند و عمری کامل [تختی ایمن و سلطنتی پایدار] به من هدیه کند و [من در قلب ... باشم] تا ابد.

نوشته و تطبیق شده [از یک ...] لوح کیشتی مردوک، پسر [...].

منبع: B M 90920, BM 47BB4, BM 47176, transl. after finkel 2013

تدبیر زیرکانه‌ای که کوروش با نوشتن این متن بکار برد به او کمک کرد تا بتواند به راحتی از طرف مردم سرزمینی که تحت سلطه خود در آورده بعنوان پادشاهی مقبول مورد پذیرش قرار گیرد. او همچنین با این کار در واقع نشان داد که از اهمیت تاریخ کاملاً آگاه است. علاوه بر استفاده از شکل ظاهری خود استوانه یا منشور که شکل رایج و شناخته شده شاهان بین النهرین بود، او با اشاره به آشور بانیپال به عنوان سلف وی در واقع سلطنت خود را به سلطنت شاهان بزرگ آشور پیوند داد و پادشاهی خود را تداوم سلطنت آنان معرفی نموده و از این طریق نوعی مشروعیت کسب کرد. با کشف قطعات نسخه دوم متن این استوانه، این ارتباط بطور چشمگیری تقویت شد. در این متن همچنین تمایل کوروش برای ایجاد نوعی پیوند با

گذشته بابل نیز دیده می‌شود. هانس پتر شوادینگ نشان داده است که در این متن کوروش سعی کرده تا خود را جانشین قانونی پادشاه بابل معرفی کند.^۱ بکار بردن چنین عباراتی را می‌توان برگرفته از افسانه آفرینش بابل مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد بنام انوما الیش^۲ و همچنین سالنامه اساگیل^۳ که متنی مذهبی مربوط به هزاره دوم پیش از میلاد است دانست که این متن اخیر توسط یکی از پادشاهان ایشین^۴ برای پادشاه بابل آپلسین^۵ (۱۸۱۳-۱۸۳۰ ق.م) نوشته شده است و حاوی اشاراتی به گناهان شاهان پیشین می‌باشد. عبارات و کلمات بیان شده در این دو متن با جملاتی که در استوانه کوروش برای ایجاد ذهنیت منفی در مورد نبونید بکار رفته شباهت بسیار دارد که این امر در تحقق نیت کوروش که قصد داشته خود را پیرو پادشاهان آشور و بابل معرفی کند بسیار موثر بوده است. بدون تردید کوروش دوم برای تنظیم متن استوانه به گونه‌ای که بتواند در قالب سنت ادبی بابل خود را به عنوان ناجی آئین مردوک و پادشاه جدید معرفی نماید از مشورت دانشمندان بابلی بهره گرفته است. کوروش برای اینکه در حل و فصل امور سیاسی وقفه‌ای ایجاد نشود. بلافاصله به امور مذهبی بابل سروسامان داد و مجسمه‌های خدایان اکد را که نبونید با خود برده بود به مکان خود بازگرداند.^۶

۳-۵-۱- فتح صلح آمیز

با فتح بابل و سپس بین النهرین و سرزمین‌های منتهی به شرق مدیترانه از جمله شهرهای فینیقی، کوروش دوم با موفقیت سرزمین‌های خاور نزدیک را تحت کنترل پارسیان درآورد. اینکه آیا فتح بابل همانطور که وی در روایت خود ادعا کرده است به همان اندازه مسالمت آمیز بوده است یا خیر جای تردید دارد. سالنامه نبونید روایتی متفاوت نسبت به نسخه کوروش ارائه می‌دهد. طبق این متن، کوروش هنگام نزدیک شدن به بابل، شهر اوپیس را در کنار رودخانه دجله به زور تصرف کرده، آنجا را غارت نموده و ساکنان آن را کشته است. با انتشار خبر چنین حمله وحشیانه‌ای شهر همسایه، سیپار بدون هیچ مقاومتی تسلیم شد و نبونیدوس فرار کرد.^۷ در نسخه هرودوت، بابلی‌ها در خارج از شهر با کوروش وارد جنگ شدند، و بعد تا پشت دیوارهای شهر عقب‌نشینی نمودند. سپس نیروهای کوروش از طریق

1 - (Schauding, P.2018)

2 - Enuma elish

3 - Esagil

4 - Ishin

5 - Apilsin

6 - Nch Col III.21-22

7 - Nch Col III.II,12-15

کانال‌های آب وارد شهر شدند. برای این منظور آب رودخانه را به کانال‌هایی منحرف کردند تا سطح آب رودخانه فرات پائین آمده و نیروها بتوانند از آن عبور کرده، وارد شهر شوند.^۱

۳-۵-۲- نبوغ سیاسی

کوروش، هفده روز پس از محاصره و شکست بابل با آرامش و بدون جنگ وارد بابل شد: «در روز شانزدهم (۱۲ اکتبر ۵۳۹ ق.م) اوگبارو^۲، فرماندار گوتی و ارتش کوروش بدون جنگ وارد بابل شدند(..). در روز سوم ماه آراشمو^۳ (۲۹ اکتبر ۵۳۹ ق.م) کوروش وارد بابل شد، [...] قبل از او با [...] پر شده بودند. در حالیکه کوروش به تمام بابل سلام می‌گفت، در شهر آرامش برقرار بود.^۴»

کوروش بلافاصله در صدد تثبیت قدرت خود در بابل برآمد. اوگبارو را به عنوان فرماندار بابل منصوب کرد و کمبوجیه دوم، پسر و وارث خود را بعنوان شاه بابل معرفی نمود. «هنگامی که در روز چهارم از ماه نیسان (= ۲۸ مارس ۵۳۸ ق.م) کمبوجیه، پسر کوروش نزد مامور اقامتگاه نبو(یکی از خدایان بابل) رفت، او سروری آن سرزمین را [به او داد] وقتی [کوروش] با لباس ایلامی وارد شد، دست نبو را [گرفت] و [بلند کرد و] با ولیعهد [وارد] حیاط دربار شد.»^۵

1 -Hdt.I.190

2 -ugbaru

3 -Arahshammu

4 - Nch Col III. II 15-20

5 -Nch Col III.24-27 , TRANSL. AFTER KURT 2010:51,NO.1

متن تکمیلی ۳-۱

کوروش و تبعیدیان یهودی

کوروش بلافاصله پس از استقرار قدرت خود در بابل، یهودیانی را که در جنگ پادشاه بابل، نبوکدنصر دوم، علیه یهودیه در سال ۵۸۷ ق.م به اسارت در آمده بودند آزاد نمود و به آنها اجازه داد به وطن خود بازگردند و به بازسازی معبد خود که در آن جنگ ویران شده بود بپردازند.

« در سال اول سلطنت کوروش، پادشاه پارس، خداوند آنچه را که توسط ارمیای نبی فرموده بود به انجام رسانید. او کوروش را برآن داشت تا فرمانی صادر کند و آن را نوشته، به سراسر قلمروی امپراتوری خود بفرستد. این است متن آن فرمان: من، کوروش، امپراتور پارس اعلام می‌کنم که خداوند، خدای آسمانها تمام ممالک جهان را به من بخشیده و به من امر فرموده که برای او در شهر اورشلیم که در سرزمین یهوداست قصری بسازم. پس از اتمام آن، یهودیانی که در امپراتوری من هستند هر که بخواهد می‌تواند به آنجا بازگردد خداوند، خدای او همراهش باشد. (کتاب مقدس، دوم تواریخ ۳۶: ۲۲-۲۳)

در کتاب عزرا در عهد عتیق نیز نوشته مشابهی وجود دارد:

« در سال اول سلطنت کوروش پادشاه، در مورد خانه خدا در اورشلیم، این فرمان از طرف پادشاه صادر شد: خانه خدا که محل تقدیم قربانی‌هاست دوباره ساخته شود. عرض و بلندی خانه هر یک نود فوت باشد، دیوار آن از سه ردیف سنگ بزرگ و یک ردیف چوب روی آن ساخته شود. تمام هزینه آن از خزانه پادشاه پرداخت شود. ظروف طلا و نقره‌ای که نبوکد نصر از خانه خدا برداشته و به بابل آورده بود دوباره به اورشلیم بازگردانیده و مثل سابق در خانه خدا گذاشته شود. (کتاب عزرا ۳: ۶-۵)

بین انتخاب کوروش بعنوان پادشاه جهان توسط یهوه (خدای یهودیان) و معرفی کوروش بعنوان ناجی بابل توسط مردوک در متن استوانه کوروش، شباهت بسیار زیادی وجود دارد.

« خداوند که ولی توست و تو را از رحم سرشته است چنین می‌گوید: من یهوه هستم و همه چیز را ساختم و ... در باره کوروش می‌گوید: او شبان من است و تمامی خشنودی مرا به جا خواهد آورد و اهداف مرا به انجام خواهد رساند و اورشلیم بنا خواهد شد و معبد دوباره برقرار خواهد گشت این است آنچه خداوند به مرد مسح شده خود می‌گوید، به کوروش که دست راستش را گرفتم تا قوم‌ها را در برابرش به زانو در آورم و توان ایستادگی را از آنان سلب نمایم تا بتواند قدرت آنها را خنثی کند (کتاب اشعیا ۴۴: ۲۴ و ۴۵: ۱)

در اینجا نیز می‌توان نوعی اقتباس ادبی از سنت بین النهرین را مشاهده نمود. حدود بیست سال بعد در زمستان سال ۵۲۰ یا ۵۱۹ ق.م داریوش اول (۴۸۶-۵۲۲ ق.م) به تاتنای^۱ فرماندار سرزمین آنسوی فرات دستور داد تا فرمان کوروش را در بایگانی سلطنتی پیدا کند. این ساتراپی معرف سرزمین‌های بخش غربی رودخانه فرات تا سواحل شرقی مدیترانه بود. در این زمان، ساخت معبد متوقف شده بود و مردم خواستار عهدهی بودند که کوروش به آنها داده بود. سرانجام این سند در بایگانی اکباتان پیدا شد و کار مرمت و بازسازی معبد ادامه پیدا کرد و سرانجام در روز سوم ماه ادارو (+ فوریه /مارچ) در سال ششم سلطنت داریوش یعنی ۲۱ مارس ۵۱۵ ق.م به اتمام رسید (کتاب عزرا: ۶: ۱۵-۱۳)

شکی نیست که کوروش با اعمال این سیاست از حمایت سیاسی جامعه یهودیان برخوردار شد اما بهر حال پیش از آنکه اینگونه نتیجه‌گیری کنیم که کوروش در مواجهه با عقاید مذهبی مختلف بسیار اهل مدارا بوده و از این نظر پادشاهی منحصر بفرد بوده، باید به این نکته هم توجه کنیم که این استراتژی زیرکانه دارای پیشینه تاریخی بوده است.

کوروش با بکار بردن جمله «شاهی که پیش از من آمد» در اشاره به آشور بانیپال، در واقع به روشنی قصد داشته پیوند و ارتباط خود با پادشاه آشور را نشان دهد. علاوه بر این در بین پادشاهان بابل مرسوم بود که اینگونه اعلام کنند که مشروعیت حکومت خود را از خدایی که پرستیده می‌شود میگیرند. مشارکت کوروش در بازسازی مراکز مذهبی و معابد شهری در سایر نقاط بابل توسط اسناد و مدارک یافت شده از جمله کتیبه‌هایی که از اوروک و اور کشف شده‌اند مورد تأیید می‌باشد. میتوان اینگونه نتیجه گرفت که کوروش به منظور تحکیم قدرت خود در بین النهرین و همچنین در بین یهودیان، سیاستی آگاهانه در پیش گرفت و خود را بعنوان پادشاهی معرفی کرد که به آئین‌ها و مقدسات آنان احترام خواهد گذاشت. می‌توان حدس زد که ممکن است کوروش همین سیاست را در مقابل سایر سرزمین‌های فتح شده مثل لیدیه، ماد، باختر و سایر مناطق شرقی هم اعمال نموده باشد. هر چند شواهدی در این زمینه وجود ندارد.

۳-۶- نبرد با سکاها

ما برای کسب اطلاعات درباره آخرین فتوحات کوروش تا حد زیادی وابسته به منابع یونانی هستیم. هرودوت جنگی را علیه ماساژت‌ها که از سکاهاپی بودند که در مناطق شمال شرقی دریای خزر ساکن بودند بازگو می‌نماید. در زمان حمله کوروش به سرزمین ماساژت‌ها، این

قبایل تحت رهبری ملکه تومیریس^۱ بودند. در این نبرد پسر ملکه ماساژت‌ها، به اسارت ارتش پارس درآمد و اقدام به خودکشی نمود- ارتش تومیرس در حرکتی انتقام جویانه در نبردی سخت که با کشته شدن خود کوروش نیز منجر شد پارسیان را شکست داد. هروودت بقیه ماجرا را اینگونه روایت می‌کند که ملکه ماساژت‌ها دستور داد سر کوروش از بدنش جدا کرده و در خون غوطه‌ور کنند. نویسندگان یونانی پس از هروودت مانند کتزیاس^۲ (پایان قرن پنجم / اوایل قرن چهارم پیش از میلاد) و گزنفون^۳ (۳۵۴-۴۳۰ ق.م) معتقدند کوروش سالهای پایانی سلطنت را در آرامش و در کاخ خود سپری کرده است و در همانجا نیز درگذشته است. اما به هر حال کوروش پیش از مرگ، مسأله جانشینی خود را حل کرد و کنترل امپراتوری را بین پسران خود تقسیم نمود. کمبوجیه به عنوان وارث اصلی سلطنت و بردیا که در این منابع تانوکزارس^۴ معرفی شده بعنوان ساتراپ سرزمین‌های شرقی امپراتوری منصوب گردید.

۳-۷- کوروش دوم، فاتح و معمار امپراتوری

کوروش دوم، شاه انشان طی بیست سال تمام سرزمین‌های خاور نزدیک و حکومت‌های آن را از ماد در شمال، لیدیه در شمال غربی، بابل و سرزمین‌های همسایه آن تا مدیترانه شرقی و همچنین سرزمین‌های شرقی و شمال شرقی فلات ایران تا دامنه کوههای آسیای میانه و رود سند در شرق را به تصرف خود در آورد و از طریق این فتوحات گسترده به ثروت بی-شماری دست یافت و توانست نیروی دریای قابل توجهی متشکل از کشتی‌های یونانی، قبرسی و فنیقی بوجود آورده و همچنین ارتش خود را از لحاظ تعداد نفرات افزایش دهد و همچنین به منابع طبیعی سرزمین‌های فتح شده دسترسی پیدا کند. یکی از عوامل موفقیت او تعادلی بود که بین کشورگشایی و کشور داری ایجاد نمود. او بلافاصله پس از فتح یک سرزمین به تحکیم پایه‌های قدرت خود می‌پرداخت و با ادای احترام به خدایان محلی مردم و اطمینان دادن به آنها در مورد حفظ آداب و رسوم مذهبی‌شان خود را ضامن اجرای آئین‌ها و مقدسات آنان معرفی می‌کرد. چگونگی برخورد او با مقامات محلی نیز به‌گونه‌ای که در مورد بابل می‌بینیم زیرکانه بود و او توانست مقامات تأثیرگذار جامعه بابل را برای رسیدن به اهداف خود استخدام نموده و به کار گیرد. او اولین کاخ سلطنتی ایران، پاسارگاد را با کاخ اختصاصی خود و تالار پذیرایی آن ساخت و به این ترتیب به قدرت پارس جلوه‌ای بصری و نمایشی داد. از کتیبه‌های او پیداست که خود را دنباله روی شاهان آشور و بابل می‌دانسته و هم در سبک

1 -Tumyris

2 -Ctesias

3 -Xenophon

4 -Tanoxares

نوشته‌های خود و هم در سبک نقوش هنری و معماری خود این پیوند را نشان داده است. کوروش در تاریخ خاور نزدیک جایگاه خاصی را به خود اختصاص داده است و موفقیت او به عنوان یک معمار امپراتوری در انتقال آرام قدرت به وارث و جانشینش کمبوجیه دوم بخوبی احساس میشود. هیچ منبعی و مدرکی از بروز شورش در این دوره وجود ندارد و در واقع کوروش یک پایگاه سیاسی مستحکم و نیرومند به جای گذاشت تا به کمبوجیه اجازه دهد بدون چالش، سلطنت را به دست گرفته و سیاست پدرش را ادامه دهد و تنها هدف نظامی باقیمانده در خاور نزدیک یعنی مصر را نیز ضمیمه امپراتوری نماید.

فصل چهارم: یک جانشین شایسته: کمبوجیه دوم

۴-۱- جانشینی کمبوجیه دوم

کمبوجیه دوم، پادشاه بابل از سال ۵۳۸ پیش از میلاد، بعد از مرگ پدرش، جانشین وی و پادشاه امپراتوری پارس شد. اولین سندی که آغاز سلطنت وی را تأیید می‌کند، سندی بابلی است که به تاریخ دوازدهم ماه اولول (= ۳۱ اوت ۵۳۰ ق.م) سال جلوس کمبوجیه، پادشاه بابل، پادشاه سرزمین‌ها مربوط می‌شود. (استراس هایر ۱۹۸۰، شماره ۱) کمبوجیه از طرف پدرش از قبیله پاسارگاد بود و مادرش کاسندان^۱، دختر فرنسپ^۲ هخامنشی بود. کمبوجیه به عنوان فرزند اول کوروش، وارث تاج و تخت امپراتوری شد. او دو خواهر بنام‌های آتوسا^۳ و آرتیستونه^۴ داشت و دختر برادرش بردیا نیز بنام پارمیس^۵ شناخته شده است. کمبوجیه با فیدیمه^۶ دختر اوتانس نجیب زاده پارسی و نوه فارناسپ^۷ خواهر زاده کاساندان ازدواج کرد. کتزیاس از زنی بنام رکسانا نام می‌برد، اما در مورد سوابق وی اطلاعاتی در دست نیست - هرودوت ادعا می‌کند که کمبوجیه با دو خواهر خود ازدواج کرده است که نام یکی از آنها آتوسا بوده و دیگری که نامش فاش نشده در جریان مبارزات کمبوجیه در مصر درگذشته است. حقیقت هرچه باشد به هر حال کمبوجیه هیچ فرزند و وارثی نداشته است و این واقعیتی است که پس از مرگ نابهنگام و غیر منتظره کمبوجیه پیامدهایی را بدنبال داشت. سلطنت کمبوجیه تنها پس از هشت سال بدلیل بیماری یا حادثه‌ای مرگبار در سال ۵۲۲ ق.م به پایان رسید. با این حال، در این مدت کوتاه، او موفق شد مصر و بخشی از نوبیا (سودان) را به امپراتوری پارسیان ضمیمه کند. بدنبال تسلیم مصر، لیبی نیز حاکمیت پارس را به رسمیت شناخت (نقشه ۴-۱) کمبوجیه نه تنها به گسترش امپراتوری و سیاست مذهبی پدرش ادامه داد بلکه خط مشی

1 -Cassandane

2 -Pharnaspes

3 -Atossa

4 -Artystone

5 -Parmys

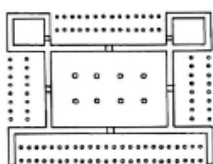
6 -Phaidyme

7 -Pharnaspes

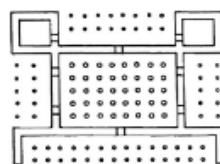
سیاسی او در پارس را نیز دنبال نمود. باستان شناسان بقایای کاخی را در دشت گوهر که سبک معماری آن شبیه پاسارگاد است و همچنین بقایای یک مقبره ناتمام را که سکوی پلکانی آن مشابَهت زیادی با مقبره کوروش دارد به او نسبت می‌دهند. (شکل ۴-۱) در حالیکه این احتمال وجود دارد که کمبوجیه میخواست از سبک معماری پدرش الگوبرداری کرده باشد، تحقیقات اخیر، بحث‌هایی را پیرامون این دو بنا بوجود آورده و باعث شده که ساختمان این دو بنا را به پدر داریوش، گشتاسپ نسبت دهند. بنابراین محل دفن کمبوجیه هنوز ناشناخته باقی مانده است. هرچند که اخیراً مکانی در نازراش^۱ (نیریز) در جنوب شرقی فارس بعنوان آرامگاه کمبوجیه معرفی شده است. اگر چه برخی از متون تخت جمشید به بزرگداشت کمبوجیه در آنجا اشاره می‌کنند اما هیچ مدرک باستان‌شناسی که نازراش (نیریز) را بعنوان محل دفن کمبوجیه تأیید نماید وجود ندارد. اگر بناهای کاخی در دشت گوهر و بناهای نزدیک به برازجان (بردکه سیاه، چرخاب و سنگ سیاه) را مربوط به اوایل دوره هخامنشی بدانیم، ناچاریم فعالیت‌های ساختمان‌سازی کوروش و کمبوجیه را بیش از پیش بدانیم. اکتشافات اخیر باستان‌شناسی در "توله آجری" از جالب‌ترین موارد در سالهای اخیر است. کاوشگران ایتالیایی-ایرانی در مکانی که در سه و نیم کیلومتری جنوب غربی تخت جمشید واقع شده است یک دروازه بزرگ با دیوارهایی به ضخامت بیش از ده متر را شناسایی کردند که طراحی آن مشابه با مجموعه پاسارگاد می‌باشد. تصویر موجودات افسانه‌ای در نقوش برجسته دروازه، گاو نر و اژدها همگی، ما را به یاد دروازه بابل می‌اندازد. آجرهای آن، که با آجرهای کاخ شوش تفاوت دارد، تأیید می‌کند که این دروازه باید مربوط به اوایل دوره هخامنشیان باشد، یعنی پس از فتح بابل توسط کوروش در سال ۵۳۹ ق.م و پیش از شروع ساخت مجموعه تخت جمشید در سال ۵۱۸ ق.م. این موضوع از یک سو نشان دهنده این است که پیش از داریوش و اقدام او برای ساخت مجموعه تخت جمشید در این مکان بناهایی وجود داشته و از سوی دیگر شباهت آن با دروازه بابل این ایده را تقویت می‌کند که کمبوجیه نیز مانند پدرش خود را جانشین پادشاهان بابل می‌دانسته و ساخت دروازه‌ای شبیه دروازه بابل، در پارس، مفهومی بیش از ایجاد یک اثر معماری داشته و درحقیقت قصد داشته به عنوان نمادی از تداوم قدرت و میراث پادشاهی بابل شناخته شود.



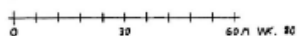
نقشه ۱-۴: نقشه امپراتوری پارس در ۵۲۶/۵۲۵ ق.م



پاسارگاد - کاخ s



دشت گوهر



تصویر ۱-۴: طرح کاخ دشت گوهر. طرح آن شباهت قابل توجهی به کاخ s در پاسارگاد دارد و از این رو به دوران کمبوجیه دوم نسبت داده می‌شود.

۴-۲- قدرت تبلیغات

منابع مصری نشان می‌دهد که کمبوجیه مراتب احترام خود را نسبت به دین مصری‌ها ابراز داشته و عنوان فرعون مسوتیر^۱ پسر رع^۲ را گرفته، معابد متروکه را بازسازی کرده و مراسم مذهبی را به جا آورده است. با این حال او حقوق و مزایای کاهنان معابد مصر را به استثنای سه معبد، کاهش داد و این اقدام او کینه و دشمنی بسیاری از کاهنان مصری را نسبت به شاه جدید برانگیخت.

روایت هرودوت از حکومت کمبوجیه در مصر با داستان‌هایی از رفتارهای غیر اخلاقی و اهانت‌آمیز شاه نسبت به مقدسات مصری همراه است که تصویری منفی از کمبوجیه ارائه می‌دهد. در واقع هرودوت با الگویی از شیوه داستان‌نویسی که نشان می‌دهد چگونه یک پادشاه خوب و موفق به یک پادشاه بد و ناموفق بدل می‌شود، کمبوجیه را بعنوان یک پادشاه دیوانه معرفی می‌کند و این نوع نگاه تا همین اواخر در محافل دانشجویی پذیرفته شده بود- جالب است بدانید دیدگاه هرودوت در مورد کمبوجیه ناشی از گزارشی است که توسط یکی از کاهنان مصر که در نتیجه سیاست‌های اصلاحی کمبوجیه از حق رأی و حقوق و مزایای خود محروم شده بود، به هرودوت منتقل شده است. نگاهی تازه و بی‌طرفانه به منابع کلاسیک، کاستی‌های دیدگاه هرودوت را نشان می‌دهد. با بررسی منابع خاور نزدیک و مصر باستان می‌توان تصویر قابل قبول‌تری از کمبوجیه بدست آورد. او را باید بعنوان پادشاهی در نظر گرفت که علیرغم دوران کوتاه حکومت خود ثابت کرد که دارای ویژگی‌های رهبری قابل قیاس با پدرش می‌باشد. یک فاتح پیروزمند و پادشاهی موفق که اهمیت تحکیم امپراتوری خود را به خوبی تشخیص داده است.

1 -Mesutire

2 -Re

ترجمه منابع ۴ : ۱

کتیبه اوجاهورسنت^۱

یکی از منابع مهم مصری برای ارزیابی نحوه نگرش کمبوجیه نسبت به مصر و آئین‌های مذهبی آن، زندگی‌نامه افسر مصری، اوجاهورسنت می‌باشد. او یک مقام عالیرتبه دولتی بود که در زمان پادشاهی فرعون، آماسیس دوم^۲ (۵۲۶-۵۷۰ ق.م) و پسرش پسامتیک سوم^۳ (۶۲۶ ق.م) به ترتیب سمت‌های طبیب ارشد، دبیری، ریاست دربار، ژنرال نیروی دریایی و پست‌های دیگری را عهده‌دار بود و اکنون در زمان حکومت کمبوجیه نیز بعنوان مشاور او خدمت می‌کرد و او بود که به کمبوجیه پیشنهاد کرد عنوان پادشاه مصر را برای خود بکار برد و از معابد خدایان نیت^۴ و سیس^۵ حمایت کند. این معابد ویران شده بودند اما توسط کمبوجیه مرمت شدند و جشن‌های بزرگداشت خدای نیت برگزار گردید. او جاهور سنت حتی ادای احترام نمودن کمبوجیه به این خدای مصری را نیز شرح داده است که چگونه از معبد او بازدید کرده و در برابر او سجده نموده است. این اقدام کمبوجیه نشان دهنده احترامی است که پادشاه پارس به یک خدای بیگانه ابراز نموده و تلاش‌های او در جهت بازسازی معابد و احیای جشن‌های مذهبی آنان را می‌توان با اقدامات مشابهی که کوروش در بابل، اور و اوروک انجام داد مقایسه نمود.

متن کتیبه مهر کمبوجیه که به خط هیروگلیف می‌باشد نشان می‌دهد که احترام او به خدایان مصری فقط محدود به خدای "نیت" نبوده است. این متن تقدیمی به الهه واجت^۶ خدای شهر ایمت^۷ (نباشا) اعلام می‌کند: "پادشاه مصر علیا و سفلی، کمبوجیه، محبوب الهه واجت، حاکم شهر ایمت، بزرگترین، چشم خورشید، حاکم آسمان، معشوقه خدایان که همچون خدای خورشید زندگی می‌بخشد.^۸

«... کسی که از طرف "نیت" بزرگ، مادر خدای، و از طرف خدای "سیس" شاهزاده سرور، مهربان سلطنتی، تنها دوست و یاور پادشاه، کاتب و محبوب او مورد احترام قرار گرفت. بازرس و نماینده هیئت قانونگذاری، ناظر کاتبان، رهبر بزرگ، مدیرکاخ، فرمانده نیروی دریایی پادشاه مصر علیا و سفلی، پسامتیک سوم، اوجاهورسنت، منصوب از طرف رئیس قصر،

1 -Udjahorresnet

2 -Amasis II

3 -Psammetichus

4 -Neith

5 -Sais

6 -Wadjet

7 -Imet

8 -=Ctransl. Brosius.2000:14.no.19

رئیس کاهنان که مورد عنایت چشم "هوروس"^۱ می‌باشد و کاهن معبد نیت که بر معابد سیس ریاست می‌کند، چنین می‌گوید، کمبوجیه، پادشاه بزرگ سرزمین‌های بیگانه به مصر آمد و بیگانگان از همه سرزمین‌های خارجی با او بودند. او بر کل این سرزمین فرمانروایی کرد. آنها برای خود خانه‌هایی در اینجا ساختند. او پادشاه بزرگ مصر، پادشاه بزرگ همه سرزمین‌های بیگانه مقام طبیب ارشد را به من اعطا نمود و اجازه داد بعنوان مدیر کاخ در کنار او باشم. من عنوان سلطنتی او را ساختم و آن عنوان، پادشاه مصر علیا و سفلی مسوتیر (= کمبوجیه) بود من باعث شدم که اعلیحضرت عظمت و بزرگی "سیس" را که جایگاه خدای بزرگ "نیت" می‌باشد دریابد "نیت" مادری که رع^۲ را بدینا آورد و وقتی که هنوز تولدی آغاز شده بود، او تولد را آغاز کرد، مایه عظمت معبد "نیت" که همچون بهشت است و مایه عظمت معابد نیت و همه خدایان و الهه‌هایی که در آنها هستند و مایه عظمت معبد پادشاه که جایگاه خدای آسمان است (اوزیریس^۳) و مایه عظمت شهرهای مقدس ری سنت^۴ و مهنه^۵ و خانه رع و خانه اتوم^۶، که از همه خدیان است(..)

من از اعلیحضرت، پادشاه مصر علیا و سفلی، کمبوجیه در مورد تمام بیگانگانی که در معبد نیت اقامت داشتند، درخواست کردم تا آنها را از آنجا بیرون کند تا معبد نیت مانند گذشته همچنان شکوه خود را داشته باشد. اعلیحضرت دستور داد همه بیگانگانی را که در معبد نیت اقامت داشتند از آنجا اخراج کنند. تمام خانه‌های آنها تخریب شد. آنها تمام وسایل خود را به خارج از دیوارهای معبد انتقال دادند. اعلیحضرت دستور داد که معبد نیت را پاکسازی کنند و همه پرسنل آن، [...] و ساکنان معبد را بازگردانند. اعلیحضرت امر کردند که باید برای نیت بزرگ، مادر خدای و خدایان بزرگی که در سیس هستند، همچون ایام گذشته نذر داده شود. اعلیحضرت همه جشن‌ها و آئین‌های مذهبی که از دوران باستان مرسوم بود را دوباره احیاء نمود. اعلیحضرت این کار را انجام داد زیرا من باعث شدم که ایشان، بزرگی سیس را دریابد که شهر همه خدایانی است که برای همیشه در آن، بر تخت خود خواهند ماند.

اوجاهور سنت، طبیب ارشد و کسی که مورد احترام خدایان سیس می‌باشد چنین می‌گوید:
کمبوجیه پادشاه مصر علیا و سفلی به سیس آمد و خود را به معبد نیت رسانید و در برابر

1 -Horus

2 -Re

3 -Osiris

4 -Resenet

5 -Mehenet

6 -Atum

عظمت و شکوه او پیشانی خود را بر زمین گذاشت و بیشتر از هر پادشاه دیگری به او ادای احترام نمود و نذورات و پیشکش‌های با ارزشی را به نیت بزرگ، مادر خدای و خدایان بزرگی که در سیس هستند مانند هر پادشاه دیگری، تقدیم نمود. اعلیحضرت این کار را کردند زیرا من باعث شده بودم که ایشان عظمت و بزرگی او را دریابد چرا که او مادر خدای رع می‌باشد و جاهورسنت، طبیب ارشد و کسی که مورد احترام اوزیریس می‌باشد چنین می‌گوید:

اعلیحضرت همه کارهای لازم در معبد نیت را به انجام رساند. او مراسم تقدیم شراب به خدای جاودانگی را در معبد نیت، چنانکه پیش از آن نیز مرسوم بود، احیا نمود، اعلیحضرت این کار را کرد زیرا من باعث شده بودم که او بدانند همه این کارها توسط شاهان پیشین نیز انجام می‌شده، چون این معبد از اهمیت زیادی برخوردار می‌باشد و جایگاه همه خدایانی است که جاودانه و ابدی هستند.^۱

درحالیکه کمبوجیه به خدایان مصر و آئین‌های آنان احترام می‌گذاشت و حتی طبق باور مصریان که فرعون را موجودی الهی می‌پنداشتند برای خود عنوان سلطنتی مسویر را برگرفت، اما نسبت به ثروت معابد و کاهنان مصر اعتراض نموده و اقداماتی جهت محدود کردن آن انجام داد. بنابراین با صدور فرمانی از طرف کمبوجیه ثروت معابد و کهنات مصر بطور چشمگیری مهار شد. اقدامات او بدون شک کینه و دشمنی کاهنان معابد را به دنبال داشته است. رفتار احترام آمیز کمبوجیه نسبت به خدایان و مقدسات مصریان و اعتراض او علیه ثروت معابد و کهنات مصر که نارضایتی کاهنان را دنبال داشته دو موضوع جدا از هم می‌باشند. متن اصلی این فرمان در دست نیست، اما رونوشتی از آن به خط دموتیک که نوع ساده شده خط هیروگلیف بود مربوط به اواخر سده سوم پیش از میلاد حفظ شده است.

۴-۲-۱- پایپروس دموتیک

اجناسی که با توجه به قانون مشخص شده شامل: چوب ساختمانی، هیزم، کتان، بوته‌هایی که از قدیم الایام توسط فرعون به معابد خدایان تقدیم می‌شد و ... زندگی ... موفقیت و کامیابی ... سلامتی ... به استثنای معابد ممفیس، معبد ونخم^۲ (لتوپولیس؟) و معبد پراپس^۳ (لتوپولیس) [...] (؟) این مقدسات ... کمبوجیه دستور زیر را صادر کرد: اجازه ندهید کسی به اندازه (؟) به آنها بدهد [...] باید مکانی در سرزمین‌های جنوب مصر علیا به آنها داده شود و مجاز خواهند بود که چوب‌های ساختمانی و هیزم را از آنجا برای خدایان بیاورند. کمبوجیه

1 - (Transl. after kuhrt 2010: 117-119, no. 11)

2 - Wnkhm

3 - Perapis

برای سه معبد دستور داد که این اجناس را مانند قبل دریافت کنند. در مورد گاوهایی که قبلاً در زمان فرعون به معابد خدایان تعلق می‌گرفت، به استثنای معابد فوق، کمبوجیه دستورات زیر را صادر کرد: سهم آنها همان چیزی است که به آنها داده می‌شود و به سه معبد فوق همچنان همان اندازه سابق داده خواهد شد. در مورد پرندگانی که قبلاً در زمان فرعون به معابد خدایان تقدیم می‌شد. به استثنای سه معبد فوق کمبوجیه دستورات زیر را صادر نمود: به آنها داده نمی‌شود و کاهنان خودشان باید برای معابد تهیه کنند و آنها را به خدایان تقدیم نمایند. در مورد نقره، گاو، پرندگان، غلات و سایر مواردی که قبلاً در زمان فرعون به معابد خدایان داده می‌شد به استثنای سه معبد، کمبوجیه دستورات زیر را صادر نمود: آنها را به خدایان ندهید ارزش کالای ثبت شده ۵۳۲,۱۶ قطعه (؟)، [... غلات، ۷۲۱۰، [...] ۶۰۰-۳۷۶۴۰۰ [... (؟) مواد معطر، هیزم، بوته‌ها(؟) پایپروس، چوب برای ساختمان [...]».^۱

۴-۳- تصویر کمبوجیه در تاریخ هرودوت

علت تصویر منفی که از کمبوجیه در ارتباط با مصر ارائه شده در روایت هرودوت از کمبوجیه بعنوان فاتح مصر ریشه دارد و همه رفتارهای ظالمانه‌ای که به او نسبت داده می‌شود در رابطه با مصر می‌باشد. از جمله کارهایی که به او نسبت داده می‌شود این است که فرعون مصر پسامتیک سوم را تحقیر کرد، دختر او را در ملاء عام در کوچه‌های شهر چرخاند. پسرش را به جوخه مرگ فرستاد، جسد آماسیس را از مقبره‌اش درآورد و به او توهین کرد، به معبد آمون^۲ در سیوا^۳ حمله کرد، گاو مقدس، آپیس را کشت، دستور کشتن برادرش و همچنین خواهرش را که در مصر با او بود صادر کرد. هرودوت حضور کمبوجیه در مصر را با اعمال غیر اخلاقی و توهین به مقدسات معرفی می‌کند. به گفته هرودوت حتی دلیل کمبوجیه برای فتح مصر غیر منطقی و مستبدانه به نظر می‌رسد. از نظر هرودوت فتح مصر در اقدامی انتقام جویانه انجام شد زیرا هنگامی که کمبوجیه خواستار ازدواج با دختر فرعون آموس دوم^۴ (آماسیس) شد، توسط فرعون فریب خورد و او از ترس اینکه مبادا دخترش موقعیت ملکه شدن را از دست بدهد، دختر فرعون قبلی واهیب^۵ (آپریس ۵۷-۵۸۹ ق.م) بنام نیتاتیس^۶ را برای او فرستاد. وقتی کمبوجیه متوجه این غریب شد در صدد تسخیر مصر برآمد. در روایتی دیگر هرودوت ادعا می‌کند که کمبوجیه دوم حاصل ازدواج دختر واهیب با پدر کمبوجیه

1 -Transl. after kuhrt 2010:125,no.14

2 -Amon

3 -Siwa

4 -Ahmose II

5 -Wahibre

6 -Nitetis

یعنی کوروش دوم بوده است هرچند که مورخان این داستان را را رد می‌کنند و ترجیح می‌دهند روایت پارسی داستان را که کمبوجیه پسر کاساندان بوده بپذیرند. هردوت از یک نظر درست می‌گوید. مصر سابقه‌ای طولانی در انعقاد چنین ازدواج‌های بین المللی به عنوان بخشی از دیپلماسی سیاسی داشته است، اما از یک نظر با بقیه پادشاهی‌ها فرق داشته و آن این بوده که همیشه شاهزاده خانم‌های کشورهای دیگر را به دربار مصر می‌پذیرفته و هرگز اجازه ازدواج یک شاهزاده خانم مصری با یک بیگانه را نمی‌داده، بنابراین پذیرش کمبوجیه بعنوان پسر یک شاهزاده خانم مصری همان اندازه غیرقابل قبول است که تقاضای او برای ازدواج با دختر فرعون مصر می‌باشد.

از دیدگاه تاریخ‌نگاری شباهت بسیاری بین این داستان مربوط به کمبوجیه و فتح مصر، با داستان کوروش و فتح ماد وجود دارد. در روایت‌های هردوت و گزنفون کوروش پسر کمبوجیه اول و ماندانا (دختر پادشاه ماد) بود، اما کتزیاس ادعا دارد که کوروش هیچ ارتباطی با آستیای پادشاه ماد نداشته و تنها پس از فتح ماد با دختر آستیای یعنی آمیتیس ازدواج کرده است. در مورد هر دو پادشاه به منظور مشروعیت دادن به پادشاهی آنان تلاش شده کوروش بعنوان نوه یا داماد آستیای و به همین ترتیب کمبوجیه نیز بعنوان نوه یا داماد آموس معرفی شوند. کمبوجیه به فتح مصر بسنده نکرد و به ناحیه سیوا که جایگاه خدای امون بود لشکر کشید. هدف او از این کار مشخص نیست. این منطقه در پانصد کیلومتری غرب پایتخت سلطنتی یعنی ممفیس قرار داشت و بسیار مورد احترام بود، بطوریکه حتی کروزوس پادشاه لیدییه نیز در آنجا قربانی تقدیم کرده بود. اما لشکرکشی او به نوبیا به قیمت جان سربازانش تمام شد و تلفات جانی قابل توجهی برای ارتش پارسی او بدنبال داشت و بسیاری از سربازان سپاه او از گرسنگی و تشنگی در صحرا هلاک شدند. شاید این لشکرکشی یکی از اشتباهات بارز کمبوجیه بود که تصویری که از او بعنوان یک پادشاه بی کفایت و رهبری نالایق و دیوانه یاد می‌کرد را تقویت نمود. اما به هر حال علیرغم این شکست، نوبیا بعنوان یکی از سرزمین‌های امپراتوری هخامنشی در دو کتیبه جانشین کمبوجیه یعنی داریوش اول (۴۸۲-۵۲۲ ق.م) ذکر شده است و یک هیئت نوبیایی در نقش برجسته‌های کاخ آپادانا در تخت جمشید که توسط داریوش اول ساخته شده به تصویر کشیده شده است. (شکل ۴-۲) بنابراین فتح لا اقل بخشی از نوبیا را می‌توان یکی از موفقیت‌های کمبوجیه به شمار آورد. لشکرکشی کمبوجیه به نوبیا اولین لشکرکشی نبود که به منطقه جنوب رود نیل در الفانتین صورت می‌گرفت. پسامتیک دوم (۵۸۹-۵۹۵ ق.م) در سال ۵۹۲ پیش از میلاد با حمایت مزدوران یونانی که

کتیبه‌هایی از خود بر روی مجسمه بزرگ فرعون رامسس دوم^۱ (۱۲۱۳-۱۲۷۹ ق.م) در ابو سیمبل^۲ به جای گذاشتند، لشکرکشی موفق به نوبیا انجام داد. «هنگامی که پادشاه، پسامتیک به الفانتین رفت، این متن را کسانی نوشتند که به همراه پسامتیک پسر تفوکلس^۳ تا آنجا که رودخانه اجازه می‌داد قایقرانی کردند و به کریکس^۴ رسیدند. پوتاسیمو^۵ لشکریان مصری آماسیس و نیروهای بیگانه را رهبری کرد. آرکون^۶ پسر آموبیکوس^۷ و پلکوس^۸ پسر اداموس^۹ این را نوشتند.»^{۱۰}



عکس ۴-۲: هیئت نوییایی در نقش برجسته‌های کاخ ابادانا، تخت جمشید.

1 -Ramses II

2 -Abusimbel

3 -Theokles

4 -Kerkis

5 -Potasimo

6 -Archon

7 -Amoibichus

8 -Pelequs

9 -Edamus

10 -(Transl. after fornara 1983.28.no24)

نمایندگان نوبیا در حال آوردن یک ظرف شیشه‌ای احتمالاً با محتوای گرانبها، یک دندان عاج و یک قلاب انداز هستند.

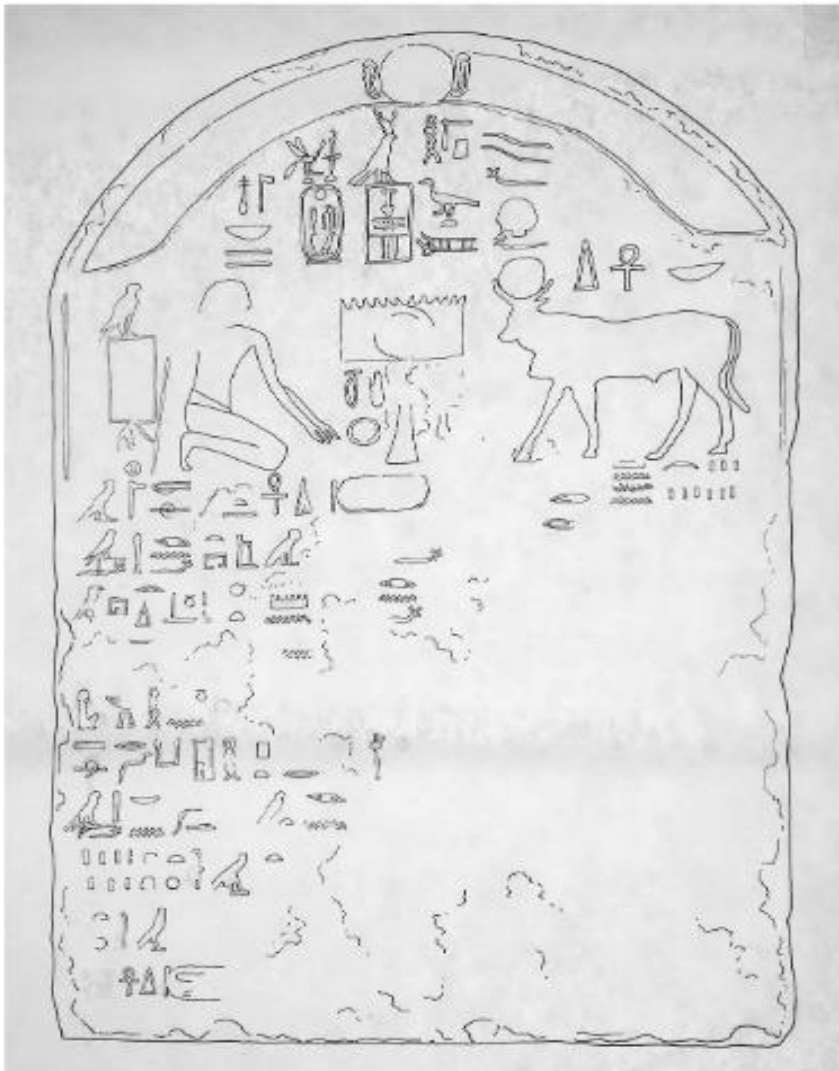
۴-۴- گاو آپیس

هرودوت داستان کشتن گاو مقدس (آپیس) توسط کمبوجیه را با جزئیات نقل کرده است، اما منابع مصری به ما کمک می‌کنند تا تصویر منفی که یونانی‌ها از کمبوجیه ارائه می‌دهند را متعادل تر کنیم. گاو آپیس، تجسم خدای اوزیریس، در اثر برخورد صاعقه‌ای از آسمان متولد شد و پس از آن، دیگر آن گاو گوساله دیگری را باردار نشد. این حیوان دارای علائم خاصی بود. رنگ آن سیاه بود و نشانه‌ای به شکل الماس سفید بر روی پیشانی او بود، تصویری از عقاب بر پشت او، موهای زیر دم، دو برابر معمول و گره‌ای در زیر زبان او وجود داشت.^۱ هنگامی که کمبوجیه پس از لشکرکشی به نوبیا، به مصر بازگشت مراسم بزرگداشت گاو مقدس، آپیس در جریان بود. کمبوجیه پرستش یک حیوان را بعنوان موجودی الهی به سخره گرفت و برای اینکه ثابت کند آن گاو هم مثل سایر گاوهاست آن را با خنجر خود زخمی کرد و کشت. گاو آپیس که بطور سنتی باید با مراسم مذهبی با شکوهی دفن می‌شد، توسط کاهنان مخفیانه به خاک سپرده شد. از نظر مصری‌ها و البته از نظر هرودوت این عمل کمبوجیه نشان دهنده جنون بود. با این حال، منابع مصری داستان دیگری را روایت می‌کنند. کتیبه‌ای نوشته شده بر روی تابوت گاو آپیس که در مکان مخصوص دفن گاوهای مقدس در ممفیس یافت شده گواه این واقعیت است که این حیوان خاص در سال بیست و هفتم سلطنت آموس دوم یعنی در سال ۵۴۳ ق.م متولد شده بوده و در ماه نوامبر سال ۵۲۴ ق.م مرده است و چنانکه این کتیبه و همچنین دست نوشته‌ای که بر روی یک تخته سنگ نوشته شده نشان می‌دهد گاو آپیس، طبق روال سنت رایج، با تمام تشریفات لازم به خاک سپرده شده است. (شکل ۴-۳)

در کتیبه "سارکوفگ" اسم کمبوجیه وجود داشته و یک لوحه سلطنتی او را مسوتیر (کمبوجیه) معرفی می‌کند و می‌گوید دفن به دستور شخص شاه انجام شده است:

« سال ششم، سومین ماه برداشت، روز دهم (۴) (= ماه نوامبر ۵۲۴ ق.م) اعلیحضرت پادشاه مصر علیا و سفلی، مسوتیر، که تا ابد زنده بماند، خدای [با آرامش به غرب برده شد و در [آرامگاهش در نکرپولیس قرارداده شد که مکانی است که برای او و درخور عظمت او مهیا شده بود] پس] از انجام [مراسم] مومیایی، اتاق آرامگاه [برای او آماده شد] ، [پیشکش‌ها]

تقدیم او گردید، لباس، [طلسم‌ها و جواهرات] و انواع سنگ‌های قیمتی و گرانبها [...] معبد پتا^۱ که در هماگ^۲ است [...] به طرف ممفیس، می‌گوید: ... همه این کارها مطابق دستورات اعلیحضرت [...] در سال بیست و هفتم [...] [کمبو] جیه که [...] زنده باشد.^۳



شکل ۳-۴: لوح یادبود کمبوجیه برای گاو آپیس. کمبوجیه بعنوان یک مصری به تصویر کشیده شده است که در مقابل گاو مقدس آپیس زانو زده است.

1 -Ptah

2 -Hemag

3 -(Epitaph, transl. after Kuhrt 2010: 122.no.12)

«هوروس، مالک واحد دو سرزمین، پادشاه مصر علیا و سفلی، مسوتیر، پسر رع، کمبوجیه، باشد که تا ابد زنده باشد، او یک بنای با شکوه برای پدرش اوپیس اوزیریس ساخت و یک تابوت از گرانیت توسط پادشاه مصر علیا و سفلی مسوتیر پسر رع، کمبوجیه به او تقدیم گردید، باشد که او همیشه در سعادت و سلامت، خوشبختی و شادی زندگی کند و برای همیشه پادشاه مصر علیا و سفلی باقی بماند» این دو کتیبه شواهد مهمی هستند که نه تنها پذیرش کمبوجیه را بعنوان پادشاه مصر با بکاربردن عنوان سلطنتی‌اش نشان می‌دهند، بلکه گواهی می‌دهند که کمبوجیه در مراسم تدفین گاو آپیس شرکت داشته و بر اجرای مراسم تدفین نظارت داشته تا اطمینان حاصل کند که مراسم تدفین او به بهترین شکل برگزار می‌شود و دیگر جایی برای شک باقی نمی‌گذارد. گاو آپیس بعدی در ماه می سال ۵۲۵ ق.م متولد شد و در سال چهارم سلطنت داریوش اول در ۵۱۸ ق.م درگذشت. در مورد تردیدهایی هم که اخیراً در رابطه با تاریخ مرگ گاو آپیس و جایگزینی گاو جدید بوجود آمده باید به این واقعیت هم توجه داشت که کاهنان همیشه می‌بایست گاوی را برای جانشینی آماده داشته باشند تا در صورت مرگ گاو مقدس، او را بعنوان جانشین معرفی کنند زیرا عمر گاو مقدس قابل پیش‌بینی نبوده و تولد یک گوساله جدید هم حدود ده ماه طول می‌کشد.

۴-۴-۱- گاو آپیس و مرگ کمبوجیه

هرودوت ماجرای کشته شدن گاو آپیس را با مرگ کمبوجیه مرتبط می‌داند. به گفته او، کمبوجیه در اثر زخمی که با خنجر به خودش وارد کرد درگذشت و صراحتاً بیان می‌کند که نحوه زخمی شدن او با خنجرش مشابه اتفاقی است که برای گاو آپیس رخ داد و آن را نوعی مجازات الهی می‌داند که در نتیجه بی‌حرمتی به گاو مقدس گریبان کمبوجیه را گرفته است تا سرنوشتی شبیه آنچه برای گاو مقدس رقم زد داشته باشد. کاهنی پیش‌گویی کرده بود که کمبوجیه در مکانی بنام اکباتان خواهد مرد. کمبوجیه نیز به گمان اینکه این نام، به اکباتان پایتخت سلطنتی سرزمین ماد اشاره می‌کند در صدد بود از این اتفاق جلوگیری نماید. در حالیکه وقتی در حال مرگ بود متوجه شد مکانی که در آن مستقر است نیز اکباتان نام دارد که در سوریه واقع شده است:

«در حالیکه او در حال سوار شدن براسب خود بود، کلاه از روی غلاف شمشیر او لغزید و تیغ شمشیردان او را زخمی کرد و این زخم در همان قسمت از ران او ایجاد شد که او قبلاً خدای مصر، آپیس را زخمی کرده بود وقتی کمبوجیه متوجه شد که زخم او کشنده است

پرسید نام شهری که در آن قرار داد چیست و به او گفتند اکباتان است. پیش از آن، بوتو^۱ (= ایمت)^۲ پیشگویی کرده بود که کمبوجیه در اکباتان به زندگی خود پایان می‌دهد. کمبوجیه تصور می‌کرد که این پیشگویی بدان معنی است که او در ایام پیری در اکباتان، پایتخت خود خواهد مرد، اما همانگونه که پیشگویی شده بود مرگ او در اکباتان سوریه اتفاق افتاد (= در نزدیکی کوه کارامل)^۳ «اینکه آیا واقعاً مرگ کمبوجیه به این صورت اتفاق افتاده است و یا این روایت هم تابع سبک ادبی هرودوت است، هنوز مشخص نیست.

۴-۴-۲- کشتن همسر و خواهرش

همسر کمبوجیه (بدون نام) در لشکرکشی او به مصر، همراهش بود. به گفته هرودوت، وی یکی از دو خواهر کمبوجیه بوده که برخلاف رسم پارسیان با او ازدواج کرده بود و در این زمینه، مشورت و نظر بزرگان و مقامات دربار را نادیده گرفته بود. بنابراین خواهر و همسر او توانسته بود، فرمانروایی او را به چالش بکشاند، پس کمبوجیه از این موضوع خشمگین شد و همسر باردار خود را به قتل رسانید. رفتار غیراخلاقی و ظالمانه او چند موضوع را نشان می‌دهد: ضعف او به عنوان پادشاهی که انتقاد را نمی‌پذیرد. عدم احترام به مرزهایی اخلاقی به شکل ازدواج با محارم و عدم توانایی او در کنترل خود و کشتن همسر و فرزندی که هنوز متولد نشده است. به نظر می‌رسد این واقعیت که کمبوجیه فرزندی نداشته مجازات عمل وی بوده است. بالاخره در پایان یک داستان دیگر به روایت رفتار ظالمانه کمبوجیه خاتمه می‌دهد: «کمبوجیه از شدت خشم ساقی خود پسر جوان پرگسپ^۴ را کشت»^۵

زمانی که کروزوس، پادشاه پیشین لیدیه که ظاهراً تا حدی مورد اعتماد کوروش بود که حفاظت از کمبوجیه را به او سپرده بود، از کارهای او انتقاد کرد، تیری به سمت او پرتاب نمود اما کروزوس توسط خادمن خود نجات پیدا کرد. باتوجه به اینکه کروزوس اندکی پس از فتح لیدیه درگذشت این داستان نمی‌تواند واقعیت داشته باشد و باتوجه به اینکه روایت‌های هرودوت از همان آغاز کار کمبوجیه مشکوک به نظر می‌رسد نمی‌توان به حقیقت تاریخی هیچکدام از این داستانها اعتماد کرد.

1 -Buto

2 -Imet

3 -(Hdt.III. 64. 3-4)

4 -Prexaspe

5 -(Hdt. III.35)

۴-۵- برادرکشی

اکنون لازم است به ماجرای کشته شدن برادرش بردیا که در تاریخ هرودوت سمردیس^۱ نامیده شده بپردازیم که هم برای کمبوجیه و هم برای جانشین او داریوش اول موضوعی کلیدی و مهم می‌باشد. سمردیس و کمبوجیه برادران تنی یکدیگر بودند، به این معنی که هر دو از یک پدر و مادر متولد شده بودند. به گفته هرودوت، سمردیس برادر خود را در لشکرکشی به مصر همراهی کرده بود اما به دلایلی کمبوجیه به او دستور داد به ایران بازگردد. در بخش بعدی داستان، کمبوجیه در رویایی برادرش را می‌بیند که بر تخت سلطنت پارس نشسته است و ادعای پادشاهی نموده است. بنابراین کمبوجیه به پرگاسپ پارس دستور می‌دهد برادرش را بقتل برساند. پرگاسپ دستور کمبوجیه را اطاعت نموده و این مأموریت را به انجام رساند و سمردیس در شوش درگذشت. طبق روایاتی هم گفته می‌شود در حین شکار کشته شد و یا در خلیج فارس غرق شد. اما همانگونه که هرودوت می‌گوید، کمبوجیه عجلانه رفتار نموده بود زیرا شخصی که ادعای تاج و تخت ایران را کرده بود، برادرش سمردیس نبود بلکه کسی بود که فقط نام او با نام برادرش یکی بود. این سمردیس دروغین بود که با همکاری برادرش پاتیزت^۲ این کار را کرده بود. هرودوت این برادران را از مغان معرفی می‌کند و این عنوانی بود که به کاهنان داده می‌شد. پاتیزت، برادرش را بر تخت نشاند و اعلام کرد که وی همان سمردیس واقعی است که باید بعنوان پادشاه و جانشین کمبوجیه معرفی می‌شد. کمبوجیه، پرگاسپ را به نادیده گرفتن دستور وی مبنی بر به قتل رساندن سمردیس متهم کرد، اما اطمینان یافت که برادر واقعی او کشته شده است. کمبوجیه که متوجه خطای خود شده بود، احساس پشیمانی کرد و برای مقابله با این فرد شورشی، به طرف شوش به راه افتاد اما در راه بازگشت درگذشت. در اینجا نیز در مورد پرگاسپ یا همان شیوه تاریخ نگاری کلیشه‌ای روبرو هستیم و در این داستان نیز بازتاب داستان پادشاه ماد، استیاگس را می‌بینیم که به هارپاگ دستور داده بود کوروش را به قتل برساند، دلیل آستیاگس برای کشتن کوروش در واقع همان دلیلی است که برای قتل سمردیس توسط کمبوجیه می‌بینیم. هر دو در رویایی به عنوان تهدید علیه پادشاه شناخته می‌شوند. بر خلاف پرگاسپ، هارپاگ این درخواست را انجام نداد و کودک را به زوجی چوپان سپرد تا مخفیانه بزرگ شود اما مثل پرگاسپ مورد غضب شاه قرار گرفت و پسر خود را از دست داد. آستیاگ بخاطر اینکه هارپاگ از دستورش پیروی نکرده بود فرزند او را کشت.^۳

1 - Smerdis

2 - Patizeithes

3 - (Hdt.1.119)

بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که داستان پرگسasp به عنوان یک الگویی از داستان قبلی نقل شده تا رفتار غیر منطقی کمبوجیه را مورد تاکید قرار دهد که دیدن رویایی در مورد سمردیس را مدرکی کافی دانست تا او را متهم کرده و بعنوان تهدیدی برای قدرت خود به حساب آورد.

فصل پنجم: از بردیا تا داریوش اول

۵-۱- جانشینی داریوش اول

مرگ کمبوجیه دوم و برادرش منجر به خالی شدن تاج و تخت سلطنت پارس شد، چرا که هیچ برادر یا فرزند ذکوری نداشتند که وارث آنها باشد. قاعدتاً دختران کوروش آتوسا^۱ و آرتیستونه^۲ اعضای بعدی خانواده سلطنتی بودند که می‌بایست ادعای سلطنت کنند، اما سلطنت زنان در پادشاهی پارس پذیرفتنی نبود. اهمیت دختران خانواده سلطنتی بعنوان محافظان تاج و تخت مفهومی بود که احتمالاً پارسیان از طریق پیشینیان خود یعنی ایلامی‌ها با آن آشنا شده بودند. بنابراین بهترین اقدامی که یک کاندیدا برای مشروعیت بخشیدن به سلطنت خود می‌توانست انجام دهد. ازدواج با یکی از این دو دختر و یا با هر دوی آنان بود و این دقیقاً همان کاری بود که داریوش اول در سال ۵۲۲ ق.م بدنبال مرگ کمبوجیه و بردیا انجام داد، اما چگونگی و زمان مرگ این دو پادشاه دانشمندان را دچار مشکل کرده است. ریشه مشکل در گزارش‌های مختلفی است که در منابع ما ارائه شده است که اصلی‌ترین آن کتیبه تراشیده توسط داریوش اول در کوه بیستون می‌باشد. هرودوت نیز روایت متفاوتی نقل کرده که لازم است هر دو در بحث ما مدنظر قرار گیرند.

۵-۱-۱- روایت هرودوت

همانطور که در فصل پیشین اشاره نمودیم زمانی که پرگسپ بدستور کمبوجیه، بردیا را که هرودوت او را بنام سمردیس می‌شناسد به قتل رساند، او در پارس بود. اگر چه مرگ او مخفی نگه داشته شد اما ظاهراً به اندازه کافی پنهان نمانده، زیرا از دو مغ بنام‌های پاتیزت و سمردیس نام برده می‌شود که نام دومی دقیقاً مشابه نام برادر متوفی پادشاه بوده است. پاتیزت این فرصت را غنیمت شمرد و برادر خود را بردیای واقعی معرفی کرد و او را به تخت سلطنت نشاناد. این سمردیس یا بردیای دروغین نه تنها نامی مشابه با نام برادر کمبوجیه

1 -Atossa

2 -Artystone

داشت بلکه به او نیز شباهت داشت و بنابراین بعنوان بردیای واقعی در دربار پارس پذیرفته شد. پس از مرگ کمبوجیه، بردیای دروغین و برادرش به مدت هفت ماه سلطنت کردند و ظاهراً مورد قبول همه مردمان امپراتوری به استثنای مردم پارس قرار گرفتند، زیرا بمدت سه سال آنها را از پرداخت خراج و انجام خدمت وظیفه نظامی معاف نمود.^۱ اما بالاخره هویت جعلی او فاش گردید و در عملیاتی به رهبری هفت تن از نجبای پارسی در کاخ خود به قتل رسید. ظاهراً شخصی بنام اوتانس^۲ فرزند فرناسپ^۳ یکی از اعضای طایفه هخامنشی به هویت سمردیس مشکوک می‌شود و از دخترش فیدیمه^۴، بیوه کمبوجیه که در دربار سلطنتی زندگی می‌کند می‌خواهد تا دریابد که آیا سمردیس همان پادشاه واقعی است و یا یک فریبکار می‌باشد. فیدیمه نیز با راه یافتن به اتاق شاه، متوجه هویت دروغین او می‌شود و نقشه سرگونی سمردیس دروغین اجرا می‌گردد.^۵

اوتانس دو نجیب زاده پارسی بنام‌های گوبریا^۶ و آسپاتینس^۷ را فراخواند، سپس آنها از سه تن دیگر هم کمک گرفتند: مگابیز^۸، اینتافرنس^۹ و هیدارنه^{۱۰}. آخرین نفری که به این گروه پیوست داریوش، پسر هیشناسپ^{۱۱} و پسر عموی اوتانس بود. آنها با برنامه‌ریزی داریوش و به بهانه اینکه می‌خواهند پیامی از طرف پدر داریوش به او برسانند، به اتاق‌های دربار دسترسی پیدا کرده و بر او چیره شدند. پیش از این اتفاقات، آن دو مغ، پرگسپ را مجبور کرده بودند سمردیس دروغین را، سمردیس واقعی به همه معرفی کند تا از شورشی بزرگ جلوگیری شود، اما پرگسپ به جای تسلیم شدن در برابر این مغ‌های شورشی، اعلام کرد که سمردیس یا بردیای واقعی کشته شده و حکومت پارسیان توسط یک شیاد اداره می‌شود. او پس از این اقدام خود را از بالای برج قصر پائین انداخته و خودکشی نمود. پس از آن که هفت نجیب‌زاده پارسی وارد اتاق‌های دربار شدند و خواجه‌ها و نگهبانان را با خنجر از پای درآوردند، پاتریت فوراً دستگیر شد در حالیکه دیگری با داریوش و گوبریاس رو برگردید و این بستگی به داریوش داشت که در تاریکی مطلق اتاق، در حالیکه گوبریاس، مغ را گرفته بود تیر خود را درست به

1 - (Hdt. III.67)

2 - Otanes

3 - Pharnaspes

4 - Phaidyme

5 - (Hdt. III.69)

6 - Gobrya

7 - Aspathines

8 - Megabyxus

9 - Intaphernes

10 - Hydarne

11 - Hystaspes

هدف بزند. تیر او درست به شخص مورد نظر اصابت کرد و او را از پای در آورده و مطابق مجازات یک شورشی، سمردیس یا بردیای دروغین را سر بریدند.

۵-۱-۲- روایت داریوش: کتیبه بیستون

با مراجعه به روایتی که توسط خود داریوش نوشته شده، شباهتهایی با نسخه هرودوت و همچنین تفاوت‌های اساسی در مقایسه با آن می‌توان مشاهده نمود. کتیبه داریوش در ارتفاع هفتاد متری و در صخره مسطح شده‌ای در کوه بیستون در سرزمین ماد، حک شده است. کوه بیستون یا در پارسی باستان بگستان^۱ که به معنی "کوه خدایان" است در نزدیکی روستایی به همین نام و در امتداد جاده سلطنتی پارس که از شوش و بابل به اکباتان منتهی می‌شد و به سمت شرق ادامه پیدا می‌کرد و از راگا بطرف باختر^۲ می‌رفت واقع شده است. این کتیبه در مقیاس و اندازه‌ای که در خاور نزدیک باستان بی سابقه بود به سه زبان ایلامی، بابلی و پارسی باستان تراشیده شده است. (شکل ۵-۱) در این کتیبه، داریوش ضمن شرح وقایع به قدرت رسیدن خود، این اطمینان را می‌دهد که نسخه‌هایی نیز از شرح این وقایع در سراسر امپراتوری پخش خواهد شد. این ادعای داریوش نه تنها در بند هفتاد این کتیبه آمده، بلکه در قطعات نسخه بابلی کشف شده در بابل، بخشی از یک نقشه برجسته و در یک نسخه آرامی مربوط به اواخر قرن پنجم پیش از میلاد که در الفانتین مصر کشف شده دیده می‌شود. این کتیبه سه زبانه در کنار نقش برجسته‌ای قرار دارد که داریوش را ایستاده در برابر نه مرد نشان می‌دهد که رهبر شورش‌هایی هستند که پس از بقدرت رسیدن در سال ۵۲۲ ق.م آنها را سرکوب نموده است. داریوش یک پای خود را روی سینه گئومات قرار داده که روی زمین افتاده است و دستانش به نشانه تسلیم بلند است. گئومات، نامی است که داریوش به فریبکاری داد که به نام بردیا بر تخت سلطنت تکیه زد. بقیه شورش‌ها در برابر پادشاه ایستاده‌اند و طناب بلندی که گردن‌های آنها را به هم بسته، آنان را نزدیک به هم نگه داشته است و هریک از آنان با یک کتیبه معرفی می‌شود. پشت سر پادشاه دو نفر از نزدیک‌ترین درباریان او، کماندار و نیزه‌دار او ایستادند. بر فراز این صحنه نیم تنه مردی با لباس پارسی دیده می‌شود که از گوی بالدار بیرون زده است. این نماد به احتمال زیاد خدای اصلی پارسیان، اهواز مزدا را به تصویر کشیده است.

1 - Bagstana

2 - Bactra



عکس ۵-۱: نقش برجسته بیستون. داریوش را نشان می‌دهد که کمائی در دست چپ خود نگه داشته و دست راست خود را بالا آورده است. بنظر می‌رسد او متوجه گوی بالداری است که بالای این تصویر قرار دارد و در آن چهره مردی دیده می‌شود که لباس پارسی برتن دارد و او نیز دست خود را بالا برده است. پشت سر پادشاه، کماندار و نیزه‌دار او ایستاده‌اند. پای راست داریوش بر روی گنومانی مغلوب قرار گرفته که روی زمین افتاده و هر دو دستش را به نشانه تسلیم بلند کرده است. در برابر پادشاه، نه شورشی ایستاده‌اند که دست‌هایشان از پشت بسته شده و گردنهای آنها نیز با طناب به یکدیگر بسته شده است. آخرین فرد شورشی مربوط به سکاهاست که شونکا نام دارد و کلاه نوک تیزی بر سر دارد و تصویر او پس از کامل شدن نقش برجسته به آن اضافه شده است. در زیر نقش برجسته نسخه‌های بابلی و پارسی باستان قرار گرفته و کتیبه ایلامی دیگری دو سمت چپ نقش برجسته تراشیده شده است. کتیبه‌های این نقش برجسته، شورشیان را معرفی می‌نماید.

۵-۲- مرگ بردیا

بخش مهم در مورد مرگ کمبوجیه و کشته شدن برادرش بردیا، بند دهم کتیبه بیستون داریوش می‌باشد. در این قسمت صراحتاً آمده است که کمبوجیه، پسر کوروش، پادشاه پارس، پادشاه ممالک و بردیا برادر تنی بودند. داریوش همچنین کمبوجیه را در قتل برادرش دخیل می‌داند و می‌گوید او را قبل از لشکرکشی به مصر کشته است:

« پس از آن، کمبوجیه بردیا را کشت، وقتی کمبوجیه بردیا را کشت، برای مردم شناخته نشد که بردیا کشته شده است. پس از آن کمبوجیه به مصر رفت. وقتی کمبوجیه به مصر عزیمت نمود، مردم بی‌وفا شدند. دروغ در سرزمین پارس، ماد و سایر کشورها گسترش یافت.»

در این زمان، فریبکاری بنام گنوماتا در صحنه ظاهر می‌شود و ادعا می‌کند بردیا می‌باشد و مردم را به شورش علیه کمبوجیه فرا می‌خواند:

« پس از آن، یک مرد، یک مغ، که نام او گنوماتا بود از پاشیاودا^۱، از کوهی بنام آراکادری^۲ برخاست. در ماه ویاکسنا^۳ (= آدرو) چهارده روز از قیام او گذشته بود (= ۱۱ مارس ۵۲۲ ق.م) که او به مردم دروغ گفت " من بردیا، پسر کوروش، برادر کمبوجیه هستم " پس از آن همه مردم علیه کمبوجیه قیام کردند و به طرف او رفتند، هم پارس، هم ماد و هم سایر کشورها. او سلطنت را بدست گرفت، در ماه گرماپادا^۴، نه روز گذشته بود (= اول ژوئیه ۵۲۲ ق.م) سپس او سلطنت را بدست گرفت. پس از آن کمبوجیه خودش درگذشت.»

به عبارت دیگر گنومات، بردیای دروغین، زمانی که کمبوجیه در مصر بود شورشی در سرزمین پارس به راه انداخت و به سلطنت رسید. در متن، هیچ اشاره‌ای به تلاش کمبوجیه برای سرکوب این شورش نشده است و صرفاً مرگ وی روایت شده است. و می‌گوید او مرد. اما بکار بردن این عبارت مبهم، این مسئله را باز می‌گذارد که آیا کمبوجیه در اثر جراحت وارد شده فوت کرده یا خودکشی نموده است.

ترجمه منابع ۱:۵

کتیبه بیستون داریوش

کتیبه را می‌توان به پنج بخش تقسیم کرد، بندهای ۱ تا ۹ بعنوان مقدمه‌ای از خود داریوش عمل می‌کند، بخش دوم شامل بندهای ۱۰ تا ۱۵ است و به شورش گنومات می‌پردازد. طولانی‌ترین بخش آن، بخش سوم می‌باشد که بندهای ۱۶ تا ۵۰ را شامل می‌شود و شورش-های علیه داریوش و جنگ‌هایی را که برای سرکوب آنها انجام شده است بازگو می‌کند. بخش چهار و پاراگراف‌های ۵۱ تا ۷۰ اظهارات پایانی داریوش است که در آن، داریوش برای کسانی که عقاید او را تأیید می‌کنند، برکت می‌طلبد و کسانی که این کار را نمی‌کنند را نفرین می‌کند. بخش پنجم یا بندهای ۷۱ تا ۷۶ بعداً به این دلیل اضافه شد که دو شورش دیگر پس از اتمام کتیبه اتفاق افتاده و بنابراین باید به کتیبه اضافه می‌شد. ثبت شورش‌های اخیر در طرح اصلی نقش برجسته مشکلی ایجاد کرد. از آنجا که داریوش مشتاق بود تا تصویر شورشیان سکایی را به صف شورشیان مغلوب اضافه کند، باید فضایی روی صخره صاف و

1 -Paishiyauvada

2 -Arakadri

3 -Vixna

4 -Garmapada

مسطح می‌شد و بدین ترتیب بخشی از کتیبه ایلامی در سمت راست نقش برجسته پاک می‌شد. در نتیجه مجبور شدند نسخه ایلامی را برای بار دوم روی سنگ بتراشند.

ستون اول

(۱) منم داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه پارس، شاه سرزمین‌ها، پسر ویشتاسپ، نوه آرشام، یک هخامنشی

(۲) داریوش پادشاه می‌گوید: پدر من ویشتاسپ، پدر ویشتاسپ، آرشام، پدر آرشام، آریارمنه، پدر آریارمنه، چیش پش، پدر چیش پش، هخامنش می‌باشد.

(۳) داریوش پادشاه می‌گوید: به همین دلیل است که ما را هخامنشی می‌دانند. از ایام قدیم، ما مردمان نجیبی بوده‌ایم. از ایام قدیم، خاندان ما سلطنتی بوده است.

(۴) داریوش پادشاه می‌گوید: در خانواده من هشت نفر هستند که پیش‌تر از من، پادشاه بوده‌اند. من پادشاه نهم هستم. بنابراین ما نه پادشاه پشت سرهم هستیم.

(۵) داریوش پادشاه می‌گوید: من به لطف اهورا مزدا پادشاه هستم، اهورا مزدا به من پادشاهی بخشید.

(۶) داریوش پادشاه می‌گوید: این‌ها کشورهایی هستند که متعلق به من می‌باشند. به لطف اهورا مزدا من پادشاه آنها بودم. پارس، ایلام، بابل، آشور، عربستان، مصر، گاندارا، سکاها، آرخوزیا، ساتاگیدیا، ماکا در مجموع بیست و سه کشور.

(۷) داریوش پادشاه می‌گوید: این کشورها متعلق به من هستند. آنها به لطف اهورا مزدا تابع من بودند، آنها خراج خود را برای من آوردند. آنچه را که شب و روز به آنها گفتم انجام دادند.

(۸) داریوش پادشاه می‌گوید: در این کشورها، هرکس که وفادار بود با او خوب رفتار کردم و هرکس خیانت کرد او را به شدت مجازات کردم. به لطف اهورامزدا این کشورها از قانون من پیروی کردند. چنانکه پیش‌تر نیز این کار را می‌کردند.

(۹) داریوش پادشاه می‌گوید: اهورامزدا این پادشاهی را به من عطا کرد. اهورامزدا به من کمک کرد تا این پادشاهی را یکپارچه نگه دارم. من به لطف اهورامزدا این سلطنت را دارم.

(۱۰) کمبوجیه برادری داشت به اسم بردیا، از یک مادر و از همان پدر کمبوجیه. پس از آن کمبوجیه بردیا را کشت. وقتی کمبوجیه بردیا را کشت، برای مردم شناخته نشد که بردیا کشته شده است، پس از آن کمبوجیه به مصر رفت. وقتی کمبوجیه به مصر عزیمت کرد، مردم بی وفا شدند، دروغ در سرزمین پارس، ماد و دیگر کشورها زیاد شد.

(۱۱) پس از آن، مردی مُغ بود، گئومات نام او از پیشیواوا^۱، از کوهی بنام آراکادری^۲ برخاست در ماه ویاکسنا^۳ (ادارو) چهارده روز از قیام او گذاشته بود (= ۱۱ مارس ۵۲۲ ق.م) او به مردم چنان دروغ گفت که من بردیا پسر کوروش، برادر کمبوجیه هستم، پس از آن همه مردم از کمبوجیه برگشته و بطرف او رفتند. هم در پارس، هم در ماد و هم در سایر کشورها. او سلطنت را بدست گرفت. در ماه گرماپادا^۴، نه روز گذشته بود (= اول ژوئیه ۵۲۲ ق.م) آنگاه سلطنت را بدست گرفت، پس از آن کمبوجیه خودش درگذشت.

(۱۲) داریوش پادشاه می گوید: سلطنتی که گئوماتای مغ از کمبوجیه ستانده بود، از دیرگاهان به خاندان ما تعلق داشت، پس از آن، گئومات مغ آن را از کمبوجیه ستاند و هم پارس و هم ماد و هم سایر کشورها را او تصرف نمود و از آن خود کرد. او شاه شد.

(۱۳) داریوش پادشاه می گوید: هیچ مردی، نه پارسی، نه مادی و نه هیچ یک از خاندان ما وجود نداشت که سلطنت را از گئومات مغ بازستاند. مردم از او بسیار می ترسیدند چون کسانی را که قبلاً بردیا را می شناختند می کشت. بدان جهت مردم را می کشت « مبادا مرا بشناسند که من بردیا پسر کوروش نیستم » هیچکس جرأت نمی کرد درباره گئومات چیزی بگوید. پس از آن من از اهورا مزدا کمک خواستم. اهورا مزدا مرا یاری رساند. از ماه باگادیش^۵ ده روز گذشته بود (= ۲۹ سپتامبر ۵۲۲ ق.م) سپس من با چند نفر، گئومات مغ و مردانی را که همراه او بودند کشتیم. دژی بنام سیکیاواتیش^۶، سرزمین بنام نیسای^۷ در ماد، در آنجا او را گشتم. من سلطنت را از او گرفتم، به لطف اهورا مزدا من شاه شدم، اهورا مزدا، پادشاهی را به من عطا کرد.

(۱۴) داریوش پادشاه می گوید: من سلطنتی را که از خاندان ما گرفته شده بود، بازستاندم. من آن را در جای خود استوار نمودم، من پرستشگاههایی را که گئومات مغ از مردم گرفته بود به آنها بازگرداندم. مردم را دوباره در مکانهای خودشان مستقر کردم، پارس، ماد و سایر کشورها را مانند گذشته بازسازی کردم. من به لطف اهورامزدا این کار را کردم. من تلاش کردم تا خاندان سلطنتی مان را در جای خود استوار کنم چنان که پیش از این بود، من به لطف اهورامزدا چنان کوشیدم تا گئومات مغ سلطنت را از خاندان ما نگیرد.

(۱۵) داریوش پادشاه می گوید: این است کاری که من پس از آنکه شاه شدم انجام دادم.

1 -Pishiyavada

2 -Arakadri

3 -Viaxna

4 -Garmapada

5 -Bagayadish

6 -Sikayauvatish

7 -Nisaya

(۱۶) داریوش پادشاه می‌گوید: پس از آنکه من گئومات مغ را کشتم. پس از آن، مردی بنام آثرنیا^۱ پسر اوپادارما^۲ در ایلام برخاست (قیام کرد) او به مردم گفت: من در ایلام شاه هستم، پس از آن ایلامیان نافرمان شدند و به طرف او رفتند. او در ایلام به سلطنت رسید. مردی بابلی بنام نیدینتوبل^۳ پسر آینائیر^۴ در بابل قیام کرد. او به مردم دروغ گفت: من نبوکد نصر پسر نبونیدوس هستم، پس از آن همه مردم بابل به او گرویدند. بابل نافرمان شد. او در بابل به سلطنت نشست.

(۱۷) داریوش پادشاه می‌گوید: پس از آن من به سوی نیدینتوبل که خود را نبوکدنصر می‌خواند رهسپار بابل شدم. ارتش نیدینتوبل ساحل دجله را در دست داشت. آنجا ایستادم، آب رودخانه غیر قابل عبور بود، پس از آن بخشی از ارتش خود را بر مشک سوار کردم و بخشی را بر شتر سوار کردم.

و برای بخشی دیگر اسب تهیه کردم، اهورا مزدا مرا یاری نمود. به لطف اهورا مزدا از دجله عبور کردیم، در آنجا من، ارتش نیدینتوبل را کاملاً شکست دادم. از ماه اکیادیا^۵ بیست و شش روز گذشته بود. (= ۱۳ دسامبر ۵۲۲ ق.م) ما جنگیدیم.

(۱۹) داریوش پادشاه می‌گوید: پس از آن من به بابل رفتم. هنگامی که من هنوز به بال نرسیده بودم، جایی بنام زازان^۶ در کنار فرات، آنجا نیدینتوبل که خود را نبوکدنصر می‌نامید با لشکری علیه من آمد را کاملاً شکست دادم. بقیه ارتش به آب اندخته شد و آب آن را با خود برد. از ماه آناماکا^۷ دو روز گذشته بود (= ۱۸ دسامبر ۵۲۲ ق.م) نبرد کردیم.

ستون دوم

(۲۰) داریوش پادشاه می‌گوید: پس از آن نیدینتوبل با چند سوار فرار کرد و به بابل رفت پس از آن به بابل رفتم. به لطف اهورامزدا بابل را گرفتم. نیدینتوبل را گرفتم. پس از آن، من نیدینتوبل را کشتم (متن بابلی ادامه دارد)

(۲۱) داریوش پادشاه می‌گوید: در حالی که من در بابل بودم این کشورها از من نافرمانی کرده و شورش کردند: پارس، ایلام، ماد، آشور، مصر، پارت، ماریانا، ستاگیدیا و سکاها.

1 -Athrina

2 -Upadarma

3 -NidintuBel

4 -Ainaaira

5 -Akiyadia

6 -zazana

7 -Anamaka

(۲۲) داریوش پادشاه می‌گوید: یک نفر وجود داشت بنام مارتیا^۱ پسر سیناخره^۲ و جایی بنام کوگانکا^۳ در پارس، در آنجا زندگی می‌کرد. او در ایلام قیام کرد.

او به مردم گفت من ایمانیش^۴ پادشاه ایلام هستم.

(۲۳) داریوش پادشاه می‌گوید: در آن زمان من نزدیک ایلام بودم. پس از آن، ایلامی‌ها از من ترسیدند. آنها مارتیا را گرفته، کشتند.

(۲۴) داریوش پادشاه می‌گوید: یک نفر وجود داشت بنام فرورتس که در ماد قیام کرد. او به مردم گفت من خشترتیا^۵ از نسل کیاکسار^۶ هستم. بعد از آن ارتش ماد که در قصر بود علیه من سرکش شد و به طرف فرورتیس رفت. او درماد شاه شد.

(۲۵) داریوش پادشاه می‌گوید: ارتش پارس و ماد که تحت کنترل من بود، یک نیروی کوچک بود. پس از آن من لشکری فرستادم. یک پارسی بنام هیدرانس^۷ (ویدرنه)^۸ من او را سرکرده آنان کردم به آنها چنین گفتم. بروید و آن ارتش مادها که خود را از آن من نمی‌خواند شکست دهید. پس از آن، هیدرانس با ارتش حرکت کرد. هنگامی که به ماد رسید، شهری بنام مارو^۹ در ماد وجود دارد، او در آنجا با مادها جنگید. او که در میان مادها، رئیس بود در آن زمان در آنجا نبود اهورا مزدا مرا یاری نمود، ارتش من به لطف اهورامزدا آن ارتش را کاملاً شکست داد. از ماه اناماکا^{۱۰} بیست و یک روز گذشته بود (= ۱۲ ژانویه ۵۲۱ ق.م) آنگاه جنگ کردند. پس از آن، ارتش من در منطقه‌ای از ماد بنام کامپندا^{۱۱} منتظر من بود تا اینکه من به ماد رسیدم.

(۲۶) داریوش پادشاه می‌گوید: من بنده خودم بنام دادارشیش^{۱۲} را به ارمنستان فرستادم. به او گفتم: برو ارتش شورشی که خود را از آن من نمی‌داند شکست بده. پس از آن، دادارشیش رهسپار شد. هنگامی که او به ارمنستان رسید شورشیان جمع شدند و برای جنگ با دادارشیش بیرون رفتند. در ارمنستان روستایی وجود دارد بنام زوزایا^{۱۳} در آنجا نبرد کردند. اهورا مزدا

1 -Martiya

2 -Cincakhri

3 -Kuganka

4 -Imanish

5 -Khshathrita

6 -Cyaxares

7 -Hydarnes

8 -Vidarna

9 -Maru

10 -Anamaka

11 -Kampana

12 -Dadarshish

13 -Zuzahya

مرا یاری نمود. ارتش من به لطف اهورا مزدا آن ارتش سرکشی را کاملاً شکست داد. از ماه تورواها^۱ هشت روز گذشته بود (= ۲۰ می ۵۲۱ ق.م) جنگ توسط آنها انجام شد.

(۲۷) داریوش پادشاه می گوید: برای دومین بار شورشیان گرد هم آمدند و برای جنگ با دادارشیش بیرون رفتند.

در ارمنستان قلعه‌ای بنام تیگرا^۲ وجود دارد، آنها در آنجا نبرد کردند: اهورا مزدا مرا یاری نمود. ارتش من به لطف اهورامزدا ارتش شورشی را کاملاً شکست داد. از ماه تورواها را، هیجده روز گذشته بود. (= ۳۰ می ۵۲۱ ق.م) جنگ توسط آنها انجام شد.

(۲۸) داریوش پادشاه می گوید: برای سومین بار شورشیان گرد هم آمدند و برای جنگ با دادارشیش بیرون رفتند در ارمنستان قلعه‌ای بنام اویاوا وجود دارد، آنها در آنجا نبرد کردند. اهورا مزدا مرا یاری نمود.

ارتش من به یاری اهورا مزدا آن ارتش سرکشی را کاملاً شکست داد. از ماه تیگراسیش^۳ (سیمانو) نه روز گذشته بود (= ۲۰ ژوئن ۵۲۱ ق.م) جنگ توسط آنها انجام شد. پس از آن دادرشیش منتظر من ماند تا من به سرزمین ماد رسیدم.

(۲۹) داریوش پادشاه اعلام می‌دارد: بنده من، اومیسس^۴ یک پارسی بود. من او را به ارمنستان فرستادم. به او گفتم: برو و ارتش نافرمانی که خود را از آن من نمی‌داند شکست بده. پس از آن اومیسس رهسپار شد. هنگامی که او به ارمنستان رسید شورشیان جمع شدند و برای جنگ با اومیسس بیرون رفتند. در آشور منطقه‌ای وجود دارد بنام ایزالا^۵ در آنجا نبرد کردند. اهورا مزدا مرا یاری نمود- ارتش من به لطف اهورا مزدا آن ارتش سرکش را کاملاً شکست داد. از ماه آناماکا^۶ پانزده روز گذشته بود (= ۳۱ دسامبر ۵۲۱ ق.م) جنگ توسط آنها انجام شد.

(۳۰) داریوش پادشاه می گوید: برای دومین بار شورشیان گرد آمدند و برای جنگ با اومیسس بیرون رفتند. در ارمنستان منطقه‌ای وجود دارد بنام اوتیارا^۷ در آنجا نبرد کردند. اهورا مزدا مرا یاری نمود ارتش من به لطف اهورا مزدا ارتش سرکش را کاملاً شکست داد. از ماه توراهورا، آخرین روز (= ۱۱ ژوئن ۵۲۱ ق.م) جنگ توسط آنها انجام شد پس از آن اومیسس منتظر من ماند تا من به سرزمین ماد رسیدم.

1 -Thuravahara

2 -Tigra

3 -Thaigracish

4 -Omises

5 -Izala

6 -Anamaka

7 -Autiyara

(۳۱) داریوش پادشاه می‌گوید: پس از آن من از بابل دور شدم و به ماد رفتم. هنگامی که من به ماد رسیدم در سرزمین ماد مکانی وجود دارد بنام کوندورو^۱، در آنجا فرورتیس که خود را در ماد شاه می‌نامید با لشکری برای جنگ با من آمد. پس از آن ما نبرد کردیم. اهورا مزدا مرا یاری نمود. به لطف اهورا مزدا من ارتش فرورتیس را کاملاً شکست دادم از ماه آدوکانی^۲ بیست و پنج روز گذشته بود (= ۸ می ۵۲۱ ق.م) که ما نبرد کردیم.

(۳۲) داریوش پادشاه می‌گوید: پس از آن، فرورتیس با چند سوار فرار کرد. در سرزمین ماد منطقه‌ای وجود دارد بنام راگا^۳، پس از آن ارتش را به تعقیب او فرستادم. فرورتیس دستگیر شد و به من تحویل داده شد. بینی، گوش و زبانش را بریدم و یکی از چشمانش را بیرون آوردم. در دروازه من او را بسته نگه داشتند و همه مردم او را نگریستند. پس از آن، او را در اکباتان آویختم. من در قلعه اکباتان، مردانی را که پیروان او بودند به دار آویختم.

(۳۳) داریوش پادشاه می‌گوید: مردی از ساگارت^۴ بنام تریتان تلکمه^۵ که علیه من شورش کرد. او به مردم گفت، من پادشاه ساگارتیا از خانواده کیاکسار هستم. پس از آن، لشکر پارسی و مادی را اعزام کرد. یک مادی بنام تهماسپادا^۶ بنده من بود، او ترا سر کرده آنها کردم. من به آنها گفتم. برو و ارتشی شورشی که خود را از آن من نمی‌داند شکست بده. پس از آن تهماسپادا با ارتش به راه افتاد. او با تریتان تکمه، نبرد. اهورامزدا مرا یاری نمود. به لطف اهورامزدا ارتش من، ارتش شورشی را کاملاً شکست داد و تریتان تکمه را اسیر کرد. او را نزد من آوردند. پس از آن بینی و گوش‌های او را بریدم و یکی از چشم‌های او را بیرون آوردم. در دروازه من او را بسته نگه داشتند و همه مردم او را نگریستند. پس از آن او را در اربلا^۷ آویختم.

(۳۴) داریوش پادشاه می‌گوید: این کارهایی بود که در ماد انجام دادم.

(۳۵) داریوش پادشاه می‌گوید: پارت و هیرکانا علیه من قیام کردند. آنها خود را حامی فرورتیس می‌نامیدند. پدر من هیشتاسپ^۸ در پارت بود. مردم او را ترک کرده بودند. آنها سرکش شده بودند. پس از آن هیشتاسپ با ارتشی که به او وفادار بود حرکت کرد. در پارت جایی وجود دارد بنام ویشپوازتیش^۹ در آنجا با پارتیان نبرد کرد. اهورامزدا مرا یاری نمود. به

1 -Kunduru

2 -Adokani

3 -Raga

4 -Sagart

5 -Tritantaechmes

6 -Takhmaspada

7 -Arbela

8 -Hystapes

9 -Vishpuaztish

لطف اهورامزدا هیشتاسپ، آن ارتش یاغی را کاملاً شکست داد. از ماه ویاکسنا بیست و دو روز گذشته بود(= ۸ مارس ۵۲۱ ق.م) که آنها جنگیدند.

ستون سوم

(۳۶) داریوش پادشاه می گوید: پس از آن، من یک ارتش پارسی از راگا بطرف هیشتاسپ فرستادم هنگامی که آن ارتش به هیشتاسپ رسید و او آن را تحت فرماندهی خود گرفت لشکرکشی نمود. در پارت جایی وجود دارد بنام پاتیگرا^۱، در آنجا او با شورشیان نبرد کرد. اهورامزدا مرا یاری نمود. به لطف اهورامزدا هیشتاسپ ارتش یاغی را کاملاً شکست داد. از ماه گرماپادا را یک روز گذشته بود(= ۱۱ ژوئیه ۵۲۱ ق.م) که جنگ توسط آنها انجام شد.

(۳۷) داریوش پادشاه می گوید: پس از آن این کشور از آن من شد. این کارهایی است که در پارت انجام دادم.

(۳۸) داریوش پادشاه می گوید: کشوری وجود دارد بنام مارگیانا^۲ که علیه من قیام کرد. یک نفر بود بنام فرادا^۳، یک مارگیایی بود، آنها او را رئیس خود کردند، پس از آن، من یک پارسی، بندهام دادرشیش، ساتراپ باختر یا علیه او فرستادم، من به او گفتم: برو، ارتشی که خود را از آن من نمی داند شکست بده. پس از آن، دادارشیش با لشکری به راه افتاد. و با مارگیان ها نبرد کرد. اهورامزدا مرا یاری نمود. به لطف اهورامزدا ارتش من، آن ارتش یاغی را کاملاً شکست داد. از ماه آکیادیا^۴ بیست و سه روز گذشته بود(= ۲۸ دسامبر ۵۲۱ ق.م) که جنگ توسط آنها انجام شد.

(۳۹) داریوش پادشاه می گوید: پس از آن، این کشور از آن من شد. این است کارهایی که من در باختر انجام داد.

(۴۰) داریوش پادشاه می گوید: یک نفر وجود داشت بنام و هیزداته^۵ که در مکانی بنام تاراوا^۶ در منطقه ای بنام یوتیا^۷ در پارس زندگی می کرد. او برای بار دوم در پارس قیام کرد. او به مردم گفت من بردیا پسر کوروش هستم. پس از آن سپاهیان پارسی که در قصر بودند علیه من قیام کردند و به طرف و هیزداته رفتند. او در پارس پادشاه شد.

1 - Patigrabana

2 - Margiana

3 - Frada

4 - Akiyadiya

5 - Vahyazdata

6 - Tarava

7 - Yutiya

(۴۰) داریوش پادشاه می‌گوید: پس از آن، من ارتش پارس و ماد را که تحت کنترل من بود فرستادم در آنجا یک پارسی بود بنام آرتاواردیا^۱ بنده من، من او را فرمانده آنها کردم. بقیه ارتش پارس به همراه من به ماد رفتند. پس از آن، آرتاواردیا با ارتش به پارس رفت. هنگامی که وی به پارس رسید. جایی بنام راخا^۲ در پارس وجود دارد. در آنجا وهیزداته که خود را بردیا می‌نامید با لشکری به جنگ آرتاواردیا آمد. پس از آن، آنها نبرد کردند. اهورامزدا مرا یاری نمود به لطف اهورا مزدا ارتش وهیزداته کاملاً شکست خورد. از ماه تور اوهارا، دوازده روز گذشته بود (= ۲۴ می ۵۲۱ ق.م) که جنگ توسط آنها انجام شد.

(۴۲) داریوش پادشاه می‌گوید: پس از آن، وهیزداته با چند سوار فرار کرد و به پیشاوا^۳ رفت. از آنجا لشکری برای خود جمع کرد و بار دیگر برای جنگ با آرتاواردیا به راه افتاد. در آنجا کوهی وجود دارد بنام پارگا، در کنار آن باهم نبرد کردند. اهورامزدا مرا یاری نمود. به لطف اهورامزدا، ارتش من ارتش وهیزداته را کاملاً شکست داد. از ماه گرماپارا پنج روز گذشته بود (= ۱۵ ژوئیه ۵۲۱ ق.م) که جنگ توسط آنها انجام شد.

(۴۳) داریوش پادشاه می‌گوید: پس از آن، من وهیزداته و مردانی که پیروان او بودند را کشتم، در پارس جایی وجود دارد بنام اووادیکیه^۴، آنها را در آنجا به دار آویختم.

(۴۴) داریوش پادشاه می‌گوید: این کارهایی است که در پارس انجام دادم.

(۴۵) داریوش پادشاه می‌گوید: آن وهیزداته که خود را بردیا می‌نامید، لشکری را علیه یک پارسی، بنده من، ساتراپ آراخوزیا بنام ویوانا^۵ فرستاده بود و یک نفر را فرمانده آن لشکر کرده بود. به آنها گفته بود: بروید ویوانا و ارتشی را که خود را از آن داریوش شاه می‌داند، شکست دهید. پس از آن، لشکری که وهیزداته علیه ویوانا فرستاده بود برای حنگ حرکت کرد. در آنجا قلعه‌ای بنام کاپیشاکانیس^۶ وجود دارد، در آنجا نبرد کردند اهورامزدا مرا یاری نمود. ارتش من به لطف اهورامزدا ارتش یاگی را کاملاً شکست داد. از ماه آناماکا سیزده روز گذشته بود (= ۲۲ دسامبر ۵۲۲ ق.م) که نبرد آنها انجام شد.

(۴۶) داریوش پادشاه می‌گوید: یک بار دیگر، شورشیان جمع شدند و به نبرد با ویوانا رفتند. در آنجا منطقه‌ای وجود دارد بنام گاندوتاوا^۷ آنها در آنجا نبرد کردند. اهورامزدا مرا یاری نمود،

1 - Artavardiya

2 - Rakha

3 - Paishiyauvada

4 - Vparga

5 - Vivana

6 - Kapishakanish

7 - Gandautava

ارتش من به لطف اهورامزدا آن ارتش سرکش را کاملاً شکست داد. از ماه ویاکسا هفت روز گذشته بود (= ۲۱ فوریه ۵۲۱ ق.م) جنگ توسط آنها انجام شد.

(۴۷) داریوش پادشاه می گوید: پس از آن، فرمانده ارتشی که وهیزداته علیه ویوانا فرستاده بود با چند سوار فرار کرد، در آراخوزیا دژی بود بنام آرشادا^۱، پس از آنکه ویوانا با ارتش به تعقیب او به راه افتاد، در آنجا او را اسیر کرد و مردانی را که پیرو او بودند کشت.

(۴۸) داریوش پادشاه می گوید: پس از آن، آن کشور را گرفتم و از آن من شد، این است کارهایی که من در آراخوزیا انجام دادم.

(۴۹) داریوش پادشاه می گوید: درحالیکه من در پارس و ماد بودم، برای دومین بار بابلی ها علیه من قیام کردند: یک نفر بنام آراخا^۲، یک ارمنی، دو بابل قیام کرد، از سرزمینی بنام دوبالا^۳، او به مردم دروغ گفت: من نبوکدنصر پسر نبونید هستم. پس از آن مردم بابل علیه من قیام کردند و به طرف آراخا رفتند. او بابل را تصرف کرد و در بابل پادشاه شد.

(۵۰) داریوش پادشاه می گوید: پس از آن من لشکری را به بابل فرستادم، یک پارسی بنام اینتافرنس^۴ که بنده من بود. او را فرمانده آنها کردم. من به آنها گفتم: بروید و آن لشکر بابلی را که خود را از آن من نمی داند شکست بدهید. پس از آن اینتافرنس با ارتش خود به بابل رفت. اهورامزدا مرا یاری نمود. به لطف اهورامزدا، اینتافرنس بابلی ها را کشت و آنها را اسیر کرد. از ماه وارکازانا^۵ بیست و دو روز سپری شده بند (= ۲۷ نوامبر ۵۲۱ ق.م) که او آن آراخا را که به دروغ خود را نبوکدنصر نامیده بود و مردانی را که پیرو او بودند اسیر کرد. من دستور دادم که آراخا و مردانی که پیرو او بودند در بابل به دار آویخته شوند.

ستون چهارم

(۵۱) داریوش پادشاه می گوید: این است آنچه من در بابل کردم.

(۵۲) داریوش پادشاه می گوید: این کارهای است که من در همان سال به لطف اهورامزدا پس از پادشاهی انجام دادم. من نوزده نبرد داشته‌ام. من به لطف اهورامزدا آنها را شکست دادم و نه پادشاه را اسیر کردم. یک مغ بتد بنام گئومات، او دروغ گفت. چنین گفت: من بردیا پسر کوروش هستم. او پارس را نافرمان کرد. یک ایلامی بود بنام اکینا، او دروغ گفت. چنین گفت: من در ایلام پادشاه هستم. او ایلام را نافرمان کرد. یک بابلی بود بنام نیدنیتویل، او دروغ گفت. چنین گفت: من ایمانیش هستم پادشاه ایلام. او ایلام را نافرمان کرد. یک مادی

1 -Arshada

2 -Arakha

3 -Dubala

4 -Intaphernes

5 -Varkazana

بود بنام فرورتیس. او دروغ گفت. چنین گفت. من خشتی را از خاندان کیاکسار پادشاه هستم و او ماد را نافرمان کرد. یک ساگارتی بود بنام تریانتاخمه، او دروغ گفت. چنین گفت: من از خاندان کیاکسار در ساگارتا پادشاه هستم. او ساگارتا را نافرمان کرد. یک مرگیایی بود بنام فرادا، او دروغ گفت چنین گفت: من در مرگیانا پادشاه هستم. او مرگیانا را نافرمان کرد. یک پارسی بود بنام وهیزداته او دروغ گفت. چنین گفت: من بردیا پسر کوروش هستم. وی پارس را نافرمان کرد. یک ارمنی بود بنام اراخا، او دروغ گفت، چنین گفت: من نبوکدنصر پسر نبونید هستم. او بابل را نافرمان کرد.

(۵۳) داریوش پادشاه می گوید: این ها نه پادشاهی هستند که من در این نبردها اسیر کردم. (۵۴) داریوش پادشاه می گوید: این ها کشورهایی هستند که یاغی شدند. دروغ آنها را نافرمان کرد. زیرا افراد به مردم دروغ گفتند. پس از آن، اهورامزدا آنان را به دست من داد. آنطور که خواستم با آنها رفتار کردم.

(۵۵) داریوش پادشاه می گوید: تو که از این پس، شاه خواهی بود. خود را به شدت از دروغ محافظت کن کسی که دروغ را دنبال می کند به سختی مجازات کن، بگذار کشور من امن باشد.

(۵۶) داریوش پادشاه می گوید: این کارهایی است که من انجام دادم. به لطف اهورامزدا در همان یک سال آنها را انجام دادم. تو که از این پس این نوشته را خواهی خواند. آنچه بوسیله من انجام شده را باور کن. مبادا آن را دروغ بینداری.

(۵۷) داریوش پادشاه می گوید: اهورامزدا را گواه می گیرم که آنچه کردم درست بود و اشتباه نبود کارهایی را که در همان یکسال کردم.

(۵۸) داریوش پادشاه می گوید: همچنین به لطف اهورامزدا من کارهای بیشتری انجام داده ام که در این کتیبه نوشته نشده است. به آن دلیل نوشته نشده است که مبادا کسی که این کتیبه را می خواند آنچه بوسیله من کرده شده در نظر او بسیار آید و او آن را باور نکند و دروغ بیندارد.

(۵۹) داریوش پادشاه می گوید: شاهان پیشین مادامی که بودند چنان کارهایی که من کردم انجام ندادند. اما من به لطف اهورامزدا در یک سال انجام دادم.

(۶۰) داریوش پادشاه می گوید: اکنون آنچه را من کردم باور کن، همچنین به مردم نیز بگو آن را پنهان مکن. اگر این گفته را پنهان نکنی و به مردم بگویی اهورامزدا با تو یار باشد و فرزندان تو بسیار و عمر تو طولانی باشد.

(۶۱) داریوش پادشاه می‌گوید: اگر این گفته را پنهان کنی و به مردم اعلام نکنی اهورامزدا دشمن تو باشد و تو را فرزندی نباشد.

(۶۲) داریوش پادشاه می‌گوید: آنچه من کردم در همان یک سال کردم. به لطف اهورا مزدا آن را انجام دادم. اهورامزدا و خدایان دیگر مرا یاری نمودند.

(۶۳) داریوش پادشاه می‌گوید: به این دلیل اهورامزدا و خدایان دیگر مرا یاری نمودند که بی وفا نبودم دروغگو نبودم، شرور نبودم، نه خودم نه خاندانم، به راستی رفتار کردم، نه به ضعیف نه به توانا. ظلم نکردم با کسی که خاندان مرا همراهی کرد خوب رفتار کردم و کسی را که به خاندان من زیان رسانید سخت کیفر دادم.

(۶۴) داریوش پادشاه می‌گوید: تو که از این پس شاه‌خواهی بود. مردی که دروغگو باشد یا تبه‌کار باشد دوست او مباحث و او را به شدت مجازات کن.

(۶۵) داریوش پادشاه می‌گوید: تو که از این پس از من کتیبه را که من نوشتم و این پیکرها را میبینی، مبدا آنها را تباه سازی، تا هنگامی که توانا هستی آنها را نگاه دار.

(۶۶) داریوش پادشاه می‌گوید: اگر به این کتیبه یا این پیکرها نگاه کنی و آنها را تباه نسازی و تا هنگامی که توان داری از آنها محافظت کنی، اهورامزدا دوست تو باد و فرزندان بسیار و عمرت طولانی باشد و اهورامزدا تو را در کارهایت موفق گرداند.

(۶۷) داریوش پادشاه می‌گوید: اگر این کتیبه و یا این پیکرها را ببینی و نابودشان سازی و تا هنگامی که توان داری از آنها محافظت نکنی، اهورا مزدا دشمن تو باد و تو را فرزندی نباشد و اهورامزدا تو را در کارهایت موفق نسازد.

(۶۸) داریوش پادشاه می‌گوید: این‌ها کسانی هستند که وقتی من گئومات مغ را که خود را بردیا می‌نامید گشتم، آنجا بودند. در آن موقع، این مردان همکاری کردند و پیروان من بودند.

این‌تافرنس پسر وایسپارو^۱ یک پارسی، اوتانس پسر توخرا^۲ یک پارسی، گوهرپاس پسر مردونیوس^۳ یک پارسی، هیدرانه پسر بگابیگنا^۴ یک پارسی، مگابیز پسر داتاوا^۵ یک پارسی، اردومنش پسر و هوک^۶ یک پارسی

1 -Vahyasparuva

2 -Tukhra

3 -Mardonius

4 -Bagabigna

5 -Datavahya

6 -Vahuka

۶۹) داریوش پادشاه می‌گوید: تو که از این پس شاه خواهی بود از فرزندان این افراد به خوبی محافظت کن.

۷۰) داریوش پادشاه می‌گوید: به لطف اهورامزدا این کتیبه را به طرق دیگر نیز نوشتم از جمله زبان آریایی، هم روی لوحه‌های گلی و هم روی پوست، من همچنین نام و نسب خود را نوشتم در حضور من نوشته و با صدای بلند خوانده شد. پس از آن، من این نوشته را همه جا در میان کشورها فرستادم و مردم گسترش آن کوشیدند.

ستون پنجم

۷۱) داریوش پادشاه می‌گوید: این کارهایی است که من در سال دوم و سوم پس از آنکه شاه شدم انجام دادم کشوری که ایلام خوانده می‌شد، نافرمان شد. یک نفر بود بنام اتمئیت^۱، یک ایلامی، آنها او را رئیس خود کردند. پس از آن لشکری فرستادم، یک نفر بنام گوبرپاس، یک پارسی، بنده من، من او را رئیس آنها کردم. پس از آن گوبرپاس با ارتش خود به ایلام رفت و با ایلامی‌ها نبرد کرد، پس از آن، گوبرپاس ایلامی‌ها را شکست داد و آنها را درهم کوبید. او رئیس آنها را اسیر کرد و نزد من آورد. پس از آن، او را کشتم و سپس آن کشور از آن من شد.

۷۲) داریوش پادشاه می‌گوید: آن ایلامی‌ها بی وفا بودند و اهورامزدا توسط آنان پرستش نمی‌شد. من اهورا مزدا را می‌پرستیدم. به لطف اهورا مزدا، آنطور که خواست من بود با آنها رفتار کردم.

۷۳) داریوش پادشاه می‌گوید: کسی که اهورامزدا را پرستش کند چه زنده (در زندگی) چه در مرگ (پس از مرگ) آمرزش از آن او خواهد بود.

۷۴) داریوش پادشاه می‌گوید: پس از آن با لشکری علیه سکاها رهسپار شدم، پس از آن وقتی به دریا رسیدم، سکاها که کلاهی نوک تیز دارند علیه من آمدند. با تمام ارتش از دریا عبور با ابزاری همچون مشک، پس از آن سکاها را کاملاً شکست دادم، ارتش نیز بخش دیگری از آنان را گرفت رئیس آنها اسکونخا^۲ دست بسته نزد من آورده شد در همان مکانی که یکی دیگر از رؤسای آنان را گرفته بودم، آنگونه که خواستم با او کردم و پس از آن کشور از آن من شد.

1 -Athamaita

2 -Skunkha

(۷۵) داریوش پادشاه می‌گوید: آن سکاها بی وفا بودند و اهورامزدا توسط آنان پرستیده نمی‌شد. من اهورامزدا را می‌پرستیدم به لطف اهورامزدا آنطور که خواست من بود با آنها رفتار کردم.

(۷۶) داریوش پادشاه می‌گوید: کسی که اهورا مزدا را می‌پرستد چه در زندگی و چه پس از مرگ برکت خواهد یافت.

۵-۲-۱- هرودوت و کتیبه بیستون: مقایسه

نام گئومات برای هرودوت شناخته شده نیست، اما در یک منبع متأخر رومی بنام ژوستین^۱ (قرن دوم میلادی) نام او البته با پسوند دیده می‌شود که نشان می‌دهد نسخه داریوش یا حداقل بخشی از آن به طریقی به جهان رومی و یونانی راه یافته و بدست هرودوت هم رسیده است. گئومات هم بعنوان یک مادی و هم بعنوان یک مغ معرفی شده است. فقط هرودوت به دخالت دو برادر در این ماجرا اشاره کرده است که موضوع را کمی شکل می‌کند. در مورد اینکه آیا واقعاً در این ماجرا دو مغ با هم همکاری داشته‌اند یا اینکه نام پاتیزت^۲ صرفاً عنوانی است که از یک کلمه پارسی باستان، پاتیشایاثیا^۳ گرفته شده که احتمالاً به معنی "نایب السلطنه" بوده، نظرات متفاوتی وجود دارد. نام اوروپاستس^۴ نامی است که در گزارش ژوستین، بعنوان نام برادر دوم آمده است. این نام نیز ممکن است نام یک شخص نباشد و تنها لقبی به معنی "کسی که اهورا از او حمایت می‌کند" بوده باشد. این سوال که چه ارتباطی بین این نام و مغ بودن گئومات وجود دارد باعث بوجود آمدن نظریه‌ای شده که او را که شورشی مذهبی معرفی می‌کند. اما یافتن دلایل محکم‌تری برای اثبات این نظر دشوار است. داریوش دوران سلطنت گئومات را به دوران ترور، وحشت و اهانت به مقدسات مردم منتسب می‌کند. این مسئله وقتی پیچیده‌تر می‌شود که نسخه بابلی، این فرد را فقط یک نفر از ماد معرفی می‌کند و اشاره‌ای به مغ بودن او ندارد. شاید مهم‌تر اینکه، این شورش در ماد آغاز شد و بنابراین می‌توان تصور کرد که مادها از این فرصت استفاده کردند تا از امپراتوری پارس جدا شوند. اما مورد گئومات با سایر شورشیان متفاوت است. درست است که آنها هم ادعای تاج و تخت سلطنت ایلام، ماد یا بابل را داشتند اما از حمایت یک ارتش برخوردار بودند و در نبردی آشکار شکست خوردند. سرنگونی گئومات در داخل یک قلعه و یا به گفته هرودوت در درون کاخ و بطور مخفیانه انجام شد. علاوه بر این داریوش در متن کتیبه بیستون، بند ۵۲

1 -Justin

2 -Patizethes

3 -Patixshyathia

4 -Oropastes

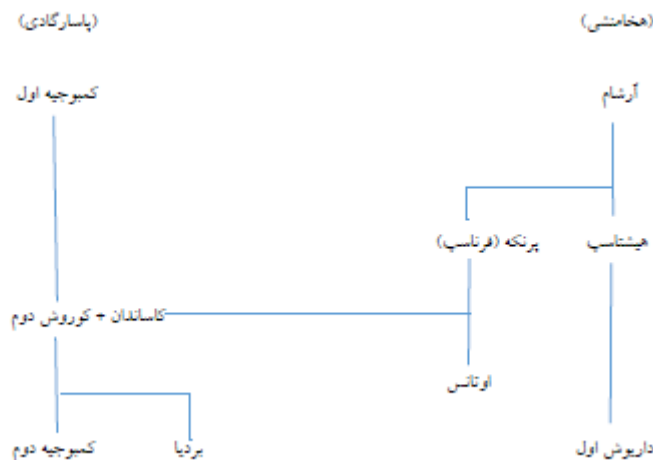
صراحتاً می‌گوید شورش گئومات در پارس رخ داده است نه در ماد. با توجه به همه این مسائل، بسیار محتمل است که تنها یک شورشی وجود داشته بنام بردیا یا همانطور که داریوش می‌گوید گئومات، که اقدامات او خشن و با توهین به مقدسات همراه بوده است و این اتهاماتی است که معمولاً پادشاهان و فاتحان برای بد جلوه دادن حاکم پیشین و مشروع نشان دادن حکومت خود ایراد می‌کنند.

۵-۲-۲- راز یک قتل

مرگ بردیا همچنان بعنوان یک راز باقی مانده است. اگر از تقویمی که در کتیبه بیستون آورده شده است پیروی کنیم، بردیا در سال ۵۲۵ ق.م پیش از لشکرکشی کمبوجیه به مصر درگذشته است اما گئومات در ماه مارس ۵۲۲ ق.م ظاهر شده است. این موضوع قابل قبول نیست مگر اینکه قبول کنیم ادعای داریوش در مورد مرگ بردیا در سال ۵۲۵ ق.م یا پیش از آن نمی‌تواند درست باشد و احتمالاً بردیا در بهار سال ۵۲۲ ق.م هنوز زنده بوده است. بنابراین اینکه بردیا در بهار یا تابستان سال ۵۲۲ ق.م به دستور کمبوجیه بقتل رسیده باشد عجیب به نظر می‌رسد و ما را مجبور می‌سازد سناریوی دیگری را در نظر بگیریم و آن این است که بگوییم بردیای دروغین هرگز وجود نداشته است و در حقیقت بردیای واقعی در سال ۵۲۲ ق.م بقتل رسیده است. اسناد بابلی، سلطنت بردیا را بعنوان پادشاه بابل، پادشاه سرزمین‌ها از بهار ۵۲۲ ق.م ثبت کرده‌اند که تاریخ آن مصادف با چهاردهم ماه آوریل می‌باشد. با این حال، براساس کتیبه بیستون، مرگ کمبوجیه پس از تاریخ اول ژوئیه سال ۵۲۲ ق.م رخ داده است. بنابراین می‌توان سناریوی زیر را بازسازی نمود: بردیا در غیاب کمبوجیه و حضور او در مصر خود را ابتدا پادشاه پارس خوانده و پس از آن در مارس ۵۲۲ ق.م ادعای سلطنت کرده است و یک ماه بعد در بابل به رسمیت شناخته شده است. بعد از مرگ کمبوجیه، بردیا سه ماه دیگر سلطنت کرده تا اینکه در بیست و نهم سپتامبر بعنوان بردیای دروغین بدست داریوش به قتل رسیده است. در واقع این فرصت مناسبی برای کودتا بوده است. کمبوجیه در تابستان سال ۵۲۲ ق.م بدون داشتن فرزند و جانشینی درگذشت و براین اساس، سلطنت به برادرش بردیا رسید. او نیز هیچ فرزند پسری نداشت و تنها فرزند او دختری بنام پارمیس بوده است. با مرگ بردیا هیچ وارثی برای تخت سلطنت وجود نداشت، بنابراین مرگ بردیا فرصتی مناسب برای سلطنت داریوش فراهم می‌کرده و احتمالاً داریوش با پنهان کردن موضوع قتل بردیا و عنوان کردن شورش گئومات بنام بردیای دروغین توانسته خود را بعنوان ناجی تاج و تخت سلطنت پارس معرفی کند.

۵-۲-۳- داریوش هخامنشی

دلایل مختلفی وجود دارد که این نظریه را که داریوش تخت سلطنت را اینگونه غصب کرده و سپس تلاش نموده تا اقدامات خود را توجیه نموده و به ادعای سلطنت خود مشروعیت بخشد، تقویت می‌کند. مسأله اول ادعای او برای سلطنت است. مسأله دوم سیاست خارق العاده ازدواج وی بلافاصله پس از تصاحب تخت سلطنت می‌باشد. داریوش که خود را هخامنشی می‌دانست ادعا کرد که از نژاد سلطنتی بوده و هشت نفر از خاندان او پیش از وی پادشاه بوده‌اند. طایفه هخامنشی از قبیله پاسارگادی‌ها بود و هنگامی که کوروش دوم با دختر فرناسپ^۱ یعنی کاساندان^۲ ازدواج کرد روابط این دو خانواده برقرار شد. با وجود اینکه پسر هیشتاسپ و برادر زاده فرناسپ یعنی داریوش عضو قبیله هخامنشی بود، اما ادعای او برای سلطنت دور از ذهن می‌نمود.



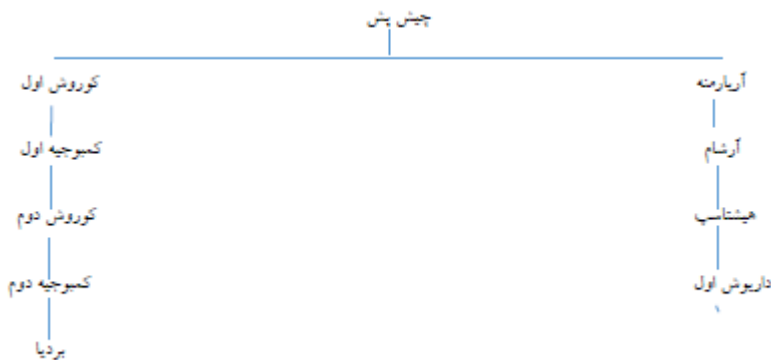
این شجره‌نامه، داریوش را از طریق عمویش، پرنکه (فرناسپ) و ازدواج دختر او (دختر عمومی داریوش) با کوروش به خانواده کوروش پیوند می‌دهد، اما با این حال ادعای سلطنت او همچنان یک ادعای دور از ذهن بوده است و این موضوع نیاز داریوش برای مشروعیت بخشیدن به ادعای سلطنت خود و همچنین ساخت کتیبه بیستون و هدف او برای انتشار نسخه‌هایی از آن در سراسر امپراتوری را روشن می‌کند. کتیبه بیستون نوعی ابزار برای نمایش قدرت و تبلیغات بوده است. هیچکدام از پادشاهان قبلی وی نیازی به تأکید بر حق جانشینی

1 -pharnaspes

2 -Cassandane

خود به این صورت نداشته است و تلاش داریوش برای توضیح جایگاه خود به معنی نیاز شدید او برای مشروعیت بخشیدن به سلطنت خود می‌باشد.

مسائل دیگری نیز در ارتباط با این ادعای داریوش وجود دارد. عنوانی که کوروش بکار می‌برد یعنی « پادشاه انشان » کنار گذاشته شد و عنوان جدیدی جای آن را گرفت که در آن، داریوش ابتدا خود را " داریوش پادشاه، پسر هیشتاسپ، یک هخامنشی، شاه شاهان، یک پارسی، پادشاه پارس " معرفی می‌کرد و سپس عناوین « پادشاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌ها » به آن اضافه گردید و این سنت جدیدی بود که شکافی بین خانواده شاهی چیش پیش و کوروش اول و خانواده خود داریوش ایجاد نمود که شامل هیشتاسپ، پدر بزرگش آرشام و جدش آرامنه می‌شد. چیش پیش بعنوان جد مشترک این دو خانواده و هخامنش بعنوان قدیمی‌ترین نیای آنان معرفی شده‌اند. این شخصیت را اولین بار در اینجا معرفی می‌کنیم. اگر چه وجود تاریخی این شخصیت مورد تردید است، اما به هر حال نام سلسله هخامنشی از نام او گرفته شده است. دلیل اصلی تردید در مورد وجود تاریخی شخصیت هخامنش این است که مدارک موجود از مهر کوروش اول گرفته تا کتیبه‌های کوروش دوم، چیش پیش را بعنوان جد آنان معرفی می‌کند و اگر ادعای داریوش را بپذیریم این دو خانواده سلطنتی بصورت شجره نامه زیر به هم مرتبط می‌گردند:



۵-۲-۴- چیش پیش

معرفی کردن اصل و نسب هخامنشی نیز چیز تازه‌ای بود و داریوش اولین پادشاهی بود که خود را از قوم و نژاد پارس معرفی نمود. با این کار او سنت ایلامی که توسط شاهان پیش از او دنبال می‌شد را کنار گذاشت و مردم جدیدی را معرفی کرد که سرزمین خود را اداره می‌کنند. همانگونه که خواهیم دید این ابزاری شد برای ایجاد هویت پارسی در میان طبقه

نجیب‌زادگان پارس و با معرفی زبان پارسی بعنوان زبان نوشتاری . دین پارسی اهورامزدا تقویت گردید.

۵-۲-۵- شاخه سلطنتی پادشاهان

بخش مبهم این کتیبه، ادعای داریوش در مورد خانواده سلطنتی است که او از آن می‌آید و خود را نهمین پادشاه این خانواده شاهی معرفی می‌کند. در واقع هیچ مدارکی که نشان دهد پدر و پدربزرگ او شاه بوده‌اند وجود ندارد. طبق کتیبه بیستون، ستون دوم بند ۳۵، پدر داریوش هیشناسپ، فرماندار پارت بوده است. در حالیکه هرودوت ادعا می‌کند که او در زمان سلطنت کوروش دوم در دربار خدمت می‌کرده و در زمان پادشاهی بردیا فرماندار پارس بوده است. خود داریوش هم بعنوان سردار کمبوجیه در مصر خدمت می‌کرده است. هیچ اطلاعاتی در مورد وضعیت آرشام و آریارمنه وجود ندارد. بدلیل فقدان منابع و مدارک کافی، محققان نظریه وجود دو پادشاهی مجزا در دو خانواده پاسارگادی و هخامنشی را رد کرده‌اند. بعلاوه، داریوش در ادعای خود بعنوان نهمین پادشاه از خانواده سلطنتی خود، از هیچ یک از پادشاهان خانواده پاسارگادی نامی نمی‌برد. اگر آنها را هم به حساب آوریم یازده پادشاه خواهیم داشت. با فرض اینکه داریوش فقط پادشاهان خط هخامنشی را بشمارد، او ششمین پادشاه خواهد بود نه نهمین. ترتیبی که او به آن اشاره کرده فقط در صورتی معنا پیدا می‌کند که لیست پادشاهان او را با نام کوروش دوم، کمبوجیه دوم و بردیا کامل کنیم. با این وجود تناقض بین ادعای او و گفته‌های کوروش مبنی بر اینکه کمبوجیه اول و کوروش اول پادشاهان انشان بودند همچنان باقی خواهد ماند.

۵-۲-۶- ازدواج‌های سلطنتی

یکی از اقدامات مهم داریوش جهت مشروعیت بخشیدن به سلطنت خود، سیاست او در زمینه ازدواج بود. داریوش از طریق ازدواج‌های متعدد خود سیاستی در پیش گرفت که هم خانواده اوتانس و هم خانواده گوهریاس را نیز به دودمان خانوادگی خود پیوند می‌داد. داریوش پیش از به سلطنت رسیدن با دختر گوهریاس ازدواج کرده بود که نام او ثبت نشده است. اگر چه اخیراً گفته شده که او در متون تخت جمشید با نام اورداباما^۱ و در اسناد بابلی با نام اپامه^۲ شناخته شده است. او در این متون عنوان شااکلی^۳ را یدک می‌کشد که به معنی " بانوی

1 -Irdabama

2 -Apame

3 -Sha ekalli

قصر" است. حاصل این ازدواج سه پسر به نام‌های آرتوبارزان^۱، آرشامن^۲ آریابیگنه^۳ بوده است. خواهران داریوش به ترتیب با گوبریاس و اوتانس ازدواج کردند. فرزندان حاصل از این ازدواج‌ها با فرزندان داریوش ازدواج کردند. مردونیوس^۴ پسر گوبریاس با دختر داریوش آرتازوستره^۵ ازدواج نمود.^۶ آمتریس^۷ دختر اوتانس با پسر و جانشین داریوش، خشایارشا ازدواج نمود. این شبکه پیچیده از ائتلاف‌های خانوادگی و زناشویی در این سه خانواده برای بیش از دو نسل باعث بوجود آمدن شبکه‌ای از روابط محکم مبتنی بر وفاداری بین این خانواده‌های اشراف و پادشاه گردید، بطوریکه جایگاه والای آنها را در میان سایر خانواده‌های اشراف می‌توان دید. با این حال این ازدواج‌های داریوش با شاهزاده خانم‌های درباری است که بعنوان یک اقدام زیرکانه شناخته می‌شود. داریوش پس از به سلطنت رسیدن با دختران کوروش و خواهران کمبوجیه یعنی آتوسا^۸ و آرتیستونه^۹ و همچنین با دختر اُتانس، فیدیمه^{۱۰} که بیوه بردیا و کمبوجیه بود، و دختر بردیا پارمیس^{۱۱} ازدواج کرد.

علاوه بر این او با خواهر زاده خود فراتاگونه^{۱۲} دختر آرتانس^{۱۳} نیز ازدواج کرد. دلیل این رشته ازدواج‌های سلطنتی واضح است. به استثنای فیدیمه، هر یک از فرزندان ذکور حاصل از ازدواج دختران سلطنتی با سایر اشراف پارسی می‌توانست ادعا کند که مستقیماً از تبار کوروش دوم محسوب شده و بنابراین ادعای مشروع‌تری برای تاج و تخت سلطنت داشته باشد و این احتمالی بود که داریوش می‌بایست از آن جلوگیری می‌کرد.

۵-۳- تحکیم امپراتوری

سالهای پس از به سلطنت رسیدن داریوش، صرف تحکیم قدرت امپراتوری در داخل و خارج گردید. در داخل، داریوش بر ساخت کاخ‌ها و بناهای مهم تمرکز کرد و اقدامات او در این زمینه شامل اتمام کاخ کوروش در پاسارگاد، ساخت کاخ شوش، آغاز مجموعه کاخ‌های تخت جمشید که به مرکز نمایندگی امپراتوری در سراسر حکومت هخامنشی تبدیل شد و تجسم

1 - Artobarzanes

2 - Arshamenes

3 - Ariabignes

4 - Mardonius

5 - Artazostre

6 - (Hdt. VI.43.1, PFa5)

7 - Amestris

8 - Atossa

9 - Artystone

10 - Phaidyme

11 - Parmis

12 - Phratagune

13 - Artanes

قدرت هخامنشیان بود، می‌باشد. او تدابیر دیگری نیز اندیشید. وزنه استاندارد پارسی را پایه-گذاری نمود، اصلاحاتی در ساتراپی‌ها و مالیات آنها انجام داد و سکه‌های پارسی را رواج داد. دریک^۱ که شاید نام آن از نام خود داریوش گرفته شده باشد، سکه طلای خاص، وزن آن ۸/۴ گرم برابر با یک مثقال و دارای ۹۸ درصد خلوص بود. تصویر روی آن، پادشاه را در حال تیراندازی با کمان نشان می‌دهد. سکه نقره که شکل^۲ نامیده می‌شود، ۱۱/۲ گرم وزن داشت و دارای نود درصد خلوص بود. هرودوت می‌گوید ضرب سکه مخصوص پادشاه بود و هرگونه اقدام برای ضرب سکه از طرف حکام محلی بعنوان تلاش در جهت استقلال طلبی در نظر گرفته می‌شد که نمونه آن را در مورد آریاندس^۳ ساتراپ مصر می‌بینیم^۴

وقتی داریوش اول از ضرب سکه توسط آریاندس باخبر شد، بلافاصله او را برکنار کرده و بعنوان یک شورشی مجازات نمود. داریوش همچنین همانند پیشینیان خود به مرمت و بازسازی معابد و اماکن مقدس در سراسر امپراتوری پرداخت. داریوش همچنین دستور داد مجموعه قوانینی تنظیم کنند تا از این طریق رهنمودهای لازم برای هر ساتراپی را تعیین کرده و در اختیار آنان قرار دهد. یکی از این مصوبات در نسخه‌ای مصری که به خط دموتیک نوشته شده و متعلق به قرن چهارم پیش از میلاد است، حفظ گردیده و بدست ما رسیده است. در این اسناد، قوانین به دو زبان آرامی و دموتیک نوشته شده بود.

« مواردی که به دنبال آنچه از سال چهل و چهارم سلطنت فرعون تا زمانی که کمبوجیه فرماندهی مصر را داشت رخ داد در کتاب احکام نوشته شد. او قبل از بدست آوردن کشورش درگذشت. داریوش باعث شد که همه رؤسای زمین بخاطر عظمت و بزرگی او از وی اطاعت کنند.

او در سال سوم به ساتراپ خود در مصر نوشت و گفت: از آنها بخواهید دانشمندان [...] را از میان سربازان، کاهنان و کاتبان مصر [...] را برای من بیاورند. آنها باید قانون مصر را از روزگاران قدیم تا سال چهل و چهارم سلطنت فرعون بنویسند. قانون [...] [...] معابد و مردم بر [...] پاپیروس تا سال ۱۹ [...] مصر آورده شد. در سال ۲۷ [...] [...] شد. و امور [...] را به شیوه قانون مصر نوشت. آنها یک نسخه به زبان آشوری روی پاپیروس نوشتند (آرامی) و به زبان

1 -Derik

2 -Sigel

3 -Aryandes

4 -(Hdt.IV.166)

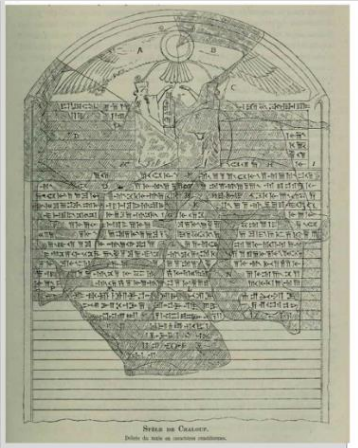
دموتیک که قبل از او کامل شده بود. آن را در حضور او نوشتند. هیچ چیز نادیده گرفته نشد.^۱

ترجمه منابع ۵-۲

کتیبه داریوش روی لوحی در کانال دریای سرخ

ساخت کانال دریای سرخ

در سال ۵۱۷ پیش از میلاد، داریوش به عنوان بخشی از اقدامات خود جهت تأمین و بهسازی مسیرهای زمینی و دریایی، دستور ساخت کانالی را صادر کرد که از دلتای شرقی نیل به دریای سرخ منتهی می‌شد. این پروژه، قبلاً در زمان فرعون مصر نکای دوم (۵۹۵-۶۱۰ ق.م) شروع شده بود اما با از دست رفتن جان ۱۲۰,۰۰۰ نفر رها شده بود. شرایط کاری در این منطقه بیابانی و خشک و بسیار پرجمعیت دشوار بود اما داریوش موفق به انجام این کار شد. این کانال به کشتی‌ها اجازه می‌داد که مستقیماً از ممفیس، از طریق دریای سرخ و خلیج فارس به مناطق ساحلی جنوب امپراتوری پارس و تا دهانه رود سند بروند. این اقدام، تجارت بهتر و سریع‌تر بین ساتراپی‌های امپراتوری را تضمین می‌کرد. این کانال حدود ۴۵ متر عرض و پنج متر عمق داشت و مسافت هشتاد و چهار کیلومتر را پوشش می‌داد. برای گرامیداشت و یادبود ساخت این کانال، دوازده کتیبه که هر کدام بیش از سه متر ارتفاع داشتند با متنی که شامل لیست سرزمین‌های امپراتوری بود و به سه خط میخی و همچنین هیروگلیف مصری نوشته شده بود ساخته شد. از این تعداد، چهار کتیبه پیدا شده است که سه تای آنها در موزه شهر قاهره در مصر نگهداری می‌شوند و دیگری در موزه لوور پاریس است (تصویر ۵-۲). در متن پارسی باستان کتیبه، ادعای داریوش مبنی بر فتح مصر دیده می‌شود و داریوش به وضوح، فتح مصر توسط کمبوجیه را انکار می‌کند.



(ب)

(الف)

عکس ۵-۲

الف) نقاشی از کتیبه که دو مرد را با لباس پارسی نشان می‌دهد که در زیر گوی بالدار قرار گرفته‌اند و سبک موها و تاج آنها نیز سبک پارسی می‌باشد.

ب) بخشی از خود کتیبه که قسمتی از بال چپ گوی بالدار را نشان می‌دهد. ۱) اهورامزدا، خدای بزرگی است که آن آسمان را آفرید، این زمین را آفرید، انسان را آفرید، سعادت را برای انسان ایجاد کرد، داریوش را پادشاه کرد، قلمروی بزرگ به داریوش پادشاه داد که دارای اسبهای خوب و مردان خوب است.

۲) من داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌ها، شاه این سرزمین بزرگ، پسر هیشتاسپ، یک هخامنشی هستم.

۳) داریوش پادشاه می‌گوید: من یک پارسی هستم. از پارس مصر را گرفتم. من دستور حفر این کانال را از رودخانه‌ای بنام نیل که در مصر جریان دارد به دریایی که از پارس آغاز می‌شود صادر کردم. پس از آن این کانال همانطور که من دستور دادم حفر شد و کشتی‌ها از مصر به پارس عبور کردند، همانطور که من خواستم.

۵-۳-۱- شهرهای سلطنتی

۵-۳-۱-۱- پاسارگاد

در زمان داریوش، چندین پروژه بزرگ ساختمانی در دست اجرا بود که همه آنها در جهت تحکیم قدرت امپراتوری بودند. در این میان، تکمیل ساختمان کاخ پاسارگاد کلی بحث برانگیز

بوده است. داریوش بعنوان یک غاصب تاج و تخت، هر چند احتمالاً تمایل داشته کوروش و کمبوجیه را کم اهمیت جلوه دهد اما نمی‌توانسته این پادشاهان را کاملاً به حافظه تاریخی مردم بسپارد و این دلیلی بوده که داریوش را برآن داشته تا ساخت کاخ پاسارگاد را به اتمام برساند. به این ترتیب می‌توانیم سبک‌های مختلف معماری را در اینجا مشاهده کنیم. یک سبک پیش از هخامنشیان که در ساختمان کاخ دیده می‌شود شامل پیکره بالدار دروازه ورودی، که یادآور پیکره بالدار آشوری است، نقش برجسته‌های آشوری در ستون‌های درب کاخ، پیکرگا- انسان و همچنین پیکر ماهی - انسان که در آثار آشور هم دیده می‌شوند و سبک دیگر، سبک معماری هخامنشی است که در قسمت‌هایی از کاخ کوروش در پاسارگاد یافت شده است. (تصویر ۳-۵)

داریوش همچنین کتیبه‌های سه زبانه را در کاخ بارعام و کاخ مسکونی با معرفی کوروش بعنوان یک هخامنشی اضافه نمود که به منظور نشان دادن ارتباط بین کوروش و داریوش و مشروعیت بخشیدن به ادعای وی برای رسیدن به تاج و تخت سلطنت از طریق نشان دادن پیوند با کوروش صورت گرفته است.

در این کتیبه‌ها از خط پارسی باستان استفاده شده است که خود داریوش ادعا می‌کند ابداع کرده است. بنابراین این کتیبه‌ها فقط می‌تواند توسط او نوشته شده باشند نه توسط کوروش. به همین ترتیب ممکن است ساختمان کاخ‌های سنگ سیاه و بردک سیاه که هر دو در نزدیکی برازجان در جنوب غربی فارس واقع شده‌اند، توسط داریوش تکمیل شده باشند. در هر دو کاخ، پایه ستون‌های سیاه و سفید را مشاهده می‌کنیم که نمونه‌های آن را در کاخ کوروش در پاسارگاد پیدا کرده‌اند. این ویژگی‌های مختلط معماری ممکن است به پروژه‌های ساختمانی مربوط باشد که قبل از داریوش شروع شده و ناتمام مانده‌اند و سپس توسط داریوش تکمیل شده باشند و شاید بتوان آن را ویژگی معماری اولیه هخامنشیان به حساب آورد.

۳-۱-۲- شوش

احداث کاخ شوش نیز ممکن است انگیزه‌ای کاملاً سیاسی داشته باشد. شوش، یکی از پایتخت‌های پادشاهان ایلام بوده است که از نیمه دوم قرن هفتم در زمان پادشاهان ایلام نو نیز دوباره احیا شد. شهر شوش بدون درگیری و به شکل مسالمت‌آمیز ضمیمه امپراتوری هخامنشی گردید. به احتمال زیاد در جریان لشکرشی کوروش برای فتح بابل، شوش نیز که در مسیر این لشکرش قرار داشته به آرامی تحت کنترل نیروهای پارس درآمده است. اما به

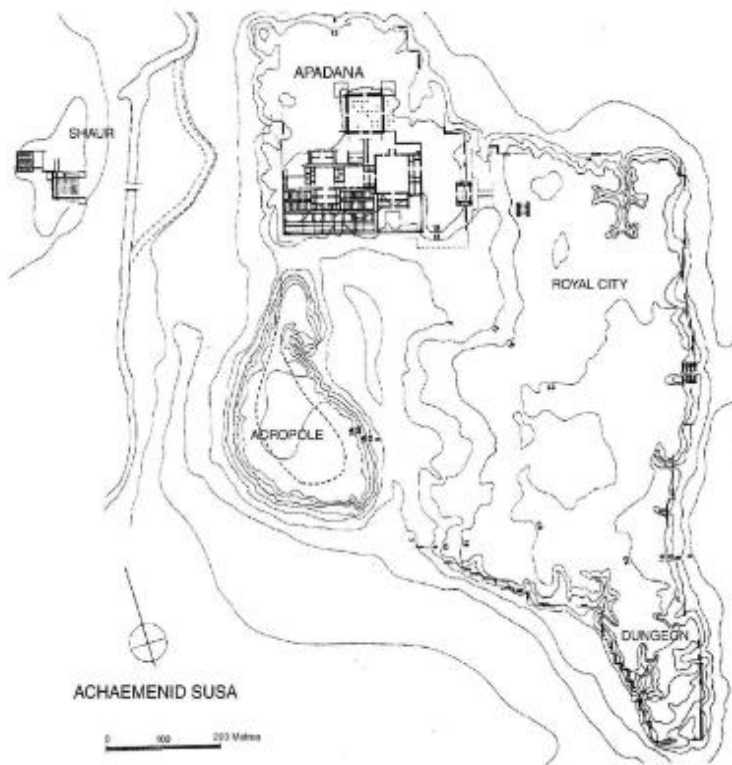
هر حال جمعیت ایلامی ساکن در شوش مستعد شورش بودند و در دو شورش جداگانه به رهبری اکینا و ایمانیش تلاش کردند تا در سال ۵۲۲ ق.م با داریوش اول مبارزه کنند. یکی از راههای جلوگیری از بروز اینگونه شورش‌ها، افزایش حضور پارسیان در این شهر و تقسیم جمعیت بومی آن در میان سایر پایتخت‌های پادشاهی پارس مانند اکباتان، بابل و باختر بود. تالار بارعام در مجموعه کاخ‌های شوش هم در زمینی مربع شکل مانند تخت جمشید ساخته شده است. (تصویر ۴-۵) این مکان از طریق دروازه ورودی قابل دسترس بود، جایی که مجسمه بزرگی از داریوش در طی حفاری‌های فرانسوی‌ها در سال ۱۹۷۲ یافت گردید (تصویر ۵-۵) هم خود مجسمه و هم پایه آن دارای کتیبه‌هایی به خط میخی و هیروگلیف می‌باشد. در این کتیبه‌ها بر کنترل پارس بر مصر تأکید شده و همچنین پادشاه پارس از طرف خدایان مصر مورد تأیید قرار گرفته است.



عکس ۴-۵: نقش برجسته کاخ ۸ پاسارگاد که نیم تنه دو وجود افسانه‌ای یکی نیمه انسان- نیمه گاو و دیگر نیمه انسان نیمه ماهی را نشان می‌دهد. این تصاویر در کاخ‌های آشور نو نیز دیده می‌شوند و بنظر می‌رسد این سبک هنری توسط کوروش دوم از هنر آشور اقتباس شده باشد.

۵-۳-۲- پارس، شهر پارسیان

شهر پارس که در منابع یونانی به پرسپولیس (تخت جمشید) معروف است در دشت مرودشت در پرسپولیس واقع شده است و حدود پنجاه کیلومتر با پاسارگاد فاصله دارد (تصویر ۵-۶) تخت جمشید نماد امپراتوری پارس و قدرت هخامنشیان بود. روند ساخت مجموعه کاخ‌های تخت جمشید که حدود ۴۵۵ × ۳۰۰ متر وسعت دارد چند سال پس از به سلطنت رسیدن داریوش در سال ۵۱۸ ق.م آغاز شد. همانطور که در فصل چهار مشاهده کردیم ممکن است این منطقه توسط کمبوجیه دوم شناسایی شده باشد. این مکان از اهمیتی تاریخی نیز برخوردار است. در حدود پنج کیلومتری شمال آن، نقش رستم قرار دارد که بقایای نقش برجسته‌ای ایلامی در آنجا، شاه و ملکه را در یک مراسم مذهبی نشان می‌دهد. داریوش مکان نقش رستم را بعنوان آخرین استراحتگاه خود انتخاب نمود و یک آرامگاه و مقبره‌ای سنگی در دل کوه تراشیده و سنگ نمای بیرون آن را با نقش برجسته‌ای در قسمت فوقانی آن زینت بخشید (تصویر ۵-۷). سه تا از جانشینان او نیز در ساخت آرامگاه خود از او پیروی نمودند، اگر چه آرامگاه خود داریوش به کمک کتیبه‌هایی که در کنار نقش برجسته روی آرامگاه وجود دارند قابل شناسایی است.



تصویر ۴-۵: طرح کاخ داریوش در شوش

اولین بنای تشریفاتی در تخت جمشید که هشت متر از سطح زمین ارتفاع داشت، سالن باشکوهی بنام آپادانا بود که در مجاورت کاخ داریوش و خزانه‌داری تخت جمشید قرار داشت. تالار آپادانا به ابعاد 60×60 متر و دارای ۳۶ ستون سنگی به ارتفاع ۱۹/۵ متر می‌باشد که پایه‌های این ستون‌ها شکل گل‌های نیلوفر مصری است که بصورت وارونه قرار گرفته‌اند. ستون‌های شیاردار توسط سنگ تراشان ایونی ساخته شده و بر بالای آنها سر ستون‌هایی به شکل گاو نر دو سر به سبک هخامنشی قرار گرفته بود و سقفی چوبی روی این سر ستون‌ها قرار داشت. دو راه پله یکی در ضلع شمالی و دیگری در ضلع شرقی، دسترسی به این تالار را میسر می‌ساخت. در این راه‌پله‌ها از یک طرف محافظان و سربازان گارد شاهنشاهی و از طرف دیگر هیئت‌های نمایندگی بیست و سه کشور به صورت نقش برجسته به تصویر کشیده شده است که نمایش باشکوهی است که هیئت‌های ملل تابعه امپراتوری را در حال آوردن هدایای مختلف برای پادشاه پارس نشان می‌دهد. هدایایی مانند اسب، گوسفند، شیر، اشیای گرانبهایی مثل جام و پیاله و همچنین جواهرات و البسه.



تصویر ۵-۵: تندیس داریوش از شهر شوش. این تندیس در مصر ساخته شده است. هرچند این پیکره لباس پارسی بر تن دارد اما کار صنعتگران مصری می‌باشد. اضلاع پایه این تندیس، مردم امپراتوری را در حالت زانو زده به تصویر می‌کشد در حالیکه قومیت هر کدام به خط هیروگلیف مشخص شده است. این مجسمه اکنون در موزه ملی ایران، تهران نگهداری می‌شود.

کاخ اختصاصی داریوش که کاخ تچر نامیده می‌شود درست در بخش جنوبی آپادانا ساخته شده است و نقشه زمین آن به شکل مربع می‌باشد. این کاخ از طریق راه‌پله‌ای در بخش جنوبی آن قابل دسترس بوده است. در ساخت تخت جمشید که سالهای طولانی ادامه داشته و حتی تا دوران اردشیر سوم (۳۸۸-۳۵۹ ق.م) بطول انجامیده، صدها کارگر مرد و زن و کودک از همه ملل و اقوام تابعه متناسب با تخصص و حرفه خود در ساخت این پروژه شرکت داشتند. در متون بایگانی تخت جمشید این کارگران تحت عنوان کورتاش^۱ معرفی می‌شوند که شامل سنگ‌تراشان، آبرسانان، نقاشان، طلاکاران، بافندگان، نانوایان و تولیدکنندگان و آجوسازان و غیره بودند. بعضی گروه‌های کارگری هم شامل مردان و زنان و فرزندانشان بود که جمعیتی بالغ بر چند صد نفر را شامل می‌شد. این کارگران در روستاهایی در مجاورت تخت جمشید و ناحیه پارس زندگی می‌کردند و در خانه‌های سلطنتی کار می‌کردند. اسناد بایگانی تخت جمشید پرداخت حقوق این کارگران را به صورت اقلامی مانند آرد، غلات، شراب، آجیو، گوسفند و یا نقره ثبت کرده است.

1 -Kurtash

ترجمه منابع ۵-۳

کتیبه داریوش از شوش

کتیبه ساختمانی شوش نشان می‌دهد که داریوش اول بهترین منابع را از سرزمین‌های مختلف امپراتوری برای ساخت کاخ شوش بکار گرفته است. او به این کار خود بسیار افتخار کرده است. متن این منشور که به سه زبان بابلی، ایلامی و پارسی باستان نوشته شده نخستین بار در سال ۱۹۲۹ میلادی انتشار یافت. نسخه‌هایی از این نوشته، بر روی خشت‌ها و لوح‌های مرمر و همچنین روی کاشی‌های لعابدار دیوار تالار بزرگ کاخ شوش یافت شده است. این کتیبه اکنون در موزه لوور پاریس نگهداری می‌شود. قطعاتی از آن نیز در موزه باستان‌شناسی شهر شوش نگهداری می‌شود. دو منشور دیگر هم یکی به زبان ایلامی و دیگری به زبان بابلی در تالار کاخ آپادانای داریوش در حفاری‌های سال ۱۹۷۰-۱۹۶۹ م پیدا شد و چنین بنظر می‌آید که داریوش با انتشار این متن به زبانهای مختلف و استفاده از منابع سرزمین‌های امپراتوری در ساخت این مجموعه قصد داشته شکوه و عظمت امپراتوری خود را در حجم کوچک‌تر در این مجموعه به نمایش بگذارد. متن کتیبه:

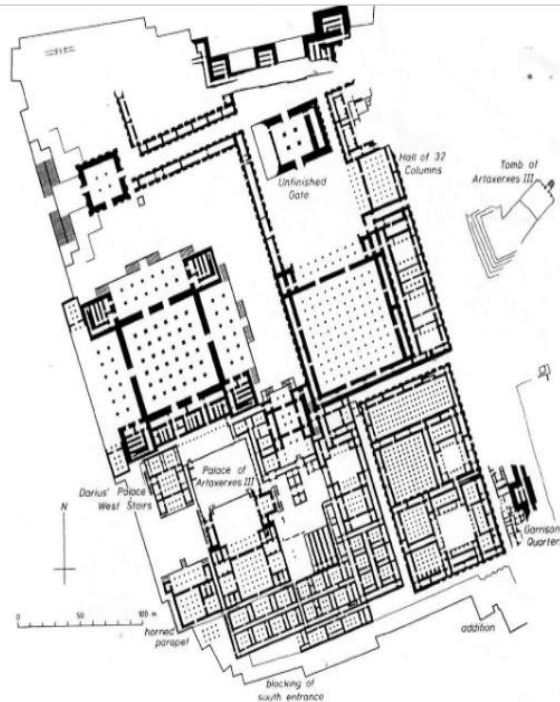
(۱) اهورامزدا، خدای بزرگ است که این زمین را آفرید، آسمان را آفرید، انسان را آفرید سعادت را برای انسان آفرید و داریوش را پادشاه کرد، یک پادشاه در میان بسیاری دیگر، یک سرور در میان بسیاری دیگر.

(۲) من، داریوش، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌ها، پسر هیشتاسپ، یک هخامنشی هستم. داریوش پادشاه می‌گوید: اهورا مزدا که بزرگترین خدایان است، مرا آفریده، مرا پادشاه کرده، این پادشاهی را به من داده است، که عالی است و دارای اسب-های خوب و مردان خوب است. به لطف اهورا مزدا، پدر من هیشتاسپ و پدر بزرگ من آرشام، هر دو زنده بودند که اهورامزدا مرا در این سرزمین پادشاه کرد. من اهورامزدا را پرستش کردم. اهورامزدا مرا یاری نمود. آنچه من دستور دادم، او برای من به انجام رساند. من به لطف اهورامزدا به آنچه خواستم رسیدم.

(۳) این کاخی که در شوش ساختم، مصالح آن از دوردست آورده شد. ابتدا زمین حفر گردید تا جایی که به سنگ رسید، وقتی حفاری انجام شد، سنگریزه‌ها (خرده آورها) در آن ریخته شد، عمق آن از یک طرف چهل زرع (= ۲۰ متر) و از طرف دیگر بیست زرع بود. روی این سنگریزه‌ها کاخ ساخته شد. این زمین که حفر گردید و آن سنگریزه‌ها که در آن ریخته شد و آجرهای مختلفی که قالب زده شد، مردم بابل این کارها را انجام دادند.

۴) چوب سرو از کوهی بنام لبنان آورده شد، مردم آشور، آن را به بابل آوردند. از بابل، ایونی‌ها و کاری‌ها تا شوش آوردند. چوب از قندهار و کرمان آورده شد. طلای کار شده در اینجا از سارد و باختر (بلخ) آورده شد. سنگ‌های قیمتی لاجورد که در اینجا کار شده از سوگدنیانا (سعد) آورده شد، سنگ گرانبه‌های فیروزه که در اینجا به کار رفته از خوارزم آورده شد، نقره و آبنوس از مصر آورده شد، تزئیناتی که دیوارها با آن آراسته شده از یونان آورده شد. عاج که در اینجا بکار رفته از اتیوپی و از سند و آراخوزیا آورده شد. ستون‌های سنگی که در اینجا بکار رفته از روستایی بنام ابیرادو در ایلام آورده شد. سنگ‌تراشان که روی سنگ‌ها کار می‌کردند، یونانی و ساردی بودند. طلاکارانی که طلاکاری می‌کردند مصری و مادی بودند، مردانی که چوب کار می‌کردند (نجاران) ساردی و مصری بودند. مردانی که آجر پخته شده کار می‌کردند بابلی بودند، مردانی که دیوارها را آراستند مادی و مصری بودند.

۵) داریوش پادشاه می‌گوید: در شوش کارها و دستورات عالی داده شد و کارهای بسیاری انجام گردید اهورامزدا از من و هیشتاسپ، پدرم و کشورم محافظت نماید.



تصویر ۵-۶: نقشه تخت جمشید^۱

1 -Source :After Schmidt, 1953.F ig.35b



تصویر ۵-۷: نقش رستم: مقبره داریوش اول، از سمت چپ دومین مقبره است که با کتیبه‌های آن مشخص شده است.

تصور می‌شود مقبره‌ای که روبروی بیننده قرار گرفته، آرامگاه خشایارشا باشد ممکن است اولین مقبره از سمت چپ، آرامگاه اردشیر اول باشد. یک سازه برج مانند نیز در مقابل این آرامگاه‌ها وجود دارد که به کعبه زرتشت معروف است که تقریباً مشابه زندان سلیمان در پاسارگاد می‌باشد. کعبه زرتشت که سالم‌تر مانده، دارای پلکانی است که به داخل اتاقک آن منتهی می‌شود.

۵-۴- سیاست خارجی

داریوش از نظر نظامی، امنیت مرزهای امپراتوری را در شمال و شرق امپراتوری تأمین نمود. اگر چه گزارش مفصلی از این نبردهای مرزی در دست نیست اما به هر حال داریوش توانست مرز هند را مشخص نموده و جبهه شرقی را تا رود سند ایمن سازد. فرمانده نیروی دریایی او

در این لشکرکشی، سیلاکس^۱ بود. در غرب نیز مبارزات داریوش منجر به فتح ساموس^۲ و تأمین امنیت سواحل شمال آفریقا بین سالهای ۵۱۹ ق.م تا ۵۱۳ ق.م گردید. تراکیه^۳ و مقدونیه^۴ نیز حاکمیت پارس را پذیرفتند و منطقه هلسپونتین^۵ و جزایر سواحل آسیای صغیر نیز توسط مگابیزوس^۶ سردار پارسی ایمن شدند. هرودوت داستان اوریتس^۷ ساتراپ سارد را اینگونه روایت می‌کند که اوریتس که در اندیشه فتح ساموس بود، هنگامی که ساموس تحت سلطه پولیکراتس^۸ بود، با آگاهی از اشتیاق پولیکراتس برای گسترش قدرت خود در شمال سرزمین ایونیه، از این فرصت استفاده نمود تا پولیکراتس را از جزیره ساموس بیرون بکشاند. بنابراین اعلام کرد که دیگر به کمبوجیه وفادار نخواهد ماند و اگر پولیکراتس از او حمایت کند، وی نیز در فتح ایونیه به او کمک خواهد کرد. پولیکراتس برای اطمینان از صحت این ادعا کاتب خود، مئاندریوس^۹ را به سارد فرستاد و پس از اینکه اوریتس او را قانع نمود که سفر

او به سارد ایمن خواهد بود، پولیکراتس را به سارد کشانید. وقتی پولیکراتس به سارد رفت در آنجا بقتل رسید و همراهان سامی نژاد او اجازه یافتند به خانه‌هایشان بازگردند اما غیرسامی نژادان مجبور به ماندن در آنجا شدند که در میان آنان پزشکی بنام دموسید^{۱۰} اهل کورتون بود که بعدها در دربار داریوش خدمت نمود.

1 - Scylax

2 - Samos

3 - Thrace

4 - Macedon

5 - Hellespontine

6 - Megabazus

7 - Oroites

8 - Polycrates

9 - Maeanderius

10 - Democedes

3-Richard T.Hallock

4-George G.Cameron

متن تکمیلی ۵-۱

آرشیو تخت جمشید

در حین حفاری‌های سالهای ۱۹۳۳ تا ۱۹۳۷ به رهبری ارنست هرتسفلد، لوحه‌های گلی که امور اداری را ضبط می‌کردند، در دو مکان جداگانه در تخت جمشید پیدا شدند. حدود سی هزار لوح گلی در اتاقی در ضلع شمالی دیوار استحکامات و بیش از دویست لوحه در اتاق شماره ۳۳ خزانه داری و مناطق مجاور آن یافت شد. بیشتر لوحه‌های تخت جمشید به زبان ایلامی نوشته شده‌اند اما حدود پانصد لوح گلی نیز به زبان آرامی نوشته شده‌اند و تعداد کمی نیز به زبانهای پارسی باستان، یونانی و فریگیایی می‌باشند. لوحه‌های استحکامات مربوط به دوره سلطنت داریوش اول، سالهای ۵۰۶ تا ۴۹۷ ق.م و لوحه‌های خزانه‌داری نیز مربوط به دوران سلطنت داریوش اول، خشایارشی اول و اردشیر اول، در سالهای ۱۹۶۹ و ۱۹۷۸ توسط ریچارد هالوک^۳ منتشر گردید. متن بقیه الواح از جمله متون آرامی، هنوز منتشر نشده است. جورج کامرون^۴ در سال ۱۹۸۴ انتشار متون الواح خزانه‌داری را آغاز نمود. این لوح‌ها میزان هزینه‌هایی کارگران تخت جمشید را نشان می‌دهند که شامل معماران، مجسمه سازان، صنعت کاران، سنگ تراشان، طلاکاران و همچنین شراب سازان می‌باشد، بقیه متون خزانه‌داری و استحکامات میزان حقوق کارگران تخت جمشید را نشان می‌دهند.

متن ۱:

به ایرشنا^۱، رئیس کارگران بگوئید پرناکه^۲ چنین میگوید: ۱۵۰ لیتر آرد از تخت جمشید بعنوان سهمیه به آدارنوریش^۳ آشوری که کار چوب سرو در تخت جمشید را انجام می‌دهد (بعنوان جیره غذایی) ماههای سوم، چهارم، پنجم، ششم و هفت، برای یک دوره پنج ماهه، سال بیست و چهارم سلطنت (داریوش اول) ماهیانه ۳۰ کوارت دریافت می‌کند. شامندا^۴ این را نوشت. او این را از یونا^۵ دریافت کرد. در سال بیست و چهارم، ماه پنجم (= جولای/ آگوست ۴۹۸ ق.م) سند مهر و موم شده تحویل داده شد.

1 -Irshena

2 -Parnaka

3 -Adadamurish

4 -Shamanda

5 -Yauna

متن ۲:

پنج کارشا^۱، دو شِکِل^۲ نقره پرداخت شده توسط شاکا^۳ (که کارگران مجسمه‌ساز از سنگ و چوب، در پارس دریافت کردند و وهوش^۴ مسئولیت آنها را برعهده دارد) گوسفند، معادل نقره یک گوسفند به میزان سه سکه نقره (شِکا) چنانکه مقرر شده است. ماه باگیادی^۵ و اراکانا^۶ آکیادی^۷، سال دهو (خشایارشاه) (= سپتامبر / اکتبر تا نوامبر / دسامبر ۴۷۶ ق.م) هفت مرد (دریافت) هر کدام یک ونیم شِکِل (سکه نقره)، پنج مرد هر کدام سه چهارم شِکِل و شش مرد یک دوم شِکِل.

متن ۳:

به وهوش خزانه‌دار بگوئید، آراتخمه^۸ چنین میگوید: سه کارش، شش شِکِل و سه چهارم شِکِل نقره از خزانه‌داری پادشاه به این افراد بدهید: به منبت کاران و پیکر تراشان. برای آنهایی که مسئول هستید حقوق آنها را با نقره بدهید. معادل دستمزد آنها برای ماههای میانه سال، گوسفند بدهید، در کل سه ماه در سال دوازدهم (سلطنت خشایارشاه) در هیاماسیکا^۹ (?) آنها [....] یک نفر ماهیانه یک و نیم شِکِل در ماه دریافت می‌کند، پنج نفر هر کدام سه چهارم شِکِل در ماه دریافت می‌کند و در چهاردهم مرد کدام یک شِکِل در ماه دریافت می‌کند. در مجموع بیست نفر.

طبق دستورالعمل، یک گوسفند معادل سه سکه نقره (شِکِل) است که کادابارما^{۱۰} و همکارانش در صورت لزوم بجای نقره به افراد پرداخت می‌کنند.

ماه کارباشیا^{۱۱} سال سیزدهم (سلطنت خشایارشاه) (= اگوست / سپتامبر ۴۵۲ ق.م) سند مهر و موم شده تحویل داده شد. تتوکا^{۱۲} این سند را نوشت و از آکوشونا^{۱۳} رسید گرفت.

1 - Karsha

2 - Shekel

3 - Shakka

4 - Vahush

5 - Bagayadi

6 - Varkazana

7 - Aciyadiya

8 - Artatakma

9 - Hiamasika

10 - Kaddabarma

11 - Karbashiya

12 - Tetukka

13 - Akkushuna

به گفته هرودوت اوریتس در زمان سلطنت بردیا جایگاه خود را در سارد حفظ نمود و ظاهراً با کشتن ساتراپ داسیلیوم^۱، میتروبات^۲ و پسرش کروناسپ^۳ سعی در گسترش قدرت خود داشت. هنگامی که داریوش قاصدی را برای تحقیق درباره اقدامات اوریتس فرستاد، اوریتس او را در سفر بازگشت به قتل رساند. با توجه به رفتار خائنانه اوریتس، داریوش تصمیم به حذف وی گرفت. به جای اعزام ارتش که باعث می‌شد اوریتس خود را برای نبرد آماده کند، داریوش روش دیگری در پیش گرفت. باگوس^۴ پسر آرتونس^۵ با نامه‌های متعددی که داریوش نوشته بود و با مهر سلطنتی او مهر و موم شده بود به سارد فرستاده شد. با رسیدن به کاخ ساتراپال، نامه‌ها، یکی پس از دیگری توسط کاتبان دربار برای نگهبانان مسلح خوانده شد تا بدین ترتیب وفاداری آنان مورد آزمایش قرار گیرد. سپس نامه‌هایی قرائت شد: «پادشاه داریوش، از پارسیان می‌خواهد اوریتس را بکشند»^۶ پس از مرگ اوریتس، مئاندریوس سِمَت او را در ساموس تحویل گرفت اما سرانجام قدرت را به برادر پلیکراتس، سیلوسون^۷ سپرد. اینکه آیا این انتقال قدرت، مسالمت‌آمیز بوده یا خیر دقیقاً مشخص نیست به نظر می‌رسد مئاندریوس در آغاز، پیمان با پارسیان را پذیرفته اما بعد حس قدرت‌طلبی او شدت یافته است و در نتیجه برخی از فرستادگان پارس را به قتل رساند.

اوتانس که به او دستور داده شده بود انتقال قدرت را در ساموس مدیریت کند مجبور به حمله به سامیان شد. مئاندریوس به اسپارت گریخت و سعی کرد با دادن هدیه‌ای گرانبها به پادشاه کِلَمَنس^۸ او را فریب دهد اما کِلَمَنس این هدیه را نپذیرفت و او را از اسپارت اخراج نمود. هدف هرودوت از روایت این داستان کاملاً روشن نیست. انگیزه اصلی مئاندریوس برای رشوه دادن به پادشاه اسپارت چه بوده است؟ شاید اسپارتی‌ها با دانستن اینکه مئاندریوس از پادشاه پارس نافرمانی کرده نمی‌خواستند قربانی احتمالی پارسیان برای اعطای پناهندگی به مئاندریوس شوند.

۵-۴-۱- نبرد با سکاها

در سال ۵۱۳ ق.م داریوش علیه سکا‌های منطقه دریای سیاه لشکرکشی نمود و این بیانگر پیشروی سپاهیان و کشتی‌های پارسی به شمال اروپا بود. معماری از شهر ساموس بنام

1 -Dascyleium

2 -Mitrobates

3 -Cranaspes

4 -Bagaeus

5 -Artones

6 - (Hdt.III.128)

7 -Syloson

8 -clemenes

ماندوکلس^۱ کار ساخت پل بر روی بسفر را برنامه‌ریزی نمود که بطور هوشمندانه‌ای با صف کشیدن ناوگان پارس برای عبور ارتش ساخته شد. سپس داریوش از طریق تراکیه به رودخانه تیروس^۲ رسید و ظاهراً در آنجا کتیبه‌ای نصب کرد.^۳ ناوگان ایونی تا دانوب پیشروی کرد تا منتظر ورود پیاده نظام باشد. به استثنای گت‌ها^۴ قبایل تراکیه بدون مقاومت تسلیم قدرت پارس شدند و خشکی و دریا را در اختیار پادشاه پارس قرار دادند و برتری او را رسماً پذیرفتند. تراکیان به ارتش پارس پیوستند و داریوش حرکت خود را به سمت دانوب ادامه داد تا با ناوگان ایونی دیدار کند. ایونی‌ها در حالی که در انتظار رسیدن داریوش بودند به مدت شصت روز از پل دانوب محافظت نمودند.

هرودوت لشکرکشی علیه سکاه را با جزئیات کامل شرح می‌دهد و دلیل بی‌نتیجه ماندن این نبرد را امتناع سکاه از روبرو شدن با ارتش پارس و کشاندن آنان به منطقه‌ای دور افتاده می‌داند از آنجا که سکاه قبایلی کوچ‌نشین و مهاجر بودند، بنابراین شهر و مزرعه‌ای نداشتند که از جانب پارسیان مورد تهدید قرار گیرد و این همان نقصی بود که قبایل یکجانشین داشتند. هرودوت معتقد است به همین دلیل داریوش از تعقیب و گریز سکاه ناامید شد و به هلسپونت بازگشت. با این حال برخلاف نظر هرودوت، دو کتیبه از داریوش که یکی از شوش و دیگری از نقش رستم به ما رسیده سکاهای اروپایی را در زمره مردمان امپراتوری پارس معرفی می‌کند که نشان می‌دهد حداقل کنترل بخش‌هایی از مناطق دریای سیاه در اختیار پارسیان قرار گرفته است. تحقیقات اخیر حاکی از آن است که داریوش در واقع بجای حمله یک طرفه به غرب و مناطق اطراف دریای سیاه، دست به یک حمله دوجانبه زده و از سواحل غربی و شرقی دریای سیاه به سکاه نزدیک شده و توانسته به سواحل دانوب و رودخانه سال^۵ دست پیدا کند.

۵-۴-۲- اتحاد پارس و یونان در سال ۵۰۸-۵۰۷ ق.م

اولین رویایی پارسیان و یونانیان در اواخر قرن ششم پیش از میلاد و به دنبال آشفتگی‌های سیاسی آتن رخ داد. در سال ۵۰۷/۵۰۸ ق.م هیأتی از آتن که به نمایندگی از دولت کلیستن^۶ فعالیت می‌کرد به دربار پارس راه یافت. از این هیأت خواسته شد برای حل و فصل درگیری‌ها و مناقشات سیاسی داخلی یونان که بین جناح‌های دموکرات و الیگارشی در آتن بوجود آمده

1 -Mandrocles

2 -Tearus

3 -(Hdt.IV.91)

4 -Getae

5 -Sal

6 -Cleisthenes

بود از دولت پارس درخواست حمایت کند تا دموکرات‌ها در مقابل ایساگوراس^۱ حاکم آتن در رأس کار قرار گیرند. این مأموریت با موفقیت همراه بود و داریوش با این درخواست موافقت نمود. این اتحادیه به دموکرات‌ها اطمینان می‌داد که در صورت هرگونه تهدید سیاسی و نظامی مورد حمایت دولت پارس قرار خواهند گرفت. این حمایت می‌توانست یا بصورت کمک‌های مالی تحقق یابد، یا با توجه به استقرار پادگان‌های نظامی پارس در تراکیه و مقدونیه، بصورت پشتیبانی نظامی فراهم گردد و از آنجا که هر دو منطقه تراکیه و مقدونیه در آن زمان تحت حاکمیت دولت پارس بودند خود نیز می‌توانستند در صورت نیاز به حمایت نظامی دموکرات‌های آتن اقدام نمایند. علاوه بر این دولت آتن (دموکرات‌ها) می‌توانستند از حمایت و پشتیبانی نیروی دریایی تحت فرماندهی پارسیان برخوردار گردند.

شرط این اتحاد این بود که آتنی‌ها برتری دولت پارس را به رسمیت بشناسند. بر این اساس، دموکرات‌های آتن نشان تسلیم خود را به دربار دولت پارس ارائه دادند. با این حال، با بازگشت سفیران یونان به آتن، این تهدید سیاسی متوقف شده بود، کودتای ایساگوراس خنثی شده بود و جناح دموکرات دوباره بر سرکار آمده بود و در نتیجه طبق گفته هرودوت، این هیأت نمایندگی بدلیل انعقاد پیمان اتحاد با دولت پارس مقصر شناخته شد. هرودوت نمی‌گوید چرا با نمایندگان، توسط همان فراکسیون که پیش‌تر آنها را به این مأموریت فرستاده بود به اتحاد با دولت پارس متهم شدند. آیا جناح دموکرات بقدری متزلزل بود که به محض خنثی شدن خطر کودتای ایساگوراس نظر خود را تغییر داد؟ آیا اتحادی که یونان خواستار آن بود فقط یک حمایت کوتاه مدت برای رفع تهدید موجود بود؟ این امر چندان محتمل به نظر نمی‌رسد. آتنی‌ها به هیچ عنوان نمی‌توانستند اطمینان داشته باشند که دیگر خطر کودتا آنها تهدید نخواهد کرد. هوپلیت^۲ های اسپارت قدرت برتر نظامی را در یونان تشکیل داده بودند و در نتیجه اسپارت بعنوان پشتیبان بالقوه کودتای سیاسی بعدی تهدیدی جدی و مداوم به شمار می‌رفت. بر همین اساس از نظر سیاسی بسیار ساده‌لوحانه است که تصور کنیم پادشاه پارس فقط برای مدتی کوتاه و موقتی پیمان اتحاد با یونان را پذیرفته باشد. اگر چنین بود مطمئناً از نمایندگان انتظار می‌رفت برای مقابله با خطر فوری که شهر آتن با آن روبرو بود با حمایت‌های مالی یا نظامی پارس به یونان بازگردند. بنابراین پیمان اتحادی که در سال ۵۰۷/۵۰۸ ق.م بین پارس و آتن بسته شد یک قرارداد طولانی مدت بوده است. تراکیه و مقدونیه در سال ۵۱۳ ق.م تبعیت پارس را پذیرفته بودند و منطقی است که

1 - Isagoras

2 - Hoplites

انتظار داشته باشیم این خبر به یونان مرکزی راه یافته باشد. مگر اینکه تصور کنیم که آتنی‌ها اولین کشور اروپایی بودند که منافع احتمالی اتحاد با ایران را به رسمیت شناختند. آنها می‌دانستند که در مقابل به رسمیت شناختن حاکمیت پارس، این دولت بدون دخالت چندانی در امور داخلی آنان از مناطق و شهرهای آنان محافظت خواهد نمود. تحولاتی که در تراکیه و مقدونیه پس از سال ۵۱۳ ق.م رخ داد ممکن است انگیزه‌ای برای آتن بوده که پنج سال بعد، از دولت پارس درخواست حمایت کرده است. پذیرش حاکمیت پارس، شکوفایی اقتصادی را بدنبال داشت و به شهرهای آنان اجازه می‌داد به شبکه تجاری امپراتوری پارس در آسیای صغیر و فراسوی آن راه یابند. آنچه مسلم است این است که در سال ۵۰۷-۵۰۸ ق.م آتن و پارس پیمان اتحادی بستند که در آن، آتن حاکمیت پارس را به رسمیت شناخت و در مقابل، پارس نیز ملزم شد تا در صورتی که خطری آتن را تهدید کند از آن حمایت مالی یا نظامی کند.

۵-۴-۳- شورش ایونی‌ها

در سال ۴۹۸-۴۹۹ ق.م در ایونیه، از شهر میلئوس شورش آغاز شد. ملیتوس نیز مانند بسیاری دیگر از شهرهای ایونی آسیای صغیر، توسط حاکمی اداره می‌شد که حاکمیت کوروش دوم را پس از فتح لیدییه پذیرفته بود و مالیات و خراج خود را به ساتراپ پارسی سارد پرداخت می‌کرد. در سال ۵۱۲/۵۱۳ ق.م این شهرها وفاداری خود را به داریوش ثابت کردند و تا زمان بازگشت داریوش از سرزمین سکاها از پل رودخانه دانوب محافظت نمودند. ثروت و رونق شهرهای ایونی بر پایه تجارت و بازرگانی بود و خود میلئوس نیز یکی از شهرهای مهم دوران باستان بود که نه تنها از نظر تجاری شهری پررونق به شمار می‌رفت، بلکه بخاطر فلاسفه و دانشمندان مشهور زمان خود بسیار شناخته شده بود. بخاطر موقعیت جغرافیایی در این منطقه، دولت شهرهای این ناحیه خود از مسیرهای تجارتی محافظت می‌کردند و صنایع دریایی را در ساخت کشتی‌های جنگی و تجاری مورد حمایت قرار می‌دادند. ثبات اقتصادی این شهرها از طرف شاه پارس که سیاست او حفظ قدرتهای محلی بود تأمین می‌شد. دولت شهرهای ایونی از نظر ساختار سیاسی در مقایسه با دیگر شهرهای یونان، بیشتر با ساختار سیاسی شهرهای قبرسی و فینیقی شباهت داشتند تا حکومت دموکراتیک.

۵-۴-۴- ترتیب وقایع

تنها منبع ما برای آگاهی از شورش ایونیان از سال ۴۹۸/۴۹۹ ق.م تا ۴۹۳/۴۹۲ ق.م هرودوت است. برداشت کلی از گزارش وی این است که انگیزه این شورش جاه‌طلبی و خصومت

شخصی ساتراپ میلتوس یعنی اریستاگوراس با ارتافرنس، ساتراپ پارسی سارد بوده است. خود هرودوت نسبت به این شورش نگرش منفی از خود نشان می‌دهد، در حالیکه شرحی که او ارائه می‌کند به گونه‌ایست که بررسی ترتیب و توالی وقایع را تقریباً غیر ممکن می‌سازد. سه نکته عمده در این میان قابل بررسی می‌باشند: اول لشکرکشی پارسیان به جزیره نکسوس^۱، دوم اهمیت هیستئوس^۲ و ادعای دخالت وی در این شورش و سوم نقش اریستاگوراس و واکنش آتن و اسپارطا در برابر درخواست حمایت از طرف وی. به گفته هرودوت، گروهی از تبعیدیان سیاسی در سال ۵۰۰/۴۹۹ ق.م از نکسوس به میلتوس رفته و از اریستاگوراس خواستار حمایت شدند و از وی خواستند که آنها را به شهر خودشان بازگرداند. اریستاگوراس از ساتراپ پارسی سارد، ارتافرنس مشورت خواست و در نهایت داریوش، سپاهی را به فرماندهی مگابا^۳ هخامنشی به نکسوس فرستاد. در صورت موفقیت، نکسوس نیز در کنار جزایر پاروس^۴ و اندروس^۵ که وابسته به نکسوس بودند به سنگری برای پارسیان مبدل می‌شد و همچنین پارسیان می‌توانستند به سیکلادها^۶ دسترسی پیدا کنند.

در سال ۴۹۹ ق.م ناوگان پارس به طرف خیوس^۷ حرکت کرد و از آنجا راه نکسوس را در پیش گرفت. در طول آن سفر دریایی، مشاجره‌ای بین اریستاگوراس و مگابا بر سر سیلاکس^۸ در گرفت. سیلاکس کشتی‌ها را از میندوس فرماندهی می‌کرد. یکی از کشتی‌ها بدون محافظت رها شده بود و همین بی توجهی او باعث شد مگابا او را مجازات نماید، اما اریستاگوراس، سیکلاس را آزاد نمود و این کار او مگابا را عصبانی نمود. مگابا نیز در واکنش به این اقدام اریستاگوراس به گونه‌ای عمل کرد که سپاهیان پارس نتوانستند نکسوس را تصرف کنند و پس از چهار ماه محاصره آنجا به سواحل آسیای صغیر بازگشتند. اریستاگوراس که از عمل نکردن داریوش به وعده خود خشمگین شده بود تصمیم به شورش علیه پادشاه پارس گرفت. بنابر گفته هرودوت، ظاهراً تصمیم اریستاگوراس با پیام هیستئوس که به اریستاگوراس فرمان شورش علیه شاه را می‌داد همزمان بوده است. اریستاگوراس سایر حاکمان ایونی را جهت برنامه‌ریزی برای شورش گردآورد. یکی از آنها هکاته^۹ از میلتوس، علیه هرگونه شورش بر ضد پادشاه پارس رأی داد و خواستار احترام به قدرت پادشاه و حمایت

1 -Naxos

2 -Histaeus

3 -Megabates

4 -Paros

5 -Andros

6 -Cyclades

7 -Cnios

8 -Scylax

9 -Hecataeus

از سایر ملل گردید^۱. از جمله دیگر حاکمانی که مشارکت در این شورش را رد کردند اولیاتوس^۲ از میلان^۳ هیستئوس^۴ از ترمرا^۵ و کواس^۶ از میتیلن^۷ بودند. آنها مجبور شدند به شهرهای خود بازگردند. اریستاگوراس برای جلب حمایت مایلزی‌ها^۸ ایده حقوق سیاسی برابر را مطرح نموده و سپس این استراتژی را در سراسر ایونیه نیز پیاده نمود. اما چرا این حاکمان می‌بایست قبول می‌کردند که قذرت خود را برای بدست آوردن استقلال از امپراتوری پارس از دست بدهند؟

در گام بعدی، اریستاگوراس احتمالاً در زمستان سال ۴۹۸/۴۹۹ ق.م از پادشاه کلمنس^۹ حاکم اسپارتا درخواست حمایت کرد. پیشنهاد اریستاگوراس نشان می‌دهد که آرزوی او فراتر از دست یافتن به نکسوس و سیکلادها بود، زیرا او سعی کرد کلمنس را متقاعد کند که از ارتش خود در آسیای صغیر استفاده کند و سپس برای تصرف شوش و تسلط بر تمام سرزمین پارس لشکرکشی نماید، اما کلمنس وقتی فهمید که سفر زمینی از سارد تا شوش سه ماه طول می‌کشد این پیشنهاد را نپذیرفت. تلاش‌های بعدی اریستاگوراس، حاکم اسپارتا برای ترغیب دیگر شهرها به شورش علیه شاه پارس بی‌نتیجه ماند و تصمیم گرفت آتن را راضی کند که در این شورش از او حمایت نماید. این شهر موافقت کرد که بیست کشتی به فرماندهی ملانتیوس^{۱۰} برای حمایت بفرستند. اریتره‌ای‌ها هم پنج کشتی اعزام نمودند. این ناوگان در بهار سال ۴۹۸ ق.م به میلئتوس رسید. اولین عملیات نظامی علیه سارد انجام شد. طی این حمله آتش‌سوزی بزرگی در شهر رخ داد و بیشتر خانه‌ها و معبد الهه شهر سیبل^{۱۱} ویران گردید. با این وجود لیدی‌ها و پارسیان شهر برای دفاع همه تلاش خود را کردند و در نهایت کشتی‌های ایونی مجبور به عقب‌نشینی شدند.

پارسیان دیگر نیز از سرزمین‌های اطراف نیز به کمک پارسیان و لیدیان شهر سارد آمدند و نبردی در نزدیکی افسوس، شورشی‌ها را مجبور به عقب‌نشینی نمود و در حالیکه ایونی‌ها به شهرهای خود فرار می‌کردند، آتنی‌ها و اریتره‌ای‌ها هم به خانه‌ای خود بازگشتند. این ناآرامی‌ها از میلئتوس به هلسپونت، کاریا و قبرس نیز گسترش یافت. برخی از ایونی‌ها به طرف

1 - (Hdt.V.36)

2 - oLIATUS

3 - Mylasa

4 - Histiaeus

5 - Termera

6 - Coes

7 - Mytilene

8 - Myilezies

9 - Cleomenes

10 - Melantaens

11 - Cybele

پروپونتس^۱ حرکت کردند و بیزانس را گرفتند و سعی کردند حمایت شهرهای منطقه هلسپونت را بدست آوردند. گفته می‌شود که کاریا در جنوب، به این شورش پیوست اما تاریخ این شورش هنوز مشخص و قطعی نیست. پارسیان می‌بایست ابتدا نیروهای خود را در قبرس متمرکز می‌کردند یعنی جایی که اونسلیوس در سارامیس شورش کرده بود. برادر اونسلیوس، گورگوس^۲ پادشاه سالامیس و شهر آماطوس^۳ با این شورش مخالفت نمود.^۴ اونسلیوس برادرش را از سالامیس اخراج کرده و به آماطوس حمله کرد. ارتش پارسی تحت فرماندهی آرتیبیوس^۵ با ناوگان فینیقی به طرف سالامیس به راه افتاد و اونسلیوس کشته شد. تاریخ این واقعه احتمالاً در تابستان ۴۹۷ ق.م بوده است.

در گام بعدی، توجه پارسیان به هلسپونت و کاریا معطوف شد. داماد داریوش، داوریس^۶ موفق شد داردانوس^۷، ابیدوس^۸، پرکوت^۹، لامپساکوس^{۱۰} و و پائوسوس^{۱۱} را تصرف نماید. او به سمت کاریا پیشروی نمود و نبردی موفقیت‌آمیز علیه کارائیان در رودخانه مارسایس^{۱۲} انجام داد. با کشته شدن داوریس در جنگ، هیمایز^{۱۳} فرماندهی ارتش را بدست گرفت و ابتدا به طرف پروپونتس و سپس از طریق هلسپونت به سمت تروید^{۱۴} حرکت کرد. در کاریا، آرتافرنس و اوتانس دست به یک ضد حمله زده و کلازومنا^{۱۵} و کیمه^{۱۶} را گرفتند (احتمالاً ۴۹۶ ق.م) قبرس و منطقه هلسپونتین دوباره تحت کنترل پارسیان درآمد. اریستاگوارس و حامیانش به مرسین^{۱۷} در تراکیه فرار کردند و در سال ۴۹۶/۴۹۷ ق.م در همانجا کشته شد.^{۱۸} در سال ۴۹۴ ق.م پارسیان از طریق دریا و خشکی به ملیتوس حمله کردند. ناوگان پارس در مجموع متشکل از ششصد کشتی قبرسی، فینیقی، کیلیکی، و مصری بود. ناوگان دریایی ایونی متشکل از سیصد و پنجاه کشتی بود و تحت فرماندهی دیونیسیوس^{۱۹} عمل می‌کرد. با

1 -Propontis

2 -Gorgus

3 -Amathus

4 -(Hdt. V.105)

5 -Artybius

6 -Daurises

7 -Dardanus

8 -Abydus

9 -Percote

10 -Lampsacus

11 -Paesus

12 -Marsyas

13 -Hymaees

14 -Troad

15 -Clazomenae

16 -Cyme

17 -Myrcinus

18 (Thus. IV.102.2-3)

19 -Dionysius

نزدیک شدن ناوگان پارس، بیشتر کشتی‌های ساحلی خط مقدم را ترک کردند و اجازه دادند و ناوگان پارس آنها را دنبال نماید. در خشکی، پارسیان با موفقیت به میلئوس حمله کرده و آنجا را تصرف نمودند. برخی از ساکنان را اسیر کرده و به شوش منتقل نمودند تا در نزدیکی دریای سرخ اسکان داده شوند.

به گفته هرودوت، خود هیستائوس اجازه یافت تا شوش را به مقصد ایونیه ترک کند تا بتواند دلایل شورش در آنجا را کشف نماید. میلئوس، شهری که هیستائوس قبل از ایستاقوراس اداره می‌کرد از ورود او جلوگیری نمود و خیوس^۱ نیز از حمایت وی خودداری کرد. سپس هیستائوس با پشتیبانی ناوگان کوچکی از لزبوس^۲ حمله به خیوس را آغاز نمود. او احتمالاً امیدوار بود که بتواند از این جزیره بعنوان پایگاهی برای حملات بیشتر استفاده کند. او همچنین میلئوس را محاصره نمود و به تاسوس^۳ که در این شورش، بی طرف مانده بود حمله کرد، اما در این مرحله، هیستائوس مورد هجوم ناوگان دریایی فنیقی قرار گرفت و مجبور شد دست نگه دارد. ارتش او درحالیکه پناهگاهی نداشت با کمبود آذوقه روبرو بود. در بهار سال ۴۹۳ ق.م ارتش او به آرتانوس^۴ رسید و سرانجام در نبرد با هارپاک سردار پارس، شکست خورده و اسیر گردید و او را نزد آرتافرنس به سارد فرستادند. آرتافرنس نیز او را به اعدام محکوم نمود. شهرهایی که به این شورش پیوسته بودند عواقب جدی در انتظارشان بود و دختران و پسران خانواده‌هایی که در این شورش دخیل بودند به دربار سلطنتی منتقل شدند.

پارسیان پس از گذراندن زمستان در میلئوس، در سال ۴۹۴/۴۹۳ ق.م جزایر خیوس، لزبوس و تندوس^۵ را تحت فشار قرار دادند. کرسونس^۶ توسط کشتی‌های فنیقی امن گردید و سیزیکوس^۷ خود را تسلیم نمود. اوبارس^۸ پسر مگابازوس^۹ بعنوان ساتراپ داسیلیوم^{۱۰} منصوب شد. در سال ۴۹۳ ق.م آرتافرنس مجدداً شهرهای ایونیه را سازماندهی نمود و در بهار سال بعد مردونیوس برای نظارت بر اجرای تغییرات سیاسی اعمال شده در برخی شهرهای آسیای صغیر عازم آنجا شد.

1 -Chios

2 -Lesbos

3 -Thasos

4 -Artanus

5 -Tenedos

6 -Chersonnese

7 -Cyxicus

8 -Oebares

9 -Megabazus

10 -Dascyleium

۵-۴-۵- مشکلات موجود در گزارش تاریخی

روایت هروودوت در مورد شورش ایونیه دارای مشکلاتی می‌باشد. بعنوان نمونه در مورد نکسوس، مسئولیت لشکرشی توسط خود داریوش برعهده مگابات پارسی قرار گرفت، بنابراین انجام این مأموریت مهم، خواست شاه پارس بود نه خواست اریستاگوراس و بعید به نظر می‌رسد که مگابات بخاطر اختلافی که با اریستاگوراس پیدا کرد با لغو یا نادیده گرفتن مأموریتی که داریوش به او داده بود، به شاه پارس خیانت کرده باشد، چون در این صورت موقعیت او به خطر می‌افتاد. همچنین در مورد موضوع درخواست حمایت از طرف اریستاگوراس به اسپارتا (کلمنس) و داستان اوریتس و پولیکراتس شباهت زیادی دیده می‌شود. اریستاگوراس به کلمنس وعده داده بود که اگر از او حمایت کند، اگر نه حکومت بر کل سرزمین پارس اما حداقل حکومت بر آسیای صغیر از آن او خواهد بود.^۱ این موضوع یکبار دیگر نشان می‌دهد که سبک ادبی هروودوت چگونه واقعیت‌های تاریخی را تحت الشعاع قرار داده است. در مورد اسپارت بعنوان یک متحد احتمالی در این شورش، بنظر می‌رسد هرگونه وعده حاکمیت اسپارت بر آسیای صغیر ادعایی فوق‌العاده بلندپروازانه بوده است. آن هم اسپارتی که حتی از شورش هلیوت‌ها (جمعیت آزاد اسپارتا) می‌ترسید. آتن بیست کشتی فرستاد اما هرگز درگیر جنگ نشد و پس از نبرد اول، آتنی‌ها به سرزمین خود بازگشتند. نه آتن و نه اسپارت هیچکدام به ایونی‌ها و شورش آنها در این دوره شش ساله پایبند نبودند. این استدلال که فشار اقتصادی پارس‌ها باعث شورش این ناحیه شده باشد نیز به سختی قابل پذیرش است. پرداخت سالانه چهارصد تالان خراج و تأمین احتیاجات پادگان‌های نظامی و فرمانداران محلی و پیشکش کردن هدایا به پادشاه یا ساتراپ نمی‌توانسته دلیل این شورش بشمار آید. شهرهای ایونی پیش از آن نیز به پادشاهان لیدییه به همین شکل ادای احترام می‌کردند. شواهد مربوط به قرن پنجم پیش از میلاد حاکی از آن است که آتن پس از سال ۴۳۳ ق.م مبلغی مشابهی را درخواست کرده است. مبلغی که بعدها به ۴۶۰ تالان افزایش یافته است.^۲

1 - (Hdt. III. 126)

2 - (Meiggs and Lewis 1988: 87-88)

متن تکمیلی ۵-۲

حق آب و خاک

منابع یونانی مرتب به موضوعی اشاره می‌کنند که تحت عنوان "حق آب و خاک" از طرف حکومت پارس مطرح بوده است. هر چند این حرکت بیشتر نمادین بوده و در واقع به معنی تسلیم شدن در برابر پادشاه و به رسمیت شناختن حاکمیت او و همچنین بیانگر وفاداری به شاه بوده اما فقط منابع یونانی از چنین حرکتی بعنوان مشخصه دیپلماسی امپراتوری پارس و آن هم فقط در ارتباط با مناطق اروپایی امپراتوری یاد کرده‌اند که در ابتدا توسط تراکیه و مقدونیه و سپس در سال ۵۰۷-۵۰۸ ق.م توسط آتن صورت گرفته است. گفته می‌شود که داریوش سفیرانی به یونان فرستاد تا پیش از جنگ‌ها و درگیری‌های سال ۴۹۰ ق.م این امتیاز را دوباره از آتنی‌ها دریافت کند. خشایارشا نیز پیش از لشکرکشی خود در سال ۴۷۹-۴۸۰ ق.م این کار را کرد. در هر دو مورد، این حرکت بعنوان یک پیمان عدم تعدی شهرهای یونان علیه پارسیان به حساب می‌آمده است. هنوز هیچ منبعی پیدا نشده که نشان دهد پارسیان چنین رویه‌ای را در مورد سایر سرزمین‌های تحت سلطه امپراتوری خود بکار برده باشند.

« پس از رسیدن به سارد، او (خشایارشا) برای درخواست حق آب و خاک به یونان فرستاد. او سفیران خود را به جز آتن و اسپارت به همه جا فرستاد. او برای بار دوم درخواست حق آب و خاک کرد، زیرا مطمئن بود آن شهرهایی که درخواست حق آب و خاک از طرف داریوش را پاسخ نداده بودند، اکنون خواهند داد.»^۱ به هر حال او با این امید سفیران خود را فرستاد که این موضوع برای او روشن گردد «از جمله کسانی که حق آب و خاک دادند عبارت بودند از: دولوپیان، آیینیان، پرابیان، لوکریان، مگنت‌ها، مالیان، آحنیان و تب‌ها و سایر بویوتیان بجز تپسی‌ها و افلاطونی‌ها. یونانیانی که قصد جنگ با بربرها را داشتند علیه آنها سوگند یاد کردند و هر یونانی که بدون اجبار خود را تسلیم پارسیان می‌کرد می‌بایست یک دهم دارایی خود را به خدای دلفی تقدیم می‌کرد.

۵-۴-۶- نبرد تلافی جویانه سال ۴۹۰ ق.م

در نتیجه همراهی آتنی‌ها و اریتره‌ای‌ها با شورش ایونی‌ها، داریوش قصد داشت هر دو شهر را مجازات کند. او در سال ۴۹۱ ق.م دستور ساخت کشتی‌های جنگی و کشتی‌های حمل و نقل برای اسب‌ها را صادر کرد. در همان زمان، سفیرانی را به یونان فرستاد و از آتن خواستار

حق آب و خاک شد، اما آنان نپذیرفتند. با این حال، جزیره اگینا^۱ دشمن دیرینه آتن، حاکمیت پارس را پذیرفت. مردونیوس از هلسپونت عبور کرد و به طرف غرب رفت. تاسوس^۲ که ظاهراً مجهز به نیروی دریایی قوی بود، هیچ مقاومتی نکرد و مقدونیه نیز که پیش‌تر در سال ۵۱۳ ق.م حاکمیت پارس را پذیرفته بود، دوباره آن را تأیید نمود. قبیله بریگی‌ها^۳ در تراکیه، سعی کردند در برابر حاکمیت پارس، مقاومت کنند اما سرانجام مجبور به تسلیم شدند. سپس لشکرکشی از طریق دریا ادامه یافت اما بدلیل وقوع طوفان، نیروی دریایی پارس متحمل خسارت زیادی شد و مردونیوس مجبور شد نبرد دریایی خود را متوقف سازد.

در سال ۴۹۰ ق.م یک لشکر بیست هزار نفری پارسی تحت فرماندهی داتیس^۴ که یک مادی بود و آرتافرنس، پسر آرتافرنس ساتراپ سارد، از کیلیکیه به سمت یونان حرکت کرد.^۵ آنها از ساموس و جزایر اطراف آن به سمت نکسوس حرکت کردند و بعد آن شهر را ویران کردند. دلیل این امر مشخص نیست و نمی‌توان آن را به عنوان تلاش پارسیان برای نابودی اماکن مذهبی یونانیان تلقی نمود زیرا داتس در سفر بعدی خود، در جزیره دلوس^۶ لنگر انداخت تا پیشکش‌های خود را به معبد آپولو تقدیم کند. اریتره اولین ضربه نظامی را متحمل شد و پس از هفت روز محاصره سقوط کرد. پارسیان سپس به آتن رفتند و به توصیه هیپاس^۷، آتنی تبعیدی که به امپراتوری پارس پناهنده شده بود، در خلیج ماراتن^۸ مستقر شدند. تصمیم آتنی‌ها این بود که بیرون از شهر آتن با ارتش پارس روبرو شوند و با آنها وارد پیکار شوند. افلاطونیان با ششصد سرباز خود استقامت کردند در حالیکه فیدی پیدس^۹ دونده برای درخواست نیروی کمکی به اسپارت فرستاده شد. اسپارت‌ها که در اصل مایل به حمایت از آتن بودند، به دلایل مذهبی مجبور شدند اعزام نیرو به آتن را به تأخیر اندازند. روز نهم ماه بود و آنها قبل از حرکت باید منتظر ماه کامل می‌بودند. سرانجام، وقتی اسپارت‌ها در روز هجدهم به آتن رسیدند، متوجه شدند که نبرد روز قبل صورت گرفته است. پارسیان زمانی این نبرد را باختند که آتنی‌ها ابتدا از دو جناح به خط مقدم حمله کردند و سپس به جای

1 - Agina

2 - Thasos

3 - Berigi

4 - Datis

5 -

(Hdt. VI.94)

6

7 - Hippias

8 - Maraton

9 - Paides

تغقیب سربازان، به سمت مرکز چرخیدند. پارسیان عقب نشینی کرده و به کشتی‌های خود بازگشتند و بطرف فالروم^۱ به راه افتادند. آنها انتظار داشتند پیش از آنکه سربازان آتنی برای دفاع آماده شوند به آنجا برسند اما به نظر می‌رسد آتنی‌ها پیش از پارسیان به شهر رسیده بودند. آمار تلفات هرودوت بسیار اغراق‌آمیز است. بنا به روایت هرودوت، پارسیان ۶۴۰۰ نفر را از دست دادند در حالیکه تلفات آتنی‌ها فقط ۱۹۲ نفر بوده است. این روایت تاریخی نیز به نوبه خود سبک تاریخ نگاری هرودوت را بخوبی نشان می‌دهد. ماجرای دشمنی پارس و آتن، شباهت قابل توجه‌ای با دشمنی پارس و نکسوس دارد.^۲ این شباهت را در حوادث پیرامون هیپپاس و آریستاگوراس نیز می‌توان مشاهده نمود. هیپپاس واریستاگوراس، هر دو فرمانده پارسی را متقاعد کردند که علیه یک شهر یونانی دست به اقدام نظامی بزنند و در هر دو مورد اطمینان دادند که نفوذ قدرت پارس با این اقدام افزایش خواهد یافت. هیپپاس یک سیاسی تبعیدی بود که می‌خواست به شهرش بازگردد، اریستاگوراس نیز نماینده تبعیدیانی بود که می‌خواستند به شهرشان بازگردند، هر دو برای اینکه قدرتش پایدار بماند سرمایه‌گذاری بر قدرت پارس را به نفع خود می‌دیدند. در هر دو مورد نیز تلاش‌های آنها منجر به شکست پارسیان گردید. محاصره نکسوس پایان پذیرفت و اریستاگوراس بر آن شد تا متحدینی از بین شهرهای یونانی برای خود پیدا کرده و علیه شاه پارس دست به شورش بزند. از آن طرف هم حمله پارسیان به آتن در ماراتن شکست خورد و سرانجام به معاهده‌ای بین پارس و یونان منجر شد.

در مورد انگیزه نبردهای سال ۴۹۰ ق.م هرودوت معتقد است داریوش درصدد بوده که هیپپاس را بعنوان حاکم منصوب خود در آتن مستقر کند و تسلط بر آتن را تسلط بر کل سرزمین یونان جلوه دهد و در واقع فتح آتن نمادی از فتح یونان باشد. این استدلال هنوز هم توسط برخی محققین مورد قبول می‌باشد. در حالیکه باید توجه داشت که دیپلماسی پارس در مورد ایالت‌های یونان این بود که سایر شهرهای یونان را از حملات خود مستثنی کرده و تمرکز خود را بر دو شهری بگذارد که در شورش ایونی نقش داشتند. هیچ یک از شهرهای پلوپونزی هدف پارسیان در این رشته نبردها نبودند. مسأله اصلی پارس این بود که آتن با حمایت از شهرهای شورشی (حمایت فعال یا غیرفعال) در امور پارس دخالت کرده بود. از دیدگاه پارسیان و با توجه به پیمان اتحاد پارس - آتن در سال ۵۰۸ ق.م در واقع آتن پیمان را نقض کرده بود و با این نقض پیمان در امور شاهنشاهی پارس دخالت کرده بود. بنابراین

1 - Phalerum
1- (Hdt.v.36-37)

می‌توان نتیجه گرفت که مبارزات پارسیان در سال ۴۹۰ ق.م نوعی مجازات تنبیهی بوده که در نتیجه دخالت مستقیم آتنی‌ها و ارتیره‌ای‌ها در امور سیاسی پارس در ایونیه رخ داده است و از آنجا که این نبرد، چندان گسترده نبود، پادشاه پارس به جای اینکه خودش فرماندهی سپاه را به عهده بگیرد، این مسئولیت را برعهده دو ژنرال خود یعنی آرتافرنس و داتیس گذاشت. پس از تصرف اریتره، هیچ فرماندار پارسی در آنجا نصب نشد. برای آتن هم چنین برنامه‌ریزی نشده بود و بسیار بعید می‌نماید که بپذیریم پارسیان قصد داشتند هیپیاِس را بعنوان فرماندار آتن منصوب کنند. فرماندار ایرانی مگابیزوس مسئول ادامه فتح مناطقی از هلِسپونت بود که هنوز حاکمیت پارس را نپذیرفته بودند. پائونیان^۱ از جمله این مردمان بودند که به نظر می‌رسد بسیاری از آنها پس از فتح شهرهایشان به پارس تبعید شده باشند. در مرحله بعد، سفیران پارس به نزد آمینتاس^۲ پادشاه مقدونیه رفته و از او خواستار آب و خاک شدند. داستان هروودوت مبنی بر اینکه آمینتاس پس از برگزاری ضیافتی، سفرای پارس را بقتل رسانده احتمالاً یک داستان خیالی بوده و این موضوع با شواهدی که نشان می‌دهد تراکیه و مقدونیه با پادشاه پارس متحد شده‌اند همخوانی ندارد. آنها این پیمان اتحاد را قبل از حمله خشایارش تمدید کرده و حتی در حمله خشایارشا به یونان هم مشارکتی داوطلبانه داشتند.

مگابیزوس در حالیکه همراه اسرای پائونی به کشور بازمی‌گشت، متوجه شد هیستائوس در حال ساخت مکان جدیدی برای خود می‌باشد. بنابراین به داریوش اطلاع داد که هیستائوس در صدد شورش دوباره علیه شاه پارس می‌باشد، چون آن منطقه چند ویژگی خاص داشت از جمله اینکه با وجود جنگل‌های زیاد چوب کافی برای ساخت کشتی در اختیار او قرار می‌داد و معادن نقره آنجا نیاز مالی او را برطرف می‌ساخت و در ضمن ساکنان آن منطقه شامل یونانی‌ها و غیر یونانی‌ها بود که هیستائوس، به راحتی می‌توانست آنها را تحت فرمان خود متحد نماید. داریوش به هیستائوس دستور داد که به کاخ خود در شوش برود و از وی بعنوان مشاور خود تجلیل نمود. به این ترتیب هیستائوس تحت کنترل داریوش قرار گرفت و از هرگونه خطر شورش در تراکیه جلوگیری به عمل آمد. داریوش که از موفقیت نسبی نبردهای تنبیهی‌اش چندان راضی نبود و قصد حمله مجدد به اتن را داشت، اندکی پس از شکست ماراتن، آماده‌سازی برای این حمله نظامی را آغاز کرد. در سال ۴۸۶ ق.م شورش در مصر، احتمالاً توسط پسامتیک چهارم رخ داد که منجر به تمرکز ارتش پارس در

1 -Paeonian

2 -Amintas

مهار این شورش گردید، اما داریوش پیش از آنکه بتوند این شورش را خنثی کند در دسامبر ۴۸۶ ق.م درگذشت و انجام این کار به پسر و جانشین او، خشایارشای اول سپرده شد.

فصل ششم: چهره امپراتوری

۶-۱- دربار هخامنشی

هیچ تصویری به اندازه نقش برجسته بارعام از تخت جمشید، چهره دربار هخامنشی را به نمایش نمی‌گذارد. (شکل ۶-۱) این نقش برجسته که در راه‌پله‌های شمالی و شرقی منتهی به تالار کاخ آپادانا در تخت جمشید واقع شده، شاه را نشسته بر تخت سلطنت نشان می‌دهد که لباس پارسی استین بلندی بر تن دارد با روپوشی که توسط کمربندی نگه داشته شده است، تاج کنگره داری بر سر دارد و در دستانش نمادهای قدرت، عصا و گل نیلوفر دیده می‌شود و پاهای شاه روی کرسی کوتاهی قرار گرفته است. پشت سر پادشاه وارث تاج و تخت، در ارتفاعی برابر با پادشاه نشسته، ایستاده است. یک مرد ریش‌دار با لباس بلند و شلوار که کلاه گردی بر سر دارد به شاه نزدیک شده و روبروی او قرار گرفته است. بدن او کمی خمیده است و یک دست را به نشانه احترام پائین صورت خود نگه داشته است. این عمل احتمالاً برای نشان دادن احترام و تعظیم به پادشاه انجام می‌شده است. دو عودسوز بین آنها قرار داده شده است تا هوای اطراف شاه معطر شود. شاه و ولیعهدی که در اینجا به تصویر کشیده شده است داریوش اول و خشایارشا می‌باشند. پشت سر ولیعهد نیز دو مقام درباری دیده می‌شوند، یکی از آنها سلاح‌های پادشاه را با خود دارد. تیر و کمان و همچنین تبر و خنجر را که اکیناکه^۱ نامیده می‌شد، بر کمر خود بسته است. درباری دوم، روپوشی بلند و روسری دارد که بخشی از قسمت پائین صورت او را می‌پوشاند. روی دست راست او چیزی شبیه حوله دیده می‌شود و دست چپ را روی مچ دست راست قرار داده است. تشخیص عملکرد او دشوار است. ممکن است یک خدمتکار دربار باشد. هرچند که با خدمتکارانی که در دروازه تالار صد ستون به تصویر کشیده شده‌اند متفاوت است. در آنجا خدمتکاران شاه با مگس‌پران و چتر دیده می‌شوند که لباس پارسی برتن دارند و چهره آنها بوضوح قابل رؤیت می‌باشد. شاید این درباری دوم، نقشی مذهبی داشته باشد، مشابه مردانی که در تصاویر روی مهرهای تخت

جمشید دیده میشود، یا نقش برجسته‌ای از داسیلیوم که دو شخصیت روحانی را حین انجام عمل قربانی نشان می‌دهد. پشت سر درباری‌ها، دو نگهبان و در مقابل پادشاه نیز دو نگهبان دیگر ایستاده‌ند. در بالای این صحنه، تصویر یک مرد پارسی در گوی بالدار دیده می‌شود که به احتمال زیاد نماد اهورامزدا است. (نگاه کنید به ۶-۳ دین پارسی).



تصویر ۶-۱: نقش برجسته بارعام در تخت جمشید که شاه را نشسته بر تخت نشان می‌دهد. در حالیکه عصا و گل نیلوفر آبی در دست دارد. پاهایش روی چهار پایه‌ای قرار گرفته است. پشت سر پادشاه ولیعهد ایستاده است. این دو شخصیت بعنوان داریوش و وارث تاج و تخت او یعنی خشایارشا مشخص شده‌اند. دو درباری در این تصویر دیده می‌شود که یکی تبر شاه را در دست دارد. پادشاه ملاقات کنندهای دارد که لباس بلند و شلواری بر تن دارد. او کمی خم شده و دستش را به نشانه احترام جلوی دهانش گرفته است. بین پادشاه و بازدید کننده‌اش یک عود سوز قرار دارد. دو جفت نگهبان پارسی از این صحنه پاسداری می‌کنند این نقشه برجسته ابتدا در راه‌پله‌های کاخ آپادانا قرار داشت و بعدها به خزانه تخت جمشید منتقل شده است. یکی از این نقش برجسته‌ها اکنون در موزه ملی ایران در تهران نگهداری می‌شود.

در موقعیت مرکزی پادشاه در این نقش برجسته و همچنین موقعیت مرکزی این هیأت در میان نقش برجسته‌های راه‌پله‌ها که نمایندگان و هدیه آورندگان ملل مختلف را از یک سو و نگهبانان و سربازان پارسی را از سوی دیگر نشان می‌دهند، منعکس کننده موقعیت شاه در دربار می‌باشد. این سربازان احتمالاً همان گارد جاودان می‌باشند که سپاهی بوده متشکل از ده هزار سرباز و از آنجا که تعداد آنان همیشه ثابت بوده بنام گارد جاویدان شناخته می‌شدند. در این نقش برجسته، پادشاه خود را قدرت مطلق مغربی می‌کند که ولیعهد او و درباریان و رعایایش وفادارانه از او اطاعت می‌کنند. آرامشی که در چهره شاه بر تخت نشسته

دیده می‌شود بیانگر عزت، نظم و آسایش امپراتوری است. احترامی که در رعایت سلسله مراتب دیده می‌شود به نوبه خود نشان دهنده ثبات سلطنت و امپراتوری است. این تصویر، پیشینه‌ای در هنر آشوری یا بابلی ندارد و بنظر می‌رسد یک نوآوری در هنر هخامنشی بوده باشد. کاملاً برخلاف نقش برجسته‌های آشوری که بر پادشاه بعنوان یک جنگجوی پیروز در نبرد یا شکار تأکید می‌شود، تصویر شاه بر تخت نشسته در حضور حاضران پیام مشخصی را انتقال می‌دهد: امپراتوری شاه پارس، یک امپراتوری صلح‌آمیز است، یک امپراتوری است که در آن نیازی به جنگ و خونریزی نیست، بلکه در آن، پادشاه ثبات قلمروی امپراتوری را تضمین می‌کند. این تصاویر بیانگر صلح پارسی، در همه کتیبه‌ها و آثار هنری داریوش اول دیده می‌شود. در نقش برجسته‌های داخل راه‌پله‌های منتهی به تالار بارعام، صف درباریان را که با آرامش و شادی به ملاقات شاه می‌روند، می‌توان دید. در این نقش برجسته‌ها این افراد را در حال صحبت با یکدیگر، دست دادن یا شانه زدن و از این قبیل حرکاتی می‌بینیم که نشان دهنده یک فضای آرام صلح‌آمیز می‌باشد.

۶-۱-۱- قدرت تصویرنگاری سلطنتی

تصویری که در نقش برجسته‌های آپادانا دیده می‌شود، بصورت‌های دیگر نیز در تخت جمشید یافت می‌گردد. صحنه‌ای که فقط پادشاه را بر تخت سلطنت نشان می‌دهد و یا پادشاه بر تخت سلطنت نشسته و ملاقات کننده‌ای هم در مقابل او ایستاده است. چنین تصویری در دروازه کاخ صد ستون که توسط خشایارشای اول ساخته شد و توسط اردشیر اول تکمیل گردید دیده می‌شود. این نقش برجسته، جنبه نمادین دیگری نیز دارد. در این نقوش، تاج و تخت پادشاه بر روی تخت بزرگی قرار دارد که به چهار طبقه تقسیم شده است و بر دوش مردانی حمل می‌شود که هر کدام لباس مشخصی دارند که به ما کمک می‌کند بتوانیم قومیت آنها را شناسایی کنیم. بازوهای آنها برای حمایت ردیف بالای سرشان بلند شده است. تصویر این مردان، که بیست و هشت نفر هستند نمادی از مردمان قلمروی امپراتوری می‌باشد که در دو طرف این درگاه دیده می‌شوند. این تصویر نمادین بیانگر این است که پادشاه با تمام شکوه و جلال خود از حمایت مردم سرزمین‌های امپراتوری برخوردار می‌باشد و همه اقوام در سرزمین‌های امپراتوری برای حفظ سلطنت و حفاظت از پادشاه متحد هستند (تصویر ۶-۲) تصویر مردم امپراتوری که تخت پادشاه را حمل می‌کنند در نقش رستم نیز دیده می‌شود. در این تصویر، پادشاه بر سکویی ایستاده که توسط مردم امپراتوری حمل می‌شود و درحالی‌که دست خود را به نشان پرستش بلند کرده است، در مقابل محراب آتش ایستاده است و پیکره

بالدار اهورامزدا در بالای تصویر دیده می‌شود و شکل ماه و خورشید نیز در گوشه تصویر حک شده است. کتیبه‌ای در این نقش برجسته وجود دارد که متن آن چنین است: « به نقوش کسانی که تخت پادشاه را حمل می‌کنند بنگرید، آنگاه خواهید دانست، آنگاه برای شما روشن می‌شود که نیزه مرد پارسی تا دور دست رفته است. آنگاه برای شما روشن خواهد شد که مرد پارسی دامنه نبرد خود را تا فراسوی سرزمین پارس گسترش داده است. داریوش شاه می‌گوید: این کاری است که انجام شده است. تمام آنچه به خواست اهورامزدا انجام دادم. اهورامزدا مرا در انجام آن یاری نمود. باشد که اهورامزدا از من، سلطنت من و این سرزمین محافظت نماید. این درخواستی است که من از اهورا مزدا دارم. باشد که اهورا مزدا دعای مرا اجابت نماید. ای مرد، آنچه اهورامزدا اجازه انجام آن را داده است در نظر تو ناخوش نیاید. راه راست را ترک نکن. شورش مکن»^۱

چنین کاربردی که در انتقال ایده صلح‌آمیز بودن امپراتوری در این نقوش می‌بینیم، در مهرهایی که در تخت جمشید یافت شده نیز دیده می‌شود. چندین نمونه از این آثار در تخت جمشید کشف شده است که شاید جالب‌ترین آن نقش ملاقات کنندگانی است که بر بقایای اسناد مهر و موم شده دیده می‌شود (تصویر ۶-۳) این تصویر، شاه را نشسته بر تخت سلطنت نشان می‌دهد که ملاقات کننده‌ای در برابر او دیده می‌شود و بخوبی نشان می‌دهد که شاه قصد داشته در تمامی قلمروی وی چنین تصویری از پادشاهی به مردم نشان داده شود و همان ایده صلح‌آمیز بودن امپراتوری در اذهان ملت نقش بندد.



تصویر ۶-۲ جزئیات قسمت فوقانی یک مقبره سلطنتی که حمل کنندگان تخت شاهی را نشان می‌دهد. این نقش اولین بار توسط داریوش اول به تصویر کشیده شد. این تصویر که شاه را ایستاده بر روی سکویی نشان می‌دهد که توسط مردم امپراتوری حمل می‌شود، نه تنها برای مقبره شاهان بلکه بر درگاه ورودی کاخ صد ستون نیز نقش گردید. تعداد حمل کنندگان تخت شاهی، بیست و هشت نفر بوده که هر کدام با نوع پوشش خود قابل شناسایی می‌باشند و هر کدام نماینده یکی از سرزمین‌های تحت فرمان امپراتوری هخامنشی هستند. این تصویر که از مقبره اردشیر دوم در تخت جمشید گرفته شده است نشان می‌دهد که پادشاه در همان حالتی که قبلاً در کتیبه بیستون مشاهده کردیم در مقابل محراب آتش ایستاده است. تصویر نمادین اهورامزدا در بالای تصویر دیده می‌شود. پادشاه و اهورامزدا هر دو دستشان را بالا آورده‌اند. در گوشه سمت راست بالا، تصویر خورشید و یک ماه ناتمام حکاکی شده است.



تصویر ۶-۳: در این تصویر، پادشاه در حالیکه بر تخت نشسته، ملاقات کننده ای را به حضور پذیرفته است که تن پوشی بلند، شلوار و کلاه گردی دارد و دستش را جلوی دهانش گرفته است. بین پادشاه و ملاقات کننده دو عدد عود سوز دیده می‌شود. در پشت سر شاه یک در باری، مگس پرانی را در دست دارد در حالیکه درباری دوم یک شیء بزرگ در کنار خود دارد. دو نگهبان پشت ملاقات کننده ایستاده‌اند و تصویر با پیکره بالدار تکمیل می‌گردد.

حکومت‌های محلی امپراتوری پارس نیز از این تصویر در آثار هنری خود اقتباس کرده‌اند. مقبره هارپی^۱ از زانتوس^۲ متعلق به نیمه اول قرن پنجم پیش از میلاد چنین صحنه‌ای را به تصویر کشیده است. در یک سمت آن تصویر مردی دیده می‌شود که بر تخت نشسته و عصا و اناری در دست دارد و هدیه‌ای را از خدمتکارش دریافت می‌کند. پشت سر این شخص، ملاقات کننده‌ای ایستاده که عصایی بلند دارد و سگی نیز او را همراهی می‌کند. یک تخت سنگ مرمر نیز که مربوط به یادبود اربینا^۳ حاکم زانتوس می‌باشد صحنه‌ای مشابه را به تصویر کشیده است. شخصی که بر تخت نشسته است کلاه پارسی بر سر دارد (تاج پادشاهی) و خدمتکاری چتری را بر بالای سرش نگه داشته است.

صحنه مشابه دیگری در مقبره پایاوا^۴، از سلسله‌ای لیکایی که سال ۳۶۰ ق.م در گذشته است به تصویر کشیده شده است (تصویر ۶-۴) در این تصویر ظاهراً ساتراپ اتوفادات^۵ سفیری را به حضور پذیرفته است.

ساتراپ‌ها و حاکمان محلی از این تصاویر، هم برای ابراز علاقه و وفاداری خود به پادشاه پارس و هم به منظور الگوی ابراز قدرت استفاده می نمودند. نمونه دیگر آن بر روی سپر یک سرباز در صحنه جنگی در صیدون به تصویر کشیده شده است. این تصویر، نبرد اسکندر سوم با پارسیان را نشان می‌دهد. پارسیان بعنوان گروهی شکست خورده به تصویر کشیده شده‌اند که در مقابل اسکندر و سربازان مقدونی، ناامیدانه از خود دفاع می‌کنند. شمشیرهای کوتاه آنان بی فایده است، سپرهای آنان بر فراز سرشان قرار گرفته و دیگر از بدن آنها محافظت نمی‌کند. بر روی یکی از این سپرهای برافراشته تصویر مورد نظر دیده می‌شود که نشان می‌دهد این تصویر حتی تا پائین‌ترین درجه از سلسله مراتب هم رسیده بوده است. (تصویر ۶-۵) این تصویر برای یک سرباز همواره یادآور چیزی بود که او برای آن می‌جنگید، یعنی شاه و ثبات امپراتوری او. داریوش اول و جانشینانش قدرت تبلیغات تصویری و بصری را می‌دانستند و از آن بهره می‌بردند، بگونه‌ای که حتی در میان مقامات اداری و نظامی هم جا افتاده بود و در واقع این افراد را به شاه متصل می‌نمود و به آنها کمک می‌کرد تا با مرکز قدرت احساس هم هویتی کنند.

1-Harpy

2 -Xanthos

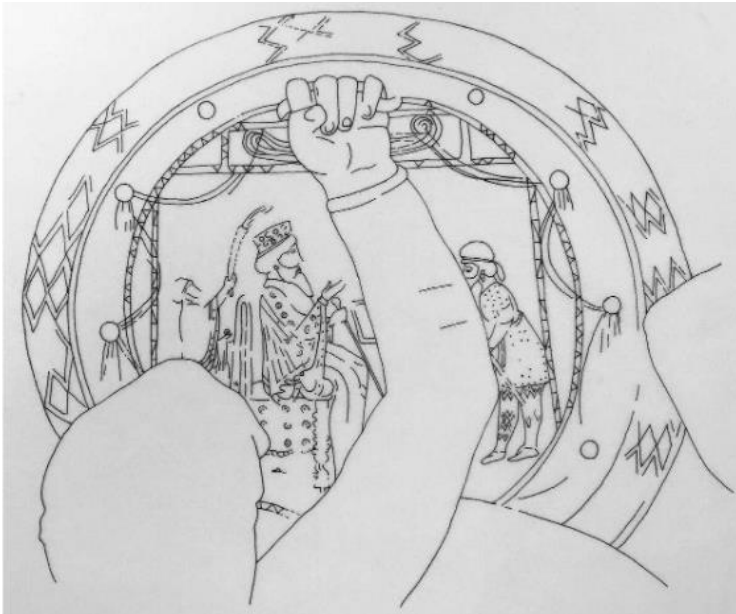
3-Erabinna

4 -Payava

5 -Autophradaks



تصویر ۴-۶: سنگ یادبود پایاوا.^۱ این تصویر، حاکمی را در حالت نشسته با لباس پارسی نشان می‌دهد که چند ملاقات کننده در مقابل او ایستاده‌اند. پایاوا در اواسط قرن چهارم پیش از میلاد، در زانتوس کیلیا حاکم بود. احتمال دارد این تصویر، ساتراپ پارس، اتوفراداتس را در حال پذیرفتن پایاوا به حضور خود نشان دهد.



تصویر ۵-۶: تصویر یک سپر پارسی، این سپر صحنه باریابی به حضور شاه را به تصویر می‌کشد. در مقابل پادشاه، یک ملاقات کننده با احترام تنظیم می‌کند در حالیکه یک درباری پشت سر شاه ایستاده و مگس‌پرانی در دست دارد.

1- (BM 1848 .1020.142)

۶-۲- ایدئولوژی سلطنتی

ایدئولوژی سلطنتی داریوش در آثار نوشتاری و تصویری او منعکس گردیده است. او بعنوان پادشاه با حمایت خدای اصلی پارسیان، اهورامزدا سلطنت می‌کرد. این خدا اطمینان می‌داد که شاه و امپراتوری، نظم را برقرار کرده و از دروغ پرهیز می‌کنند. دوگانگی بین راستی و دروغ به دوگانگی خیر و شر و صلح و طغیان بسط یافته و پادشاه با هدایت اهورامزدا راستی را دنبال می‌نمود، مصلحت را انجام می‌داد و از آسایش و صلح محافظت می‌کرد. کسانی که مخالف او بودند، دروغ را پیروی می‌کردند و این به معنای برهم زدن آرامش و نظم و ایجاد شورش بود. داریوش ارتباط مستقیمی بین سلطنت و دین ایجاد کرد و کارهای پادشاه را مورد تأیید خدا معرفی نمود. بنابراین کسانی که علیه پادشاه عمل می‌کردند در واقع علیه خدا عمل کرده بودند. او ادعای الوهیت و خدا بودن نکرد، بلکه خود را نماینده قدرت اهورامزدا بر روی زمین می‌دانست.

ترجمه منابع ۱:۶

کتیبه‌های داریوش از شوش، تخت جمشید و نقش رستم

داریوش در کتیبه خود از شوش به تلاش جهت دستیابی به صلح در امپراتوری اشاره نموده است. در این کتیبه، داریوش بعنوان شاهی دانا معرفی می‌شود که قضاوت‌های او عادلانه و منطقی می‌باشد. کتیبه دوم که ارزش‌ها و خواسته‌های امپراتوری او را بیان می‌کند بیشتر بصورت دعاهاپی است که از خدایان می‌خواهد شورش را از قحطی، جنگ و شورش حفظ نمایند. با این حال داریوش با اشاره به اسب‌های خوب و مردان یا سربازان خوب، نشان می‌دهد که در صورت لزوم آماده دفاع از ارزش‌های خود و رفتن به جنگ خواهد بود. اما این دومین کتیبه آرامگاه داریوش در نقش رستم است که داریوش در آن به وضوح سلطنت خود را نمایش داده است. او بعنوان شاهی که پیرو راستی بود، عدالت را برای مردم به ارمغان آورد و همچون یک قاضی دادگر رفتار نمود. کسانی را که آشوب به پا می‌کردند مجازات می‌کرد و کسانی را که نیکی می‌کردند پاداش می‌داد. او عدالت را گستراند. همانگونه که در حکومت خود، عادلانه رفتار می‌کرد، به عنوان یک رهبر نظامی، یک سرباز و سوارکار نیز سرآمد بود. او اولین کسی بود که از قلمروی امپراتوری در مقابل مهاجمان دفاع کرد و با هر تهدیدی علیه امپراتوری جنگید.

کتیبه داریوش از شوش

۳) داریوش پادشاه می گوید: این است کشورهایی که من به لطف اهورا مزدا تصرف نمودم. من بر آنها حکومت کردم. آنها به من ادای احترام نمودند و آنچه به آنها امر کردم انجام دادند. قانون من محافظ آنان بود. ماد، ایلام، پارت، آریا، باختر، سغد، خوارزم، درنگیان، آرخوزیا، ساتاگیدیا، گاندارا (قندهار) سند، سکاها، بابل، آشور، عربستان، مصر، ارمنستان، کاپادوکیه، سارد، ایونیه، سکاها، آنسوی دریا (دریای سیاه)، لیبی، اتیوپی، مردانی از مکه، و کاریان.

۴) داریوش پادشاه می گوید: من بسیاری از کارهای بدی را که انجام داده بودم به کارهای خوب تبدیل کردم، من به لطف اهورامزدا با کشورهایی که علیه یکدیگر می جنگیدند برخورد کردم تا مردم آنها دیگر یکدیگر را نکشند و من همه را به محل خود بازگرداندم. آنها به تصمیمات من به گونه ای احترام گذاشتند که دیگر هیچ زورمندی به هیچ ناتوانی ستم نکرد. ۵) داریوش پادشاه می گوید: به لطف اهورامزدا، من بسیاری از پروژه های ساختمانی را که قبلاً رها شده بودند به اتمام رساندم. دیدم که دیوارهای استحکامات شوش که قبلاً ساخته شده بود، خراب و فرسوده شده است. آنها را دوباره ساختم. این دیوار استحکامات را من بازسازی نمودم.

۶) داریوش پادشاه می گوید: باشد که اهورامزدا به همراه خدایان دیگر از من و تخت سلطنت من و آنچه توسط من نوشته شده است محافظت نماید.

کتیبه داریوش از تخت جمشید:

۱) اهورامزدا بزرگ است. بزرگ ترین خدایان است. او داریوش پادشاه را آفرید، پادشاهی را به او ارزانی داشت. به لطف اهورامزدا، داریوش پادشاه است.

۲) داریوش پادشاه اعلام می دارد: این کشور، پارس، که اهورامزدا به من ارزانی داشت، خوب است و اسب های خوبی دارد و سربازان خوبی دارد. به لطف اهورامزدا، من، داریوش پادشاه از هیچکس دیگری ترسی ندارم.

۳) داریوش پادشاه اعلام می کند: اهورامزدا به همراه همه خدایان مرا یاری نماید. باشد که اهورامزدا این کشور را از دشمن، قحطی و دروغ محافظت نماید. در این کشور، دشمن، قحطی و دروغ نیاید. این دعای من و درخواستی است که از اهورامزدا و همه خدایان دارم. باشد که اهورامزدا به همراه خدایان دیگر این دعا را اجابت فرماید.

کتیبه دوم نقش رستم:

- (۱) اهورا مزدا خدای بزرگ است که این اثر عالی را که مشاهده می‌شود ایجاد نمود، که سعادت را برای انسان خلق کرد، که به داریوش پادشاه، حکمت و شجاعت بخشید.
- (۲) داریوش پادشاه می‌گوید: به لطف اهورامزدا من انسانی هستم که پیرو راستی است نه ناراستی. خواست من این نیست که انسانهای ضعیف از انسانهای قوی رنج برند. این آرزو و خواست من نیست که انسانهای قوی از ناتوانان رنج ببرند.
- (۳) آرزوی من راستی است. من دوست کسی که دروغگو است نیستم. زود خشم نیستم و حتی هنگامی که خشم مرا فرامی‌گیرد با نیروی اراده خود آن را فرو می‌نشانم و خودم را کنترل می‌کنم.
- (۴) من به هر کسی فراخور کاری که کرده است پاداش می‌دهم، از کسی که در حد توانش کار می‌کند خشنودم. کسی را که به دیگری آسیب می‌زند، متناسب با آسیب وارده مجازات می‌کنم. من نمی‌خواهم یک انسان آسیب ببیند و نمی‌خواهم کسی که به دیگری آسیب می‌زند مجازات نشود.
- (۵) آنچه که علیه دیگری می‌گوید مرا قانع نمی‌کند تا اینکه شهادت هر دو را بشنوم.
- (۶) آنچه کسی مطابق توانش انجام می‌دهد یا به جا می‌آورد مرا خشنود می‌سازد.
- (۷) هوش و درایت من چنین است. وقتی آنچه از طرف من به انجام رسید، چه در کاخ و چه در میدان جنگ را میبینی یا می‌شنوی، بدان این از شجاعت من است علاوه بر هوش و درایت.
- (۸) در واقع این شجاعت و توان من است، چون تن من قدرت و توانایی دارد، در میدان نبرد یک فرمانده خوب هستم. در هنگام رویارویی با یک شورشی بلافاصله با هوش و درایت خود تصمیم درست را می‌گیرم و هنگامی که یک غیرشورشی را میبینم با هوش و درایت خود پی می‌برم که او یک شورشی نیست.
- (۹) دستان و پاهای من ورزیده‌اند و من یک سوارکار خوب هستم، بعنوان یک تیرانداز، من یک تیرانداز خوب هستم، هم پیاده و هم سوار بر اسب. بعنوان یک نیزه‌انداز، من یک نیزه‌انداز خوب هستم، هم پیاده و هم سوار بر اسب.
- (۱۰) این مهارتهایی است که اهورامزدا به من ارزانی داشته و من به اندازه کافی توانسته‌ام از آنها استفاده کنم، آنچه من انجام داده‌ام، به لطف اهورامزدا و با مهارتهایی بوده که اهورامزدا به من عطا نموده است.

(۱۱) ای مرد، بلند و واضح اعلام کن که چگونه آدمی هستی و توانایی‌هایت از چه نوع است و وفاداری تو چگونه است. آنچه به گوش تو رسیده است را نادرست نپنداری، آنچه به تو گفته شده را بشنو.

(۱۲) ای مرد، آنچه را که من انجام داده‌ام به نظر تو نادرست نیاید و تصور نکنی انسان ضعیفی این کارها را انجام داده است. ای مرد آنچه من انجام داده‌ام [...] [....] فراتر نبوده است. [...] و [...] [....]

۶-۳- دین پارسیان

موضوع دین و آئین پارسیان احتمالاً دشوارترین حوزه مطالعات هخامنشی است. دلیل این دشواری نه تنها محدودیت منابع موجود است، بلکه همچنین بدلیل عدم آگاهی دقیق ما از آداب و رسوم مذهبی پارسیان در مراحل اولیه تاریخ آنهاست. در دوران اولیه امپراتوری پارس هنوز آئین زرتشت که بعدها در زمان امپراتوری ساسانیان (۶۵۱-۲۲۴ م) بعنوان آئین رسمی شناخته شد، در حال تکامل بود و جنبه‌های کمی از آن ملموس بود و با وجود اینکه مشخص شده است که کوروش دوم چه نگرشی نسبت به ادیان دیگر داشته اما بطور دقیق نمی‌دانیم که او کدام یک از خدایان را بعنوان خدای پارسیان می‌پرستید. پارسیان، کوه‌ها، رودخانه‌ها آب و آتش را مقدس می‌دانستند، اما در مورد چگونگی انجام مناسک مذهبی آنها اطلاعات کمی داریم. با ظهور داریوش اول و به کمک کتیبه‌های سلطنتی نام اهورامزدا بعنوان خدای اصلی پارسیان مطرح می‌شود. هرچند که نام او را در کنار سایر خدایان که نامی هم از آنها برده نمی‌شود می‌بینیم. ستون تخت جمشید نشان می‌دهد که خدایان غیرپارسی در سرزمین پارس شناخته شده بودند. از جمله خدای آشوری، اداد و خدای ایلامی، هومبان.

«تورکامای کاهن^۱، ۵۷ پیمانۀ شراب تهیه شده توسط اوشایا^۲ را دریافت کرد و آنها را برای خدایان استفاده کرد: ۷ پیمانۀ برای اهورامزدا، ۲۰ پیمانۀ برای خدای (ایلامی) هومبان، ۱۰ پیمانۀ برای خدای رودخانه هوپوتیش^۳، ۱۰ پیمانۀ برای خدای رودخانه راناکارا^۴، ۱۰ پیمانۀ برای خدای رودخانه شاوشانوش^۵»^۶

1 -Turkama

2 -Ushaya

3 -Huputish

4 -Rannakkarra

5 -Shashaunush

6- (pf339)

کاهنان دو دسته بودند: شاتین^۱ها و مغها^۲ که دسته دوم بیشتر در ارتباط با مراسمی مذهبی بودند که لان^۳ گفته می‌شد. یکی از مسائل اساسی پیرامون بحث دین هخامنشیان این است که آیا پارسیان هخامنشی خدای خود را به تصویر کشیده‌اند؟ صحنه عبادت مذهبی در تصاویر مقبره‌های نقش رستم، جایی که پادشاه در مقابل محراب آتش ایستاده است، اینگونه تفسیر شده که شاه در حال پرستش خدای خود می‌باشد. موضوع اصلی تصویر مردی است پارسی که در یک گوی بالدار در این صحنه دیده می‌شود. (تصویر ۶-۶) این پیکره، یک دست خود را به نشانه احترام بالا گرفته و با دست دیگرش حلقه‌ای را نگه داشته است. این تصویر هنری دارای پیشینه‌ای آشوری است که خدای آشور را به تصویر می‌کشید. در نقوش برجسته تخت جمشید گوی بالدار دارای نیم پیکر انسانی پارسی می‌باشد که حلقه‌ای را در دست خود نگه داشته است. این تصویر بر روی مهرهای هخامنشی نیز دیده می‌شود، هر چند در برخی موارد نیز این گوی بالدار بدون نیم تنه انسان دیده می‌شود. محققان تاریخ هخامنشی چندان تمایلی ندارند که این تصویر را نماد اهورامزدا بدانند، زیرا این احتمال وجود دارد که تصویر هخامنش، بنیانگذار امپراتوری هخامنشی باشد و یا نمادی از فرشاهی باشد. هیچ یک از این احتمالات نمی‌تواند قانع کننده باشد. به تصویر کشیدن جد هخامنشیان بعنوان یک شخصیت نیمه الهی قبل و بعد از این دوره رایج نبوده است و ایده فرشاهی نیز در دوره ساسانیان مطرح شده است. و بنظر می‌رسد منطقی‌تر این است که این پیکره درون گوی بالدار را همان نماد اهورامزدا بدانیم و پادشاه، در زیر این نماد در حال پرستش اوست، در حالیکه اهورامزدا حلقه قدرت را در دست خود نگه داشته است. حلقه قدرتی که در آثار هنری بین النهرین شناخته شده بوده است. خدا این حلقه را که نماد قدرت می‌باشد به پادشاه می‌دهد و بدین ترتیب اقتدار خود را به او می‌بخشد. نمونه بارز چنین صحنه‌ای، نقش تراشیده شده بر صخره‌ای در سر پل ذهاب است که قدمت آن به هزاره سوم پیش از میلاد باز می‌گردد. این صحنه، آنوبانینی^۴ پادشاه قبیله لولوبی^۵ را نشان می‌دهد که حلقه قدرت را از الهه ایشتار دریافت می‌کند (تصویر ۶-۷) پادشاه یک پای خود را بر روی جسد دشمن کشته شده قرار داده است. در حالیکه در زیر صحنه، یک ردیف از دشمنان اسیر شده را می‌بینیم که با یک طناب بهم بسته شده‌اند. این صحنه که ممکن است الگویی برای داریوش در طرح کتیبه

1 -Shatin

2-Magi

3 -Lan

4 -Anubanini

5 -Lullubi

بیستون بوده باشد، ترکیبی از اقتدار نظامی و اقتدار الهی را در تبیین حاکمیت سیاسی آنوبانینی نشان می‌دهد.



تصویر ۶-۶: گوی بالدر با تصویر اهورامزدا. این شکل در تخت جمشید بسیار دیده می‌شود.

گوی خورشید بالدار، نقشی است که قبلاً در مصر بعنوان نماد خدای هوروس بکار میرفته است. در آشور، گوی بالدار با نیم تنه مردی بعنوان نماد خدای آشور، در نقش برجسته‌های آشوری دیده می‌شود. این تصویر نیم تنه در اینجا لباس پارسی به تن دارد و مدل مو و سبک ریش او نیز پارسی است. دست راست او بلند شده است. در دست چپ خود حلقه قدرت را نکه داشته است. این تصویر به احتمال زیاد نماد خدای پارسیان، اهورامزدا می‌باشد.

اهورا مزدا، پروردگار نیکی و خرد، بعنوان خالق جهان، خالق انسان و خالق خوشبختی انسان شناخته می‌شود، اما هنوز هیچ مدرکی در مورد اهریمن که در مقابل اهورامزدا نماینده شر و بدی به شمار می‌رفته وجود ندارد. دوگانگی که در ایدئولوژی سلطنتی دوره ساسانیان بصورت خیر و شر می‌بینیم از اندیشه پارسیان منشأ گرفته است. هرچند در دوره هخامنشیان هنوز این عقاید کاملاً بسط و گسترش پیدا نکرده بود و این دین که محققان ترجیح می‌دهند آن را مزدائیسم بنامند در این دوره هنوز در مراحل اولیه رشد خود بوده است. مبلغ این آئین، شخصی بنام زرتشت بوده که بعدها آئین او نام زرتشتی گرفت.



تصویر ۶-۷: نقش برجسته آنوبانی در سر پل ذهاب که قدمت آن به اواخر هزاره سوم پیش از میلاد می‌رسد. این نقش برجسته، آنوبانی، پادشاه لولوبی را نشان می‌دهد که توسط الهه ایشتار به عنوان پادشاه معرفی می‌شود. الهه، حلقه قدرت را در یک دست دارد و با دست دیگر طنابی را نگاه داشته که دو زندانی با آن بسته شده‌اند. خود شاه مجهز به تیر و کمان در حالیکه پای خود را بر روی جسد دشمن شکست خورده گذاشته است، دیده می‌شود. در زیر این تصویر، شش زندانی دیگر نیز دیده می‌شوند که دستان آنها از پشت بسته شده است.

چندین کتیبه سلطنتی دیگر نیز وجود دارد که در آنها از اهورامزدا بعنوان خدای اصلی پارسیان در میان خدایان دیگر یاد شده است. « اهورامزدا و خدایان دیگر... » نام این خدایان و تعداد آنان را به درستی نمی‌دانیم. اردشیر دوم، نخستین شاه هخامنشی است که در کتیبه‌های خود از الهه میترا، الهه عهد و پیمان و همچنین الهه آناهیتا، الهه آب و حاصلخیزی نام می‌برد. نام میترا در میان نامهای شخصی نیز در متون تخت جمشید دیده می‌شود. بنابراین ذکر نام وی در کتیبه‌های اردشیر دوم صرفاً به معنی معرفی خدای جدیدی نیست، بلکه ممکن است این دو الهه در زمان اردشیر دوم اهمیت بیشتری پیدا کرده باشند که نام آنها در کنار اهورامزدا برده شده است.

« این کاخ را داریوش، جد من ساخت، سپس در زمان سلطنت پدر بزرگ من اردشیر، دچار حادثه حریق شد. این کاخ را من به لطف اهورامزدا، آناهیتا و میترا ساختم. باشد که

اهورامزدا، آناهیتا و میترا از من در برابر هرگونه شر محافظت کنند و آنچه من ساخته ام آسیب نبیند»^۱

۶-۳-۱- مراسم تدفین و خاکسپاری

پادشاه و اعضای خانواده سلطنت در یک مراسم رسمی به خاک سپرده می‌شدند. جسد پادشاه پس از مرگ به آرامگاه شخصی خود در نقش رستم و یا در مورد شاهان بعدی به تخت جمشید منتقل می‌شد. با اعلام مرگ پادشاه در سراسر امپراتوری عزای عمومی بر پا می‌شد که احتمالاً به پیروی از سنت بابلی‌ها چهل روز ادامه می‌یافت. آتشی که همیشه در مکان‌های مقدس در سراسر امپراتوری روشن بود در زمان تاجگذاری پادشاه جدید، خاموش و دوباره روشن می‌شد. آرامگاه‌های شاهان هخامنشی حاوی تابوت‌های سنگی بود که از تماس جسد با زمین خاکی جلوگیری می‌کرد.

نزدیک‌ترین نمونه از چنین شیوه تدفینی که به دست ما رسیده است، مقبره‌ای در شوش می‌باشد که براساس دو سکه‌ای که در محل این آرامگاه یافت شده، قدمت آن را مربوط به اواخر دوره هخامنشی می‌دانند. تابوت برنزی این آرامگاه حاوی اسکلتی است که با جواهرات و سنگ‌های نیمه قیمتی تزئین شده است. علاوه بر آن، دو گلدان ساخته شده از مرمر سفید و یک کاسه نقره‌ای نیز در این تابوت دیده می‌شود. (تصویر ۶-۸) باستان‌شناسان حدس می‌زدند که این تابوت در مقبره‌ای طاق‌دار قرار داشته است. جنسیت متوفی مشخص نیست. مردان و زنان در آن دوره از جواهرات برای تزئین استفاده می‌کردند، اما شاید باتوجه به اینکه هیچ اسلحه‌ای در این تابوت وجود نداشته بتوان گفت احتمالاً جسد یک زن بوده است.

نقش برجسته‌ها و کتیبه‌هایی از مصر و غرب آسیای صغیر نشان می‌دهد که برخی حکام محلی و خانواده‌های اشراف از شیوه تدفین و آداب و رسوم پارسیان پیروی می‌کردند. بعنوان نمونه، نقشی که روی تخته سنگی تصویر شده، یک مراسم تدفین را نشان می‌دهد، در حالیکه همسر متوفی روی صندلی کنار او نشسته است، هر دو کاسه‌های سبک هخامنشی را در دست دارند. همچنین یک نقاشی دیواری از کارابورون^۲ مراسم مشابهی را به تصویر می‌کشد که در آن مردی با خادمانش دیده می‌شود که کاسه‌ای هخامنشی را در دست دارد. تخته سنگ دیگری از ساقرا^۳ در مصر مربوط به سال‌های ۴۰۴-۵۲۵ ق.م. مراسم تدفین و خاکسپاری یک مصری- پارسی را نشان می‌دهد (تصویر ۶-۹) در این تصویر نیز مردی که لباس پارسی

1- (AZSA)

2- Karaburun

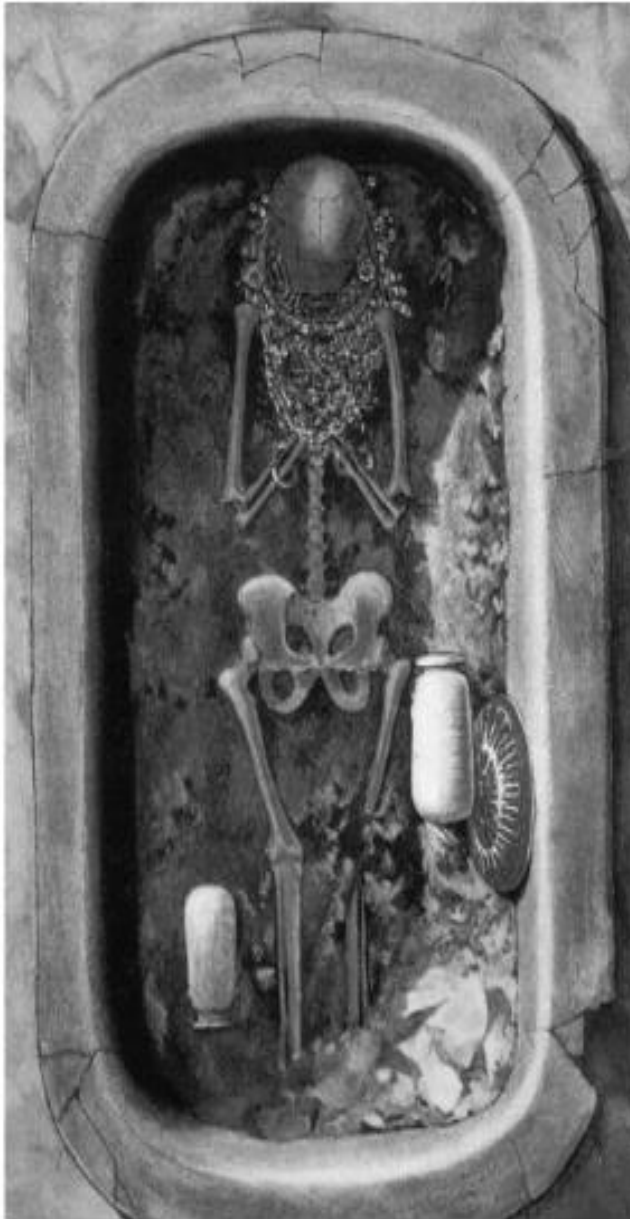
3- Saqqara

بلندی پوشیده است بر روی صندلی نشسته و در یک دست خود کاسه‌ای هخامنشی و در دست دیگر خود گل نیلوفری را نگه داشته است. در کتیبه‌ای که همراه این تصویر است و به خط هیروگلیف و دموتیک نوشته شده، شخص متوفی را جربربس^۱ پسر آرتام^۲ و بانویی بنام تانوفرتر^۳ معرفی می‌کند. (ترجمه بروسیوس ۲۰۰۰: ۹۱ شماره ۱۹۷)

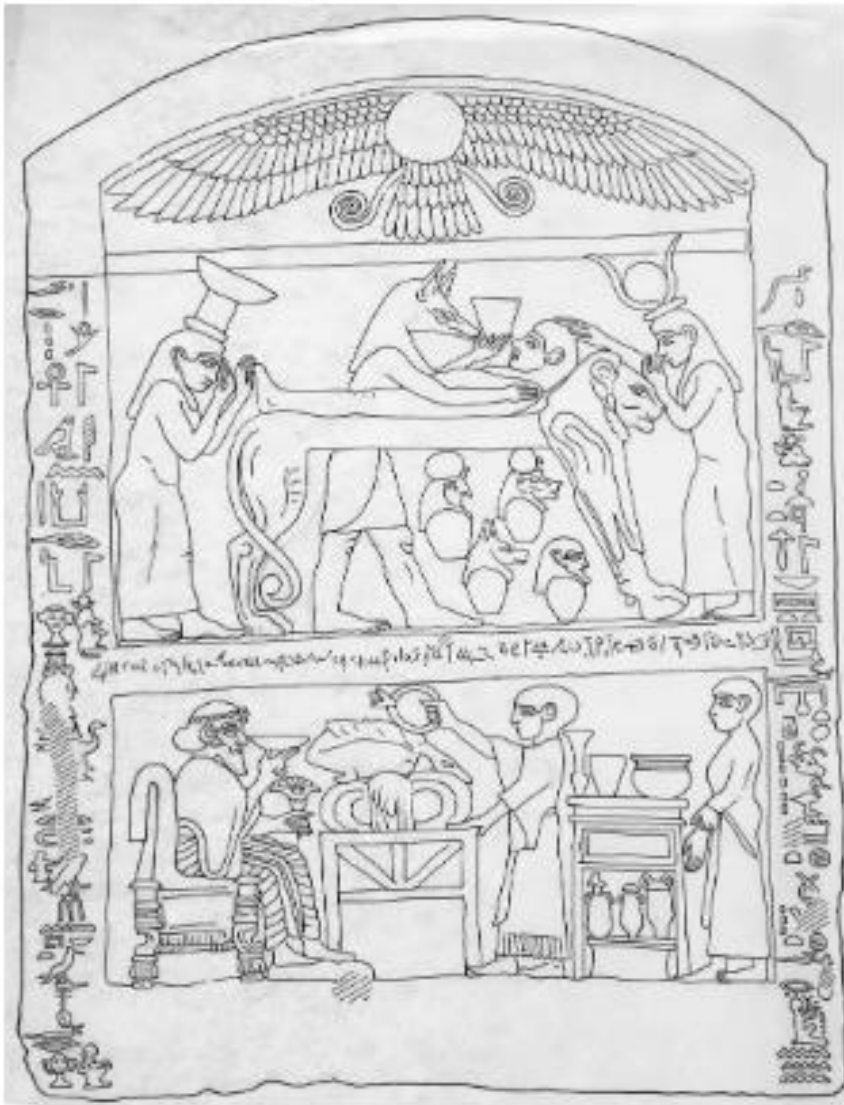
1 -Djrbherbes

2 -Artam

3 -Tanofrether



تصویر ۶-۸: تابوتی از شوش. این تابوت در تاریخ ۶ فوریه ۱۹۰۱ توسط زمین شناس و باستان شناس فرانسوی ژاک دومورگان کشف شد. این تابوت محتوی اسکلت یک انسان به همراه جواهرات تزئینی شامل دستبندهای طلا، گوشواره، گردنبند طلا، یک گردنبند سه تایی و همچنین دو کوزه مرمین و یک کاسه نقره‌ای بود. عدم وجود سلاح نشان دهنده این است که شخص مدفون شده در این تابوت یک زن بوده است. پیدا شدن دو سکه قدمت آن را به اواخر دوره هخامنشی مربوط می‌سازد.



تصویر ۶-۹: استل بدست آمده از سقارا. این استل به دو قسمت تقسیم می‌شود که مومیایی کردن جسد متوفی را مطابق آیین مصر در قسمت بالا و مراسم تدفین و خاکسپاری او را در قسمت پائین به تصویر می‌کشد. شخص متوفی در این تصویر، که خادمان او مصری هستند، با لباس پارسی به تصویر کشیده شده است، در حالیکه در یک دست او کاسه هخامنشی و در دست دیگرش گل نیلوفر دیده می‌شود.

۶-۴- تخت جمشید، امپراتوری کوچک

تخت جمشید مرکز امپراتوری پارس بود. کاخ‌های اختصاصی داریوش اول و جانشینان او، خشایارشاى اول و اردشیر اول، خزانه‌داری، کاخ مرکزی، کاخ صد ستون، دفاتر اداری با تالار بارعام، همه بر سکویی قرار گرفته‌اند که در مقابل تپه‌ای بنام کوه رحمت ساخته شده است. تخت جمشید را می‌توان امپراتوری کوچک نامید. در ساخت تخت جمشید از سبک‌های هنری و معماری اقوام مختلف از سراسر امپراتوری استفاده شده است تا انعکاسی از گستردگی و تنوع اقوام تابعه امپراتوری هخامنشی باشد. ادغام این سبک‌های هنری مختلف باعث بوجود آمدن سبک متمایزی بعنوان سبک هنر و معماری هخامنشی گردید. به تصویر کشیدن اقوام مختلف امپراتوری در صف هدیه آورندگان، در گروه‌های مجزا که هر گروه توسط یک درباری پارسی برای ملاقات با شاه هدایت می‌شود، نشان می‌دهد که تخت جمشید بعنوان مرکز امپراتوری، در واقع جایی بوده که نمایندگان اقوام مختلف تابعه امپراتوری در آنجا به حضور شاه می‌رفتند و هدایایی را تقدیم او می‌کردند. این هدایا شامل شیر، گورخر، اسب، گوسفند، کوزه، خنجر، جواهرات، طلا، پارچه بود. (تصویر ۶-۱۰)

پادشاهان هخامنشی می‌خواستند از این طریق عظمت سلطنت خود را به تصویر بکشند. دروازه‌های ورودی کاخ مرکزی و کاخ صدستون، دارای نقش برجسته‌هایی است که شاه را بر دوش مردم امپراتوری خود به تصویر می‌کشد. در نقوش دیگری، شاه در حال قدم زدن دیده می‌شود که دو خدمتکار او را همراهی می‌کنند. یکی از خدمتکاران چتر و دیگری حوله‌ای را با خود حمل می‌کند. نوع سوم تصاویر مربوط به شاه، نقوشی است که شاه را بعنوان یک قهرمان به تصویر می‌کشد که در جنگ با یک شیر یا جانوری افسانه‌ای است، در حالیکه خنجرى در سینه جانور فرو رفته است و بیانگر پیروزی شاه می‌باشد. پیامی که این تصاویر منتقل می‌کنند این است که هر خطری که صلح و آسایش امپراتوری را تهدید کند، توسط شاهى که از حمایت مردمش برخوردار است از میان خواهد رفت.



تصویر ۱۰-۶: هیأت ایلامی در نقوش آپادانا، تخت جمشید

متن منتخب ۱-۶

تخت جمشید - پایتخت تشریفاتی

محققان همواره در مورد تخت جمشید و نقش آن در امپراتوری هخامنشی اختلاف نظر داشته‌اند. برخی براین عقیده بوده‌اند که تخت جمشید بعنوان مرکز شاهنشاهی، در واقع جایی بوده که مراسم جشن باستانی سال نو در آن برگزار می‌شده است. یکی از دلایلی که این نظر را تقویت می‌کند، نقش هدیه آورندگان مختلف در نقوش کاخ آپادانا و همچنین صف خدمتکارانی است که مواد غذایی را حمل می‌کنند و تصویر آنها بر دیوارهای پلکان کاخ‌های خصوصی شاهان هخامنشی دیده می‌شود. دو متن نیز که از بایگانی تخت جمشید بدست آمده‌اند این نظریه را تقویت می‌نمایند. در این متون برداشت مقدار زیادی مواد غذایی برای همسر داریوش، آرتیستونه در تاریخ ماه مارس سال ۵۰۳ ق.م ثبت شده است که بنابر نظر محققان این حجم مواد غذایی که شامل تقریباً دو هزار لیتر شراب و صد رأس گوسفند بوده به منظور برگزاری مراسم جشن سال نو برداشت شده است. با این حال شواهدی برای برگزاری چنین جشنی در تخت جمشید در دست نیست. با همه این احوال هرچند تخت جمشید مجموعه‌ای از کاخ‌هایی بود که نسبت به سایر شهرهای سلطنتی از شکوه و عظمت بالاتری برخوردار بود، اما تمام فعالیت‌های روزمره از نگاه داشتن حساب‌ها گرفته تا جمع‌آوری مالیات و پرداخت حقوق کارگران در آنجا ثبت می‌شده و این آمار ظاهراً در طول سال روند مشخصی داشته و هیچ نشانه‌ای از افزایش فعالیت‌ها و آمارها در اوایل ماه مارس دیده نمی‌شود که بتوان آن را به عنوان آماده‌سازی برای برگزاری جشن سال نو تعبیر کرد. تحقیقات اخیر نشان داده که پادشاهان هخامنشی، همانگونه که در مورد داریوش میدانیم، فصل بهار را در شوش می‌گذراندند. به هر حال آنچه مسلم است این است که ساخت تخت جمشید بعنوان یک شهر، بر پایه سنت دیرین شاهان بین النهرین صورت گرفته است. همانطور که بناهای کوروش در پاسارگاد و کاخ ناتمام او در دشت گهر به پیروی از همان سنت بوده است و تصویر هدیه آورندگان کاخ آپادانا نیز بدون تردید به مناسبت خاصی مربوط می‌شده که نمایندگان سرزمین‌های امپراتوری هدایای خود را به حضور شاه می‌آورده‌اند، اما لزوماً به جشن سال نو اشاره نمی‌کند.

۶-۴-۱- دربار

در امپراتوری هخامنشی که متشکل از اقوام مختلف بود پارسیان با زبان و مذهب خاص خود که در رأس آن پرستش اهورامزدا قرار داشت، طبقه متمایزی را تشکیل می‌دادند. داریوش اول در کتیبه آرامگاه خود، بر این نکته تأکید می‌کند که او یک پارسی است و به این ترتیب جایگاه خود را در میان سایر اقوام امپراتوری مشخص می‌کند. نقش برجسته‌ای که قهرمانی را در جدال با شیر یا جانور افسانه‌ای به تصویر می‌کشد و در مهرهای هخامنشی هم دیده می‌شود، فردی است که لباس و تاج پارسی بر تن دارد. این شخص که ممکن است لزوماً شخص شاه نباشد، یک پارسی را نشان می‌دهد که بطور نمادین پیروزی نیکی بر بدی را نمایش می‌دهد. هسته اصلی دربار هخامنشی را پارسیان تشکیل می‌دادند و علاوه بر خانواده شاه، سایر اشراف نیز از خاندان‌های اصیل پارس به شمار می‌رفتند. اصطلاح دربار در واقع به ساختمان کاخ و همچنین افرادی که پیرامون شاه زندگی میکردند اشاره می‌کرد. این افراد در وهله اول خانواده شخص شاه یعنی همسران، پسران و دختران او بودند و همچنین اعضای خانواده بزرگ او یعنی برادران، خواهران، عموها، خاله‌ها، برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها را شامل می‌شد. بسیاری از این افراد از دربار دور بوده و در کاخ‌های خود در سراسر امپراتوری اقامت داشتند. بنابراین می‌توانیم بین دربار داخلی و کسانی که همیشه در اطراف پادشاه بودند و دربار خارجی، متشکل از کسانی که در ایالات دیگر زندگی می‌کردند تفاوت قائل شویم. اشراف زادگان پارس نیز که بسیاری از آنها از طریق ازدواج‌های سیاسی به شاه گره خورده بودند، از اعضای ثابت دربار بودند و می‌توانستند مسئولیت اداره بخش‌های مختلفی را برعهده بگیرند. برای مثال، عموی داریوش، پرنکه^۱ مسئولیت ریاست امور اداری تخت جمشید و احتمالاً فرمانداری آن شهر و استان را برعهده داشته است. اعضای جوان‌تر نیز می‌توانستند در بخش-های اداری خدمت کنند و یا خدمتکار شاه باشند. از آنجا که خدمتکاران به شخص شاه نزدیک بودند، بنابراین می‌بایست کاملاً مورد اطمینان می‌بودند. ساقی دربار که بیشتر از بقیه به شاه نزدیک بود، حکم کسی را داشت که در وفاداری او به پادشاه هیچ تردیدی وجود نداشت. فرزندان خانواده‌های اشراف در دربار تحصیل می‌کردند و آموزش می‌دیدند تا برای خدمت در مناصب بالا آماده شوند. این اشراف که از خانواده‌های مختلف پارسی تشکیل شدند، اشرافیت خود را به ارث می‌بردند و همانطور که دیدیم از طریق ازدواج‌هایی که بین اشراف با خانواده پادشاه و یا خود شاه صورت می‌گرفت پیوند نزدیک‌تری با شاه برقرار می‌کردند و از این نظر با سایرین متفاوت بودند.

۶-۴-۲: دادن هدایا

سلسله مراتب دربار پارس، سیستم پیچیده‌ای داشت که تا حد زیادی براساس پاداش و هدایایی بود که از طرف پادشاه به اعضای خانواده‌های اشراف‌زادگان درباری اعطا می‌شد. نوع هدیه و کیفیت آن، یک درباری را بالاتر از دیگری قرار می‌داد و ابراز لطف و حسن توجه پادشاه به آن درباری را نشان می‌داد. در ازای خدماتی که به پادشاه ارائه می‌شد، هدایایی از جانب شاه به آنان اعطا می‌شد. در نتیجه این سیستم شایسته‌سالاری، اعضای دربار همواره برای کسب جایگاه و موقعیت بهتر با هم در رقابت بودند. البته این را هم باید مدنظر قرار داد که این امتیازاتی که از طرف پادشاه اعطا می‌شد به هیچ عنوان دائمی نبود و در هر زمانی قابل لغو بود. بنابراین اشراف و درباریان برای اینکه موقعیت خود را حفظ کنند و یا ارتقا بخشند همواره می‌بایست در تلاش می‌بودند تا بتوانند لیاقت خود را به شاه نشان دهند. این امتیازات هم به اشخاص اعطا می‌شد و هم به گروه‌های خاصی که شایستگی خود را نشان می‌دادند. این هدایا شامل اسب‌هایی با افسار طلایی، جواهراتی مانند دستبند و گردنبند، سلاح، ظروف، کوزه، جام‌های شیشه‌ای یا فلزی گرانبها و ردای اشرافی بود. این ردای اشرافی با ارزش‌ترین هدیه‌ای بود که می‌توانست از طرف شاه به یک درباری اعطا گردد. گفته می‌شود اوتانس سالانه چنین ردایی را دریافت می‌نمود.

گرانبهارترین هدیه با ازدواج دختر پادشاه به وی داده می‌شد. منابع یافت شده از سراسر امپراتوری این موضوع را تأیید می‌نمایند. چند دختر داریوش با نجیب‌زادگان پارسی ازدواج کردند از جمله داوریس^۱ و هیمائیس^۲، که هر دو در اوائل قرن پنجم پیش از میلاد در آسیای صغیر درگذشتند، با ارتوخمه^۳ فرمانده فریگیان^۴ در ارتش خشایارشا ازدواج کردند. شاهزاده خانومی بنام ایشتین^۵ با باکیا^۶(باگیاس) و دختر خشایارشا، آمیتیس^۷ با مگابیزوس پسر زوپيروس^۸ ازدواج کردند. آتوسا دختر اردشیر دوم قرار بود با تیریپازوس^۹ ازدواج کند، اما این ازدواج صورت نگرفت که احتمالاً به این دلیل بوده که تیریپازوس از چشم پادشاه افتاده است. تیسافرنس^{۱۰} ساتراپ سارد اندکی پس از سال ۴۰۱ ق.م برای اینکه حمایت خود را از پادشاه

1 -Daurises

2 -Hymaees

3 -Artokhmes

4-Phrygian

5-Ishtin

6 -Bakeya

7 -Amytis

8-Zopyrus

9 -Tiribazus

10 -Tissaphernes

در مقابل شورش کوروش کوچک نشان دهد با شاهزاده خانمی از خانواده سلطنتی ازدواج کرد و اورنتوس^۱ ساتراپ ارمنستان و سپس میسیا^۲ با شاهزاده خانم درباری بنام رودوگون^۳ ازدواج نمود. پس از سال ۳۸۸ ق.م نیز فرناباس^۴ با شاهزاده خانمی بنام اپامه^۵ ازدواج کرد. یکی از دختران داریوش سوم با میتروдатس^۶ و دیگری با اسپیتريداتس^۷ ساتراپ ایونیه ازدواج نمود. هدایای سلطنتی فقط مختص اشراف پارسى نبود، بلکه گاهی به ملاقات کنندگان پادشاه نیز تعلق می گرفت.

« این هدایایی است که پادشاه بزرگ به سفیرانی که از یونان و دیگر جاها به حضور وی آمده بودند، عطا فرمود: او به هریک از آنها یک تالان سکه نقره (تالان بابلی = ۶۲ مینا) و دو جام نقره و همچنین دستبند، شمشیر، گردنبند به ارزش هزار دریک و یک روپوش مادها را هدیه نمود. نام این روپوش یا ردا، دوروفوریک^۸ می باشد.»^۹

گفته می شود کمبوجیه هدایایی را که توسط مردمانی بنام ماهیگیران آورده شده بود به نویبان هدیه نموده است:

« وقتی ماهیگیران از الفانتین به حضور کمبوجیه رسیدند، وی آنها را با دستوراتی به اتیوپی فرستاد. آنها با خود هدایایی بردند شامل یک ردای قرمز، گردنبند و دستبندهای طلا، یک جعبه عود، کوزه های سفال و شراب خرما»^{۱۰}

کوروش کوچک به حاکم کیلیکیه هدایایی بعنوان نشان افتخار اعطا نمود که شامل اسبی با افسار طلا، یک گردنبند و دستبند طلا، یک خنجر طلا و یک ردای پارسی بود. جالب این است که هدایایی که هیئت های هدیه آورندگان در راه پله های کاخ اپادانا برای پادشاه می بردند دقیقاً شبیه هدایایی است که پادشاه به دیگران اهدا کرده است از جمله پارچه، جام، پیاله، جواهرات و خنجرهایی که به سبک هخامنشی ساخته شده اند. شاید بتوان اینگونه تصور کرد که کالاهای گرانبهایی که بعنوان هدیه از سرزمین های امپراتوری برای پادشاه آورده می شد بعنوان پاداش به افرادی که به شاه خدمت می کردند داده می شد.

1 -Orontes

2-Mysia

3 -Rhodogune

4-Farndbuzus

5 -Apama

6 -Mithrodates

7-Spitridates

8 -Dorophoric

9 - (Ael.var.ist.I.zz)

10 - (Hdt.III.201)

۶-۴-۳- ریتون

در بین هدایای سلطنتی، چه هدایایی که به شاه تقدیم شده است و چه هدایایی که شاه به دیگران اعطا نموده، شیء قابل توجه‌ای دیده می‌شود که به آن ریتون^۱ می‌گفتند. ظرفی بشکل شاخ حیوان که برای نوشیدن از آن استفاده می‌کردند (تصویر ۶-۱۱) ریتون هخامنشی از فلزات گرانبهائی مثل طلا، نقره و همچنین برنز و یا حتی خشت ساخته می‌شد. این ظروف در مراسم تشریفاتی، ضیافت‌ها و احتمالاً در مراسم مذهبی مورد استفاده قرار می‌گرفتند. سبک آنها منحصر بفرد بوده و شکلی از سر یک حیوان داشتند که معمولاً بیشتر اسب و یا گاو نر را نمایش می‌داد. از این ریتون‌ها، نمونه‌هایی از سرزمین‌های حاشیه امپراتوری پارس پیدا شده است. این ریتون‌های اشیای با ارزشی بودند و شکل آنها سازگار با شرایط محیطی بود. تصویر این ریتون‌ها را بر روی تخته سنگی در غرب آسیای صغیر متعلق به شاهان اودریسی^۲ در تراکیه می‌توان دید. جالب است که ریتون‌هایی به اقتباس از ریتون‌های هخامنشی در آتن نیز دیده شده است. این ریتون‌ها از خشت ساخته شده‌اند و شکل آنها با محیط آنجا سازگاری پیدا کرده و بجای سرشیر یا گاو نر و یا اسب، بصورت سر یک سگ و یا سر یک انسان غریبه ساخته شده‌اند.



تصویر ۶-۱۱: ریتون ساخته شده از نقره با سر گاو ساخته شده از طلا

1-Rhyton

2 -Odrysian

۶-۴-۴- زنان دربار

مادر و همسر پادشاه، هر دو مقام بالایی در دربار داشتند. پادشاهان هخامنشی هرکدام چند همسر داشتند که همه این همسران دیده نمی‌شدند. منابع یونانی این همسران را همسران صیغه‌ای پادشاه می‌دانند، اما باید در نظر داشت که برخی از این زنان از سرزمین‌های مختلف امپراتوری به دربار آورده شده بودند و برخی از آنها نیز از اشراف محلی و غیر پارسی بودند. همسر پادشاه و همچنین مادر او بعنوان مادر ولیعهد و وارث شاه، مهمترین موضع را نسبت به شاه داشتند و نزدیک‌ترین شخص به وی بودند. برای مادر و همسر شاه عنوان درباری خاصی ذکر نشده، اما نزدیکی آنها به پادشاه بخوبی موقعیت آنها را نشان می‌داد. در متون تخت جمشید زنان خانواده سلطنتی بعنوان دوکشین^۱ (شاهزاده خانم) معرفی می‌شوند.

زنان سلطنتی همراهان همیشگی پادشاه بودند و وی را در شکار، بازدید از پایتخت‌های سلطنتی و حتی جنگ‌ها همراهی می‌کردند. به گفته کورتیوس روفوس^۲ زنان سلطنتی در کنار خانواده‌های اشراف پارسی، ارتش داریوش سوم را همراهی می‌کردند. طبق توصیف وی: «محراب نقره‌ای آتش در جلو حمل می‌شد به مغ‌ها از آنان مراقبت می‌نمودند. ۳۶۵ مرد با لباس بنفش و اسب‌های سفید، اربه اهورامزدا را با خود می‌کشیدند، ۱۰ اربه، سواران ۱۲ کشور، ده هزار نفر سربازان گارد جاویدان، پانزده هزار نفر از اقوام پادشاه، نیزه‌داران، اربه شاه، ده هزار لنج، دویست نفر از نزدیکان پادشاه در سمت چپ و راست پادشاه، سی هزار پیاده، چهارصد اسب، اربه مادر پادشاه و یکی از همسران شاه، زنانی که برای ملکه خدمت می‌کردند سوار بر اسب، حرمسرای پادشاه برای کودکان و خواجه‌ها، ۳۶۵ نفر از همسران صیغه‌ای پادشاه، ششصد قاطر، سیصد شتر، همسران بستگان و دوستان شاه و گروه سربازان سبک وزن، لشکر داریوش سوم را همراهی می‌کردند.»^۳

زنان درباری به غیر از حضور در سفرها و لشکرکشی‌های پادشاه، خود نیز به تنهایی همراه با خادمان خود به مسافرت می‌رفتند. یک سند مربوط به سال ۵۰۰/۴۹۹ ق.م به سهمیه شرابی که به دختران هیشتاسپ یعنی خواهران داریوش داده شده را ثبت نموده است.

«(کوارت شراب) هیودامانا^۴ دریافت نمود و آن را به شاهزاده خانم‌ها، دختران هیشتاسپ داد. آنها از ماد به تخت جمشید رفتند. او دستور مهر و موم شده شاه را با خود

1-Dukshin

2-Curtius Rufus

3 - (Curt.RUF.III.3.8-16)

4-Hihuddamana

داشت^۱ خانمی بنام میزاپیرزاکا^۲ برای سفر از شوش به تخت جمشید یک جیره آرد دریافت کرد^۳ و زنی بدون نام با اجازه پادشاه از شوش به قندهار رفت و یک راهنما نیز او را همراهی نمود.^۴ از منابع یونانی می‌دانیم که آمیتیسی^۵ دختر اردشیر دوم برای واسطه‌گری بین شوهرش مگابیزوس و پادشاه، به سوریه سفر کرد و گفته می‌شود که مادر پادشاه، پریساتیس^۶ برای تحویل جسد کوروش صغیر (فرزندش) در سال ۴۰۱ ق.م به بابل سفر کرده است. بنظر می‌رسد زنان سلطنتی در نقش میانجی‌گری، درخواست زنان دیگر را برای دادخواست یا واسطه‌گری بین اعضای خانواده می‌پذیرفتند.

ترجمه منابع ۶-۲

متون تخت جمشید درباره موفقیت‌های اقتصادی زنان درباری

متون تخت جمشید و همچنین چندین متن از بابل به املاک زنان پارسی در بابل و پارس اشاره می‌کنند. این املاک توسط کارمندان، مدیران و ضابطان خود اداره می‌شدند و دستورات این زنان توسط مدیران این املاک به اجرا درمی‌آمد. این دستورات با امضای شخصی مالک، مهر و موم می‌شد. آرتیستونه، دختر کوروش و یکی از همسران داریوش دارای املاکی در میراندو^۷ ماتانان^۸ و کوکاناکان^۹ در پارس بودند.

متن ۱:

« به داتوکا^{۱۰} بگوئید آرتیستونه چنین می‌گوید: ۱۰۰ (؟) شراب از املاک من در میراندو^{۱۱} برای انکاما^{۱۲} صادر شود. اوتار^{۱۳} هیراکورا^{۱۴} است.»^{۱۵}

2 - (PFa 31: II.13-16)

2 - Mizapirzaka

4 - (PF1546)

5 - (PF1550)

5 - Amytis

6 - Parisatis

7 - Mirandu

8 - Matannan

9 - Kukkannakan

10 - Datuka

11 - Mirandu

12 - Ankama

13 - Utar

14 - Hirakurra

9 - (PF1835)

متن ۲:

« به شالامانا^۱ بگوئید: آرتیستونه چنین می گوید: از املاک من (در) کوناکان ۱۰۰۰ پیمانه شراب (برای) حسابدار کامشابانا^۲ صادر شود. ایرتیم^۳، هیراکوارا است (در) سال ۲۲، (سند) مهر و موم شده (تحویل شد).^۴»

از متون تخت جمشید و از متون بابلی می توان فهمید که زنان، پرسنل اداری خود را استخدام می کردند. متون بابلی بدست آمده از بانک خانوادگی موارشو^۵ نشان می دهد که پریساتس^۶ به ناظر خود، ابولیتسو^۷ اجازه داد اجاره زمینش را جمع آوری کند.

متن ۳:

« (kur) ۳۱۷ و (PI) ۲ و (Shatu) ۳ جو، (kur) ۵ و (PI) ۲ و (Shatu) ۳ گندم بعنوان مالیات بخشی از ملک خصوصی پریساتس، نزد ریموت نینورتا^۸ پسر موارشو می باشد. در مورد جو (kur) ۳۱۷، (PI) ۲، (Shatu) ۳، در مورد گندم، (kur) ۵، (PI) ۲، (Shatu) ۳ بعنوان مالیات بخشی از زمین ها، سال چهارم سلطنت داریوش پادشاه، توسط نبوایدین^۹ پسر بلرب^{۱۰} و بلاماتوسور^{۱۱} برده ابولیتسو، بفرمان ابولیتسو مدیر پریساتس از دستان ریموت نینورتا پسر موارشو دریافت شده است آنها آن را پرداخت کردند. نبوایدین و بلاماتوسور رسیدی تنظیم نموده و توسط ابولیتسو مدیر پریساتس به ریموت نینورتا دادند.

(نوشته شده) در حضور ایشتابوزانا^{۱۲} قاضی شهر سین^{۱۳} (نوشته شده) در حضور نبومیتوبالیت^{۱۴} قاضی عمارت پریساتس (لیست شش شاهد به شرح زیر است) نیپور، روز یازدهم، ماه ششم، سال چهارم سلطنت داریوش دوم.^{۱۵}»

1 - Shalamana

2 - Kamshabana

3 - Irtima

10 - (PF 1837)

5 - Murashu

6 - Parysatis

7 - Eabullitsu

8 - Rimut Ninurta

9 - Nabuidin

10 - Belerib

11 - Belamatnsur

12 - Ishtabuzana

13 - Sin

14 - Nabumitoballit

4 - (TMHC 185:cf.cardascia1951:95-96)

متن ۴:

گزنفون از روستاهای متعلق به پرستاس در نزدیکی رودخانه چالوس خبر داشته که بعنوان جهیزیه به وی تعلق گرفته بوده و همچنین روستاهایی در ماد که دارای غلات، گاو و سایر دارایی‌های نامشخص بوده است.^۱

یکی از زنان دربار بنام ایرداباما^۲ نه تنها دارای املاک بوده بلکه کارفرمای چندین کارگر نیز بوده است. در بررسی متون تخت جمشید به نام ایرداباما و اپامه^۳ برمی‌خوریم، همانطور که در فصل پنجم مشاهده کردیم ممکن است ایرداباما دختر همسر اول گوبرياس و داریوش بوده باشد. ایرداباما مقدار زیادی مواد غذایی و شراب را در شوش، هیدالی^۴ و تخت جمشید توزیع کرده است. اسناد بابلی نشان می‌دهد که وی همچنین دارای املاکی در آنجا بوده است. او هرچند مادر ولیعهد نبود اما بعنوان همسر اول شاه، موقعیت فوق‌العاده‌ای در میان زنان دربار داشت و دارای املاک بزرگ و کارگران زیادی بود. مهر او به سبک ایلامی نو تراشیده شده است (تصویر ۶-۱۲)

متن ۵:

« کارگران ایرداباما در شیراز ۱۱,۱۰۰ پیمانه غلات بعنوان سهمیه از کونتوکا^۵ دریافت نمودند. قرار ملاقات آنها توسط راشدا^۶ تنظیم شد. ماه ششم، سال بیست و دوم (از سلطنت داریوش) ۶۲ مرد ۳۰ پیمانه، ۸ پسر ۲۵ پیمانه، ۳۴ پسر ۲۰ پیمانه، ۲۶ پسر ۱۵ پیمانه، ۱۹ پسر ۱۰ پیمانه، ۲۲ پسر ۵ پیمانه، ۱۹۰ زن ۳۰ پیمانه، ۳۲ زن بیست پیمانه، ۱۱ دختر ۲۵ پیمانه، ۲۰ دختر ۲۰ پیمانه، ۲۴ دختر ۱۵ پیمانه، ۱۷ دختر ۱۰ پیمانه، ۲۵ دختر ۵ پیمانه، در مجموع ۴۸۰ کارگر»^۷

5 - (Xen.an.1.4.9)

2 - Irdabama

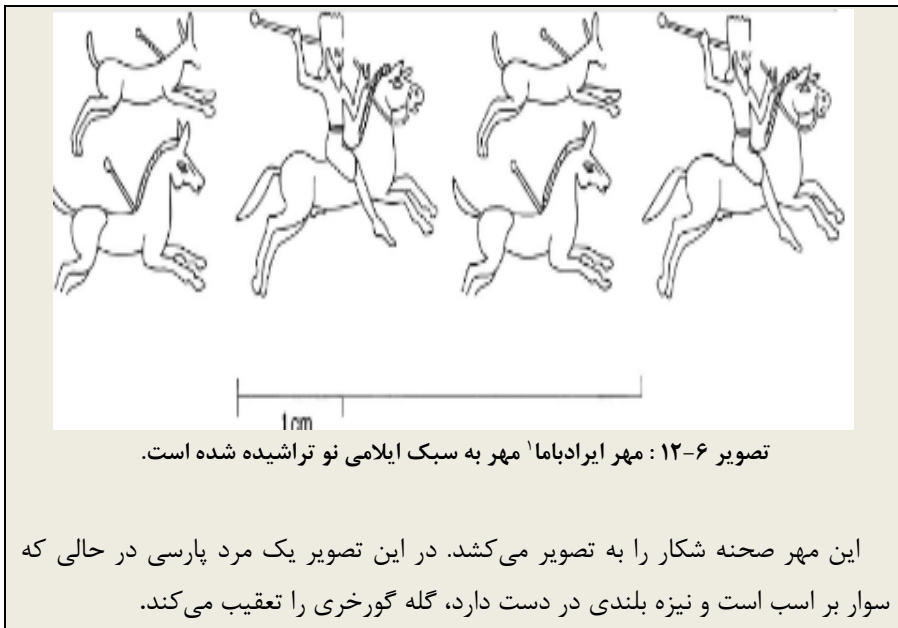
3 - Apame

4 - Hidali

5 - Kuntuka

6 - Rashda

11 - (PF1028)



۶-۴-۵- دوستان و حامیان پادشاه

دوستان و یاران نزدیک پادشاه از جمله سلسله مراتب دربار به حساب می‌آمدند. این دوستان و یاران نزدیک شاه، هم اشخاص و هم گروه‌های خاص بودند که معمولاً در هنگام صرف شام در جوار پادشاه بودند. این افراد فقط از پارسیان نبودند، بلکه در میان آنان خارجی‌ها از جمله مصریان و یونانیان نیز دیده می‌شدند.

۶-۴-۶- درباریان

نقوش برجسته تخت جمشید اطلاعات ارزشمندی از نزدیکان شاه در اختیار ما قرار می‌دهند. برجسته‌ترین نزدیکان شاه در این تصاویر عبارتند از محافظان شاه، ملازمان دربار شامل ارباب‌ران، شخصی که حامل فرش یا زیرانداز پادشاه است و شخصی که صندلی او را حمل می‌کند:

«... هرگاه پادشاه از ارباب خود پائین می‌آمد، با وجود اینکه فاصله او تا زمین کم بود، اما هیچگاه برای پائین آمدن نه به کسی تکیه می‌داد و نه پائین می‌پرید. بلکه همیشه چهارپایه‌ای طلایی برای او آورده می‌شد و او با قدم گذاشتن بر روی آن، پائین می‌آمد و چهارپایه شاه همیشه برای این منظور آماده بود.»^۲

1 - (pfs51)

1 - (Dinon ap. Athen. XII.514)

رئیس محافظان را هزارپاتیش^۱ می‌گفتند. همانگونه که در صحنه باریابی دیده می‌شود، نیزه‌دار و تبردار در کنار او قرار می‌گرفتند. عنوان رئیس دربار مشخص نیست اما احتمال دارد این مسئولیت بر عهده یکی از اعضای خانواده شاه بوده باشد. در دربار، علاوه بر رئیس دربار، یک رئیس خزانه‌داری، یک کاتب ارشد، مترجمان، نگاهبانان دروازه‌ها، کاهنان و آن دسته از اعضای نجیب زادگان پارسی که مشاوران شاه بودند، حضور داشتند. جمع‌آوری اطلاعات در مورد هر مسأله‌ای که مربوط به امنیت و ثبات امپراتوری بود، در درجه اول اهمیت قرار داشت. منابع یونانی از کسانی که چنین مأموریتی داشتند بعنوان "چشم شاه" و "گوش شاه" یاد می‌کنند. این افراد در سراسر امپراتوری فعال بودند و هر اتفاقی که در ایالات مختلف رخ میداد و ممکن بود تهدیدی برای امنیت امپراتوری باشد را رصد می‌کردند و احتمالاً گزارش خود را به مسئولی در دربار تحویل می‌دادند تا از این طریق به شاه منتقل گردد.

«سپس او (=کوروش دوم) وظایفی به آنها محول نمود، برخی به ساخت خانه‌ها، برخی بعنوان محافظ او که حکم "چشم شاه" را داشتند و کسانی که می‌بایست گزارش‌های آنان را به حضور شاه منتقل می‌کردند و سایر کسانی که هر کدام وظیفه خاصی داشتند.»^۲

آریستوتل^۳ می‌گوید: «خود شاه در شوش یا اکباتان زندگی می‌کرد. چندان در معرض دید همه مردم نبود. او در کاخ با شکوهی با دیوارهایی که از طلا و عاج پوشیده شده بود ساکن بود. این کاخ دروازه‌های زیادی داشت که توسط ستون‌هایی از یکدیگر مجزا می‌شدند و با دیوارهای بلندی تقویت می‌شدند. در آنسوی این دیوارها نگهبانان و محافظانی وجود داشتند که همه چیز را تحت کنترل داشتند. همانگونه که شاه می‌خواست و ادعا می‌کرد که باید همچون خدا همه چیز را ببیند و بشنود»^۴

دسترسی به شاه محدود بود به تعداد کمی اجازه نزدیک شدن به شاه داده می‌شد. کسانی که قصد ملاقات با شاه داشتند می‌بایستی در محل دوازده کاخ منتظر می‌ماندند و در حالیکه به برخی اشخاص مثل سیلوسون^۵ و ساموس^۶ اجازه صحبت با پادشاه داده می‌شد، دیگران این اجازه را نداشتند.

پزشکان دربار برای خدمت به پادشاه و خانواده او مجبور بودند همیشه در دربار حضور داشته باشند، اما آنان اغلب از نژاد غیر پارسی بودند. در مورد هویت قاضی‌های دربار اطلاعات

1-Hazarapatish

3 - (Hdt.I.114)

3 -Aristotle

5 - (PS.Arist.De Mundo 398a)

5 -Syloson

6 -Samos

چندانی در دست نیست. احتمالاً فعالیت آنها در دربار متفاوت با فعالیت قاضی‌های مستقر در ساتراپ‌ها بوده که می‌توانستند به اختلافات مربوط به زمین و املاک و همچنین اتهامات سیاسی رسیدگی کنند. قضات سلطنتی در سراسر امپراتوری فعال بودند، همانگونه که از سندی مربوط به الفانتین می‌توان دریافت.

« در روز دوم ماه اپیف^۱ سال بیستم و هفتم سلطنت داریوش شاه (= ۲۲ اکتبر سال ۴۹۵ ق.م) سالوا^۲ دختر کنایا^۳ و جتوما^۴ خواهرش به جهور^۵ دختر شلومام^۶ چنین گفت: ما به شما نیمی از سهمی را دادیم که قضات شاه و فرمانده لشکر، رواکا^۷ به ما دادند. در ازای نصف سهمی که به شما رسید، ما فردا نمی‌توانیم علیه شما شکایت کنیم یا در مورد آن سهم ادعایی داشته باشیم و بگوئیم آن را به شما ندادیم. برادر یا خواهر، پسر یا دختر و سایر اعضای دور و نزدیک نمی‌توانند علیه شما چنین ادعایی نمایند و اقامه دعوی کنند و هر کسی که علیه شما در رابطه با آن سهمی که به شما دادیم، طرح شکایت کند باید ۵ کرشه نقره به شما بدهد و سهم شما نیز به شما تعلق می‌گیرد.

شاهدان: [هو]^۸ سه^۸، پسر هوداویا^۹، شلومام^{۱۰}، پسر آزاریا^{۱۱}، زفانیا^{۱۲}، پسر ماک^{۱۳}، (شش شاهد وجود دارد اما اسامی آنها ناخوانا می‌باشد).^{۱۴}

۶-۴-۷- پناهندگان و خارجی‌ها

در میان بسیاری از خارجی‌هایی که در دربار و یا ساتراپی‌های مختلف امپراتوری وجود داشته‌اند برخی پناهنده بودند. برخی از این اشخاص برجسته عبارت بودند از ماراتوس^{۱۵} پادشاه اسپارت که از کشورش تبعید شده بود، حاکم سابق آتن، هیپپاس^{۱۶} که برای اقامت در دربار شوش به امپراتوری پناهنده شده بود، تمیستوکل^{۱۷}، طراح نبرد سالامیس که در سال ۴۶۹

1 -Epeiph

2 -Salluah

3 -Kenaiah

4 -Jethoma

5 -Jehour

6 -Shelomam

7 -Rauaka

8 -Hosea

9 -Hodavia

10 -Shelomam

11 -Azariah

12 -Zephaniah

13 -Makki

16 - (Cowely no. 1, Transl.porten 2011:254-255)

15 -Demaratus

16 -Hippaias

17 -Themistocles

ق.م در آتن برکنار شد و در اواخر سال ۴۶۵ ق.م به امپراتوری پارس پناهنده گردید، اوناماکریتوس^۱ یونانی که خطابه خوان خشایارشا بود و زنون^۲، تلفانس^۳ و تیموکرون^۴ که هنرمندانی بودند که در دربار پادشاهان بعدی هخامنشی حضور داشتند. پزشکان خارجی از مصر و یونان می‌آمدند. ظاهراً آماسیس، فرعون مصر، به درخواست کوروش دوم، یک چشم پزشک را به دربار او فرستاده بود. دموسید^۵ که در دربار داریوش اول حضور داشت و همسر شاه یعنی آتوسا را معالجه نمود از کروتون^۶ آمده بود. آپولونیدس^۷ در دربار اردشیر اول حضور داشت. کتریاس^۸ پزشک یونانی در دربار اردشیر دوم بود، یعنی همان جایی که پولیکراتس^۹ هم حضور داشت.

دولت هم در دربار و هم در ساتراپی‌ها به کاتبان و مترجمان بسیاری نیز نیاز داشت. اوجاهورسنت^{۱۰} مصری علاوه بر مناصب بسیاری که در دربار کمبوجیه و داریوش اول داشت همچنین بعنوان مترجم نیز خدمت می‌کرد. تیسافرنس نیز مانند کوروش صغیر، مترجمان یونانی خود را داشت. فالینوس^{۱۱} یونانی بعنوان مترجم در دربار اردشیر دوم و ملون^{۱۲} در دربار داریوش سوم خدمت می‌کردند.

ترجمه منابع ۳-۶

سرگرمی‌ها و تفریحات دربار: ضیافت و شکار

ضيافت

همانگونه که در نقش برجسته‌های پلکان کاخ خصوصی در تخت جمشید می‌بینیم، برپا کردن ضیافت یکی از مهمترین تفریحات دربار سلطنت به حساب می‌آمده است (شکل ۳-۶). این نقوش ردیف‌هایی از خدمتکاران را نشان می‌دهد که با لباسی پارسی، خوراکی‌های مختلف را در سینی‌های بزرگ و ظروف و کوزه‌ها و همچنین گوسفندانی را با خود حمل می‌کنند تا

1 -Onomacritus
2 -Zenon
3 -Telephanes
4 -Timokreon
5 -Democedes
6 -Croton
7 -Apollonides
8 -Ctesias
9 -Polycritus
10 -Udjahorresnet
11 -Phalinius
12 -Melon

پس از مراسم اهدای هدایا از شاه و میهمانان او پذیرایی باشکوهی به عمل آوردند. شیفتگی یونانیان به این نوع ضیافت‌های پارسیان را در دو متن زیر می‌توان دید.



تصویر ۶-۱۳: پلکان کاخ خصوصی داریوش

غذا خوردن با پادشاه

«خدمتکارانی که برای تهیه خوراک پادشاه در دربار خدمت می‌کردند، ابتدا می‌بایست حمام کرده و سپس لباس سفید برتن می‌کردند. آماده‌سازی خوراک معمولاً نیمی از روز به طول می‌انجامید. برخی از کسانی که برای غذا خوردن با پادشاه دعوت شده بودند، بیرون از اتاق غذا می‌خوردند و در معرض دید همگان بودند و برخی نیز در داخل اتاق غذای خود را صرف می‌کردند، اما حتی این اشخاص نیز در حضور پادشاه غذا نمی‌خوردند، بلکه در سالن پذیرایی از میهمانان دو اتاق وجود داشت که در مقابل هم قرار داشتند. میهمانان در یک اتاق و شاه در اتاق دیگر غذای خود را صرف می‌کردند. موقعیت اتاق‌ها به گونه‌ای بود که شاه می‌توانست میهمانان را هنگام صرف غذا ببیند اما میهمانان نمی‌توانستند او را ببینند. با این حال گاهی اوقات به مناسبت تعطیلات عمومی، همه میهمانان در حضور شاه و در یک سالن بزرگ غذای خود را صرف می‌کردند. گاهی شاه دستور می‌داد بزمی هم برگزار شود. معمولاً دوازده نفر

شاه را در صرف نوشیدنی همراهی می‌کردند. پس از صرف شام، خواجه‌سرایی میهمانان را برای صرف نوشیدنی به حضور شاه می‌برد و آنها می‌توانستند شاه را برای صرف نوشیدنی همراهی کنند. شراب آنها با شراب پادشاه یکی نبود و در ضمن میهمانان روی زمین می‌نشستند، درحالی‌که شاه بر روی کاناپه‌ای تکیه می‌زد که دارای پایه‌هایی از طلا بود. میهمانان پس از صرف نوشیدنی از حضور شاه مرخص می‌شدند.

شاه اغلب صبحانه و ناهار خود را به تنهایی صرف می‌کرد اما گاهی همسر و پسرانش نیز با او غذا می‌خوردند و در حین صرف شام، کنیزهایی آواز می‌خواندند به این صورت که یک نفر تکخوانی می‌کرد و دیگران با او همصدایی می‌کردند. (..) یک هزار حیوان روزانه برای پادشاه ذبح می‌شد که شامل اسب، شتر، گاو، الاغ، آهو و بسیاری حیوانات کوچکتر می‌شد. برخی پرندگان نیز مانند شترمرغ عربی، (...) غاز و خروس نیز برای تهیه خوراک استفاده می‌شد.^۱

شام پادشاه

«۴۰۰ پیمانه^۲ آرد گندم خالص

۳۰۰ پیمانه آرد درجه دو

۳۰۰ پیمانه آرد درجه سوم

در مجموع ۱۰۰۰ پیمانه آرد گندم برای شام

۲۰۰ پیمانه آرد جو خالص

۴۰۰ پیمانه آرد درجه دو

۴۰۰ پیمانه آرد درجه سوم

درمجموع ۱۰۰ پیمانه آرد جو

۲۰۰ پیمانه آرد چاودار

۱۰ پیمانه از بهترین آرد جو برای تهیه نوشیدنی

X پیمانه هل الک شده

۱۰ پیمانه جو پوست کنده

$\frac{1}{3}$ پیمانه دانه خردل

۴۰۰ گوسفند نر

1 - (Heracleides FGrH.689f2.ap.Athen.Deipnosophistae IV.145)

2 - Artabai

۱۰۰ گاو

۳۰ اسب

۴۰۰ غز پرگوش

۳۰۰ بره

۱۰۰ غاز جوان

۳۰ غزال

۱۰ پیاله^۱ (هر پیاله معادل ۱۰ پیمانه) شیر تازه

۱۰ پیاله مایه شیرین

یک تالان^۲ سیر $\frac{1}{2}$ تالان پیاز تند

یک پیمانه فیلون (نوعی میوه)

۲ منا^۳ آب فیلون

یک پیمانه زیره

یک تالان آب انار ترش

 $\frac{1}{4}$ پیمانه روغن زیره

۳ تالان کشمش سیاه

۳ مناگل اینسون

 $\frac{1}{3}$ پیمانه زیره سیاه

۱۰ پیمانه کنجد خالص

۵ پیاله گلوکز از شراب

۵ پیاله تربچه آب پز شده در آب نمک

۵ پیاله کاپر پخته شده در آب نمک که از آن سُس ترش درست می‌کنند.

۱۰ پیمانه نمک

۶ پیاله زیره اتیوپی

1 -Matrics

2 -Talent

3 -Mnai

۳۰ منا رازیانه خشک

۴ کاپتی^۱ دانه کرفس

۱۰ پیاله روغن تربانتیس

۵ پیاله روغن اکانتوس

۳ پیاله روغن بادام شیرین

۳ پیمانه بادام شیرین خشک

۵۰۰ پیاله شراب

وقتی شاه در بابل و یا در شوش بود، نیمی از شراب، شراب خرما و نیم دیگر شراب انگور بود.

۳۰۰ حجم بار چوب سبز، ۱۰۰ حجم بار چوب(قیف)، ۱۰۰ حجم عسل به وزن ۱۰ منا.

وقتی شاه در ماد بود موارد زیر را نیز توزیع می کرد:

۳ ارتاب^۲ دانه زعفران

۲ منا زعفران

که از این موارد برای تهیه نوشیدنی و صبحانه استفاده می شد.

او ۵۰۰ پیمانه آرد گندم خالص، ۱۰۰۰ پیمانه آرد جو خالص، ۱۰۰۰ پیمانه آرد جو درجه دوم، ۵۰۰ پیمانه سمیدالیس^۳، ۵۰۰ پیمانه بلغور، ۲۰,۰۰۰ پیمانه جو برای حیوانات، ۱۰,۰۰۰ حجم کاه، ۵۰,۰۰۰ حجم علوفه، ۲۰۰ پیاله روغن کنجد، ۱۰ پیاله وانیل، ۳۰ پیمانه هل خرد شده را بین سربازان توزیع کرد. این چیزهایی است که پادشاه در طول یک روز مصرف می کند.^۴

شکار

شکار کردن یکی از تفریحات سلطنتی بود که به شاه و نجیب زادگان پارس این فرصت را می داد تا توانایی تیراندازی و مهارت سوارکاری خود را تقویت کنند. شکار کردن همچنین برای آنان فرصتی را پیش می آورد که بتوانند مهارت های خود را به نمایش بگذارند. مهارت های همچون رهبری، شجاعت و قدرت. بیشتر شکارهای سلطنتی با اسب انجام می شد اما گاهی نیز با ارابه شکار می کردند. مهر معروف داریوش اول که او را در حال شکار شیر به تصویر می کشد، داریوش را سوار بر ارابه نشان می دهد (تصویر ۶-۱۴) خشایارشا نیز مهر

1 -Kapeti

2 -Artab

3 -Semidalis

2 - (polyStrat. IV3.31-32.)

مشابهی داشت. مهر خشایارشا او را در حال شکار یک جانور افسانه‌ای (شیر بالدار با شاخ و پاهای یک پرنده) به تصویر می‌کشد. این مهر دارای متنی است به این مضمون: من خشایارشا، پادشاه هستم.^۱

اگر به کتزیاس اعتماد کنیم، حق اولین شلیک یا تیراندازی از آن پادشاه بوده است. وقتی مگابیزوس در هنگام شکار اولین تیر را پرتاب کرد، این کار او خیانت قلمداد شد و به اعدام محکوم گردید و با دخالت مادر پادشاه، آمستریس^۲ او اجازه یافت زنده بماند، اما به دربار پارس تبعید شد.^۳ شکار در پارک‌های وسیعی که کاخ‌های سلطنتی را احاطه کرده بود صورت می‌گرفت. گزنفون یکی از این پارک‌ها را که مربوط به کاخ سلنا^۴ در فریگیه می‌باشد توصیف می‌کند:

«پر از حیوانات وحشی بود که او (=کوروش صغیر) هر وقت که می‌خواست خودش و اسبش را تمرین دهد برای شکار از آن استفاده می‌کرد»^۵ برای شکار به وجود سگ نیاز بود. در تصاویر مهرهای بی‌شماری که صحنه شکار را به تصویر می‌کشند، تعداد زیادی سگ دیده می‌شود. پیش از آن نیز در نقوش برجسته کاخ‌های آشوری نقش سگ‌ها را در شکار می‌توان دید اما در مورد پارس‌ها یک اثر هنری منحصر بفرد بدست ما رسیده که قدردانی پادشاه از سگ شکاری خود را در قالب یک مجسمه برنزی نشان می‌دهد. (تصویر ۶-۱۵)



تصویر ۶-۱۴: مهر داریوش اول

3 – (SXF; transl. Schmitt 1981)

2 - Amestrischc hdk hc

2 - Ctesias FGrH688F14(40)

4 - Celaenae

4 - xen.an.1.2.8

این مهر ۳/۳ سانتی متری در مصر پیدا شده است. روی این کتیبه سه زبانه‌ای وجود دارد که مضمون آن چنین می‌باشد. «من، داریوش پادشاه هستم» در این تصویر، پادشاه بر روی اربه‌ای در حال شکار شیر با تیر و کمان دیده می‌شود. در بالای صحنه شکار، تصویر اهورامزدا در گوی بالدار دیده می‌شود. در کنار صحنه نیز درختان نخل دیده می‌شوند.



تصویر ۶-۱۵: مجسمه بزرگی که در برج جنوب غربی کاخ آپادانا در تخت جمشید پیدا شد. این مجسمه از سنگ آهک ساخته شده است.

فصل هفتم: ساختار قدرت

۷-۱- ساتراپ‌ها

برای اداره چنین امپراتوری گسترده و متنوعی دو چیز ضروری بود، یکی کارآمد بودن دولت و دیگری وجود یک سیستم ارتباطی مناسب که ارتباط شاه را با سراسر امپراتوری برقرار نماید و هر دو نیاز به یک زیر ساخت عالی داشت تا برقراری ارتباط، جمع‌آوری مالیات و خراج، جابجایی مردم، ارتش و همچنین دام‌ها، و البته تقویت و امنیت تجارت بخوبی صورت گیرد. هر سرزمین یا ایالت در امپراتوری هخامنشی توسط یک ساتراپ اداره می‌شد. ساتراپ اصطلاحی بود که از واژه پارسی خشجاپاوان^۱ به معنی "محافظ قلمرو" گرفته شده بود. ساتراپ‌ها مسئول جمع‌آوری مالیات در ساتراپی خود، نظارت بر اجرای قوانین و همچنین جذب نیرو برای ارتش زمینی و دریایی بودند. کوروش دوم، سیستم ساتراپی را از بابل، جایی که اصطلاح پیهاتو^۲ به معنی والی استان‌های یابلی بود، اقتباس نموده بود. این اصطلاح در زمان هخامنشیان نیز برای توصیف فرمانداران محلی در یک ساتراپی استفاده می‌شد.

«در روز سوم ماه آرشامنو^۳ (= ۲۹ اکتبر ۵۳۹ ق.م) کوروش وارد بابل شد. [...] قبل از او پر شده بودند. زمانی که کوروش به بابلیان سلام کرد، شهر در آرامش و صلح بود. گوبارو فرماندار وی، مأموران محلی را در آنجا منصوب کرد.»^۴

در امپراتوری هخامنشی، ساتراپ‌های پارسی، معمولاً از اعضای خانواده سلطنت، بویژه برادران و پسران شاه بودند و گاهی نیز دامادها نیز به این سمت منصوب می‌شدند. ساتراپ‌ها در مرکز ایالات اقامت داشتند. کاخ ساتراپ‌ها شبیه کاخ پادشاه اما در مقیاس کوچکتر ساخته می‌شد و مانند کاخ شاه در یک محوطه فضای سبز واقع بود که ساتراپ می‌توانست در باغ اطراف کاخ به شکار و تفریح بپردازد. منابع یونانی که تاریخ پارس را روایت کرده‌اند، بیشتر بر

1-Khshchapavan

2 -Piahatu

3 -Arashamnu

4 – (NCh col.II.II.19-20)

ایالات غربی امپراتوری متمرکز بوده‌اند و بنابراین بیشتر اطلاعات ما در مورد ساتراپی‌ها از غرب آسیای صغیر می‌باشد.

۷-۱-۱- ساتراپی‌ها

موضوعی که همواره مورد بحث محققان بوده مربوط به تعداد ساتراپی‌های امپراتوری هخامنشی و اطلاعاتی است که منابع اولیه در اختیار ما می‌گذارند. این اطلاعات در مورد تعداد ساتراپی‌ها با اطلاعاتی که هرودوت ارائه می‌کند متفاوت است. کتیبه بیستون داریوش، بیست و سه ساتراپی را بعنوان سرزمین‌های تحت سلطه امپراتوری پارس معرفی می‌کند. ابتدا ساتراپی‌های مرکزی مثل پارس، بابل و ایلام را نام می‌برد و سپس سرزمین‌های غربی مانند آشور، عربستان، مصر، مردم مجاور دریا، سرزمین‌های دیگر شمال غربی (سارد و ایونیه)، سرزمین‌های شمالی شامل ایالات اطراف دریای سیاه و دریای خزر (ماد، اوراتو، کاپادوکیه، پارت) و سرانجام سرزمین‌های شرقی (دارنگیانان، آریا، خوارزم، باختر، سغدیانان، پاروپاراسانان، سکاها، ساتاگیدیا، آرخوزیا، ماکا) به ترتیب نام برده می‌شوند. در کتیبه نقش رستم شش سرزمین دیگر نیز به این لیست اضافه شده است و سه قبیله سکاها یعنی سکا‌های امیرگانی، سکا‌ها با کلاه نوک تیز و سکا‌های آن سوی دریا (دریای سیاه) را از هم متمایز می‌کند و همچنین نام سکودرا^۱ نیز اضافه شده است که به سرزمین‌های تراکیه، مقدونیه، پات و کوش یعنی لیبی و نوبیا و کاریا اشاره دارد. در کتیبه‌ای که هم در تخت جمشید و هم در کاخ داریوش در شوش کشف شده و مربوط به ساخت کانالی است که از رود نیل تا دریای سرخ حفر شد نام هند نیز ذکر شده است. این در حالی است که هرودوت نام بیست ساتراپی را در لیست خود ارائه می‌دهد و از هفتاد قوم مختلف نام می‌برد. او قوم خود یعنی دوریان‌های آسیای صغیر را حذف می‌کند. اگر چه آنها را به عنوان بخشی از ارتش خشایارشا معرفی می‌کند. وی در ساتراپی شانزدهم از ذکر هیرکانی‌ها و آرخوزیان کوتاهی می‌کند. عجیب‌تر این است که دوازده سرزمین ذکر شده در کتیبه بیستون شامل پنج ساتراپی هرودوت می‌شود. شش ایالت دیگر که در این کتیبه بصورت استان‌های جداگانه نام برده شده‌اند، در لیست هرودوت بعنوان بخشی از ساتراپی‌های دیگر معرفی می‌شوند. در کتیبه بیستون، عربستان بعنوان یکی از سرزمین‌ها ذکر شده، اما به گفته هرودوت این سرزمین مالیاتی پرداخت نمی‌کرده است. در حالیکه لیست داریوش با سرزمین‌های مرکزی امپراتوری آغاز می‌شود، لیست هرودوت با سرزمین‌های غربی یعنی ایونیه آغاز می‌گردد و سپس به استانهای شرقی اشاره

می‌کند و با هند خاتمه می‌یابد. برای توضیح این تفاوتی که بین لیست داریوش و لیست هردوت وجود دارد شاید به ناچار باید بین تقسیمات اداری امپراتوری و کشورهای مالیات دهنده تمایز قائل شویم.

بعید به نظر می‌رسد که هردوت به اطلاعات کتیبه بیستون دسترسی داشته و بنابراین اگر وی لیست خود را براساس اطلاعات دوره حیات خود تنظیم کرده باشد باید اینگونه نتیجه‌گیری کرد که در یک دوره زمانی حدود نود ساله از زمان سلطنت داریوش اول ساختار امپراتوری دستخوش تغییراتی شده است. هرگونه تلاش برای ادغام اطلاعات این منابع یعنی منابع دست اول پارسی و هردوت بعنوان منبع دست دوم با شکست مواجه خواهد شد، زیرا هماهنگی بین سرزمین‌های امپراتوری و ساتراپی‌های ذکر شده در این منابع وجود ندارد. این موضوع با بررسی لیست‌هایی که از سرزمین‌های تحت سلطه امپراتوری نام می‌برند پیچیده‌تر هم می‌شود. کتیبه داریوش در نقش رستم نام ۲۹ سرزمین، کتیبه‌ای از تخت جمشید ۲۴ سرزمین و دو کتیبه از شوش یکی ۲۳ و دیگری ۲۷ سرزمین را ذکر می‌کنند و سرانجام در کتیبه خشایارشا از تخت جمشید نام ۳۲ سرزمین برده شده است. بدلیل این اختلافات، لیست سرزمین‌های تحت سلطه امپراتوری ناقص و یا غیرقابل اعتماد شمرده می‌شود و نام برخی سرزمین‌ها مانند کیلیکیه و فریگیه هلسپونتین در برخی از این منابع حذف شده است. در نتیجه می‌توان اینگونه تفسیر کرد که این نام‌ها جنبه ایدئولوژیک داشته و واقعیت ساختار قلمروی امپراتوری را نمایندگی نمی‌کنند.

این اواخر برونو جیکوبز^۱ برای حل این مشکل طرحی را پیشنهاد داد که بر آن اساس می‌بایست ایالات امپراتوری را بصورت سلسله مراتب در نظر گرفت (جیکوبز ۲۰۱۱) جیکوبز ساتراپی‌های امپراتوری را در سه سطح قرار می‌دهد. سطح اول ساتراپی‌های بزرگ که شامل سرزمین‌هایی بودند که پیش از پیوست به امپراتوری پارس، خود تشکیلات پیچیده‌ای داشتند مانند، ماد، لیدیه، بابل، مصر، باختر و آرخوزیا، سطح دوم ساتراپی‌هایی که شامل بخش‌های بزرگی از ساتراپی‌های سطح اول به حساب می‌آمدند مانند آشور بعنوان بخشی از بابل و یا کاپادوکیه بعنوان بخشی از لیدیه، و بالاخره سطح سوم که شامل واحدهای منطقه‌ای کوچک-تری بودند، مانند میسیا بعنوان بخشی از هلسپونتین فریگیه و یا لیکیه بعنوان بخشی از کاریا. همچنین باید این نکته را هم مد نظر داشت که اندازه و وسعت ساتراپی‌ها در طول بیش از دو قرن سلطنت هخامنشیان تغییر کرده است. بعنوان مثال، ساتراپی بابل که شامل بین

1 - Bruno jacobs

النهرین و سرزمین‌های غربی رود فرات بود در اوایل سلطنت خشایارشا به ساتراپی‌های بابل و آنسوی فرات تقسیم شد.

۷-۱-۲- ساتراپی بزرگ باختر

در میان ایالات شرقی، باختر با مرکزیت زاریاسپا^۱ (باختر) به عنوان سرزمینی که پیش از فتوحات هخامنشیان دارای حکومتی بوده و توسط پادشاهی اداره می‌شده شناخته می‌شود. باختر، یک ساتراپی شرقی مهم به شمار می‌رفت و پایتخت آن یعنی شهر باختر، بخش غربی امپراتوری را به بخش شرقی آن متصل می‌نمود. این ساتراپی ثروتمند، شامل شهرهای زیادی بود و سرزمین‌های مرگیانا، سغدی، ساتراپی کوچک در بیان، قلمرو سکاها، داهای و ماساوت‌ها و احتمالاً آریا را دربر می‌گرفت و تا هندوکش و رود آمودیا امتداد داشت. ساتراپ باختر نیز مانند ساتراپ‌های مصر و هلسپونتین و فریگیه، از نزدیکان شاه بود. گفته می‌شود که بردیا توسط پدرش کوروش دوم به عنوان ساتراپ این ناحیه منصوب شده بود. در زمان داریوش اول، یک پارسی بنام ارتابانوش^۲ ساتراپ آنجا بوده است و نام او در سندی اداری مربوط به سال ۵۰۰/۴۹۹ ق.م ثبت شده است.^۳ او به احتمال زیاد برادر داریوش بوده است. برادر خشایارشا، ماسیتیس^۴ در سال ۴۷۹/۴۷۸ ق.م در ساتراپی باختر شورشی برپا نمود. او بعد از برادرش، ساتراپ باختر شده بود. پس از وی نیز پارسی دیگری بنام ارتابانوش جانشین او شد. نام این شخص نیز نشان می‌دهد که از اعضای خانواده سلطنت بوده است. در زمان پادشاهان بعدی، شخصی بنام اخاموزدا^۵ که زیر نظر اردشیر سوم کار می‌کرد، ساتراپ باختر بود و بالاخره آخرین ساتراپ باختر، بسوس^۶ هخامنشی بوده که پس از مرگ داریوش سوم، با عنوان اردشیر پنجم اعلام پادشاهی نمود. ساتراپی باختر به همراه سغدی در برابر اسکندر سوم شدیداً مقاومت کرد. اسناد آرامی از باختر که اخیراً منتشر شده و متعلق به اواخر دوره سلطنت هخامنشیان، از اردشیر سوم تا پایان عمر امپراتوری می‌باشد، وجود یک سیستم اداری مناسب و ساختار منظم سلسله مراتب قدرت را در این ساتراپی گواهی می‌دهد. در ایالت خوارزم که در مرز شمال غربی باختر تا دریاچه آرال واقع بوده، کاخی به سبک هخامنشی پیدا شده است که امکان دارد محل سکونت ساتراپ پارسی آنجا بوده باشد. هرچند که احتمال دارد محل استقرار یک حاکم خوارزمی بوده که کاخ او از معماری سبک هخامنشی الگو گرفته است. در

1 -Zariaspa

2-Artabanus

3 – (pf1287)

4 -Masitis

5-Akhmavazda

6 -Bessus

مرکز ساتراپی درانگیان^۱ یعنی زرانکا^۲ نیز که امروزه دهانه گلن نامیده می‌شود بقایای ساختمان‌های اداری دوره هخامنشی کشف شده که احتمالاً متعلق به ساتراپ محلی آنجا بوده است.

۷-۱-۳- وضعیت نواحی قفقاز و تراکیه

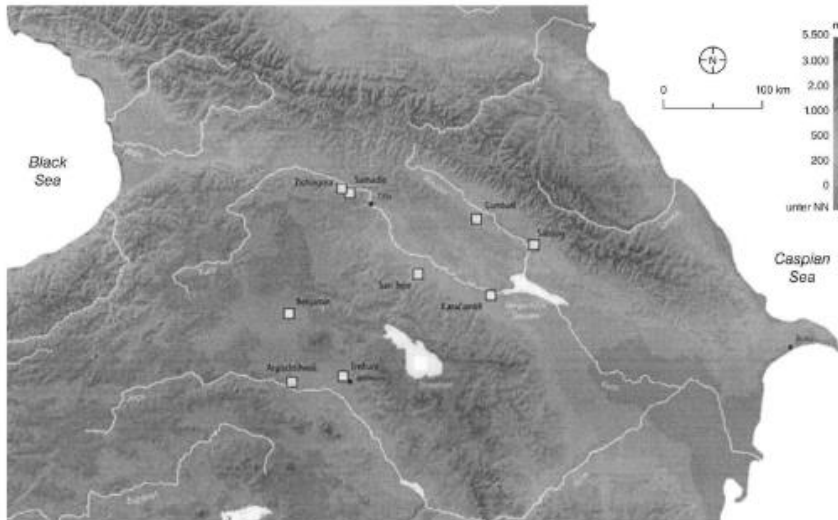
تحقیقات اخیر در مورد تراکیه و کاوش‌های باستانی در منطقه قفقاز، مناطق حاشیه امپراتوری را روشن‌تر ساخته است. (نقشه ۷-۱) این دو سرزمین، در جریان حملات داریوش اول به سکاها در سال ۵۱۳/۵۱۲ ق.م تحت کنترل و سلطه هخامنشیان درآمدند. دیدگاه رایج در مورد هخامنشیان این است که آنان تمام سرزمین‌های بین دانوب در غرب و قفقاز در شرق را تحت سلطه خود در آوردند. در دوره‌های کوتاهی نیز مناطقی فراتر از این محدوده در گستره امپراتوری هخامنشی گنجانده شد، اما پس از مدتی از دست رفت. دانشمندان سرزمین قفقاز را شامل کلچس^۳ و مناطق اطراف تا کوه‌های قفقاز می‌دانند، در حالیکه هرودوت این سرزمین را کوچک‌تر معرفی کرده است. برونو جیکوبز، کلچس را بعنوان یک ساتراپی کوچک در زیر چتر ساتراپی ارمنستان طبقه‌بندی می‌کند. در مورد ایبریا^۴، شواهد یونانی و قرون وسطایی مربوط به این منطقه نشان می‌دهد که هیچ مدرکی مبنی بر وجود یک پادشاهی ایبری در قرن سوم پیش از میلاد وجود ندارد. بنابراین می‌توان ادعا نمود که به جز شهرهای یونانی در منطقه دریای سیاه هیچ نوع دولت یا حکومت محلی در زمان اشغال قفقاز توسط پارسیان هخامنشی، در آنجا وجود نداشته است. از نظر باستان شناختی حضور پارسیان در این مناطق بخصوص در ایبریا تأثیرات قابل توجهی داشته و شاید بتوان گفت از نظر سیاسی و فرهنگی شدت این مناطق را تحت تأثیر قرار داده است. هخامنشیان تا پایان دوره سلطنت خود، کنترل این نواحی را در دست داشتند.

1-Drangiana

2 -Zranka

3 -Colches

4 -Iberia



نقشه ۷-۱: نقشه پیشروی قلمرو هخامنشیان در ناحیه قفقاز

کاوش‌های اخیر در منطقه قفقاز آگاهی ما را نسبت به نحوه اداره این سرزمین توسط هخامنشیان افزایش داده است. در منطقه‌ای بنام کرجامیرلی^۱ در آذربایجان بقایای کاخ‌ها و ساختمان‌هایی کشف شده که طراحی آنها با سالن‌های ستون‌دار هخامنشی مشابهت دارد. پایه ستون‌ها به شکل ناقوس با برگه‌ایی عمودی تراشیده شده است. ظروف سفالی و یک جام شیشه‌ای یافت شده در آنجا قدمت آن را به دوره هخامنشیان می‌رساند. در ایدال تپه^۲ چندین بنا به سبک هخامنشی کشف شده است. از جمله یک دروازه ورودی به سبک هخامنشی که دسترسی به ساختمان دیگری را میسر می‌ساخت. در حفاریات دیگر، یک دیوار به طول چهل متر کشف شد که سبک جالبی دارد. از آنجا که ساخت چنین بناهایی در این منطقه سابقه نداشته، می‌توان گفت کنترل هخامنشیان بر این ناحیه باعث پیشرفت چشمگیری در معماری این سرزمین شده است. نقشه ساختمان دروازه کشف شده در کرجامیرلی آذربایجان با طرح کاخ سه دروازه تخت جمشید یکسان است و با توجه به اینکه ساخت این کاخ توسط خشایارشاى اول شروع شد و توسط اردشیر اول به پایان رسید، باستان شناسان تاریخ ساخت این بنای مشابه در کرجامیرلی آذربایجان را قرن پنجم پیش از میلاد می‌دانند. (تصویر ۷-۱)

1 -Karajamirli

2 -Ideal Tepe

ایدال تپه و قربان تپه در کنار ساری تپه^۱ سه بنای کشف شده در این منطقه می‌باشند که سبک هخامنشی دارند. ساری تپه در حدود هفتاد کیلومتری جنوب غربی گمباتی^۲ است، جایی که بخشی از یک بنای هخامنشی در دهه ۱۹۵۰ میلادی کشف شد، هرچند که بخش زیادی از آن در اثر همجواری با رودخانه تخریب شده است. این اقامت‌گاه‌ها پس از مبارزات داریوش در منطقه دریای سیاه تأسیس شدند.

محققان، تراکیه را به همراه مقدونیه بعنوان یک ساترپی کوچک و بخشی از ساترپی بزرگ لیدی به شمار می‌آورند. ساکنان این ساترپی، اسکودرا^۳ (تراکیایی)، سکا‌های آنسوی دریا که با نام گت‌ها^۴ شناخته می‌شدند و یونا تاکابارا^۵ (ایونی‌هایی با کلاه سپر مانند) بودند. شهر فیلیپوپولیس^۶ بعنوان مرکز ساترپی شناخته شده است. هرودوت از تراکیه‌ای‌های آسیایی اما نه از تراکیه‌ای‌های اروپایی، در لیست خراج‌گذاران امپراتوری نام می‌برد. تراکیه‌ای‌ها، مقدونیان، کلشی‌ها و همسایگان آنها موظف به ارائه خدمات نظامی به امپراتوری بودند. در لیست سرزمین‌های داریوش و خشایارشا به تراکیه‌ای‌های اروپایی اشاره شده است. در میان هدیه آورندگان در نقش برجسته‌های کاخ آپادانای تخت جمشید تراکیه‌ای‌های اروپایی و آسیایی را می‌توان دید. هر دو منطقه غرب و شرق دریای سیاه بطور همزمان تحت سلطه پارسیان درآمد. هر دوی این مناطق هرچند که از نظر سیاسی در مراحل اولیه توسعه بودند اما پارسیان با فتح این مناطق به منابع طبیعی عظیمی دست یافتند. می‌توان گفت آن دسته از سرزمین‌های تسخیر شده توسط امپراتوری پارس که پیش از آنکه تبدیل به یک ساترپی هخامنشی شوند دارای یک سازمان سیاسی و اداری کارآمد بودند، بصورت حکومت‌های نیمه مستقل به حیات خود در امپراتوری هخامنشی ادامه دادند و آن دسته که از توسعه سیاسی کمتری برخوردار بودند، در ساترپی‌های دیگر ادغام شدند.

1 - Saritepe

2 - Gumbati

3 - Skudra

4 - Getae

5 - Yauna takbara

6 - Philipopolis



تصویر: ۷-۱: عکسی از سایت باستان‌شناسی کاخ هخامنشی در نزدیکی کرجمیرلی آذربایجان

بدنبال عقب‌نشینی پارسیان از اروپا پس از سال ۴۹۷/۴۹۸ ق.م، پادشاهی مستقلی بنام پادشاهی اودریسیان^۱ در تراکیه بوجود آمد. مطالعه آثار باستانی تراکیه، الگوبرداری از شاهان هخامنشی را به خوبی نشان می‌دهد. کوزه‌ها، ظروف و حتی ریتون‌ها از هنر هخامنشی الگوبرداری شده است. با این حال این اشیاء توسط هنرمندان یونانی و یا بومی تولید می‌شد. هخامنشیان در همه زمینه‌های هنری و حتی شکل زندگی درباری، الگوی ساکنان تراکیه بودند. از آنجا که روابط دیپلماتیک تراکیه‌ای‌ها با هخامنشیان پس از سال ۴۷۹/۴۷۸ ق.م نیز ادامه داشته، ارتباط با دربار هخامنشیان نیز با استقبال همراه بوده است. پادشاهان اودریسی نیز مانند پادشاهان پارس از سیستم هدایا استفاده می‌کردند و همان ترتیب سلسله مراتب درباری شاهان پارس را اقتباس نمودند.

1 -Odryasian

متن تکمیلی ۱-۷

هنر بومی - هخامنشی

مطالعه و بررسی آثار هنری تراکیه و پادشاهی اودریسی ما را به سمت هنر بومی هخامنشی سوق می‌دهد، که از هنر هخامنشی متمایز است. هنر هخامنشی یا هنر دربار سلطنتی پارس را در معماری، تالارهای ستون‌دار، نمایش سبک لباس پارسی، همچنین در جواهرات، اسلحه و ظروف مورد استفاده در جشن‌ها و ضیافت‌ها می‌توان دید، اما هنر بومی - هخامنشی آثار هنری را توصیف می‌کند که ضمن اقتباس و الگوبرداری از سبک هنری هخامنشی با هنر بومی این سرزمین سازگار شده است. این نوع هنر را می‌توان در سایر ساترپی‌ها نیز مشاهده کرد، بخصوص در مناطق غربی آسیای صغیر که صنعتگران و سنگ‌تراشان یونانی حضور داشتند. حضور اشراف پارس در مراکز ساترپی بدون شک نقش مهمی در انتقال کالاهای و آثار هنری اصیل پارسی به هنرمندان بومی داشته است. یکی از این نمونه‌های خارق‌العاده تخته سنگ مرمری است که در نزدیکی تپه موسیون^۱ در آتن پیدا شده است که در دو طبقه نقوش هخامنشی را به تصویر می‌کشد، هرچند که این کار کاملاً یونانی است. (تصویر ۷-۲) در بالا، یک مرد ریش‌دار نشان داده شده است که لباس پارسی برتن دارد و دو جانور افسانه‌ای را از شاخ آنها نگه داشته است. بنظر می‌رسد این نقش اقتباسی از تصویر قهرمان سلطنتی است که در دروازه تالار صد ستون در تخت جمشید و همچنین در مهرهای بدست آمده از تخت جمشید دیده می‌شود. ردیف پائین، شیری را نشان می‌دهد که به یک گوزن حمله می‌کند، صحنه‌ای که نبرد شیر و گاو را در تخت جمشید بیاد می‌آورد. در منطقه مرزی شمال شرقی امپراتوری در کوههای آلتالی^۲ نمونه‌های منحصر بفردی از هنر هخامنشی کشف شده است. یکی از این نمونه‌ها فرشی است که سوارکارانی را به تصویر می‌کشد. برخی بر اسب سوارند و برخی در کنار اسب خود پیاده راه می‌روند (تصویر ۷-۳) آنها را با نقش سوارکاران تخت جمشید مقایسه کرده‌اند. یکی دیگر از این نمونه‌ها پارچه دیگری است که پارچه زین اسب می‌باشد و ردیف‌هایی از شیر را مشابه نقش برجسته‌های تخت جمشید به تصویر کشیده است. گرچه این نقوش مربوط به هخامنشیان است اما توسط هنرمندان و صنعتگران بومی بافته شده است. نمونه دیگر پارچه‌ایست که تصویر روی آن زنانی را دو به دو نشان می‌دهد که یکی از آنها که بلندتر است تاجی بر سر دارد اما هر دو لباس بلند پارسی پوشیده‌اند و بین آنها عودسوزی قرار دارد. (تصویر ۷-۴)

1 -Mouseion

2 -Altai



تصویر ۷-۲: تخته سنگ مرمر از آتن، این نقش برجسته، صحنه‌ای از قهرمان سلطنتی را در ردیف بالا به تصویر می‌کشد که با لباس پارسی با دو شیر افسانه‌ای بالدار و شاخ‌دار مبارزه می‌کند و در ردیف پایین، یک شیر در حال کشتن یک گوزن است.



تصویر ۷-۳: فرش پشمی از پازیریک. این قدیمی‌ترین فرش باقی مانده در جهان است که مربوط به قرن پنجم یا چهارم پیش از میلاد می‌باشد. تصویر روی این فرش ۲۸ سوارکار را نشان می‌دهد که سواره و یا پیاده در کنار اسب‌های خود دیده می‌شوند. دیویداستروناخ^۱ معتقد است که این تعداد ممکن است اتفاقی نبوده و نشان دهنده تعداد ایالات امپراتوری پارس بوده باشد.

1 -David Stronach



(الف)



(ب)

تصویر ۷-۴:

الف) پارچه زین پارسی، فرهنگ پازیریک
 ب) جزئیات پارچه زین پازیریک که دو زن را با لباس پارسی نشان می‌دهد.
 زن قد بلند تاج و روبندی دارد که از پشت آویزان است. زن کوتاه قد فقط یک تاج دارد و مدل موهایش به سبک معمول زنان پارسی می‌باشد.

۷-۲- اداره امپراتوری**۷-۲-۱- مکاتبات دربار**

ارتباط پادشاه با ساتراپ‌ها و مقامات عالی رتبه اداری از طریق نامه نگاری صورت می‌گرفت. فرمان‌های شاه از طریق این مقامات در ساتراپی‌ها به اجرا گذاشته می‌شد. این مکاتبات به خط آرامی که زبان و خط رایج امپراتوری بود صورت می‌گرفت. در ساتراپی‌ها، این فرمان‌ها به زبان بومی ترجمه می‌شد در اختیار مقامات اجرایی قرار می‌گرفت. این عمل مستلزم آن بود که کاتبان و مترجمان حداقل به دو زبان یا خط تسلط داشته باشند. این واقعیت را به خوبی می‌توان در متون تخت جمشید مشاهده نمود. در این متون، مقدار جیره روزانه مردان بابلی بیشتر بر روی پوست نوشته شده تا بر روی لوحه‌های گلی، که نشان از بکار بردن خط آرامی است. اینکه آیا پادشاه خود سواد خواندن و نوشتن داشته یا نه، پرسشی است که هنوز بی‌جواب مانده است، اما چیزی که برای ما آشکار است این است که پادشاه دستورات خود را به کاتب یا کاتبان دیکته می‌کرده و آنها می‌نوشتند. نامه‌ها نیز با صدای بلند برای او خوانده می‌شد. همانطور که در مورد فرمان کوروش دوم در رابطه با بازسازی معبد اورشلیم دیدیم، به احتمال زیاد نسخه‌هایی از مکاتبات دربار و فرمان‌های شاهی در بایگانی کاخ پادشاه نگهداری می‌شده است. در کتاب عزرا (از کتب یهودیان) نقل شده است که مخالفان بازسازی معبد اورشلیم، نامه‌ای به زبان آرامی نوشتند تا نگرانی خود را از بازسازی دیوارهای شهر توسط یهودیان ابراز کنند (عزرا ۴: ۷) در آن زمان اردشیر با این جملات پاسخ داد: « نامه‌ای که شما برای ما فرستادید، ترجمه و در حضور من خوانده شد. من دستوری صادر کردم و بررسی شد و مشخص گردید که این شهر سابقه طولانی طغیان علیه پادشاهان حاکم بر آنسوی فرات را دارد. اکنون به این مردان دستور دهید که کار را متوقف کنند و تا زمانی که من دستور نداده‌ام این شهر دوباره ساخته نخواهد شد.» (عزرا ۴: ۲۱-۱۸)

نامه داریوش اول به فرماندارش در مگنزیآ^۱، یعنی گاداتس^۲ توجه شاه نسبت به خدایان محلی و احترام به آنان را به خوبی نشان می‌دهد. این نامه، بر روی تخته سنگی مرمرین به زبان یونانی نوشته شده است. با این حال گفته می‌شود که متن اصلی آن باید به خط آرامی نوشته شده باشد. با این حال اصالت این نامه نزد دانشمندان، محل اختلاف است و نسخه یافت شده مربوط به قرن دوم میلادی می‌باشد.

«شاه شاهان، داریوش، پسر هیشتاسپ، به گاداتس، بنده‌اش، چنین می‌گوید: دریافته‌ام که کاملاً از دستورات من فرمان نمی‌بری. از اینکه در سرزمین من به کشت و کار می‌پردازی و نهال درختان میوه را از دیار آن سوی فرات برده و سرزمین‌های غربی آسیا می‌نشانی، اراده‌ات را می‌ستایم. از این رو پاداش بزرگی نزد خدایان شاهی خواهی داشت، اما چون علایق دینی مرا سبک می‌شماری، گوشه‌ای از خشم شاه را به تو نشان خواهم داد مگر آنکه خود را اصلاح کنی، زیرا کشاورزانی که وقف آپولو هستند، با جگزار تو گردیده‌اند و به فرمان تو زمینی را شخم زده‌اند که مقدس نیست. تو تلقی نیاکان مرا نسبت به خدایی که به پارسیان راستی [...] را آموخته، نادیده انگاشته‌ای»^۳

ترجمه منابع ۷-۱

مکاتبات آرشام و اخماوزدا

الف: مکاتبات آرشام

اداره هر ساتراپی تحت نظارت قدرت مرکزی صورت می‌گرفت. در بسیاری از موارد، سیستم اداری موجود در سرزمین‌هایی که تبدیل به ساتراپی‌های قلمرو هخامنشی شدند کماکان ادامه پیدا کرد، همانگونه که در مورد مصر، بابل و لیدیه مشاهده می‌شود. در سایر موارد، سیستم اداری جدیدی توسط هخامنشیان برای اداره ساتراپی‌ها در نظر گرفته شد. اما زبان و خط آرامی، زبان نوشتاری رایجی بود که در سراسر امپراتوری در مکاتبات مورد استفاده قرار می‌گرفت. بخشی از این مکاتبات که شامل نامه‌های آرشام، ساتراپ مصر بوده، در کیسه‌ای چرمی پیدا شده است. هر چند مکان پیدا شدن این نامه‌ها مشخص نیست اما باید در مصر پیدا شده باشند، چون آرشام در خارج از سرزمین پارس و در مصر اقامت داشته و از طریق این نامه‌ها با مقامات و مأموران خود در ساتراپی مصر ارتباط برقرار می‌کرده است. همه این

1 - Magensia

2 - Gadetes

3 - (Meiggs and Lewis 1988:20-22, no.12; transl. Fornara 1983:37, no.35)

نامه ها، شامل دستورالعمل‌هایی است که به مقامات ابلاغ شده است. موضوع این نامه‌ها مربوط به املاک سلطنتی در مصر و اداره آنهاست. گرچه نامه‌ها هیچ تاریخی ندارند، اما برخی از آنها مربوط به دوره‌ای ما بین سالهای ۵۱۴/۵۱۵ تا ۴۰۸/۴۰۷ پیش از میلاد و برخی نیز مربوط به ۴۰۸/۴۰۷ تا ۴۰۰ پیش از میلاد می‌باشند.

متن ۱:

«از آرشام به اردوان^۱»

من سلام می‌فرستم به خدمتگزارم اهاپی^۲ که پیش تر در مصر علیا و سفلی خدمت می‌کرد. پسامشک^۳ پسر اهاپی که اکنون به جای او در قلمروی من در مصر سفلی و علیا خدمت می‌کند از من خواست که آن کمک مالی را که از طرف شاه و من به اهاپی داده شده بود را با خود به مصر ببرد. به پسامشک، پسر او اجازه دهید این هدایا را با خود به مصر ببرد. از سمت آرشام به طرف اردوان که در مصر است. در مورد کمک اهدایی به اهاپی مأموری که [...]^۴

متن ۲:

«از آرشام به اردوان»

من به تو سلام و درود می‌فرستم.

اکنون شخصی بنام پسامشک پسر اهاپی، بنده من، در اینجا شکایت کرده است. او چنین می‌گوید: هنگامی که من نزد اربابم می‌آمدم، بردگان اهاپی، پدر من، مرا [...] به سمت اربابم دنبال [...] بنام‌های پسامشک هاسی [پسر ...] ، [... پسر ...] ، اهاپی پسر [...] ، [...] پسر پسامشک، [...] ، [...] پاشوباستی پسر هور، [...] پسر [...] . [...] پسر واپرمای، [...] پسر [...] ، همه این هشت نفر اموال مرا گرفتند و از نزد من گریختند. اکنون، سرورم اجازه دهد نامه‌ای برای اردوان فرستاده شود. تا آن برده‌ها را نزد او ببرم تا مجازات شوند. اکنون آرشام چنین می‌گوید: آن پسامشک هاسی و دستیارانش، بردگان اهاپی که پسامشک آنها را به حضور تو می‌آورد، تو دستوری صادر کن که آنچه پسامشک در مورد آنان تعیین می‌کند انجام گردد.^۵

(ب) نامه‌های اخماوزدا از باختر

1-Artarvan

2-Ahhapi

3-Psamshek

4 - (Driver no z. transl. after porten and yardeni 1986 :104.a64)

5- (Driver no.3.transl. fortien and yardeni 1986 :102.a6.3)

این مکاتبات، شامل ۳۰ سند نوشته شده به زبان آرامی بر روی چرم و ۱۸ نوشته حک شده بر روی چوب می‌باشند. این اسناد از مکان‌های مختلف و از بازارهای عتیقه‌فروشی جمع‌آوری شده‌اند. محل اصلی کشف آنها مشخص نیست، اما تصور می‌شود که یا از بین-النهرین و آسیای میانه و یا از باختر بدست آمده باشند. همه این اسناد مربوط به دوره پادشاهی اردشیر سوم تا هفتمین سال سلطنت اسکندر می‌باشند. بسیاری از این نامه‌ها خطاب به فرماندار شهر خلمی^۱ بنام باگوانت^۲ می‌باشند. این نامه‌ها احتمالاً دست‌نویس‌هایی بودند که بعد می‌بایست نسخه‌برداری می‌شدند. این به آن معنی است که آنها حتماً به بایگانی ساتراپ باختر تعلق داشتند و بعنوان اسناد اداری نگهداری می‌شدند.

متن ۱: الف

از اخماوزدا به باگوانت

اینک وهووا خسو^۳ پسر چیترا بازان^۴ چنین می‌گوید:

"من قبلاً به سرورم اخماوزدا در مورد باگوانت و مأمورانش شکایت کردم که چگونه آنها چیزها را از شتربانیان افراد من برداشته‌اند. آنها پس از حمله و غارت اموال آنان، شتربانیان را که موظف به پرداخت مالیات نیستند مجبور به پرداخت مالیات کردند و اجازه ندادند از شتر پادشاه محافظت نمایند. در نتیجه(؟) در میان شترهای شاه رخ خواهد داد. بنابراین سرورم را آگاه می‌کنم که پس از آن، باگوانت توسط ارباب من مورد بازجویی قرار گرفت. در این میان، قبل از صدور تصمیم برای او، همان باگوانت به خلمی رفت. دوباره به سرورم شکایت کردم. پس از آن پیغامی برای باگوانت فرستاده شد و به او دستور داده شد که آن افراد، شتربانیان بازداشت شده را آزاد کرده و آنچه از آنان گرفته شده به آنان بازگردانده شود. باگوانت حاضر به آزادی این افراد نشد. دوباره به سرورم شکایت کردم، پس از آن از طرف دربار افرادی خاص مأمور شدند و شتربانیان را آزاد نمودند و ممنوعیتی برای باگوانت صادر کردند. سرانجام پس از منع ممنوعیت از آنجا که آنان شکایت نمودند، باگوانت و اهوراداتا، مسئول افرادش، یک گاوتر، دو الاغ، ۳۴ گوسفند را از شتربانیان گرفتند و علاوه بر این هزینه‌های دیگری نیز بر آنان تحمیل نمودند. اگر سرور من، اخماوزدا صلاح می‌داند این موضوع را به نفع من در نظر بگیرد و از من حمایت کند."

1 -Khulmi

2 -Bagavant

3 -Vahurakhshu

4 -Chitrabazana

اکنون چون شما این افراد را غارت می‌کنید و برخلاف خواست من آنان را زندانی می‌کنید وقتی نزد من بیائید بازجویی خواهید شد. اما اکنون آنچه را گرفته‌اید بازگردانید. و بیش از چیزی که باید بپردازند از آنان نگیرید. همچنین آن مردان شتربان را آزاد کنید تا کارهای خود را انجام دهند. آنها را به پرداخت مالیاتی که موظف به پرداخت آن نیستند مجبور نکنید. دبیر هاشاوخشو^۱ از این دستور آگاه است.

به باگوانت [...] و مأمورانش که در شهر خلمی هستند.

.... از مارششوان، سال ششم سلطنت اردشیر پادشاه، در مورد مالیات.^۲

متن ۲:

«از اخماوزدا به باگوانت

در مورد آنچه برای من فرستادی و گفتی:

پیامی از طرف تو برای من فرستاده شد تا دستور ساخت دیوار و خندق اطراف شهر نیکشاپایا^۳ را بدهم. متعاقباً من زمانی تعیین کردم و نیروها را جمع کردم. مأموران و سایر مقامات شهر نزد من آمدند و چنین گفتند: محصول برای برداشت آماده است، اما ملخ‌های بسیاری به محصولات هجوم آورده‌اند، اگر ما این دیوار را بسازیم، ملخ، آفتی که در شهر است افزایش خواهد یافت و باعث مشکلاتی خواهد شد. نمی‌توانم آنها را نادیده بگیرم. در مورد موضوع دیگری که در پیام خود به من ابلاغ نمودید [...] هیأتی که از جانب شما منصوب گردید، آنها را آزاد نمودند تا به کار خود ادامه دهند. زمانی که ملخ‌ها اجازه دادند محصول برداشت گردد، آن وقت دیوار و خندق ساخته خواهد شد. دایزاکا^۴ مسئول این دستور می‌باشد. نسخه: به [...] باگوانت که در خلمی است.

در روز سوم سیوان، سال یازدهم سلطنت اردشیر پادشاه، در مورد نیکشاپایا^۵

۷-۲-۲- مالیات و خراج

پادشاه از طریق ساتراپ‌ها، خراج سرزمین‌های امپراتوری را جمع‌آوری می‌نمود. در پارسی باستان کلمه "باج" برای این منظور به کار می‌رفته که به معنای سهم پادشاه بوده است. تصور می‌شود که این سیستم در دوران پادشاهی داریوش اول راه اندازی شده و یا حداقل در این دوران دستخوش تغییراتی شده است، زیرا پیش از آن در دوران کوروش دوم و

1 -Hashavakhshu

2 - (Khalili .A,Naveh and Shaked 2012:69-70)

3 -Nikhshapaya

4 -Daizaka

5 - (Khalili A4. Transl.Naveh and Shaked 2012:96-97)

کمبوجیه دوم نیز خراج جمع آوری می شده است. هرودوت مبلغ خراج پرداختی بیست ساتراپی امپراتوری را در زمان داریوش اول ذکر کرده است که عمدتاً بصورت نقره پرداخت می شده است.^۱ این خراج بصورت سالانه پرداخت می شد و بالغ بر ۴۵۶۰ تالان بوده است. در مورد معیارهای تعیین میزان پرداخت مالیات هر سرزمین امپراتوری اطلاعات اندکی داریم. به احتمال زیاد باید بین پرداخت هایی که به شاه صورت می گرفت و پرداخت هایی که به ساتراپ صورت می گرفت تفاوت قائل شویم. مالیاتی که به شهرها پرداخت می شده طبعاً بیشتر بوده است. در مورد بابل شواهدی از این پرداخت ها موجود می باشد:

«در روز پانزدهم آراشامنو^۲، سال دوم سلطنت کمبوجیه (=۲۳ اکتبر ۵۲۸ ق.م) پادشاه بابل، پادشاه سرزمین ها، زریا^۳ پسر نانارش^۴ و آرادبل^۵ پسر شاروئین^۶، گاوها و بزها و گوسفندهای بانوی اوروک (=بیزد بانوی ایشتر)،^۷ ۱۰۰ میش و بره و ۲۰۰ راس گوسفند و بز با خود آورده و در روز بیست و هشتم آراشامنو بدستور پارناک^۸ در آنجا حاضر کنند و آنها را برای تهیه خوراک پادشاه در قصری که در آبانو^۹ (جنوب اوروک) دست آماده نمایند. اگر آنها ۲۰۰ گوسفند و بز را در روز بیست و هشتم آراشامنو نیاورند و آنها را در کاخ واقع در آبانو حاضر نسازند، مجازات پادشاه را متحمل خواهند شد. (شاهدان، دبیر، مکان، تاریخ)»^۹

در مکاتبات اخماوزدا نیز چنانکه دیدیم به پرداخت مالیات زمین به ساتراپ اشاره شده است. (نگاه کنید به متن ۲) یکی از نامه های آراشام خطاب به ناختر^{۱۰}، کنزاسیرما^{۱۱} و همکارانش شاهد دیگری از این پرداخت ها می باشد که مربوط به اواخر قرن پنجم پیش از میلاد است.

«اکنون آزشام چنین می گوید: اینگونه باشد که پتوسیری^{۱۲} در پیغامی که برای من فرستاده گفته است که پدرش، بنام پامون^{۱۳} در جریان نا آرامی های مصر از بین رفته و زمین او که ظرفیت ۳۰ حجم بذر را داشته. به حال خود رها شده است، پس این زمین را به

1 – (Hdt.III.89_97)

2 - Arahshamnu

3 - Zeriya

4 - Nanaeresh

5 - Arad Bel

6 - Sharrukin

7 - Parnaka

8 - Abanu

9 - (Transl. after kuhrt 2010:711.no. 24)

10 - Nakhtur

11 - Kenzasrim

12 - Petosiri

13 - Pamun

پتوسیری واگذار می کنم، به او خبر دهید و اجازه دهید مالکیت آن زمین را بدست آورد و همانگونه که پدرش مالیات زمین را به من می پرداخت او نیز بپردازد.»^۱

۷-۲-۳- اداره تخت جمشید

در حالیکه هروودوت تاکید می کند که ایالت پارس از پرداخت مالیات معاف بوده اما متون موجود در بایگانی تخت جمشید خلاف این نکته را ثابت می کنند. در زمان داریوش اول، مدیر ارشد، عموی او پارناک بود که پیش از این در سند قبلی به وی بعنوان مدیر ارشد در دوران کمبوجیه اشاره شده بود. وی بعنوان رئیس دربار، روزانه نود لیتر شراب یا آبجو و دو گوسفند بعنوان سهمیه دریافت می کرد. او نیز مانند همه اعضای دربار و مدیران کاخ، مهر مخصوص خود را داشت که حاوی نام او به خط آرامی بود. هنگامی که این مهر گم شد او دستورات خود را با این توضیح حاشیه نویسی می کرد.

«(..) مهر قبلی من، مفقود شده است. و این مهر جایگزین آن می گردد. اکنون این مهر من است که بر این سند زده می شود.»^۲

این مهر جدید دارای نوشته ای آرامی از پارناک پسر آرشام بود. (تصویر ۷-۵) پارناک دستورات خود را برای زیردستانش به پارسی صادر می کرد و کاتبان وی آنها را به ایلامی در نامه هایی یادداشت می کردند:

« به رئیس گاو داری هارنا^۳ بگوئید پارناک چنین می گوید: شوریارا^۴ رئیس کارگران در شالیر^۵(مکان) با من صحبت کرد و گفت. گاوهایی که برای آنها ۶۰۰ پیمان شاهی غلات اختصاص می دهیم موجود نمی باشد. اکنون تو ۳۰ راس گاو برای شودیارا بفرست که از این تعداد، ۲۰ راس را در گروه کارهایی که برای آنها ۶۰۰ پیمان شاهی غلات اختصاص می دهد نگه دارد و ۱۰ راس را در مرتع نگهداری کند. (؟) ماه نهم، سال هیجدهم (=داریوش اول) این متن را کرکیش^۶ نوشت، مارازا^۷ این پیام را منتقل نمود.»^۸

5 - (Driver no.8, transl. After porten and yardeni 1986: 118:II.3-6)

1 - (Pf 2067)

3 - Harrena

4 - Shuddayauda

5 - Shalir

6 - Karkish

7 - Maraza

7 - (pf1792)



تصویر ۷-۵: مهر پارناک^۱ تصویر این مهر، قهرمان سلطنتی را نشان می دهد که با دو شیر می جنگد. در کتیبه آرامی مهر نوشته شده: مهر پارناک پسر آرشام.

۷-۲-۴- جاده های شاهي

یکی از بزرگترین دستاوردهای حکومت پارسیان توسعه سیستم راهها بود. (نقشه ۷-۲) در دوره هخامنشی با الگوبرداری از جاده آشوری که از بابل به شمال در امتداد رود فرات منتهی می شد و سپس به غرب، به سمت سارد می چرخید، شاهد ایجاد شبکه ای از راه های سلطنتی هستیم که نه تنها از جنوب به شمال، بلکه از غرب به شرق نیز امتداد می یافت. مسیر شرقی از اکباتان، پایتخت پیشین مادها می گذشت و به مارگیانا و باختر می رسید و تا هند ادامه داشت. یک متن بابلی مربوط به دوران سلطنت کوروش دوم توسعه جاده شاهی در نزدیکی سیپار را گزارش می دهد:

«اندازه گیری جاده سلطنتی در فاصله پنجاهم از مکان تیلگوبی^۲ در ورودی معبد شاماش، توسط اوبالیت^۳ انجام شد. سیپار، شانگو^۴، روز هفتم تبتو^۵، سال هشتم سلطنت کوروش، شاه بابل، شاه سرزمین ها. ۴۴۰۰ ذراع از فاصله پنجاهم شاماش شومالیر^۶ پسر نبوشومیدین^۷ از فرزندان ایلی مردوک^۸ تا مرز قلمروی شاماش، مرز سرزمین هومائیان^۹، ۸۸ طناب اندازه گیری، ۲۶ درخت خرما که نبواپلایدین^{۱۰} از شاماش شومیدین^{۱۱} دریافت کرد.»^{۱۲}

8 - (pfs16)

2 - Tilgubbi

3 - Ubalit

4 - Shangu

5 - ebetu

6 - Shamashshumlish

7 - Nabushumiddin

8 - Ileimaraduk

9 - Hummaeans

10 - Nabupplaidin

11 - Shamash Shumidin

12 - (BM 79746 ,Transl. Kuhrt 2010:710.no .22)

هرودوت که فقط از جاده سلطنتی شوش به سارد مطلع بوده، چنین گفته که اگر شخصی در روز هیجده مایل را می پیموده، طی کردن این مسیر نود روز به طول می انجامیده است. ایستگاه هایی که در امتداد این جاده های سلطنتی وجود داشت، وسایل استراحت مسافران و اسب های آنان را فراهم می نمود. ضمن اینکه ایستگاه های نگهبانی ایمنی جاده ها را کنترل می کردند. (تصویر ۶_۷) جاده شاهی از شوش به سارد دارای ۱۱۱ ایستگاه برای تامین امنیت این مسیر ۲۴۷۰ کیلومتری بود که از کوههای زاگرس تا آنسوی دجله و امتداد فرات تا کاپادوکیه ادامه داشت.



نقشه ۶-۷: نقشه جاده های سلطنتی (مسیر شاهی)



تصویر ۶_۷ ایستگاهی در جاده شاهی در قلعه کالی، این ایستگاه بین جاده ای، رواقی را با سه پایه ستون هخامنشی نشان می دهد.

«ویژگی این جاده به شرح زیر است، در تمام طول مسیر این جاده شاهی ایستگاه‌ها و اقامت‌گاه‌هایی وجود دارد و تمام این جاده از مسیرهایی می‌گذرد که مسکونی و امن می‌باشد. تعداد این اقامت‌گاه‌ها ۱۱۱ ایستگاه می‌باشد که برای استراحت مسافران در طول مسیر شوش تا سارد ساخته شده‌اند. با توجه به اینکه یک فرسنگ معادل ۶ تا ۵ کیلومتر می‌باشد، پس فاصله بین سارد تا کاخ ممنون^۱ (=شوش) حدود ۴۵۰ فرسنگ است و اگر مسافری در طول یک روز ۲۵ فرسنگ را طی کند، نود روز طول می‌کشد تا این مسیر سپری شود.»^۲

دستورات شاهی توسط پیک‌ها یا قاصدانی در کمترین زمان ممکن در سراسر امپراتوری منتقل می‌شد. یک پیام‌رسان پس از طی کردن سی کیلومتر مسافت، در یکی از استراحتگاه‌های بین راه، اسب خود را تعویض می‌کرد و بنابراین می‌توانست مسافت شوش تا سارد را در هفت روز طی کند.

«این پیام‌رسانان در کمترین زمان ممکن مسیر را طی می‌کنند. برای سهولت پیام‌رسانی به تعداد روزهایی که طول می‌کشد تا این مسیر طی شود، برای هر روز، یک اسب تازه نفس و یک قاصد مهیا می‌باشد. نه برف، نه باران، نه گرما و نه تاریکی نمی‌تواند مانع طی این مسیر گردد. این سیستم پیام‌رسانی به پارسی انگارین^۳ نامیده می‌شود.»^۴

گزنفون نیز سیستم جاده‌های شاهی در دوران کوروش دوم را اینگونه توصیف می‌کند:

«کوروش برای رسیدگی به امور امپراتوری وسیع خود، روشی ایجاد کرده است که با استفاده از آن به سرعت از وضعیت امور آگاه می‌شود، حتی از وضعیت مناطقی که از او دور می‌باشند. او در فواصل معینی از راه‌های ارتباطی، ایستگاه‌هایی احداث کرد که مجهز به اسب‌ها و مردانی برای مراقبت از آنها می‌باشند. در هریک از این ایستگاه‌ها مسئولی منصوب نمود که نامه‌ها را از قاصدی که خسته از راه می‌رسد تحویل گرفته و به قاصد دیگری که در آنجا آماده است تحویل می‌دهد تا با اسب تازه نفس خود نامه‌ها را به ایستگاه بعد برساند. گاهی نیز این انتقال حتی شب نیز متوقف نمی‌شود و پیام‌رسان شب به راه خود ادامه می‌دهد و نامه‌ها را به پیام‌رسان روز تحویل می‌دهد تا به مقصد برساند»^۵

پیام‌رسانان برای طی کردن مسیر و همچنین دریافت آذوقه سفر برای خود و اسب‌هایشان نیاز به مجوز داشتند. در این باره اطلاعاتی در دست داریم. این دستور یا مجوز توسط شاه و یا توسط ساتراپ صادر می‌شده و پیام‌رسان، این مجوز مهر و موم شده را در طی سفر همراه

1 - Memnon

2 - (Hdt. V.52-53)

3 - angarien

4 - (Hdt. VIII.98)

1 - (Xen.cyr. VIII.6.17-8)

خود داشت تا در میانه راه به انبارهای سلطنتی موجود در ایستگاه‌های بین راهی تحویل دهد و آذوقه مورد نیاز خود و اسبش را دریافت نماید. یکی از این دستورات را می‌توانیم در سندی که توسط ساتراپ پارسی صادر شده ببینیم. در این سند، آرشام به مقامات مسئول در بابل و سوریه دستور می‌دهد که آذوقه مورد نیاز پیام‌رسان خود بنام ناختر^۱ را در طول سفرش به مصر در اختیار وی قرار دهند: «از آرشام به مردوک، مقام مسئول در (؟)، نوبدالانی^۲، مقام مسئول در لاهیرو^۳، زاتووا یا^۴ مقام مسئول در آزونیا^۵، اوپاستابارا^۶ مقام مسئول در اربلا^۷ و ماتالوباش^۸، باگفارنا^۹، مقام مسئول در سالام^{۱۰}، فردافارنا^{۱۱} مقام مسئول در داماسکوس^{۱۲}:

شخصی بنام ناختر، مباشر من، به مصر می‌رود، شما باید از سهمیه‌ای که به ایالات من در استان شما داده می‌شود به او بدهید، آرد سفید دو سهم، آرد رami سه سهم، شراب یا آجود دو سهم، گوسفند (؟) یکی. همچنین به ده خادم او روزانه آرد یک سهم و علوفه برای اسب‌هایش. جیره دو نفر از اهالی کیلیکیه و یک صنعتگر که همگی از خدمتکاران من هستند و همراه وی می‌باشند و با او به مصر می‌روند، هر نفر روزانه یک سهم آرد می‌باشد. هر مقام مسئول به نوبه خود، طبق مسیر از استانی به استان دیگر تا رسیدن به مصر، این جیره‌ها را به او بدهد. اگر او بیش از یک روز در یک مکان توقف داشت، برای آن روزها به او جیره بدهید. باگاسراوا^{۱۳} از این دستور آگاه است. راشتا^{۱۴} کاتب این دستور می‌باشد.»^{۱۵}

1 - Nakhtur

2 - Nabudalani

3 - Lahiru

4 - Zatuva hya

5 - Arzu hina

6 - Upastabara

7 - Arbela

8 - Matabulash

9 - Bagafarna

10 - Salam

11 - Fradafarna

12 - Damas Cus

13 - Bagasarva

14 - Rashta

3 - (Driver no.6, transl. kuhrt 2010:739-741.no.4)

متن تکمیلی ۷-۲

سهمیه‌های سفر بدست آمده از بایگانی تخت جمشید

متون بایگانی تخت جمشید اطلاعات خوبی در خصوص سفرهای اعضای خانواده سلطنت، اشراف، سفیران هند و پیام‌رسانان در اختیار ما قرار می‌دهند. در این سفرهای رسمی، یک سند مهر و موم شده که محتوی دستور پادشاه و یا یک مقام ارشد دربار بود، به مسافر داده می‌شد که به وی اجازه می‌داد جیره روازنه خود را که شامل غذا و نوشیدنی بود در طول مسیر از ایستگاه‌های بین راهی دریافت کند. این جیره غذایی شامل علوفه برای اسب‌هایشان نیز بود. آنگونه که از متن این لوح‌ها پیداست اشخاص به صورت گروهی مسافرت می‌کردند و معمولاً یک راهنما نیز آنان را همراهی می‌کرد. شخصی به نام زیشاویش^۱ در سند شماره ۱ به آن اشاره شده، فرمانده دوم پارناک در تخت جمشید بوده است و شخصی که به نام آرتافرنس^۲ در سند شماره ۴ به آن اشاره شده ساتراپ سارد بوده است.

متن ۱:

«موشکا^۳ یک و نیم کوارت آرد که توسط باکادوشدا^۴ تأمین می‌شد. بعنوان پیام‌رسان دریافت نمود. او از طرف پادشاه نزد زیشاویش رفت. او سندی مهر و موم شده از شاه به همراه داشت. ماه دهم سلطنت «داریوش اول»^۵

متن ۲:

«آباتما^۶ یکصد و ده کوارت آرد دریافت کرد. او بعنوان سهمیه روزانه خود هفتاد کوارت دریافت می‌کند. بیست مرد، هر کدام دو کوارت دریافت می‌کنند. او سندی مهر و موم شده از شاه را به همراه داشت. آنها از هند به طرف شوش رفتند. ماه دوم سال بیست و سوم سلطنت (داریوش اول). ایشبارامیشتیما^۷ در این سفر راهنمای اوست. مهر او به این سند ضمیمه گشت»^۸

1 -Zishshavish

2 -Arta phernes

3 -Mshka

4 -Bakadushda

3 - (pf 1285)

6 -Abbatema

7 -Ishbaramishtima

6 - (pf1318)

متن ۳:

« رهبر کاروان، تورپیش^۱، سه ونیم کوارت آرد تأمین شده توسط کارما^۲ را دریافت کرد و آنها را به یک مرد و دو خدمتکار داد. ماه نهم سال بیست و دوم (سلطنت داریوش اول).»^۳

متن ۴:

«داوما^۴، ۴۶۵ کوارت آرد دریافت کرد: ۲۳ مرد هر کدام یک و نیم کوارت، ۱۲ پسر هر کدام یک کوارت دریافت کردند. او سند مهر و موم شده آرتافرنس را به همراه داشت. آنها از سارد به تخت جمشید رفتند. ماه نهم سال بیست و هفتم (سلطنت داریوش اول).»^۵

متن ۵:

« چهارصد کوارت دانه غلات دریافت گردید و بعنوان علوفه برای یک اسب تندرو تحویل داده شد. سال بیستم (سلطنت داریوش اول).»^۶

متن تکمیلی ۱-۷**مردم عادی**

بسیاری از منابع، از متون مربوط به سهمیه کارگران در تخت جمشید گرفته تا اسناد اداری شوش، بابل و مصر این امکان را به ما می‌دهند تا از زندگی مردم عادی امپراتوری اطلاعاتی بدست آوریم. با بررسی این منابع ممکن است به این نتیجه برسیم که مردم هر ساتراپی زندگی خود را به همان صورتی که در شرایط فرهنگی و اجتماعی پیش از پیوستن به امپراتوری هخامنشی داشتند، ادامه می‌دادند. بررسی متون بایگانی تخت جمشید نشان می‌دهد که کارگران با توجه به سطح تخصص خود دستمزد می‌گرفتند و بنابراین می‌توان برای کارگران زن و مرد و همچنین پسران و دختران که به احتمال زیاد بسته به سن خود سهمیه دریافت می‌کردند، میزان سهمیه درجه‌بندی شده‌ای را مشاهده نمود. یک جیره متوسط شامل پرداخت ماهیانه سی کوارت دانه غلات، بیست کوارت شراب و یا آبجو بود. به نیروی کار بسیار تخصصی حداکثر پنجاه کوارت دانه غلات پرداخت می‌شد، مبلغی که منحصرأً به زنانی که رئیس بخشی از کارگران بودند و تحت عنوان آرشارا^۷ در متون تخت جمشید از

1 -Turpish

2 -Karma

9 - (pf134)

4 -Dauma

5 - (pf 1404)

1 – (PF 1700)

7-Arrasshara

آنان یاد شده است، پرداخت می‌شد. اداره کار، کورداباتیش^۱ نام داشت که مسئولیت آن را در دوران داریوش اول شخصی بنام ایرشنا^۲ برعهده داشت.

نیروه‌های کار

متن ۱:

« ۸۹۶۰ کوارت دانه غلات تهیه شده توسط ایرشنا برای کارگران خزانه‌داری که جیره غذایی آنان و میزان سهمیه آنها توسط باراتکاما^۳ تعیین می‌گردد، در سال بیست و هشتم، ماه پنجم دریافت گردید. یک کاتب، ۴۰ کوارت، یک (اتیرا^۴=؟)، ۴۰ کوارت، یک خزانه‌دار ۳۰/۵ کوارت، X نفر از همراهان هر کدام ۴۰ کوارت، دو (رامیکوراش^۵=؟) هر کدام ۳۰ کوارت، یک (حامل هازارنا^۶=؟) ۲۰ کوارت، X (مولاتاب^۷=؟) هر کدام ۳۰ کوارت. X زن آرشارا هر کدام ۵۰ کوارت، ۷۵ زن خدمتکار هر کدام ۴۰ کوارت، ۱۱۳ زن (رامیکوراش^۸=؟) هر کدام ۳۰ کوارت، ۱۳ زن (آمالوپ^۹=؟) هر کدام ۲۰ کوارت، جمعاً ۳۱۱ کارگر سهمیه خود را دریافت کردند.»^۹

یکی از بارزترین ویژگی‌های این متون جیره‌بندی، سهمیه مخصوصی است که به زنانی که تازه بچه به دنیا آورده بودند تعلق می‌گرفت. این زنان به مدت یک ماه، یک جیره اضافی شامل شراب و غلات دریافت می‌کردند و این جیره اضافی برای زنانی که فرزند پسر به دنیا آورده بودند دو برابر می‌شد.

« لانونو^{۱۰} زنی که نوزاد پسر بدنیا آورد، ده کوارت شراب دریافت کرد که توسط ایرکزا^{۱۱} تأمین شد. پارکوزیش^{۱۲} زنی که دختر بدنیا آورد پنج کوارت شراب دریافت کرد. این سهمیه‌ها پس از زایمان به این دو زن داده شد. ماتزاتورش^{۱۳} و همراهانش آن را دریافت کردند و به آنها دادند. سال بیست و سوم، ماه چهارم (سلطنت داریوش اول). در تیکراکاش^{۱۴}.»^{۱۵}

1Kurdabattih -

2 -Irshena

3 -Bartkama

4 -Etira

5 -Ramikurrash

6 -Hazarna

7 -Mulatap

8 -Amalup

9 - (pf866)

10 -Lanunu

11 -Irkezza

12 -Parkuzzish

13 -Mazaturush

14 -Tikrakkash

6 - (pf NN 358)

ازدواج

یک سند ازدواج بدون تاریخ از شوش هخامنشی که در بابل نوشته شده، مهریه و شرایط طلاق احتمالی را ثبت کرده است:

« پیسی ساماسکا^۱ داوطلبانه به هاریمنا^۲ قول داد که به خواهرش نادیسو^۳ به عنوان جهیزیه این مبالغ را بپردازد: یک و دو سوم مینای نقره خالص، دو سوم جواهرات زنانه به ارزش نقره، یک رول پارچه خانگی(؟) سه جامه متنوع که یکی از آنها رنگارنگ است، یک هوم[...]. یک لباس[...]. دو کناپه [...]. اگر هاریمنا از همسر خود نادیسو جدا شود و به جای او همسر دیگری به خانه آورد. علاوه بر جهیزیه‌اش، پنج مینای نقره هم باید به نادیسو بدهد و اگر نادیسو از شوهرش هاریمنا جدا شود، او کل جهیزیه را باید به هاریمنا واگذار کند. و بدین ترتیب پشتوانه خود را از دست خواهد داد(؟)»^۴

قرارداد ازدواج دیگری نیز به همین صورت از الفانتین بدست آمده که متعلق به دوران پادشاهی اردشیر اول می‌باشد و شرایط ازدواج بین اشور^۵ و میپتاهی^۶ را مشخص می‌کند:

« در روز بیست و چهارم ماه تیشری که [آن روز] مصادف است با ششم ماه اپیف، [سال] شانزدهم [اردشیر] پادشاه، اشور، پسر جهو^۷، یکی از معماران شاه، به ماسیا^۸ از آرامی‌های سین و از گروه و هیازداته^۹ گفت: من به خانه تو آمدم و از تو خواستم دختر میپتاهی را به همسری من بدهی. او همسر من است و من از امروز و برای همیشه شوهر او هستم. من بخاطر دختر میپتاهی این هدیه را به تو دادم؛ پنج شِکِل نقره براساس وزنه شاهی که به تو داده شده و تو از آن خشنود شدی. دختر میپتاهی این‌ها را با خود به خانه من آورد: پول نقره، یک کارش^{۱۰} براساس وزنه شاهی، نقره دو کوارت، یک پارچه پشمی راه راه و رنگین که طول آن ۸ ذراع و عرض آن ۵ ذراع به ارزش دو کارش نقره، ۸ شِکِل براساس وزنه شاهی بود، یک پارچه بطول ۸ ذراع و عرض ۵ ذراع به ارزش ۸ شِکِل براساس وزنه شاهی، پارچه‌ای از پشم که دارای بافتی ریز بوده و طول آن ۶ ذراع و عرض آن ۴ ذراع به ارزش ۷ شِکِل نقره بود. یک آینه از برنز به ارزش یک شِکِل نقره، یک کاسه برنزی به ارزش یک شِکِل، دو فنجان

1 -Pisisamaska

2 -Harrimenna

3 -Nahdi ESU

1 - (tber 93-94:II .14-23-35,Transl Roth 1989:108-112)

5 -Eshor

6 -Miptahiah

7 -Djeho

8 -Mahsiah

9- Vahyazdata

10 -Karsh

برنزی به ارزش دو شکل نقره، یک کوزه برنزی به ارزش دو شکل، تمام نقره‌ها و ارزش کالاها براساس نقره ۶ کارش و پنج شکل و بیست هالور براساس وزنه شاهی بود. این‌ها برای من آورده شده و مرا خشنود ساخت. یک تختخواب، یک سینی، دو ملاقه، یک جعبه برگ درخت خرما، پنج پیمانه روغن کرچک، یک جفت صندل. فردا یا پس فردای آن روز اگر اشور بدون داشتن فرزند از همسر خود میپتاهی از دنیا برود، میپتاهی حق دارد خانه و اموال و همه دارایی‌های اشور را به ارث ببرد. فردا یا پس فردا اگر میپتاهی بدون داشتن فرزندی از شوهرش، از دنیا برود، اشور حق دارد همه اموال و دارایی‌های او را به ارث ببرد. فردا، پس فردا اگر میپتاهی بایستد و بگوید من از اشور، شوهرم متنفرم، باید به شوهرش شش شکل نقره بپردازد هر آنچه را با خود آورده بود برداشته و به هر جا که بخواهد می‌تواند برود بدون دعوا و مجادله. فردا، پس فردا اگر اشور بایستد و بگوید من از میپتاهی متنفرم. جهیزیه را از دست خواهد داد و میپتاهی می‌تواند هر آنچه را با خود آورده بردارد و بدون دعوا و مجادله به هر کجا بخواهد برود. هر کس که بخواهد به زور میپتاهی را از خانه اشور بیرون کند و او را از اموال و دارایی‌هایش محروم کند باید به او ۲۰ کارش نقره بدهد و قانون این کار را می‌کند. من نمی‌توانم بگویم که غیر از میپتاهی همسر دیگری دارم و غیر از بچه‌هایی که میپتاهی برای من آورده فرزندان دیگری دارم، اگر بگویم غیر از میپتاهی همسر دیگری دارم و فرزندان دیگری هم دارم باید به میپتاهی ۲۰ کارش نقره براساس وزنه شاهی بپردازم. من نمی‌توانم اموال و دارایی خود را از میپتاهی جدا کنم و اگر این کار را بکنم باید ۲۰ کارش نقره براساس وزنه شاهی بپردازم. نوشته: ناتان^۱، پسر انانیا^۲. [این سند به دستور اشور نوشته شد] و شاهدان زیر حضور داشتند (نام چهار شاهد آورده شده است).^۳

انتقال سند

در پایان، نمونه‌ای از سند انتقال مربوط به مهسیا^۴، پدر میپتاهی را داریم:

«در روز ۲۱ ماه کیسلو برابر با ۲۱ ماه مسور، سال ششم اردشیر پادشاه. (= اول دسامبر ۴۵۹ ق.م) مهسیا، پسر جدانیا^۵، یک مالک یهودی در الفانتین، به میپتاهی، دخترش می‌گوید: من در طول زندگی خود تا زمان مرگم یک خانه و زمینی که متعلق به خودم بود را به تو دادم. اندازه آن عبارت بود از (...). آن خانه و زمینی که من در دوران حیات خود به تو دادم از امروز و برای همیشه حق توسل و فرزندان تو نیز بعد از تو چنین کنند. آن را به هر کسی که

1 -Nathan

2 -Ananiah

3 - (Cowley no.15.Transl.after porten 2011:178-184)

4 -Mahseiah

5

دوست داری می‌توانی بدهی، من پسر یا دختر، برادر یا خواهر، زن یا مرد دیگری که در مورد این خانه و زمین حقی داشته باشند ندارم. جز تو و فرزندان تو برای همیشه. هر کسی علیه تو، پسر یا دختر تو و یا مرد تو در مورد این خانه و زمین ادعایی بکند یا شکایتی به قاضی کند، باید به تو یا فرزندان تو ۱۰ کاش نقره براساس وزنه شاهی، بدون جر و بحث بپردازد این خانه، خانه توست و به همان ترتیب خانه فرزندان پس از توست. اگر کسی سندی جدید یا قدیمی به نام من در مورد این زمین ارائه کند تا این زمین به کس دیگری داده شود، این سندی که علیه تو ارائه می‌کند نادرست خواهد بود. من آن را ننوشتم و تا وقتی این سند در دست توست مشکلی ایجاد نخواهد شد. علاوه بر این، من، مهسیا، فردا، پس فردا آن را از تو پس نمی‌گیرم تا به شخص دیگری واگذار کنم. آن زمین مال توست یا آن را بساز و یا به هرکسی که دوست داری بده. اگر فردا، پس فردا ادعا کردم که آن را به تو نداده‌ام، من ۱۰ کارش نقره براساس وزنه شاهی به تو خواهم داد و خانه نیز از آن تو خواهد بود و تا زمانی که این سند در دست توست هرگونه ادعای من بی نتیجه خواهد بود. علاوه بر این سندی وجود دارد که دارگمانا^۱ پسر خارشانیا^۲ در مورد آن زمین علیه من نوشت تا آن زمین را از من بگیرد. وقتی آن را به حضور قاضی برد، من سوگند خوردم که آن زمین مال من است و قاضی سندی را نوشت و به من داد. من آن سند را به تو دادم. اگر فردا پس فردا، دارگمانا یا پسر او در مورد آن خانه ادعایی کردند، آن سند را بردار و مطابق آن از او شکایت کن.

نوشته: اتارشوری^۳ پسر نبوزریبني^۴ این سند را به دستور مهسیا در سین قلعه نوشت.(پس از آن لیستی از شاهدان آورده شده است).^۵

1 -Dargmana

2 -Khrarshina

3 -Attarshuri

4 -Nabuzeribni

5 - (Cowley no 8.Transl. porten 2011:165-172)

فصل هشتم: دیپلماسی و سیاست خارجی از خشایارشای اول تا اردشیر دوم

۸-۱- دوران سلطنت خشایارشا

خشایارشای اول بعنوان وارث تاج و تخت، جانشین داریوش گردید. (۴۶۵ - ۴۸۶ ق.م) او سیاست‌های پدرش را در داخل و خارج از امپراتوری دنبال نمود. اولین نگرانی وی، سرکوب شورش مصر بود. او همچنین برنامه ساخت کاخ‌ها و بناهای تخت جمشید را که توسط پدرش آغاز شده بود ادامه داد. و ساختمان‌هایی به کاخ آپادانا افزود و همچنین کاخ اختصاصی خود را نیز در آنجا بنا نهاد. وی همچنین با ساخت یک راه پله دو طرفه و یک دروازه ورودی بزرگ، برای دسترسی به مجموعه کاخ‌های تخت جمشید راه تازه‌ای احداث نمود. کتیبه‌های وی نیز از نظر سبک نگارش از کتیبه‌های پدرش الگو گرفته است. بزرگترین تاثیری که وی در تاریخ برجای گذاشت اجرای مجدد نقشه داریوش برای حمله به یونان بود. این بار در ابعاد بسیار گسترده و طی عملیاتی به رهبری شخص خشایارشا جنگی بین پارسیان و یونانیان یا مادی‌ها و یونانیان درگرفت که همانطور که یونانیان هم گفته‌اند به جنگ تاریخی مهمی تبدیل شد.

۸-۱-۱- جانشینی خشایارشا

خشایارشا جانشینی خود را در کتیبه‌ی در تخت جمشید شرح داده است. او می‌گوید:
«داریوش، پسران دیگری نیز داشت(اما)خواست اهورامزدا این بود که داریوش، پدر من پس از خودش، مرا جانشین ساخت. وقتی پدر من، داریوش به جایگاه ابدی خود رفت. به خواست اهورامزدا من به جای پدرم شاه شدم»^۱
او دلیلی برای تأکید بر حق خود برای سلطنت داشت. داریوش، قبلاً از همسر اول خود، دختر گوهریاس صاحب پسری بنام آرتوبازرانس^۲، شده بود، اما آرتوبازرانس قبل از سلطنت

1 - (Xpf .transl .after kuhrt 2010:244)

2 -Artobarzanes

داریوش متولد شده بود. خشایارشا برادران دیگری هم داشت: ماسیس تس^۱ و هخامنش و یک خواهر بنام آرتازوستره^۲ که با پسر گوهریاس، مردونیس ازدواج کرده بود. حاصل ازدواج خشایارشا با دختر اوتانس یعنی آمستریس^۳ سه پسر به نام‌های داریوش که وارث تاج و تخت بود، هیشتاسپ و اردشیر و دو دختر به نام‌های آمیتی^۴ و رودگون^۵ بود. دختر دیگری بنام راتاشا^۶ که نام وی در متون سهمیه بندی بایل ذکر شده نیز از فرزندان وی بوده است (بروسیوس ۲۰۰۰: ۸۳. شماره ۱۶۳).

ترجمه منابع ۸-۱

خشایارشا و تخت جمشید

در زمان سلطنت خشایارشا، ساخت مجموعه کاخ‌های تخت جمشید همچنان در حال پیشرفت بود. یک راه پله دو سویه به دیوار استحکامات غربی اضافه گردید که بعنوان یک ورودی بزرگ به دروازه‌ای منتهی می‌گردد که بعنوان دروازه ملت‌ها شناخته می‌شود. (تصویر ۸-۱) این دروازه دارای مجسمه دو گاو نر بالدار با سر انسان می‌باشد که مستقیماً از هنر آشوری اقتباس شده است. از این مجسمه‌ها یا لاماسوها برای محافظت کاخ در برابر هرگونه شر یا پلیدی استفاده می‌شده است. نیمکت‌های سنگی داخل ورودی که امروزه نیز قابل مشاهده است به بازدیدکنندگان کاخ این امکان را می‌داد که دمی از سفر خود ببایسند و در آنجا به انتظار بنشینند تا آماده رفتن به حضور پادشاه شوند و همچنین فرصت داشته باشند تا کتیبه سه زبانه‌ای را که به خطوط بابلی، ایلامی و پارسی باستان در دیواره داخلی دروازه ورودی نقشه بسته را ببینند.

1 -Masistes

2 -Artozostre

3 -Amestris

4 -Amytis

5 -Rhodogune

6 -Ratashah



تصویر ۸-۱: دروازه ملت‌ها

کتیبه خشایارشا از تخت جمشید

(۲) من خشایارشا هستم، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌های پرجمعیت، شاه سرزمین‌های دور، پسر داریوش هخامنشی

(۳) پادشاه خشایارشا اعلام می‌کند: من به لطف اهورامزدا این دروازه ملت‌ها را بنا کردم. بسیار بناهای خوب دیگری در سرزمین پارس توسط من و پدرم ساخته شد. هر بنای خوبی که دیده می‌شود، ما همگی آنان را به لطف اهورامزدا بنا کردیم،»

یک کتیبه سه زبانه از آجر لعاب‌دار در اپادانا نیز چنین شهادت می‌دهد:

« پادشاه بزرگ، خشایارشا اعلام می‌کند: داریوش شاه، پدر من به لطف اهورامزدا این بناهای خوب را ساخت و همچنین من به لطف اهورامزدا بناهایی به آن افزودم و کارهای بیشتری انجام دادم. باشد که اهورامزدا و خدایان از من و پادشاهی من محافظت نمایند.»^۱

۸-۱-۲- سرکوب شورش‌ها در مصر و بابل

اولین اقدام خشایارشا سرکوب شورش در مصر بود که در اواخر سلطنت داریوش در سال ۴۸۶ ق.م آغاز شده بود. اینکه آیا خشایارشا، در قبال مصر آنگونه که هرودوت می‌گوید سیاست سخت‌گیرانه‌ای اتخاذ کرد یا نه، هنوز مورد بحث می‌باشد زیرا هیچ مدرک مصری این دیدگاه را تأیید نمی‌کند. او برادرش هخامنش را بعنوان ساتراپ در ممفیس منصوب نمود و وی تا زمان مرگش در سال ۴۵۹ ق.م در این سمت بود. در سال ۴۸۴ ق.م دو شورش در بابل قیام کردند و خود را پادشاه بابل معرفی کردند. اولی، بلشیمانی^۱ بود که خیلی زود توسط دومین مدعی یعنی شاماش اربیا^۲ کنار زده شد. اسناد اداری نشان می‌دهد دوره قدرت آنها تا وقتی که خشایارشا توانست کنترل اوضاع را بدست گیرد حدود سه ماه بوده است. با این حال بنظر می‌رسد در نتیجه این دو شورش خشایارشا اقدامات مهمی را برای مهار کردن نفوذ سیاسی خانواده‌های برجسته بابلی انجام داد که شواهد آن را در آخرین اسناد بایگانی‌های بابل، بورسپا و سیپار مربوط به سال ۴۸۴ ق.م می‌توان دید.

۸-۲- نبرد در یونان

خشایارشا به پیروی از سیاست پدرش مقدمات نبرد علیه یونان و بطور خاص آتن را فراهم نمود. نیروی دریایی پارس در لشکرکشی سال ۴۹۰ ق.م در نتیجه وزش شدید بادهای شمالی شکست خورده بودند. در آبیدوس^۳ پلی ساخته شد که آنجا را به سستوس^۴ وصل می‌کرد و بنابراین کوتاه‌ترین مسیر برای عبور ارتش پارس و رفتن به یونان ایجاد گردید. در سال ۴۸۱/۴۸۲ ق.م سفیران پارس به شهرهای یونان فرستاده شدند و از آنان خواستند حاکمیت شاه پارس را به رسمیت شناخته و بی طرفی خود را اعلام کنند و همچنین از آنان خواستار حق آب و خاک گردیدند. تبس^۵ و بوتیا^۶، آرگوس، مناطق شمال خلیج مالی و لوکریس موافقت خود را اعلام کردند. هیچ سفیری به آتن و اسپارت فرستاده نشد. دیپلماسی امپراتوری پارس در کشورهایی که با قدرت او مقابله می‌کردند اعمال نمی‌شد.

1 -Belshimanni
2 -Shamasheriba
3 -Abydus
4 -Sestus
5 -Thebes
6 -Boeotia

۸-۲-۱- اوضاع سیاسى در یونان

نبرد ماراتن در یونان اتحاد سیاسى دولت-شهرهاى یونانى را بدنبال نداشت. جنگ بین آتن و اژینا^۱ به دلیل امتناع آتن از بازگرداندن گروگان‌هاى آنان شاهدهى بر این ادعاست. اسپارت نیز از وقتى که لئونیداس (۴۸۰-۴۸۹ ق.م) خواستار آزادى گروگان‌ها شد، درگیر این ناآرامى‌ها گردید. در واکنش به امتناع آتن از آزاد کردن گروگان‌ها، اژینا تعدادى از نجیب‌زادگان آتنى را در طى برگزاری یک جشنواره مذهبى در سونیوم^۲ ربود. این گروگان‌گیرى‌ها که بیشتر در دهه ۴۸۰ ق.م اتفاق افتاد معطوف به نبردهایى دریایی بود. هنگامى که یک معدن نقره در اوربوم^۳ در سال ۴۸۳/۴۸۲ ق.م کشف شد، تمیستوکلس^۴ آتنیان را متقاعد کرد که از این منبع تازه کشف شده برای گسترش و تجهیز نیروی دریایی استفاده کنند. استدلال او این بود که آتنی‌ها تنها در صورت داشتن ناوگان دریایی قوی می‌توانند در برابر اژینا پیروز شوند. این موضوع در رویکرد آتن نسبت به امپراتوری پارس بسیار مهم و حیاتی بود چرا که باعث می‌شد تمرکز آتن بیش از آنچه که باید بر امپراتوری پارس باشد، متوجه درگیری‌های داخلی گردد و نیروهای دریایی آتن مشغول جنگ با اژینا باشد. این جنگ احتمالاً در سال ۴۸۱ ق.م پایان یافت و تقریباً در همان سال آتن از آمادگی خشایارشا برای لشکرکشی به یونان آگاه شد.

۸-۲-۲- ارتش پارس در این لشکرکشی

خشایارشا، ارتش پارس را در سارد گرد آورد. نیروهای کمکی از سراسر امپراتوری با تجهیزات خوب به ارتش پارس پیوستند. تعداد نفرات ارتش پارس همیشه موضوع بحث‌برانگیزی بوده است. رقم پنج میلیون نفری هرودوت، بیش از حد اغراق‌آمیز بنظر می‌رسد و نمی‌تون آن را واقعیتی تاریخی دانست. برآوردهای واقع بینانه‌تر، ارتش پارس را بین شصت تا هفتاد هزار نفر تخمین می‌زند. پس از عبور از اولین پل، ارتش زمینی و ناوگان دریایی پارس در دوریسکوس^۵ همدیگر را ملاقات کردند. هرودوت تعداد ناوگان دریایی پارس را ۲۰۱۷ عدد ذکر می‌کند که اغراق‌آمیز بنظر می‌رسد و برآوردهای اخیر ناوگان دریایی پارس را نصف این تعداد تخمین می‌زند. خشایارشا از طریق مقدونیه و تراکیه، جایی که نیروهای محلی به ارتش

1 -Aegina

2 -Suniun

3 -Laurium

4 -Themistocles

5 -Doricus

وی پیوستند، تا اکانتوس^۱ پیش رفت. در آنجا ناوگان با استفاده از کانال به سمت ترما^۲ پیشروی نمود و در آنجا به ارتش پیوست. در این میان، ناوگان یونانی در حالی که نیروهای زمینی به ترموپیل^۳ در ساحل جنوبی خلیج مالی پیشروی می‌کردند به آرتیمیزیوم^۴ در ساحل شمالی او به^۵ نزدیک شدند، اما پیش از آنکه نبردی صورت گیرد، بدلیل ناآرامی دریا، ناوگان پارس متحمل خسارات سنگینی شد. هرودوت می‌گوید چهارصد کشتی در این طوفان از بین رفت. البته در مورد ارقامی که هرودوت می‌گوید باید با دیده تردید نگریست. باقیمانده ناوگان دریایی پارس به سمت آفت^۶ حرکت کرد و دو روز بعد، هر دو ناوگان در یک نبرد سه روزه در آرتیمیزیوم شرکت کردند که در نهایت بی‌نتیجه ماند.

۸-۲-۳- ترموپیل و آرتیمیزیوم

نبرد زمینی در ترموپیل، یک گردنه کوهستانی که به بوتیا^۷ و دشت آتیکا^۸ منتهی شد، توسط لئونیداس^۹ فرماندهی می‌شد. نیروی اسپارتی وی، متشکل از ۳۰۰ مرد قوی و مورد حمایت سربازان تبانی^{۱۰} و تسپیان^{۱۱}، مسئولیت حفاظت از این گردنه را برعهده داشت. نیروهای پشتیبانی که قرار بود از سمت شرق از جانب لوکریان^{۱۲} و فوسیایان^{۱۳} به کمک آنها بیایند هرگز نیامدند. پس از یک نبرد دو روزه، هیدارنس^{۱۴}، پسر یکی از نجیب‌زادگان پارس، حمله‌ای را بصورت شبانه طراحی کرد که باعث از بین رفتن همه نیروهای اسپارتی گردید. پیروزی ارتش پارس پیامدهای بسیاری برای یونانیان داشت. ناوگان آنها در آرتیمیزیوم به سالامیس عقب‌نشینی کرد و نبرد دریایی را بلا تکلیف گذاشت. پلوپونزی‌ها از سرزمین اصلی یونان عقب‌نشینی کردند و شروع به ساختن استحکاماتی در کورنت^{۱۵} کردند. در این میان ناوگان پارسی از آرتیمیزیوم به هیستیا^{۱۶} در او به رفت و پس از شش روز به فالروم^{۱۷} رسید و این مدت زمانی

1 - Acanthus
 2 - Therma
 3 - Thermopylae
 4 - Artemisium
 5 - Euboea
 6 - Aphetae
 7 - Boeotia
 8 - Attica
 9 - Leonidas
 10 - Theban
 11 - Thespian
 12 - Locrian
 13 - Phocian
 14 - Hydarnes
 15 - Corinth
 16 - Histiaeae
 17 - Phalerum

بود که ارتش زمینی نیاز داشت تا از ترموپیل به اتیکا^۱ برسد. به توصیه تیمستوکلس غیرنظامیان آتن به شهرهای تروژن^۲، آژینا^۳ و سالامیس^۴ انتقال داده شدند.

۸-۲-۴- نبرد سالامیس و سقوط آتن

پارسیان آتن را تصرف نمودند (هرودوت، کتاب هشتم: ۵۵-۵۰) قلعه را تسخیر نموده و اکروپولیس که شامل معبد اله شهر، آتنا^۵ بود را سوزاندند. از این طریق، پارسیان که در لشکرکشی سال ۴۹۰ پیش از میلاد نتوانسته بودند آتن را شکست دهند به هدف خود رسیدند. پارسیان به منظور تحکیم پیروزی خود می‌بایست ناوگان دریایی دشمن را نیز در سالامیس شکست می‌دادند. در مورد محل دقیق این نبرد و دلایل شکست ناوگان پارس بحث‌های زیادی وجود دارد. یک توضیح ارائه شده این است که کشتی‌های بزرگ فینیقی در تنگه باریک بین ساحل آتیک و سالامیس قدرت مانور چندانی نداشتند. به هر حال پس از این شکست، خشایارشا نیروی دریایی را از دایره نبرد بیرون کشید و همچنین ارتش زمینی خود را نیز پس از فتح آتن فراخواند و فقط ده هزار سرباز را تحت فرماندهی مردونیوس در آنجا باقی گذاشت. خشایارشا پیاده نظام خود را از همان مسیری که به سمت آتن حرکت کرده بودند، ابتدا به آبی‌دوس^۶ سپس به سارد هدایت نمود. ناوگان پارس نیز به کیمه^۷ و سپس ساموس^۸ عقب نشست. در حالیکه هرودوت بازگشت خشایارشا از آتن را عقب‌نشینی ناشی از شکست می‌داند، اما شاید بتوان گفت این حرکت او نوعی تصمیم استراتژیک بوده و میکرد که لشکر ده هزار نفری به فرماندهی مردونیوس برای ادامه جنگ کافی است. این ارتش، زمستان را در تسالی و مقدونیه سپری کرد.

۸-۲-۵- تلاش برای دیپلماسی

مردونیوس در تلاش برای حل مسالمت‌آمیز اختلاف با آتن از پادشاه اسکندر اول مقدونی بعنوان میانجی بین او و آتنی‌ها کمک گرفت. اسکندر اول برای این نقش ایده‌آل بود زیرا از یک سو دوست یونانیان و از سوی دیگر متحد پارس بود. پیشنهاد مردونیوس تسلیم صلح‌آمیز آتنی‌ها بود و در عوض پارس‌ها نیز تعهد می‌دادند که معابد ویران شده را بازسازی نموده و

1 - Attica
2 - Truezen
3 - Aegina
4 - Salamis
5 - Athena
6 - Abydus
7 - Cyme
8 - Samos

آتنی‌های تبعیدی را به آتیک بازگردانند. آتنی‌ها این پیشنهاد را نپذیرفتند و بجای انعقاد پیمان صلح با پارس‌ها، اتحاد خود را با اسپارت و دیگر شهرهای یونان تقویت کردند تا آماده نبرد دیگری شوند. در بهار سال ۴۷۹ ق.م ناوگان یونانی متشکل از ۱۱۰ کشتی در آژینا جمع شدند. در تابستان ارتش مردونیوس به یونان مرکزی بازگشت و در لشکر کشی بوتیا^۱ با هیچ مخالفتی روبرو نشد. وقتی آتنی‌ها دریافتند که اسپارت قصد حمایت از آنها را ندارد، مجبور شدند برای بار دوم شهر را تخلیه کرده و غیرنظامیان را به سالامیس منتقل کنند. مردونیوس، فرستاده دیگری بنام موریکیدس^۲ را برای مذاکره پیرامون توافق صلح به سالامیس فرستاد اما دوباره آتنی‌ها نپذیرفتند و در عوض دوباره نمایندگانی را به اسپارت فرستادند و خواستار حمایت از آتن شدند و تهدید کردند که اگر آنها این کار را نکنند آنها پیشنهاد صلح مردونیوس را می‌پذیرند و با پارس علیه اسپارت متحد می‌شوند. در نتیجه اسپارت توافق کرد نیروی متشکل از ۵۰۰۰ اسپارتی، ۳۵۰۰۰ نفر از رعایا و ۵۰۰۰ نفر از روستائیان را برای کمک به آتن بفرستد.

۸-۲-۶-نبرد پلاتایا^۳

پارسیان برای دومین بار آتیک را اشغال کردند و مردنیوس نیروهای خود را در جنوب بوتیا، جایی که تبس در آنجا بعنوان یکی از حامیان پارس باقی مانده بود، مستقر کرد. به گفته هرودوت نیروهای اسپارت نیز به نیروهای یونان پیوستند و تعداد آنان به ۳۸۷۰۰ نفر رسید. تاکتیک مردونیوس این بود که ژنرال اسپارتی، پائوسانیاس^۴ را مجبور به جنگ کند. سواران او ابتدا به قسمت تدارکات ارتش دشمن حمله کردند و چهار روز بعد جایی که یونانیان منبع آب خود را از آن تأمین می‌کردند تصرف نمودند. پائوسانیاس نیروهای خود را به پلاتایا رساند اما در این مسیر، مردونیوس در جنوب رودخانه آسوپوس^۵ به او حمله کرد. در ابتدا جنگ بی نتیجه بود اما عاقبت اسپارت‌ها و تگن‌ها^۶ بر جناح لشکر پارس غلبه کردند و در جریان این حمله، مردونیوس کشته شد و پارسیان شکست بزرگی را متحمل شدند. بازماندگان به رهبری آرتابازوس^۷ از آتیک عقب‌نشینی کردند. یونانیان اردوگاه پارسیان را گرفتند و غنائم جنگی از جمله خیمه خشایارشا را جمع‌آوری کردند. سپس تصمیم گرفتند شهرهای یونانی را که با

1 - Boeotia

2 - Murychides

3- Plataea

4 - Pausanias

5 - Asopus

6 - Tegean

7 - Artabazus

پارسیان همکاری کرده بودند مجازات نمایند. اولین هدف آنها تبس بود و این شهر مجبور شد شهروندانی را که با پارسیان همکاری کرده بودند را تسلیم نمایند. این زندانیان به قرن‌تس اعزام شده و اعدام گردیدند. حمله یونانیان به تبس، به ارتش پارسی تحت فرماندهی آرتابازوس اجازه عقب‌نشینی به تسالی و مقدونیه را داد و از آنجا در امتداد ساحل به بیزانس در آسیای صغیر بازگشتند.

۸-۲-۷- خشایارشا در آسیای صغیر

در آسیای صغیر، نگرانی اصلی خشایارشا کنترل شهرهای ایونی و جلوگیری از بروز شورش‌هایی بود مشابه شورش‌هایی که داریوش طی دهه ۴۹۰ ق.م با آنها روبرو شد. نگرانی خشایارشا بی‌مورد نبود، چرا که گروه‌هایی در شهرهای کیوس^۱ و ساموس^۲ آماده بودند تا شورش را به راه بیندازند. شش نفر از شهر کیوس، برای توطئه علیه استراتیس^۳ حاکم کیوس خواستار حمایت شدند. حاکم کیوس لوتیکیدس^۴ موافقت کرد که ناوگان خود را تا دلس^۵ بفرستد. هنگامی که گروه کوچکی از سامیان هم تصمیم گرفتند علیه رهبر خود، تئومستور^۶ قیام کنند، لوتیکیدس ناوگان خود را به ساموس منتقل کرد، جاییکه ناوگان خشایارشا برای سپری کردن زمستان لنگر انداخته بود. بدنبال انتشار اخبار نزدیک شدن ناوگان یونان، نیروی دریایی ارتش پارس به طرف سواحل میکال حرکت کرد، هرچند که کشتی‌های فینیقی دستور داشتند که به سواحل شرقی مدیترانه بازگردند. با مشاهده ناوگان پارس ابتدا یونانی‌ها به فکر ترک آنجا افتادند اما سرانجام تصمیم گرفتند که به کشتی‌های پارسی در میکال حمله کنند. لوتیکیدس سعی در تضعیف نیروی دریایی پارس داشت و یونانیان را به شورش علیه پارس تحریک می‌کرد. بدیهی است که در چنین شرایطی خطر شورش ایونی‌ها فزونی می‌یافت. خشایارشا برای جلوگیری از این خطر، سامی‌ها را خلع سلاح کرد. با تضعیف نیروی دریایی خشایارشا، یونانی‌ها برای شکست پارسیان مشکل‌چندانی نداشتند.

۸-۲-۸- ماجرای خشایارشا و همسر ماسیستس^۷

هروودت گزارش خود را از جنگ‌های پارسی با داستانی درباره خشایارشا به پایان می‌رساند که نشان از وجود توطئه و دسیسه‌های دربار دارد. این عمل خشایارشا، تصویری از وی بعنوان

1 -Chios

2 -Samos

3-Stratis

4 -Leotychides

5 -Delos

6 -Themestor

7 -Masistes

شاهی ناکام در حکومت داری به نمایش گذاشت و او را انسانی نشان داد که احساسات را مقدم بر عقل و منطق قرار داده است. بنابراین داستان، خشایارشا پس از شکست در یونان درگیر دسیسه‌ی در حرمسرای خود می‌شود و رفتار او شورشی برپا می‌کند. علیرغم اظهارات هرودوت در مورد خشایارشا، واقعیت این است که حکومت وی تا زمان مرگش در سال ۴۶۵ ق.م ادامه یافت و ناکامی وی در یونان هیچ‌گونه تأثیری بر ثبات امپراتوری وی نداشت.

براساس این داستان، خشایارشا پس از بازگشت به سارد عاشق همسر برادرش ماسیستس می‌شود. او در تلاش برای جلب توجه وی، دختر ماسیستس، آرتاینته^۱ را برای پسرش داریوش به زنی گرفت، اما در راه بازگشت از سارد به شوش، خشایارشا تغییر عقیده داد و دیگر همسر ماسیستس را دوست نداشت و به دختر وی، یعنی عروس خودش، آرتاینته علاقمند گردید و به نشانه عشق او دستور داد ردای سلطنتی ملکه را به وی بدهند. وقتی آمستریس، همسر شاه از این خیانت آگاه شد درصدد مجازات همسر ماسیستس برآمد و توطئه‌ای چید که منجر به کشته شدن ماسیستس و پسرانش گردید. هرودوت پس از شرح لشکرکشی‌ها و جنگ‌ها در سه کتاب خود، این موضوع را که خارج از بحث و بی ربط با آن است، مطرح می‌کند. چرا هرودوت در این قسمت روایتی را مطرح می‌کند که هیچ ارتباطی با وقایع پیشین ندارد. آوردن این داستان در این قسمت، خود یک مسأله است و مسأله دیگر محتوای این داستان است که به نظر بی‌نتیجه مانده است. در جواب سؤال اول گفته می‌شود که هرودوت با قرار دادن این داستان در انتهای روایت تاریخی خود قصد دارد نشان دهد که چگونه رفتار نادرست شاه زمینه‌ساز توطئه و دسیسه‌های درونی در دربار می‌گردد. در روایت مشابه دیگری، هرودوت بروز دسیسه‌های کاخ در نتیجه رفتار نامناسب پادشاهی دیگر را نشان می‌دهد. در این مورد، کاندولس^۲ پادشاه لیدییه وقتی به همسر خود خیانت کرد و عاشق زن یکی از درباریان شد، ملکه پس از فهمیدن موضوع آن درباری را ترغیب به شورش علیه پادشاه نمود تا شاه را بکشد و خود، سلطنت را بدست گیرد. بنابراین هرودوت عمداً در این قسمت داستان خشایارشا را می‌آورد تا منظور خود را کامل کند.

۸-۲-۹- بازگویی یک داستان

بنظر می‌رسد این داستان، از ماجرای استر یهودی که گفته می‌شود همسر خشایارشا بوده و یهودیان را از مجازات سلطنتی نجات داده اقتباس شده است. این داستان که در کتاب استر بازگو شده احتمالاً در قرن سوم پیش از میلاد نوشته شده است. نویسنده علیرغم اینکه

1 - Artaynte

2 - Candaules

داستانی تخیلی را روایت کرده اما در توصیف دربار شاه پارس، به واقعیت‌های تاریخی متوسل شده است. این ماجرا با یک ضیافت سلطنتی که توسط پادشاه برپا می‌گردد و ملکه وشتی^۱ از حضور در مقابل میهمانان مرد امتناع می‌کند آغاز می‌گردد. در نتیجه این رفتار، ملکه خلع می‌شود و استر بعنوان همسر جدید شاه، تاج خود را دریافت می‌کند. او به همراه عمویش مردخای، متوجه نقشه هامان برای قتل عام یهودیان می‌گردد. چنین ماجرای دور از واقعیت تاریخی می‌نماید و چنین سیاستی علیه یهودیان با سیاست پارسیان در قبال سایر اقوام و مذاهب دیگر مغایرت دارد. گرچه این روایت، داستانی است که با هدف تبیین جشنواره پوریم برای مخاطبان یهودی نوشته شده است.

در کتاب استر اهدای ردای سلطنتی به معنای ارتقای جایگاه بوده است. هرچند در روایت هرودوت این اهدای ردای سلطنتی فقط خشم ملکه را بدنبال داشته اما در سطح سیاسی می‌تواند به معنای انتقال قدرت و ادعای سلطنت توسط ماسیستس معنا شود. در کتاب استر، اهدای ردای سلطنتی به منظور تأکید بر ارتقای جایگاه مردخای بوده است.

به هر حال جالب‌ترین بخش این روایت، شباهت مردخای به ماسیستس می‌باشد. هر دو دارای رابطه خانوادگی با معشوقه پادشاه و یا ملکه جدید هستند، هر دو متهم به بی‌وفایی نسبت به پادشاه هستند و متعاقباً مجازات یک قوم، باختریان شورشی در یکی و یهودیان در داستان دوم را بدنبال دارند. هر دوی این افراد در برهه‌ای، مستقیم یا غیرمستقیم، ردای سلطنتی را دریافت می‌کنند. مهمتر از همه انتخاب مردخای به عنوان شخص دوم پس از پادشاه می‌باشد که دقیقاً با معنای اسم ماسیستس به عنوان "دوم" یا بزرگترین پس از پادشاه "مطابقت دارد.

متن تکمیلی ۸-۱

آتنیان و جنگ‌های مادی

بخش اول: اختراع بررها

جنگ پارسیان به منزله رویارویی غرب در مقابل شرق، اروپا در مقابل آسیا و نهایتاً آزادی و دموکراسی علیه استبداد شرقی در تاریخ جهان شناخته شد. یونان به عنوان زادگاه دموکراسی، معماری، ادبیات و فلسفه، تهدید شرق را دفع کرده بود. یونانیان هویت خود را پس از آن بعنوان جهان هلنی تثبیت کردند. اصطلاحی که آنها را از همه فرهنگ‌ها جدا و برتر معرفی می‌کرد و در مقابل، واژه "بربر" که مترادف پارسیان بود به طور گسترده‌ای برای مردم خاور نزدیک و در واقع کل مشرق زمین به کار رفت. دو قطبی شدن یونانیان و بربرها در نیمه دوم قرن پنجم یعنی زمانی که آتن به معنی واقعی کلمه به یک امپراتوری تبدیل شد، شدت یافت. تصویری که از جهان خارج بعنوان دشمن ارئه شد به تقویت ایده یونان متحد کمک می‌کرد و توجه را از اختلافات داخلی و درگیری‌های بین آتن و متحدانش دور می‌کرد. بنابراین ضدیت بین یونانیان و بربرها که آنقدر مورد تأکید قرار می‌گرفت، بیش از هر چیز جنبه سیاسی داشت. آتن علاقه زیادی داشت که این تصویر منفی از بربرهای تهدیدآمیز همچنان حفظ شود. چرا که این موضوع، نقش رهبری او در میان شهرهای یونانی را تقویت و توجیه می‌کرد. حضور بربرها در نمایش‌نامه‌هایی که بطور مکرر در قرن پنجم پیش از میلاد در جشنواره بزرگداشت یکی از خدایان یونان بنام دیونیسوس^۱ برگزار می‌شد. تأکیدی بود بر بیگانه بودن آنان و از این طریق هم در نمایش‌نامه‌ها و هم در نوشته‌های یونانی ایدئولوژی "دشمن" دانستن بربرها به شدت تبلیغ می‌شد. (۸-۲) تصویری که از بربرها ساخته شده بود، مردمان آسیا را انسانهای غیر منطقی سست عنصر، مستبد، ناجوانمرد و ظالم معرفی نمود. بربرها ضد فرهنگ هلنی، بطور خاص فرهنگ آتن به حساب می‌آمدند و هلنسیم در مقابل بربرها معنی پیدا می‌کرد.

1 -Dionysus



تصویر ۸-۲: پیمانه شراب از آتیک (یونان) تصویر روی آن یک جنگجوی یونانی را نشان می‌دهد که با نیزه و سپر خود، یک پارسی را که مجهز به کمان و شمشیری کوتاه است، می‌کشد.

اصطلاح "بربر" تنها هفت سال پس از پایان جنگ‌های معروف به جنگ مادی و در سال ۴۷۲ ق.م در نمایشنامه آخیلوس^۱ بنام "پارسیان" در ادبیات یونانی مورد استفاده قرار گرفت. در ابتدا این اصطلاح بطور خاص به پارسیان اشاره داشت اما خیلی زود برای همه خارجی‌ها بکار رفت و در نتیجه باعث تقویت حس برتری یونانیان گردید. بازنمایی بربرها در هنر و ادبیات یونانی بدل به ابزاری برای تأکید بر "دشمن" در تقابل با آرمان دموکراتیک یونانی گردید. آنان دائماً یادآوری می‌کردند که برای دفاع از جهان هلنی خود در برابر تهدید پارس به اتحاد نظامی شهرهای یونانی نیاز دارند. متحدان یونانی آنان قرار بود مدافع این ارزش‌های

1 - Aeschylus

دموکراتیک باشند. این تاکید بر تهدید "بربرها" تنها در صورتی قابل درک است که زمینه شرایط سیاسی آن که سعی داشت متحدان را تحت کنترل خود در آورد، در نظر گرفته شود. با مطرح کردن موضوع بربرها و تبلیغات علیه آنها از ابزارهای دیگری نیز برای معرفی آنان بعنوان "دشمن" استفاده گردید و بربرها بعنوان مردمانی پست و فرومایه و بی رحم که کنترلی بر احساس خود ندارند معرفی می شدند. در نمایشنامه آخیلوس، تضاد بین انضباط اخلاقی یونانیان و بی انضباطی اخلاقی بربرها چنان پررنگ شده است که باید گفت این اندازه که در این داستانهای افسانه‌ای درباره پارسیان گفته شده، در متون تاریخی گفته نشده است.

بخش دوم: هروودت و جنگ پارسیان

هروودت برای بیان این تضاد بین یونانیان و بربرها از روش خود استفاده می کند. او خشایارشا را پادشاهی شرور و دیوانه معرفی می کند. در روایات او خشایارشا نه تنها یک پادشاه ضعیف و رهبر نظامی ناکارآمد است، بلکه کسی است که مرتکب جنایت می شود و حرمت مقدسات را نیز نگه نمی دارد. هروودت به ساختار ادبی روایت خود از تبدیل پادشاه خوب و اخلاق مدار به پادشاهی بد و بی اخلاق پایبند است. کوروش دوم و داریوش اول در گروه اول قرار می گیرند اما کمبوجیه دوم و خشایارشای اول را در گروه دوم قرار می دهد. این تصویر در روایات هروودت بخوبی دیده می شود. او رفتارهای غیرمنطقی را به خشایارشا نسبت می دهد مانند شلاق زدن به دریا پس از طوفانی شدن و یا تخریب معبد آتن که نشان دهنده حتک حرمت خدایان و بی حرمتی به مقدسات است. همچنین همانگونه که در مورد کمبوجیه روایت کرده که جسد فرعون مصر، آماسیس را بی حرمت کرد، در مورد خشایارشا نیز می گوید وی جسد لئونیداس را بی حرمت نموده است. در حقیقت بررسی روایات هروودت نشان می دهد همان علائم جنونی که کمبوجیه دوم داشته به خشایارشا نیز نسبت داده شده است. هر دو متهم به بی احترامی به ادیان بیگانه هستند، هر دو مرتکب بی احترامی به مقدسات هستند و هر دو به اقدامی نظامی دست می زنند که با شکست روبرو می گردد. هروودت در مورد هر دو از نمادی استفاده می کند که نزد یونانیان مفهوم خاصی داشته و آن این بوده که اگر کسی پا را از حد خود فراتر بگذارد با تمسخر خدایان و یا تنبیه آنان مواجه می شود. در مورد خشایارشا عبور از هلسپونت و در مورد کمبوجیه حمله به نوبیا بعنوان تخطی آنان از خواست خدایان و در نتیجه تنبیه خدایان تعبیر شده است.

در برابر این اتهام که پارسیان تحت امر خشایارشا به مقدسان توهین می کردند و معبد آتن را ویران کرده اند، پیشنهاد صلح مردونیوس به آتنی ها را داریم که منجر به بازسازی معابد آنان گردید. تخریب اماکن مذهبی و غارت شهر را نیز نمی توان منحصرأً به پادشاه پارس

نسبت داد، چرا که به یاد داریم در جریان شورش‌های ایونی و آتش‌سوزی که در شهر سارد رخ داد معبد سیبل^۱ نابود شد. با این حال هرودوت از سبک روایتی خود برای ارئه تصویر منفی خشایارشا استفاده می‌کند و ما باید پیش از پذیرش دیدگاه وی قدری تأمل کنیم. در همین زمینه هتک حرمت مقدسات توسط خشایارشا، موضوعی را مربوط به بابل مطرح می‌کند و ادعا می‌کند خشایارشا مجسمه مردوک خدای بابل را از معبد بیرون کشیده است:

« بیرون از معبد یک محراب طلایی وجود دارد که به اندازه محراب بزرگ است که قربانیان بالغ بر روی آن قربانی می‌شوند، بر روی این محراب طلایی حیوانات کوچک قربانی می‌شوند. کلدانیان (بابلی‌ها) سالانه در گرامیداشت خدای خود بر روی محراب بزرگتر هزار تالان کندر تقدیم می‌کنند. در زمان کوروش، هنوز مجسمه‌ای از یک مرد (اندریاس) به بلندی ۱۲ ذراع (=۶ متر) و از طلا در آنجا وجود داشت. من خودم آن را ندیدم اما آنچه کلدانی‌ها به من گفتند را تکرار می‌کنم داریوش پسر هیشتاسپ قصد داشت این مجسمه را بردارد اما جرأت نکرد. خشایارشا پسر داریوش آن را برداشت و کاهنی که قصد جلوگیری از او را داشت را به قتل رساند.»^۲

بررس این متن فرضیه بی‌حرمتی به مقدسات توسط خشایارشا را بی‌اعتبار می‌سازد. نکته اول اینکه مجسمه خدایان همیشه در داخل معبد قرار داده می‌شد و نه در محوطه بیرونی معبد، دوم اینکه متن یونانی در اشاره به مجسمه منتقل شده از نام اندریاس استفاده می‌کند که این اصطلاح برای مجسمه خدایان استفاده نمی‌شده و برای مجسمه افراد فانی بکار می‌رفته است و نمی‌توان گفت مجسمه‌ای که توسط خشایارشا از آنجا برداشته شده، مجسمه یکی از خدیان و یا مجسمه مردوک بوده باشد و ممکن است مجسمه‌ای از یکی از پادشاهان سابق بابل و یا یک پادشاه شورشی بوده است. ادعای هرودوت مبنی بر اینکه داریوش اول (که هرگز به مقدسات بی‌احترامی نکرده) قبلاً قصد حذف آن مجسمه را داشته می‌تواند نشان دهنده این واقعیت باشد که مجسمه مربوط به یک شخصیت انسانی بوده است. بنابراین در هر صورت فرضیه هرودوت در مورد بی‌احترامی به مقدسات توسط خشایارشا منتفی است.

1 - Cybele

2 - (Hdt.I.183.2-3)

۸-۲-۱۰- آغاز افسانه

بلافاصله پس از جنگ پارسیان، این اسپارتی‌ها بودند که رهبری یونانیان را در جنگ‌های سالامیس و پلاته برعهده داشتند و این همان چیزی است که جان اسمان^۱ از آن بعنوان حافظه فرهنگی یاد می‌کند. این اصطلاح دانش جمعی یک گروه یا یک جامعه را توصیف می‌کند که از آن طریق می‌توان به شناختی در مورد آن گروه یا جامعه دست یافت. جنگ پارسیان واقعه‌ای در تاریخ یونان بود که منجر به ایجاد چنین حافظه جمعی گردید. نبرد ماراتون که بدون حمایت اسپارت و فقط توسط آتنی‌ها انجام شد در مقایسه با سالامیس و پلاته در درجه اول اهمیت قرار گرفت. ترموپیل جایی که بیشتر نیروهای اسپارت در آنجا جنگیده بودند گرامی داشته شد. شاعری بنام سیمونیدیس^۲ محل دفن کسانی را که در ترموپیل کشته شدند، محراب، نامید.^۳ اما سرانجام این سالامیس بود که تجسم نبرد آتن علیه پارس بود. در تراژدی خیلوس، درگیری بین یونانیان و پارسیان به یک نبرد، سالامیس، تقلیل یافت. همچنین اطلاعیه‌ای که تمیستوکلس پس از پیروزی یونان صادر کرد، مفهومی مذهبی به آن داده شد. «ما این کار را انجام ندادیم، بلکه خدایان و قهرمانان انجام دادند.»^۴ با تأکید بر ماراتون و سالامیس، آتن تمام تلاش خود را کرد تا ادعا کند تنها پیروز میدان است. در حدود سال ۴۶۰ ق.م مکانی برای گردهمایی در آتن ساخته شد که مزین به نقاشی-هایی بود از نبردی که بین شرقی‌ها و یونانی‌ها در گرفته بود و تصویری از قهرمان یونانی، تزئوس^۵ که نمادی از نبرد آتنی‌ها در برابر پارسیان در ماراتون بود دیده می‌شد. این صحنه به نقش برجسته سفال‌های آتن قرن پنجم تبدیل شد. علاوه بر این تصویر، نقوش دیگری نیز وجود دارد که همگی یادآور پیروزی یونانیان در برابر خارجی‌هاست. پیروزی آتن در ماراتون بالاتر از همه قرار داشت. پریکلس، دولتمرد آتن، تمام کسانی را که در نبرد کشته شدند را در یک سطح با خدایان قرار داد.^۶ ماراتون تجسم جنگ یونانیان علیه بربرها، جنگ برای آزادی در برابر استبداد و دفاع از غرب در برابر شرارت شرق بود. فهمیدن دلیل آن چندان دشوار نیست: ماراتون پیروزی بود که توسط آتنی‌ها حاصل شده بود و یادآوری آن در واقع یادآوری اتحاد جمعی یونانیان بود. منشورهای حک شده بر روی سنگ مرمر موجود در آتن، وقف غنائم پارسی در خزانه دلفی، غنائم متعلق به زئوس در المپیا، از جمله کلاه برنزی به

1 - Jan Assman

2 - Simo nides

2 - (PV.531PMG)

3 - (Hdt.VIII.109.3)

5 - Tezous

5 - (Plut.per.VIII.9)

سبک آشوری با نوشته "متعلق به مادها" همه یادآور پیروزی آتن بودند. هر ساله به مناسبت بزرگداشت ۱۹۲ کشته آتنی در محل این نبرد مراسمی برگزار می‌شد و یک ستون مرمری ۱۰ متری برپا می‌گردید. در دلفی ۱۳ مجسمه از چهره‌هایی از جمله اتنا و آپولو و قهرمانان آتنی همچنین تندیس‌هایی از خدایان ساخته و نصب گردید. تأکید آتن بر پیروزی در نبرد ماراتون، پیام روشنی برای متحدانش داشت و آن این بود که یونانی‌ها در نبرد ماراتون علیه پارسیان، خود به تنهایی و بدون کمک اسپارت به پیروزی دست یافتند. فاصله سیاسی آتن از اسپارت که نیروهایش موفق به پیروزی در پلاته شده بودند به مرور افزایش یافت. این جدایی اندکی پس از جنگ و زمانی آغاز شد که اسپارت و پلوپونزی‌ها از پیوستن به اتحادیه آتن امتناع ورزیدند. در طی دهه‌های بعد، این درگیری‌ها بیشتر افزایش یافت و سرانجام به بروز جنگ پلوپونزی در سالهای ۴۰۴-۴۳۱ ق.م منجر گردید.

۸-۲-۱۱- دوستی با ماد

آن ایالت‌های یونانی که با پارسیان همکاری کرده بودند محکوم به مجازات شدند. اولین مجازات شامل تسالونیک‌ها شد که متهم به همکاری با پارسیان بودند. عملی که آنان از آن بعنوان "دوستی با ماد" نام می‌بردند. شهر کاریستوس^۱ در ابوئه^۲ که از پارس در سال ۴۸۰ ق.م حمایت کرده بود، توسط آتن تسخیر شد و مجبور به پیوستن به اتحادیه‌ای گردید که در سال ۴۷۸ ق.م تشکیل شد و هدف آن ادامه جنگ علیه پارس به رهبری آتن بود. برخی افراد نیز به "دوستی با ماد" متهم شدند. ژنرال اسپارتی پاوزانیاس^۳ هنگامی که در سال ۴۷۹ ق.م به بیزانس لشکر کشید مورد سوء ظن قرار گرفت. وی به داشتن لباس پارسی، استفاده از محافظان پارسی و مصری و بکار بردن شیوه‌هایی که یادآور دربار پارسیان بود متهم گردید و سرانجام وی را به اسپارت فراخوانده و در دادگاه محاکمه نمودند. وی پس از محاکمه، تبرئه گردید، هرچند شواهد سیاسی بسیاری بر دوستی او با ماد وجود داشت.^۴ تمیستوکلس اگر چه متهم به دوستی با ماد نشد، اما هنگامی که آتنی‌ها دریافتند که او بیش از حد قدرت گرفته، مورد حسادت آتن قرار گرفت و ابتدا برای ده سال به آرگوس در پلوپونز تبعید گردید (سال ۴۷۱ ق.م) اما در سال ۴۶۶/۴۶۵ ق.م فرار کرد و به دربار اردشیر پناهنده شد و اردشیر اول به او پناه داد. یک بنای یادبود از تمیستوکلس در مگنزیای آسیای صغیر جایی

1 -Carystus

2-Euboea

3 -Pausanias

2 - (Thuc.I.95.5)

که او فرماندار بود، وجود دارد. پادشاه پارس حکومت مگنزی را به وی واگذار نمود که سالانه ۵۰ تالان برای نان و شراب می‌پرداخت.^۱

۸-۲-۱۲- تأثیر فرهنگ پارسی

علیرغم تبلیغات سیاسی آتن که پارسیان را بعنوان دشمن آزادی یونان معرفی می‌کرد، بنظر می‌رسد فرهنگ پارسی تأثیر قابل توجهی بر طبقات بالای آتن داشته است. پس از سال ۴۷۹/۴۸۰ ق.م کالاهای لوکس امپراتوری پارس وارد فرهنگ آتنی گردید. لباس‌های آستین‌دار پارسی (شکل ۸-۳) چتر، مگس‌پران که ریشه در خاور نزدیک داشت، کاسه‌های هخامنشی که عمدتاً از خاک رس تهیه می‌شد و ظروف دیگر که در آتن رواج یافت. یکی دیگر از عجیب‌ترین کالاهای پارسی که به آتن راه یافت، طاووس بود.



تصویر ۸-۳: ستون مقبره میتیون^۲ زنی را نشان می‌دهد که لباس پارسی بر تن دارد.

3 - (Thuc.I.138.5)

2 - Myttion

۸-۲-۱۳- پس از جنگ

پس از جنگ پارسی، درگیری‌ها و حملات نظامی یونان علیه پارس ادامه افت و نیروهای یونانی سرزمین‌های پارس را در شمال یونان و هلسپونت تصرف کردند. در زمستان ۴۷۹ ق.م سستوس^۱ اسیر شد و بدنبال آن بیزانس و سپس شهرهای یونانی در قبرس نیز از کنترل پارسیان خارج شد. در ۴۷۵/۴۷۶ ق.م سیمون^۲ (۴۵۰-۵۱۰ ق.م) پسر میلیتادس^۳ که از اقدامات نظامی پائوسانیاس در قبرس و بیزانس پشتیبانی می‌کرد در تراکیه با پارسیان به نبرد پرداخت. پس از پیروزی، ساکنان غیر قانونی به بردگی گرفته شدند و یونانیانی را از آن برای سکونت در آنجا اعزام نمودند. اقدامی مشابه در کیروس^۴ انجام شد و یونانیان جمعیت غیر یونانی آنجا را به بردگی کشیدند و یونانیان را در آنجا اسکان دادند. در مقطعی بین سالهای ۴۶۹ تا ۴۷۵ پیش از میلاد نکسوس علیه آتن شورش نمود اما ناوگان آتن جزیره را محاصره کرده و شورش را سرکوب نمود. توسیدید^۵ درباره فشار آتن می‌گوید: «این اولین شهری بود که به بردگی کشیده شد و پس از آن این اتفاق یکی پس از دیگری برای سایرین رخ داد.»^۶ تا حدود سال ۴۷۰ ق.م قبرس دوباره تحت کنترل پارسیان درآمد، اما درگیری‌های یونان در آسیای صغیر همچنان ادامه داشت. در تاریخ نامشخصی بین سالهای ۴۶۲-۴۶۹ ق.م یونانی‌ها ناوگان بزرگی از پارس را در رودخانه اوریمدون^۷ از بین بردند. «هنگامی که پارسیان شروع به جمع‌آوری ناوگان بزرگی کردند، سیمون با کشتی‌های آتن و متحدانش، فاسلیس را مجبور به پیوستن به اتحادیه نمود و به شرق رودخانه اوریمدون در پامفلیا^۸ رفت، در آنجا کشتی‌های پارس را در دهانه رودخانه نابود کرد، سپس برای شکست دادن نیروهای پارسی که از قبرس می‌آمدند به سمت شرق حرکت کرد. نبرد بزرگی درگرفت که در آن دویست کشتی پارسی نابود شد.»^۹

سیمون همچنین علیه پارسیان و تراکیه‌ای‌ها در کرزنوس^{۱۰} نیز دست به حمله‌ای زد. در حالیکه "جنگ مادها" تأثیر قابل توجهی در نگرش سیاسی و ایدئولوژیک آتن داشت، اما ثبات امپراتوری پارس و سلطنت خشایارشا تا زمان مرگش تحت تأثیر این جنگ‌ها قرار

1-Seestus

2 -Cimon

3 -Miltiades

4 -Scyros

5 -Thucydides

6 - (Thuc.I.98.4.4)

7 -Eurymedon

8 -Pamphlia

2 - (Thuc.I.110.1)

10 -Chersonnese

نگرفت. شکست در سالامیس و پلاته تأثیری بر امپراتوری پارس نداشت و هیچ گزارشی مبنی بر این که در جریان این جنگ‌ها یا شکست‌ها، ایالتی سر به شورش برداشته باشد و قصد جدایی از قلمرو پارس کرده باشد گزارش نشده است و در دربار نیز حتی پس از این شکست‌ها هیچ مدعی قدرتی در برابر خشایارشا قد علم نکرد.

ترجمه منابع ۸-۲

کتیبه خشایارشا در تخت جمشید معروف به "کتیبه دیوان"

اتهامی که توسط هرودوت به خشایارشا نسبت داده شده مبنی بر عدم تحمل مذهبی وی، ظاهراً در یکی از کتیبه‌های خشایارشا سندیت پیدا کرده است. این کتیبه که بعنوان سندی دست اول شناخته می‌شود، بنام کتیبه دیوان نامگذاری شده است. این کتیبه بحثی را پیرامون تغییر احتمالی سیاست مذهبی هخامنشیان بوجود آورده است. چنین گفته می‌شود که این کتیبه به نوعی واکنش خشایارشا به شورش‌های بابل بوده است که از آن سرزمین بعنوان "سرزمینی که نا آرام بود" نام برده است، اما در حالی که شواهدی از اقدامات سیاسی خشایارشا برای مهار شورش‌های بابل وجود دارد، هیچ مدرکی مبنی بر تغییر سیاست مذهبی وی در بابل پیدا نشده است و در حقیقت این کتیبه نیز هشدار است از طرف شاه به منظور اجرای قانون، همان گونه که داریوش نیز در کتیبه بیستون کشورهای عصیان‌گر و شورش را محکوم کرده است.

«ایلامی‌ها بی‌وفا بودند و اهورامزدا توسط آنان پرستیده نمی‌شد. من اهورامزدا را پرستیدم و آنگونه که خواست اهورامزدا بود با آنان رفتار کردم» (کتیبه، بیستون پنجم، بند ۷۲)

در سه بند بعدی نیز همین گونه در مورد سکاها بیان شده است. که بیانگر این نگرش است که شورش علیه پادشاه، شورش علیه اهورامزدا به شمار می‌رفته و مترادف با پیروی از دروغ در مقابل پیروی از راه راستی بوده است. به بیان دیگر اگر کشوری از اهورامزدا پیروی نمی‌کرد، بنابراین از شاه نیز پیروی نمی‌کرد و این دقیقاً همان چیزی است که کتیبه خشایارشا اعلام کرده است و همان نوع نگرش داریوش را با بیانی صریح‌تر ارائه نموده است:

۱) اهورامزدا، خدای بزرگی است که این زمین را آفرید، آسمان را آفرید، انسان را آفرید، شادی را برای انسان آفرید، خشایارشا را پادشاه کرد، شاهی در میان شاهان بسیار، سروری از میان سروران بسیار.

(۲) من خشایارشا هستم، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه کشورهایی که دارای مردمان گوناگونی و بسیاری است. شاه این سرزمین بزرگ و پهناور، پسر داریوش شاه، یک هخامنشی، یک پارسی، پسر یک پارسی، یک آریایی از نژاد آریایی

(۳) پادشاه خشایارشا می گوید: این است کشورهایی که جدا از پارس، به لطف اهورامزدا من پادشاه آنها هستم. من بر آنها حکومت کرده‌ام، به من باج می‌دادند، آنچه از سوی من به آنها فرمان داده می‌شد آن را انجام می‌دادند. قانون من آنها را متحد ساخت. ماد، ایلام، آراخوزیا، ارمنستان، درنگیان(زرنگ)، پارت، هرات، باختر(بلخ)، سغد، خوارزم، بابل، آشور، ساتاگیدیا، سارد، مصر یونانیانی که در دریا زندگی می‌کنند و کسانی که آنسوی دریا زندگی می‌کنند، مکیا، عربستان، قندهار، سند، کاپادوکیه، داهای، سکاهاى امیرگیایی، سکها، اسکودرا(مقدونیه)، مردن آکافکا، لیبی، کارائیان و اتیوپی

(۴) پادشاه خشایارشا می گوید: هنگامی که من پادشاه شدم، در میان کشورهایی که در بالا نام برده شد، یکی نافرمان بود. پس اهورامزدا مرا یاری نمود و به لطف اهورامزدا من آن کشور را در نوردیدم و آن را تحت سلطه خود در آوردم.

(۵) در بین این کشورها، پیش از من مکانی وجود داشت که دیوها پرستش می‌شدند. پس، به لطف اهورامزدا من آن پرستش‌خانه دیوان را برافکندم و چنین اعلام کردم که "دیوها پرستش می‌شدند" در مکان‌هایی که پیش از من دیوها پرستش می‌شدند، اهورامزدا را با احترام پرستیدم.

(۶) کارهای ناشایست دیگری نیز انجام شده بود، آنها را درست کردم و تمام آنچه انجام دادم به لطف اهورامزدا انجام دادم. اهورامزدا مرا یاری نمود تا اینکه کار را تمام کردم.

(۷) تو که پس از من آنجا خواهی بود، اگر چنین می‌اندیشی که در زندگی شاد باشی و پس از مرگ سعادتمند گردی، به دستوراتی که اهورامزدا فرموده احترام بگذار و اهورامزدا را با احترام پرستش کن، کسی که به قانون اهورامزدا احترام می‌گذارد و اهورامزدا را با احترام پرستش می‌کند، در زندگی شاد و پس از مرگ سعادتمند می‌گردد.

(۸) پادشاه خشایارشا می گوید: اهورامزدا مرا از هر بدی و آسیب محافظت نماید، همچنین خانواده مرا و سرزمین مرا، این را من از اهورامزدا درخواست می‌کنم، باشد که اهورامزدا آن را به من ببخشد.

۸-۳- اردشیر اول

۸-۳-۱- مرگ خشایارشا و جانشینی اردشیر اول

ترور خشایارشا و وارث تعیین شده برای تاج و تخت او یعنی داریوش در جریان کودتایی که در سال ۴۶۵ ق.م در دربار رخ داد، باعث بوجود آمدن درگیری‌هایی بر سر دستیابی به تاج و تخت شاهی گردید که برنده این درگیری‌ها اردشیر اول بود. ماجرای قتل خشایارشا بطور پراکنده در نوشته‌های بابلی ثبت گردیده است:

«در [۱۸] ...؛ ۴۰ (مدت) تا شروع ماه گرفتگی مانده بود. ماه گرفتگی در منطقه ستارگان چهارگانه رخ داد (= ۵ ژوئن ۴۶۵ ق.م) ماه اولول از سال کبیسه بود. در چهاردهم(?) ماه آب (= جولای/آگوست) خشایارشا را پسرش به قتل رساند.»^۱

این سال یعنی سال ۴۶۵/۴۶۴ ق.م مصادف است با بیست و یکمین سال پادشاهی خشایارشا و این در حالی است که سلطنت اردشیر در یک سند آرامی که از الفانتین بدست آمده ماه دسامبر یا ژانویه را نشان می‌دهد:

«در هیجدهم ماه کیسلو یعنی مصادف با هفدهم توت از سال بیست و یکم سلطنت (خشایارشا) زمانی است که اردشیر با نشستن بر تخت، پادشاهی خود آغاز نمود.»^۲

منابع یونانی شخصی درباری بنام آرتابانوس را مسئول قتل خشایارشا معرفی کرده‌اند. دیودوروس سیکولوس^۳ (۹۰ قبل از میلاد تا ۳۰ میلادی) نویسنده یونانی، وی را بعنوان رئیس گارد محافظان دربار معرفی کرده است، درحالیکه کتزیاس از او بعنوان خواجه درباری یاد می‌کند. آرتابانوس^۴ برای بدست آوردن تاج پادشاهی نه تنها قصد کشتن شاه را داشت، بلکه در صدد به قتل رساندن فرزندان شاه نیز برآمد. داریوش، یکی از فرزندان شاه که وارث تاج و تخت بود، در پی این اقدام کشته شد اما فرزند دیگر شاه یعنی اردشیر جان سالم به در برد و توانست آرتابانوس را از بین ببرد. برادران دیگر اردشیر نیز بودند که هیشتاسپ، ساتراپ باختر و هخامنش ساتراپ مصر بود و همچنین ملکه خشایارشا آمستریس نیز در قید حیات بود. اگر آرتابانوس در کودتای خود موفق می‌شد، مطمئناً با مخالفت آنها و همچنین نجیب-زادگان پارس روبرو می‌گردید و این باعث می‌شود پذیرفتن آنچه منابع یونانی در این رابطه می‌گویند، بعنوان واقعیت تاریخی، دشوار باشد.

1 - (BM 32234, Walker 1997:21)

2 - (Cowley no. Transl. porten 2011:160)

3 - Diodorus Siculus

4 - Artabanus

۸-۳-۲- شورش‌های مصر و باختر (بلخ)

کنزیاس وقوع شورشی که بلافاصله پس از آغاز سلطنت اردشیر در باختر رخ داد را گزارش می‌دهد. ساتراپ باختر بنام آرتابانوس (غیر از آرتابانوس پیشین) علیه اردشیر قیام کرد. نبرد میان ارتش اردشیر و سپاه شورشی در گرفت که در آغاز بی‌نتیجه ماند، اما در نبرد دوم وزش باد مخالف به پیروزی اردشیر کمک کرد. پس از آن، همه مردم باختر مطیع اردشیر گردیدند.^۱ ممکن است وقوع این شورش تصادفی نبوده باشد و احتمال دارد برادران خشایارشا به پادشاهی برادرزاده خود اعتراض کرده و مدعی حق جانشینی برای خود بود^۲ باشند. با توجه به مرگ وارث تعیین شده یعنی داریوش، احتمالاً اعضای دیگر خانواده سلطنتی هر کدام حق جانشینی را از آن خود می‌دانسته‌اند.

۸-۳-۳- شورش در مصر ۴۵۴-۴۶۴ ق.م

در سال ۴۶۴ ق.م ایناروس لیبیایی خود را بعنوان رهبر شورشی در مصر اعلام کرد و طبق گفته‌های کنزیاس، چهار سال بعد با دادن وعده سهمیم بودن در پادشاهی، از حمایت آتن برخوردار گردید. آتنی‌ها که سیاست ضد پارسی داشتند، به این شورش پیوستند و در سال ۴۶۰ ق.م سیصد کشتی برای حمایت از مصریان فرستادند. اردشیر به منظور تدارک نظامی، اقدام به جمع‌آوری سرباز از سراسر امپراتوری نمود و دستور ساخت کشتی‌های بیشتری را صادر کرد. عموی او، هخامنش، برادر خشایارشا و پسر داریوش اول، لشکری سیصد هزار نفری را برای حمله به مصر فرماندهی کرد. در اینجا نیز این رقم اغراق‌آمیز به نظر می‌رسد و شاید هزار نفر منطقی‌تر باشد. هخامنشیان، اردوگاه خود را در نزدیکی رود نیل برپا کردند و پس از استراحت، خود را آماده نبرد نمودند. نیروی دریایی مصر و آتن در مقابل ناوگان پارس قرار گرفتند. پارسیان که در ابتدا نیروی برتر بودند، خیلی زود توسط کشتی‌های آتن منهدم شده و عقب‌نشینی کردند. دیودوروس شمار تلفات ارتش پارس را بسیار زیاد گزارش کرده و می‌گوید باقیمانده ارتش به سمت قلعه سفید (بخشی از ممفیس) عقب‌نشینی نمودند. آتنی‌ها، منطقه قلعه سفید را محاصره کردند، این محاصره یک سال بطول انجامید. سپس اردشیر تصمیم گرفت نیروی کمکی را به فرماندهی ارتابازوس پسر فارناس و مگابیزوس، برادر همسر پادشاه به مصر بفرستد. نیروهای زمینی و دریایی توانستند محاصره قلعه سفید را درهم بشکنند و استراتژی خاصی را پیاده کردند، چنانکه بدون رویارویی مستقیم با دشمن، ناوگان مصر و آتن را غافلگیر نمودند. آنها کانال‌هایی حفر کردند و بدین ترتیب با منحرف کردن

جریان آب از مسیر اصلی خود، ارتفاع آب را کاهش دادند. مصریان که ناوگان خود را درمانده دیدند هم پیمانان یونانی خود را رها کرده و تسلیم پارسیان شدند. آتنی‌ها نیز ناامیدانه کشتی‌های خود را به آتش کشیدند تا مانع از افتادن آنان بدست پارسیان گردند. مگابیزوس به جای اینکه آنها را بعنوان اسیرجنگی در بند کشد، آنها را مجبور کرد مسیر طولانی بازگشت به یونان را از طریق راه زمینی طی کرده و به سرزمینشان بازگردند. علیرغم شکست آنان در مصر، آتنی‌ها به درگیری‌های خود با دولت پارس ادامه دادند و در سال ۴۵۰ ق.م تعداد ۲۰۰ کشتی را به فرماندهی شخصی بنام سیمون، به قبرس فرستادند. فرماندهی نیروهای پارس را ارتابازوس و مگابیزوس برعهده داشتند. ارتابازوس فرماندهی نیروی دریایی در قبرس و مگابیزوس فرماندهی ارتش در کیلیکیه را عهده‌دار بودند.^۱ با کشته شدن سیمون در طی این نبرد، آتنی‌ها از جزیره عقب‌نشینی کردند.

۸-۳-۴- شورش مگابیزوس

اگر بخواهیم به نوشته‌های کتزیاس اعتماد کنیم، آمستریس از مرگ پدرش هخامنش بسیار خشمگین و نا آرام بود تا اینکه بالاخره انتقام مرگ او گرفته شد و ایناروس به همراه پنجاه یونانی کشته شدند. این واقعه باعث شد مگابیزوس و پسرانش زوپيروس^۲ و آرتیفیوس^۳ در سرزمین آنسوی فرات شورش کنند. ارتش پارس تحت فرماندهی شخصی بنام اوزیریس^۴ نتوانست شورش را سرکوب نماید و سپاه دومی به فرماندهی منوستانس^۵، پسر آرتادیوس^۶ جهت فرونشاندن سرکوب اعزم گردید. این منوستانس در اسنادی از بایگانی موراشو در بابل، تحت عنوان مانوستانو^۷ ذکر شده است که دارای عنوان «شاهزاده» بوده است و بعنوان پسر آرتارمه^۸ معرفی شده است که به احتمال زیاد تلفظ یونانی آن همان آرتایوس بوده است. به گفته کتزیاس، وی برادر اردشیر اول بود. این نبرد نیز با پیروزی مگابیزوس به پایان رسید و در نتیجه هیأتی جهت مذاکره در مورد پایان دادن به درگیری‌ها به حضور وی فرستاده شد. این هیأت شامل کسانی بود از جمله آرتاریم^۹، ارتوکزارس^{۱۰}، آمیتیسی همسر مگابیزوس و

1 - (Diod.sic.XII.3.2)

2 - Zopyrus

3 - Artyphios

4 - Oursiris

5 - Menostanes

6 - Artarious

7 - Munustunu

8 - Artareme

9 - Artarme

10 - Artoxares

پتیساس^۱ پسر اوزیریس و پدر اسپیتامه^۲ که در متون نیپور از او نام برده شده است. زوپیروس به آتن گریخت و در آنجا به طرز مشکوکی در نبرد با کاونوس^۳ درگذشت.

متن تکمیلی ۸-۲

دیپلماسی پارسیان در آسیای صغیر

کنترل آتن بر متحدانش به زودی رو به سستی نهاد. نکسوس مانند تاسوس در سال ۴۶۵ ق.م شورش نمود. تاسوس بدلیل اختلاف با یونان بر سر حاکمیت سرزمین اصلی تراکیه که دارای معادن و همچنین موقعیت تجاری خوبی بود و توسط تاسوس اداره می‌شد دست به شورش زد. تاسوسی‌ها برای دریافت کمک به اسپارت متوسل شدند و بنابراین اسپارت برای مشغول کردن قوای نظامی یونان تصمیم گرفت به آتن حمله کند، اما وقوع یک زلزله و همچنین شورشی داخلی مانع از وقوع این حمله گردید. پس از سه سال درگیری، تاسوس مجبور شد دیوارهای شهر را تخریب کند و کشتی‌های جنگی و سرزمین خود را تسلیم آتن نماید و به آن غرامت بپردازد^۴ در مورد اژینا نیز همین اتفاق روی داد و این جزیره نیز مجبور شد در سال ۴۵۸ ق.م به اتحادیه آتن بپیوندد، دیوارهای شهر را تخریب نموده و کشتی‌های جنگی خود را تسلیم نماید.

در آسیای صغیر نیز، شهرهای ایونی نسبت به سلطه آتن خشمگین گردیدند. اولین مقاومت از ارتیره شروع شد و در سال ۴۵۲/۴۵۳ ق.م دچار ناآرامی‌هایی گردید که دو سال بعد توسط آتن سرکوب شد و تبعیدی‌های آنجا به سرزمین پارس پناهنده شدند. در واکنش به عصیان این شهر، آتن مقرراتی در آنجا وضع کرد که از جمله آن قوانین، تشکیل شورایی ۱۲۰ نفره تحت نظارت آتن بود. این شورا تعهد داد که دیگر شورشی در آنجا رخ ندهد و در ضمن کسانی را که به سرزمین پارس پناهنده شده‌اند، اجازه بازگشت ندهد.

«نه خودمان و نه به تحریک دیگری نباید دست به شورش بزنیم. همچنین هیچک از کسانی را که به سرزمین پارس فرار کرده‌اند را بازپس نخواهیم گرفت و کسانی را در این شهر باقی مانده‌اند را از آنجا اخراج نخواهیم کرد»^۵

این مصوبه واکنشی بود به وقایع پیشین که طی آن، گروهی با حمایت پارسیان اقدام به شورش نمودند و پس از آنکه شورش آنان توسط آتن درهم شکسته شد به خاک پارس

1 -Petisas

2 - Spitamas

3 -Kaunos

4 - (Thuc.I.100.20-101)

1 - (Meiggs and Lewis 1988:89-94.no.40:II.24-29)

پناهنده شدند. با وجود اینکه ممکن است حمایت پارس از این شورش بالقوه بوده باشد، اما این واقعه نشان می‌دهد که امپراتوری پارس مایل بوده از شهرهایی که علیه قدرت آتن اقدام به شورش می‌نمایند حمایت کند. حدود ۱۰ سال بعد نیز وقایع مشابهی در مورد ساموس رخ داد. در سال ۴۴۱ ق.م درگیری بین میلئوس و ساموس، سامیان را مجبور به پناه بردن به پیستونس^۱ ساتراپ سارد نمود. او پسر هیشتاسپ و به احتمال زیاد برادر داریوش اول بوده است. وی توانست با ۷۰۰ سرباز نظم را در ساموس برقرار کند. هنگامی که ساموس در سال ۴۴۰/۴۳۹ ق.م علیه آتن قیام کرد، مقامات آتنی را که در ساموس فعالیت می‌کردند به پیستونس تحویل دادند. در پایان، ساموس از نیروی دریایی آتن شکست خورد، هر چند که شواهد نشان می‌دهد که هم ساموس و هم اریتره و هم سایر شهرهای ایونی مایل به حمایت دربار پارس بودند.

هرچند اریتره جزء یکی از اعضای اتحادیه آتن بود اما آنگونه که از کتیبه مربوط به سال ۴۵۳/۴۵۲ ق.م پیداست، یکی از متحدان ناراضی بوده است و چهل سال بعد در سال ۴۱۳/۴۱۲ ق.م اریتره از اولین شهرهایی بود که علیه آتن قیام کرد. این شهر پس از آنکه تحت فشار ارسپارت قرار گرفت، پیشنهاد خودمختاری را از طرف ساتراپ پارسی فریگیه یعنی فرنابازوس پذیرفت (سال ۳۹۴ ق.م) با این حال در سال ۳۹۰ ق.م آتن دوباره اریتره و اژه را تحت کنترل خود درآورد:

« مصالحه با افراد موجود در اکروپولیس بدون اجازه و رضایت آتن برای هیچ یک از ژنرال‌ها مجاز نمی‌باشد و همچنین هیچکس مجاز نیست تبعیدی‌هایی را که اریتره‌ای‌ها بیرون می‌کنند، بدون رضایت مردم اریتره به آنجا بازگرداند. چنانکه خواست مردم اریتره است، اریتره به بربرها داده نخواهد شد و این موضوع از طرف مردم آتن تمام شده است.»^۲

آتن شرایط مذاکرات سیاسی را تعیین می‌کرد و اجازه نمی‌داد کنترل اریتره بدست بربرها یا همان پارسیان بیافتد. این بخش از کتیبه اینگونه تفسیر شده است که گویا آتن این شرایط را به درخواست خود مردم اریتره گذاشته که نمی‌خواستند به بربرها تسلیم شوند. چنین ادعایی با شواهدی که نشان می‌دهد اریتره قصد ترک اتحادیه آتن را داشته و دوبار علیه آتن شورش کرده است، مطابقت ندارد و بعید بنظر می‌رسد که اریتره از ظهور دوباره آتن در سال ۳۹۰ ق.م استقبال کرده باشد و مدرکی هم وجود ندارد که نشان دهد امپراتوری پارس فشاری بر این شهر وارد کرده و باعث شده اریتره‌ای‌ها برای درخواست کمک به سمت آتن رفته باشند

1-Pistones

2 - (Transl. Rhodes and Osborne 2033:no.17)

و از آنان درخواست حمایت کرده باشند. شاید این عبارت تسلیم نکردن اریتره به بربرها به این معنا بوده که اریتره‌های‌ها می‌خواستند از اتحادیه خارج شوند و به پارس بپیوندند و چنین درخواستی داشته‌اند، اما آتن با گفتن این جمله که آنها نمی‌خواهند اریتره را به بربرها تسلیم کنند، پاسخ داده بوده است. وقتی به حوادث پس از آن نگاه کنیم می‌بینیم این همان اتفاقی است که در اوایل قرن چهارم پیش از میلاد رخ داد و آتن، اریتره را در معاهده صلحی به امپراتوری پارس واگذار نمود. (سال ۳۸۶ ق.م)

کتیبه‌ای که مربوط به دوره زمانی بین ۳۹۱ ق.م تا ۳۸۸ ق.م می‌باشد و در ارتباط با حل مشکلی در روابط دیپلماتیک پارس و آتن می‌باشد، دیپلماسی امپراتوری پارس را به خوبی نشان می‌دهد. این مشکل، درباره مرز بین میلئوس و میوس^۱ بود، اما زمانی که میوس از حل این مشکل خود را کنار کشید، موضوع به ساتراپ پارسی ایونیا، استروس^۲ واگذار گردید. اعضای هیأت نمایندگان از اریتره کلازومانه^۳، لبدوس^۴ و افسس^۵ بودند:

« وقتی اهالی میوس موضوع را رها کردند، استروس، ساتراپ ایونیه، نظر هیأت منصفه یونان را گوش داد و تصمیم نهایی را گرفت که این سرزمین به میلسیان^۶ تعلق داشته باشد.»
(ترجمه رودرز و ازبورن ۲۰۰۳، شماره ۱۶، جلد دوم//ف ۴۴-۴۰)

این یک نمونه بارز از روش دیپلماسی در سطح کوچک را نشان می‌دهد که در شرایط عادی و نه شرایط بحران و شورش، عمل شده است: در حالیکه شکل دادرسی از شیوه دادگاههای یونانی پیروی می‌کرده، هیأت منصفه برای صدور حکم نهایی به مرجع بالاتر از خود یعنی ساتراپ پارسی مراجعه نموده‌اند. این کتیبه همچنین نشان می‌دهد که روابط پارس با شهرهای ایونی از جمله اریتره بسیار کم اهمیت بوده است و از طرفی این ادعا را که اریتره از آتن درخواست کرده که آن را به بربرها تسلیم نکند، بی اعتبار می‌سازد و باید دنبال دلایل دیگری باشیم، از جمله فشار سیاسی، دخالت در سیاست‌های محلی و ترس، یعنی همان ویژگی‌هایی که در روابط اریتره با آتن می‌توانیم ببینیم و این چیزی نیست که با بررسی نقوش و نوشته‌های ادبی دستگیرمان شود.

1 -Myus

2 -Struses

3 -Clazomenae

4 -Lebedos

5 -Ephesos

6 -Milesian

۸-۳-۵- صلح کالیان

با موفقیت محدود نظامی در قبرس و افزایش کینه‌توزی نسبت به شهرهای ایونی، آتن آماده ورود به مذاکرات صلح با دولت پارس بود. این توافق‌نامه تاریخی که به معنی پایان مداخلات یونان در قبرس و مصر بود، از جانب پادشاه پارس نیز تعهدی را بدنبال داشت مبنی بر اینکه نیروی دریایی دولت پارس از سواحل اژه دور بماند. اما سوال اینجاست که چرا هر دو طرف با چنین پیمان صلحی موافقت کردند. منابع یونانی ادعا می‌کنند که بدلیل موفقیت‌های آتن در قبرس، دولت پارس روحیه خود را از دست داده بود، اما می‌توان اینگونه ادعا کرد که اولویت پادشاه پارس در آن زمان کنترل سرزمین مصر بود و نیروهایش را برای آن منظور لازم داشت و علاوه بر این، امتیازاتی که شاه پارس از سرزمین ایونیه دریافت می‌کرد، مانند سابق پابرجا ماند و حتی پرداخت خراج ایونیه بر قوت خود باقی ماند:

«آتنی‌ها و متحدان آنان با دولت پارس پیمان صلحی منعقد نمودند که شرایط اصلی آن به شرح زیر است: همه شهرهای یونانی در آسیا طبق قوانین خود اداره شوند. ساتراپ‌های پارسی نباید بیش از یک سفر یک روزه در دریا پیش روند و هیچ کشتی جنگی از ناوگان پارس نباید در فازلیس^۱ حرکت کند. (مکانی که بسفر و دریای سیاه بهم می‌پیوندند) اگر این شرایط از طرف شاه پارس و فرماندهانش رعایت شود، آتنی‌ها نباید نیروهای نظامی خود را وارد قلمروی حکومت پارس کنند. با انعقاد این پیمان صلح، آتنی‌ها نیروهای خود را از قبرس خارج کردند.»^۲

طی دهه‌های بعد کینه نسبت به دولت آتن در سراسر یونان، پلوپونز و آسیای صغیر افزایش یافت. با شروع جنگ‌های پلوپونزی در سال ۴۳۱ ق.م اسپارت فرستادگان خود را به پارس فرستاد و درخواست کمک کرد. هیأت آتنی نیز بلافاصله چنین درخواستی کرد، اما درخواست هر دو از طرف دولت پارس رد شد. در همین حال، پیستونس بدلیل مقاومت در برابر دموکراسی تحمیلی آتنی، با متعرضین ساموس متحد شد و در حالیکه شورش آنان موفقیت-آمیز بود پایگاه‌های آتن را در آنجا بدست گرفت. در سال ۴۳۰ ق.م اندکی پس از آغاز جنگ پلوپونزی، کولفون^۳ توسط ایتامنس^۴ از متحدین پیستونس و پارسیان، گرفته شد. کولفونی‌ها با فرار به نوتیوم^۵ مزدوران اردکاوی^۶ و پارسی را که از پیستونس گرفته بودند، در فضایی

1 -Phaelis

2 - (Diod.Sic.XII.4.5-6)

3-Colophon

4 -Itamenes

5 -Notium

6 -Arkadi

محصور از بقیه شهر نگه داشتند. آنان توسط فرمانده آتنی، پاکس^۱ دستگیر و کشته شدند. در سال ۴۲۷ ق.م ایونی‌های تبعیدی و مردم ازبوس تلاش کردند تا الکیداس^۲ اسپارتی را برای ایجاد شورش ایونیه علیه یونان و جلب حمایت و پیستونس کمک کنند.^۳

۸-۳-۶- اورشلیم (یهودیه) در دوران سلطنت اردشیر اول

طبق کتاب عزرا، مشکلات در یهودیه از زمان خشایارشا آغاز شده بود (عزرا ۴: ۶-۴) و هنگامی که همسایگان یهودیه به بازسازی معبد اورشلیم اعتراض نمودند، دوباره این مشکلات تازه شد. راحوم^۴ و شمشای^۵ از مخالفان پروژه بازسازی معبد، نامه‌ای به پادشاه نوشتند و یهودیان را متهم به بازسازی یک شهر طغیان‌گر نمودند. آنها می‌ترسیدند با ساختن دیوارهای شهر و بازسازی معبد درآمد ایشان از این منطقه متوقف شود. در پاسخ به نامه آنان، اردشیر دستور توقف بازسازی را صادر نمود (عزرا ۴: ۲۴-۱۷) سپس اردشیر عزاری کاهن را مأموریت داد تا برای اطمینان از تأیید قوانین یهود به اورلشیم برود. تاریخ متن این مأموریت، سال هفتم سلطنت اردشیر را نشان می‌دهد. و بدین ترتیب ورود وی به اورشلیم را می‌توان سال ۴۵۹/۴۵۸ پیش از میلاد تخمین زد. عزرا با نامه‌ای از پادشاه از بابل به یهودیه سفر کرد (عزرا ۸: ۱-۱۲ و ۲۶-۱۲) چند سال بعد، نجمیا، ساقی اردشیر اول برای انجام مأموریت به اورشلیم رفت و در آنجا بعنوان فرماندار یهودیه خدمت کرد (سالهای ۴۳۲-۴۴۵ ق.م)

۸-۳-۷- تداوم ساخت تخت جمشید

اردشیر اول بعنوان جانشین خشایارشا در پی ادامه سیاست پدرش در امپراتوری بود. این تمایل را در ادامه پروژه‌های ساختمانی تخت جمشید، تکمیل سالن صدستون و کاخ خشایارشا می‌تون دید:

« منم اردشیر، شاه بزرگ، شاه شاهان، شاه سرزمین‌ها، شاه این سرزمین بزرگ و پهناور، پسر پادشاه خشایارشا، پسر داریوش، یک هخامنشی. اردشیر، پادشاه بزرگ اعلام می‌دارد، من به لطف اهورامزدا این کاخ را که پدرم، پادشاه خشایارشا ساخته است را کامل کردم^۶» اردشیر نیز همانند پیشینیان خود مقبره‌اش را در کنار اجدادش، در دل کوه در نقش رستم تراشید.

1 - Paches

2 - Alcidas

3 - (Thuc.III.31)

4 - Rahuom

5 - Shemshaei

1 - (A1PA)

۸-۴- بحران جانشینی در سال ۴۲۴ ق.م

مرگ اردشیر اول و همسرش داماسپیا^۱ احتمالاً در اواخر سال ۴۲۴ ق.م رخ داده است. بعد از به قتل رسیدن پسر و جانشین پادشاه، خشایارشای دوم که تنها ۴۵ روز حکومت کرد، امپراتوری پارس گرفتار شورش‌هایی گردید. از آنجا که این شورش‌ها بلافاصله پس از به تخت نشستن پسر دیگر اردشیر یعنی اوماسو^۲ (اخوس) بوقوع پیوستند، بنظر می‌رسد در ارتباط با موضوع جانشینی بوده باشند. در الواح و کتیبه‌های بابلی، زمان مرگ اردشیر، دسامبر سال ۴۲۴ ق.م معرفی شده است و جانشینی اوماسو که خود را داریوش دوم نامید در فوریه سال ۴۲۳ ق.م ذکر شده است. داریوش دوم پیش از بقدرت رسیدن، ساتراپ هیرکانیا، بود. از این موضوع مهمتر اینکه وی و برادرش آرسیتیس^۳ فرزندان ملکه پارس، داماسپیا نبودند و از همسر بابلی پادشاه بودند. این اختلاط نژادی باعث شد یونانیان به وی لقب حرامزاده بدهند و او را اوخوس^۴ بنامند. داریوش با خواهر ناتنی خود پریساتس^۵ ازدواج کرده بود که دختر بانویی بابلی بنام اندریا^۶ بود که احتمالاً از اشراف بابل بوده است. چند سند بابلی به املاک و دارایی‌های پریساتس اشاره کرده‌اند. منابع یونانی نیز از املاک وی در سرزمین آنسوی فرات سخن گفته‌اند. از ازدواج وی با داریوش، چهار پسر حاصل شد. آرساکس^۷ بزرگترین آنها بود که وقتی متولد شده بود که داریوش هنوز ساتراپ هیرکانیا بود. کوروش کوچک، اوستانس^۸ و اوکسترس^۹ پس از آغاز پادشاهی وی دنیا آمدند. منابع موجود از فرزند دختری نیز بنام آمستریس^{۱۰} نام می‌برند. تبار شاهی داریوش بعنوان یک هخامنشی می‌بایست از طریق جانشینی یکی از پسرانش ادامه پیدا می‌کرد که از طرف مادری نیز از همین تبار می‌بود و این همان واقعیتهایی بوده که باعث آشفتگی اوضاع حکومت داریوش دوم و رنجش نجیب‌زادگان پارس شده است. این موضوع نشان می‌دهد که تولد وارث تاج و تخت از یک بانوی نجیب‌زاده پارسی چقدر مهم بوده و نبود چنین فرزندی تا چه اندازه می‌توانسته بحران جانشینی ایجاد کرده و شرایط را به آشوب بکشاند. در چنین شرایطی همه برادران داریوش ادعا داشتند که از حق جانشینی برخوردار هستند.

2 -Damaspia

3 - Umasu

4 -Arsites

4 -ochus

5 -Parysatis

6 -Andria

7 -Arsaces

8 -Ostanes

9 -Oxathres

10 -Amestris

طبق گفته کتزیاس، سغدیانس^۱ یکی از پسران اردشیر و از همسر بابلی وی، بلافاصله پس از مرگ اردشیر، خود را پادشاه معرفی کرد. اوخوس برای حذف برادر ناتنی خود که رقیب وی شده بود، او را به دربار خود احضار نمود. در نهایت سغدیاس زندانی شد و اندکی بعد درگذشت. کتزیاس می‌گوید وی شش ماه و نیم فرمانروایی کرد. با این وجود در منابع خاور نزدیک چنین چیزی مشخص نشده است. همانطور که پیش‌تر گفته شد، اسناد اداری بابل تاریخ مرگ اردشیر اول و بقدرت رسیدن داریوش دوم را زمانی بین دسامبر ۴۲۴ ق.م تا فوریه ۴۲۳ ق.م ذکر می‌کنند. آخرین سند اردشیر اول مربوط به تاریخ ۲۴ دسامبر سال ۴۲۴ ق.م است و اولین سند داریوش دوم مربوط به تاریخ ۱۰ ژانویه ۴۲۳ ق.م می‌باشد. پس سلطنت داریوش بلافاصله پس از اردشیر آغاز شده است و تنها احتمالی که وجود دارد این است که سغدیانس کمی پس از آغاز سلطنت داریوش شورشی به راه انداخته و پس از او نیز آرسیتس دست به اقدامی مشابه زده است.

ترجمه منابع ۸-۳

مالیات بابل

اسناد بایگانی بابل نشان می‌دهد رابطه تنگاتنگی بین نجیب‌زادگان پارسی و کارآفرینان بومی وجود داشته است. مهمترین مورد در این زمینه مربوط به بایگانی خانواده موراشو در نیپور است. (۴۰۴-۴۵۴ ق.م) بایگانی دیگر متعلق به بلشونو^۲ در بابل (۴۰۰-۴۲۶ ق.م) و دیگری تاتانو^۳ در بوریسیپا (۴۰۲-۵۰۵ ق.م) می‌باشد. چندین سند بابلی از نیپور این واقعیت را گواهی می‌دهند که اوروک در این دوره تبدیل به منطقه‌ای نظامی شده بود و دقیقاً مشخص نیست که این موضوع برای تمرینات نظامی بوده و یا دلیل خاصی برای گردآوری ارتش در سال ۴۲۲/۴۲۱ ق.م در آنجا وجود داشته است.

1 -Sogdianus

2 -Bel Shunu

3 -Tatau

« ۸۰ گُر^۱ خرما متعلق به ریموت نینورتا^۲ از خانواده موراشو، وام پرداختی به هانانی^۳ و گوبایا^۴ فرزندان نینورتاتیر^۵ همچنین نادین^۶ و آرادنلی^۷ فرزندان شوشانومارهیسانی^۸ می‌باشد. در ماه هفتم سال سوم سلطنت داریوش، آنها هشتاد گُر خرما را به شهر هامباری^۹ منتقل خواهد کرد. باگی که در شهر هامباری است ضامن ۸۰ گُرخرمای ریموت نینورتا می‌باشد. تا زمانی که این وام از طرف ریموت نینورتا پرداخت نشده، بستانکار دیگری در اولویت نیست. آنها تضمین می‌کنند که هرکدام به محل پرداخت نزدیک‌تر می‌باشد ملغ دیگران را نیز به آنها پرداخت خواهد نمود. این مقدار خرما معادل نقره‌های است که برای تهیه لباس و تجهیزات نظامی در اوروک به آنها قرض داده شده است. (شاهدان، مکان و تاریخ).»^{۱۰}

۸-۴-۱- شورش در امپراتوری

در تاریخ نامشخصی، شورش دیگری بوقوع پیوست. این شورش را پیسوتنس^{۱۱}، ساتراپ سارد که توسط مزدوران یونانی تحت فرمان آتن حمایت می‌شد، رهبری می‌کرد. این شورش نیز شاید در اوایل سلطنت داریوش دوم و در واکنش به جانشینی وی رخ داده باشد. با این حال، برخی از محققان تاریخ این شورش را ۴۱۶/۴۱۵ ق.م می‌دانند که براساس آن، پذیرش اینکه احتمالاً این قیام بر سر جانشینی داریوش بوده باشد را مشکل می‌سازد. پیسوتنس بعنوان نوه داریوش اول ممکن است خود را نسبت به سایر نامزدهای جانشین که نژادی نیمه بابلی داشتند در اولویت می‌دیده است. به هر حال داریوش دوم به تیسافرن دستور می‌دهد شورش را سرکوب نماید. پیسوتنس کشته می‌شود و شعله این قیام خاموش می‌گردد. چند سال بعد احتمالاً در حدود سال ۴۱۳ ق.م، آمورگس^{۱۲} پسر پیسوتنس با پشتیبانی آتنی‌ها در کاریه شورش را به راه انداخت که این شورش نیز خاموش گردید و تیسافرن بعنوان پاداش، ساتراپ سارد شد.

1 -gur

2 -Rimutminurta

3 -Hannani

4 -Gubbaia

5 -Ninurtatir

6 -Nadin

7 -Aradenli

8 -Shushanumarhissani

9 -Hambari

10 - (BEX. No.61 transl. kuhrt 2010:716.no.31)

11 - Pissouthnes

12 -Amorges

در حدود سال ۴۱۵ ق.م یک فینیقی بنام آبدمون^۱، احتمالاً با همکاری داریوش دوم، کرسی قدرت را در قبرس تصاحب نمود و تا سال ۴۱۱ ق.م که اوآگوارس^۲ در آنجا به قدرت رسید در این سمت باقی ماند. شورشى هم در ماد صورت گرفت که در سال ۴۰۷ ق.م سرکوب گردید. دو سال بعد نیز شورشى توسط کادوسى^۳ها^۴ درگرفت. کادوسىها مردمانى کوهستانی بودند که از شاه پارس فرمان نمى بردند. شورش آنها توسط ارتش پارس به رهبرى کوروش کوچک، پسر داریوش دوم سرکوب شد. بعدها کادوسىها در کنار ارتش پارس در جنگى که در سال ۴۰۴/۴۰۳ ق.م به فرماندهى آرتاگرس^۴ علیه کوروش جوان صورت گرفت دیده شدند، اما در زمان اردشیر دوم و جانشین او اردشیر سوم دوباره شورش کردند و اوخوس که بعدها تحت عنوان داریوش سوم به پادشاهى رسید به جنگ علیه آنها فرستاده شد.

۸-۴-۲- ادامه روند ساخت بناهای سلطنتی

با وجود شورش‌های داخلی، داریوش دوم خود را در کتیبه‌ای از کاخ شوش بعنوان جانشین شاه معرفی کرد و ساختمان نیمه‌کاره‌ای که ساخت آن در زمان پدرش آغاز شده بود را تکمیل نمود:

« این کاخ سنگی را داریوش، شاه بزرگ بر ستون‌هایش بنا کرد. باشد که اهورامزدا و خدایان از داریوش، شاه بزرگ محافظت نمایند.»^۵

« داریوش شاه می‌گوید: این کاخ را که اردشیر، پدر من قبلاً ساخت، به لطف اهورامزدا من آن را به پایان رساندم.»^۶

در مصر نیز تصویری از داریوش دوم در معبد هیپیس تراشیده شده که به فعالیت‌های او در آنجا اشاره می‌کند.

۸-۴-۳- ورود دوباره پارس به صحنه سیاسی یونان

با توجه به سیاست خارجی امپراتوری پارس، مهمترین دستاورد داریوش دوم برقراری روابط دیپلماتیک بین ایران و اسپارت بود که در معاهده دو جانبه سال ۴۱۱ ق.م تحقق یافت. مشارکت پارسیان در امور سیاسی یونان در تابستان ۴۱۲ ق.م آغاز شد و اولین معاهده بین اسپارت و تیسافرنس، ساتراپ لیدیّه و کارانوس، فرمانده نظامی در آسیای صغیر به نتیجه

1 - Abdemon

2 - evagoras

3 - Cadusian

4 - Artageres

1 - (D2Sa)

2 - (D2Sb:1-2)

رسید. این پیمان که به مناسبت حضور یکی از ژنرال‌های اسپارتی در طی مذاکرات، توسط یونانی‌ها پیمان کالدوس^۱ نامیده شد. به شاه پارس اطمینان داد که شهرها و سرزمین‌های آسیای صغیر که در گذشته و در زمان شاهان پیشین جزء امپراتوری پارس بودند، در کنترل دولت پارس باقی بمانند و پرداخت خراج آنان به آتن متوقف شود. پادشاه پارس و اسپارت به هم اطمینان دادند که در برابر دشمن مشترک خود از یکدیگر حمایت نظامی کنند.

«اسپارتی‌ها و متحدان آنان با این شرایط با پادشاه پارس و تیسافرنس پیمان اتحاد بستند: تمام قلمرو و تمام شهرهایی که اکنون در دست شاه است و یا در گذشته توسط نیاکان شاه کنترل می‌شدند در اختیار شاه قرار گیرد. پول و یا هرچیز دیگری که از این شهرها به آتن داده می‌شده از این پس توسط شاه و اسپارتی‌ها و متحدان آنها از آن جلوگیری شود. پادشاه و اسپارتی‌ها و متحدان آنان در جنگ علیه آتن با هم متحد باشند. توقف جنگ با آتن فقط باید با توافق دو طرف صورت گیرد، یعنی شاه از یک طرف و اسپارت و متحدانش از سوی دیگر. هر سرزمینی علیه پادشاه پارس شورش کند باید توسط اسپارت و متحدانش بعنوان دشمن به حساب آید و هر سرزمینی علیه اسپارت و متحدانش قیام کند نیز به همین ترتیب از طرف شاه پارس دشمن تلقی خواهد شد.»^۲

تردید اسپارتی‌ها در مورد این پیشنهاد منجر به اصلاحیه‌ای در زمستان سال ۴۱۲/۴۱۱ ق.م تحت نظر تری منس^۳ شد که در اصل تفاوت چندانی با نسخه اول نداشت. در معاهده‌ای که توسط اسپارتی‌ها "معاهده دوستی" نامیده شد، پسران پادشاه و تیسافرنس در طرف پارسیان قرار گرفتند. اصطلاح "Spondai" به معنای خاتمه درگیری‌ها در متن قرار گرفت که نشان می‌داد اسپارتی‌ها متوجه شده بودند که چون آنها در صلح کالیاس گنجانده نشده بودند پس هنوز از نظر فنی دشمن دولت پارس به حساب می‌آیند. امتیازات اسپارت به دولت پارس هرگونه کنوانسیون دیپلماتیک را نقض می‌کرد. مشخص نبود کدام شهرها و سرزمین‌ها در این معاهده منظور شده‌اند، به عبارت دیگر آنها برتری شاه را در سرزمین یونان و حتی در مقدونیه و تراکیه پذیرفته بودند.

هنگامی که السیبیادس، سیاستمدار آتنی تبعیدی که خود را در خدمت اسپارت قرار داده بود و در سال ۴۱۳ ق.م کیوس، اریتره و میلئوس را برای شورش علیه آتن ترغیب کرده بود مورد سوءظن اسپارتی‌ها قرار گرفت، فرار کرده و به دربار تیسافرنس در سارد پناهنده شد. او سعی کرد تیسافرنس را متقاعد کند که به آتنی‌ها بیشتر از اسپارتی‌ها اعتماد داشته باشد.

1 - Chalcideus

1 - (Thuc.VIII.18)

3 - Therimenes

شاید وی انتظار داشته که با این کار بتواند مانع شکست آتن شود و حضور وی در چنین مذاکراتی باعث شود دولت آتن حکم تبعید وی را لغو کرده و به او اجازه بازگشت دهد. السیبیداس تصمیم داشت با جلب حمایت پارس و کمک آنها بتواند سرانجام دولت آتن را سرنگون کرده و قانون اساسی را در آنجا تغییر دهد. به همین منظور سیاستمداری را به نام پیساندر^۱ را در اواخر دسامبر ۴۱۱ ق.م بعنوان نماینده به آتن فرستاد. وی با برخی از سیاستمداران قدرتمند در ساموس ملاقات کرد. تنها امید آتنی‌ها اعتماد به السیبیداس و کمک‌های پارسیان بود. نزدیک پایان زمستان، مذاکراتی بین هیأت آتنی و تیسافرنس انجام گرفت و هنگامی که در جلسه سوم این مذاکرات این پیشنهاد مطرح شد که به دولت پارس اجازه کامل کشتیرانی در سواحل خود را بدهند، سفیران آتن مذاکرات را قطع کرده و به ساموس بازگشتند. در نتیجه تیسافرنس دوباره به اسپارت روی آورد و سرانجام در تابستان سال ۴۱۱ ق.م پیمانی بین تیسافرنس، هیرامن^۲ و فرزندان فارناس^۳ از یک طرف و اسپارتی‌ها و متحدان آنها از سوی دیگر منعقد گردید.

۸-۴-۴- پیمان دو جانبه ۴۱۱ ق.م

«در سیزدهمین سال سلطنت داریوش، در دژ سلطنتی الکسیپیداس^۴ اسپارت، معاهده‌ای بین اسپارت و متحدانش از یک سو و تیسافرنس، هیرامن و پسران فارناس از سوی دیگر در دشت مثاند^۵ منعقد گردید و منافع هر دو طرف در نظر گرفته شد. قلمروی شاه در آسیای صغیر همچنان متعلق به دولت پارس باقی می ماند و شاه می تواند هر اقدامی که بخواهد در قلمروی خود انجام دهد. اسپارت و متحدانش نمی بایست بر علیه کشورهای امپراتوری پارس دست به اقدامی بزنند و اگر از طرف اسپارت یا متحدانش حمله‌ای به قلمروی پارس صورت گیرد، دولت اسپارت و متحدانش باید جلوی آن را بگیرند و اگر کسی از قلمروی پارس به کشور اسپارت و متحدانش حمله کند، شاه پارس موظف است از آن جلوگیری نماید. تیسافرنس باید براساس قرارداد هزینه کشتی‌هایی که در حال حاضر در سواحل، منتظر رسیدن سایر کشتی‌های پارس هستند را بپردازد و اسپارت و متحدانش نیز در صورت تمایل می‌توانند هزینه کشتی‌های خود را بپردازند، اما اگر بخواهند این هزینه‌ها را از تیسافرنس بگیرند، او باید این هزینه را برای آنان فراهم نماید و در پایان جنگ، اسپارت و متحدانش این

1 -Pisander

2 -Hieramenes

3 -Pharnaces

4 -Alexippidas

5 -Maeander

مبالغی را که دریافت کرده‌اند، بازگردانند. پس از ورود کشتی‌های ناوگان پارس، آنها باید به همراه ناوگان اسپارت و متحدانش به روشی که از نظر تیسافرنس، اسپارت و متحدانش مناسب است جنگ را ادامه دهند و اگر بخواهند با آتن صلح کنند، هر دو طرف باید درباره این تصمیم اظهارنظر کنند.^۱

ملاقات دو طرف در محل رودخانه مئاندر، در کتیبه‌ای از زانتوس که به یادبود سلسله لیکایی بنا شده، منعکس گردیده است:

« اسپارته‌ها(؟) آغاز کردند(؟) به تیسافرنس پسر هیدانس و پارسیان در کائونوس^۲ و ارتش پارس برای جنگ با آتن، با اسپارت وارد اتحاد شد. من برای آنها قاضی شدم و آنها تضمین‌های مضاعف ارائه کردند(؟) هر دو در هیتنا^۳ برای الهه مالیا^۴ تخته سنگی قرار دادند. در مکانی ... که مبارزان (؟) ... و به همین ترتیب در منطقه کائونوس استلی برای خدای محلی، الهه مالیا و خدای آرتیمیس و برای شاه کائونوس قرار دادند.»^۵

مورد مهم در نسخه نهایی پیمان لیکاس^۶ مربوط به پرداخت هزینه کشتی‌هاست. نیروی دریایی اسپارت اکنون حق داشت از بودجه شخصی تیسافرنس هزینه‌های خود را دریافت کند. دیدگاه مشترک آنان ادامه جنگ با آتن بود مگر اینکه آتن و اسپارت هر دو تمایل به برقراری صلح داشته باشند. در این میان باید توجه داشت که ناوگان پارس یعنی ناوگان فینیقی که بطور بالقوه علیه یونان در دریای آژه حضور داشت، هرگز علیه یونان وارد عمل نشد و بنظر می‌رسد ذکر این موضوع ترفندی جهت تسریع روند مذاکرات بوده است.

هنوز هم آتن بعنوان یک نیروی دریایی موفق حداقل تا سال ۴۰۷ ق.م که نبرد نوتیوم^۷ انجام شد شناخته می‌شد. با پیروزی آتن، به السیبیادس تبعیدی اجازه بازگشت به آتن داده شد. همکاری آتن با دولت پارس از آنجا آغاز شد که فرناپازوس^۸ ساتراپ هلسپونتین فریگیه در سال ۴۱۱ ق.م هنگامی که آتنی‌ها در آبیدوس^۹ با مینداروس^{۱۰} در جنگ بودند به آنها پیشنهاد کمک کرد.^{۱۱}

4 - (Thuc.VIII.58)

2 - Kaunos

3 - Hytenna

4 - Maliya

4 - (TAM I .44b .64-69, Transl .Kuhrt 2010:339.no .29)

6 - Lichas

7 - Notium

8 - Pharnabazus

9 - Abydus

10 - Mindarus

4 - (Xen.Hell.II.1.6.14.I.2.16)

در سال ۴۰۸ ق.م فرنا بازوس با السیبیادس توافق کرد که ۲۰ تالان برای آتن فراهم کرده و سفیری را نزد پادشاه بفرستند.^۱ منابع یونانی تأکید زیادی بر رقابت بین فرنا بازوس در حمایت از آتن و تیسافرئس در حمایت از اسپارت دارند، اما سوال اینجاست که هر کدام از این اسپارت‌ها در قبال این حمایت چه چیزی بدست می‌آورند. بنظر می‌رسد پادشاه پارس، رسیدگی به امور ایالات غربی و اداره آنها را کاملاً در اختیار ساترپ‌های آنجا قرار داده و به آنها اجازه داده هر تصمیمی لازم می‌دانند به مسئولیت خود اتخاذ نمایند. در مرحله اول که آتن و اسپارت مشتاق بودند توجه و حمایت پارس را بدست آورند، داریوش دوم بیش از آنکه در فکر این باشد که کدام ایالات یونانی در صدد جلب حمایت پارس می‌باشند، در این فکر بود که ساترپ‌های خود را تحت کنترل داشته باشد، اما برای متوقف کردن رقابت بین فرنا بازوس و تیسافرئس در سال ۴۰۸/۴۰۷ ق.م داریوش دوم پسرش کوروش جوان را بعنوان فرمانده ارتش فرستاد تا جنگ را رهبری کند،^۲ در نتیجه حوزه نفوذ تیسافرئس به کاریا کاهش یافت. موفقیت پارسیان در سپتامبر ۴۰۵ ق.م با پیروزی در جنگ ایگوسپوتامی^۳ که سرانجام منجر به تسلیم آتن در آوریل/ می سال ۴۰۴ ق.م شد، ادامه یافت.

متن تکمیلی ۸-۳

مصر و پایگاه یهودیان در الفانتین

در زمان سلطنت داریوش، عموی او آرشام، ساتراپ مصر بود. مجموعه‌ای متشکل از یازده نامه مربوط به دوره وی وجود دارد که در زمان اقامت او در بابل و شوش به مقامات مصری نوشته شده‌اند. مکاتبات آرشام تصویر خوبی درباره مسئولیت‌ها و امور روزمره اداری در یک ساتراپی ارائه می‌دهد (به ترجمه منابع ۷-۱ مراجعه شود). همچنین در زمان حکومت داریوش، شاید مدتی قبل از سال ۴۱۸ ق.م یک نسخه آرامی از کتیبه بیستون در الفانتین نوشته شده است. جزیره الفانتین در نزدیکی اولین آبگیر رود نیل، روبروی شهر باستانی "سین" واقع شده است که اداره آن برعهده فرمانداری بنام فراتارک^۴ بود. سین ترکیبی از فرهنگ‌های مختلف را در خود جای داده بود، زیرا پارس‌ها، مادها، بابلی‌ها، آشوری‌ها، فینیقی‌ها و خوارزمی‌ها در آن شهر زندگی می‌کردند. وجود آئین‌های مذهبی آنان در این شهر گواهی شده است. الفانتین، یک نقطه استراتژیک در مرز نوبیا بود که توسط یک پادگان یهودی

5 - (Xen.Hell.I.3.9)

6 - (Xen.Hell.I.4.13)

3 - Aigospotami

4 - Fratarak

محافظت می‌شد که بین سالهای ۴۹۵ تا ۴۰۰ پیش از میلاد در خدمت پادشاه پارس بود. فرمانده این پادگان ویدرانگا^۱ نام داشت. پسرش نافائنا^۲ نیز در خدمت دولت بود. اسناد آرامی از الفانتین، حدود صد سال اول سلطه پارسیان یعنی سالهای ۵۲۵ تا ۴۰۰ پیش از میلاد را در بر می‌گیرد. اولین نامه‌ها مربوط به اعضای خانواده ماکیبانیت^۳ است که از ممفیس برای اشخاصی در لوکسوژ^۴ و سین^۵ نوشته‌اند. سه سند خصوصی را می‌توان در اسناد الفانتین شناسایی کرد. بایگانی جدونیا^۶، که در سال ۴۱۹ ق.م با فرمان عیدفصح و نان فطیر آغاز می‌شود و حدود دوازده سال بعد به پایان می‌رسد، بایگانی خانواده زن میپتاهی^۷ که یازده سند را در طی شصت سال پوشش می‌دهد و آرشو خانواده یک مقام معبد بنام آنانیا^۸.

در سال ۴۱۰ ق.م یهودیان الفانتین علیه مصریان و ویدرانگا، فرماندار سین شکایتی نوشتند و آن را تقدیم فرماندار یهودیه، باگوهی^۹ کردند. یهودیان تأکید کردند که رئیس معبد خنوم^{۱۰} با ویدرانگا توافق کرده که به آنها پول و کالاهایی داده شود. مصریان به یهودیان اجازه ندادند که قربانی خود را بدرون محراب برده و برای خدای خود، یهوه آتش بسوزانند. مصریان ظروف آنان را گرفته و سایر اشیاء محراب آنان را از بین بردند. بر این اساس یهودیان الفانتین خواستار احیای آن شدند. یک نماینده نزد مقامات اورشلیم به حضور یهوهانان^{۱۱} و همکارانش، کاهنان اورشلیم و اوستانا^{۱۲} برادر حنانی^{۱۳} و سایر مشاهیر یهودا فرستاده شد.

فرمان عید پاک در سال ۴۱۹/۴۱۸ ق.م

« به برادران من جدونیا و همکارانش، بزرگان یهود و برادرت حنانیا:

اکنون، امسال، سال چهارم داریوش، پادشاه داریوش، از طرف شاه به آرشام ارسال شده است.

[...] .. اکنون شما چهاردهمین روز نیشان را عید فصح بشمارید و از روز پانزدهم تا بیست و یکم جشن نان فطیر را در نیشان برگزار کنید و هفت روز نان فطیر بخورید. اکنون پاک باشید و مراقب باشید. در روز پانزدهم و بیست و یکم نیشان کار نکنید. هر نوشیدنی تخمیر

1 -Vidranga

2 -Nafaina

3 -Makibanit

4 -Luxor

5 -Jedoniah

6 -Miptahiah

7 -Ananiah

8 -Bagohi

9 -Khnum

10 -Yahohanan

11 -Ostana

12 -Hanani

شده‌ای را ننوشتید و هرچیزی که خمیرمایه دارد از غروب روز چهاردهم تا غروب روز بیست و یکم نخورید و در خانه‌هایتان هم جلوی دید نباشید و هر چیز خمیرمایه‌ای که در خانه خود دارید به اتاقی برده و مهر و موم کنید. [...] به مهر برادران من جدونیا و همکارانش بزرگان یهود و برادرت حنایا پسر [...]»^۱

سه سال بعد آنها دوباره از دالایا^۲ و شلمیا^۳ پسران سنبلات^۴ فرماندار سامرا به باگوهی شکایت کردند. معبد آنان سه سال ویرانه مانده بود. آنها از باگوهی خواستند تا مداخله نماید و برای ادامه کار بازسازی معبد اجازه بگیرد. نامه آنها به تاریخ ۲۵ نوامبر ۴۰۷ قبل از میلاد، عدم حضور ساتراپ پارسی، آرشام را در مصر نشان می‌دهد:

« به فرماندار باگواهی، فرماندار یهودا خادمان شما، جدونیا و همکارانش، کاهنانی که در قلعه الفانتین هستند و همه یهودیان، باشد که خدای آسمان همیشه نگهدار شما باشد و پیش از پادشاه، داریوش (دوم) هزاران بار بیشتر شما را مورد لطف خود قرار دهد و عمر طولانی به شما بدهد و همیشه شاد و سلامت باشید. اکنون، خادم شما جدونیا و همکارانش، کاهنان و یهودیان چنین می‌گویند: در ماه تموز، سال چهاردهم داریوش شاه (= ۱۴ ژوئیه - ۱۳ آگوست ۴۱۰ ق.م) هنگامی که آرشام عزیمت کرده و به نزد پادشاه رفته بود (کاهنان معبد خنوم در الفانتین) نقره و کالاها را به ویدرانگا، فرمانداری که در اینجا بود داده و گفتند معبد یهوه از آنجا برداشته شود. پس از آن ویدرانگای شیریر نامه‌ای به نافاینا، پسرش که فرمانده ارتش در شهر سین بود فرستاد که به آنها اجازه تخریب معبد را می‌داد. پس از آن، نافاینا، مصریان و سربازان خود را راهی کرد، آنها با سلاح‌های خود به قلعه الفانتین آمدند، به داخل معبد وارد شدند، آن را با خاک یکسان کرده و ستون‌های سه گانه آن را ویران نمودند. علاوه بر این، پنج دروازه بزرگ سنگی معبد را نیز تخریب کردند، درها و ستون‌های برنزی آنها را، سقف معبد را که همه آن از چوب درخت سرو بود را با همه اتصالات و دیگر چیزهایی که آنجا بود، همه را در آتش سوزاندند و طلا و نقره و سایر اشیای با ارزش معبد را گرفته و با خود بردند. از زمان پادشاهان مصر، پدران ما، آن معبد را در الفانتین ساخته بودند و وقتی کمبوجیه وارد مصر شد، معابد خدای مصر را سرنگون کردند، اما هیچ چیزی در این معبد

1 - (Transl. Porten 2011: 126-124)

2 - Delaiah

3 - Shelemiah

4 - Sanballat

آسیب ندید. همه اینها را در نامه‌ای بنام خودمان برای دالایا^۱ و شلمیا^۲ فرزندان سنبلات^۳ فرماندار سامرا فرستادیم.

همه این اتفاقاتی که برای ما افتاد را آرشام نمی‌دانست.

نوشته شده در بیستم مارچشوان، سال هفدهم [داریوش پادشاه].^۴

این اجازه داده شد و یهودیان متعهد شدند ۱۰۰۰ ارتاب^۵ گندم به خانه آرشام تحویل دهند. این متن توسط یک گروه پنج نفره از مردان ساکن الفانتین نوشته شده است.

«اگر ارباب ما [=آرشام] [...] معبد یهوه خدای ما در الفانتین دوباره ساخته شود، گاو و گوسفند و بز بعنوان قربانی‌های سوختنی در آنجا انجام نشود و فقط بخور دادن و مواد غذایی در آنجا تقدیم گردد (بعنوان قربانی)، اگر ارباب ما اجازه این کار را بدهد، ما به خانه ارباب خود نقره و هزار ارتاب گندم می‌دهیم»^۶

۸-۵- اردشیر دوم

۸-۵-۱- جنگ میان برادران

داریوش دوم در فاصله بین آوریل سال ۴۰۵ ق.م تا آوریل ۴۰۴ ق.م در حالی که بیست و پنج سال سلطنت کرده بود در بابل درگذشت. آخرین سند بابلی مربوط به دوران سلطنت وی در ۱۷ سپتامبر ۴۰۵ ق.م نوشته شده است. پسرش اردشیر پس از وی به سلطنت رسید و عنوان سلطنتی اردشیر دوم را به خود داد. مراسم تاجگذاری وی که توسط پلوتارک ثبت شده است، یادآور شکوه و تداوم پادشاهی در تاریخ امپراتوری می‌باشد، چرا که مراسم تاجگذاری کوروش دوم را تداعی می‌کند:

«پادشاه (اردشیر دوم) به پاسارگاد رفت تا بدین وسیله مقدمات سلطنت را از دست کاهنان پارس دریافت کند. در آنجا معبد مقدسی از الهه جنگ (آتنا) وجود دارد که شخص کاندیدا پس از کنار گذاشتن ردای خود می‌بایست ردای مقدس را بپوشد و وارد معبد شود. این ردای مقدس همان ردای - کوروش بزرگ بود که پیش از سلطنت می‌پوشید. سپس باید یک انجیر بخورد، مقداری چوب سقز بجود و یک فنجان شیر ترش بنوشد. کارهای دیگری که علاوه بر این‌ها انجام می‌شود برای دیگران مشخص نیست.^۷ اما سلطنت اردشیر دوم، توسط کوروش

1- Delaiah

2 -Shelemiah

3 -Sanballat

4 - (Transl. after porten 2011: 147-149)

5 -Artabes

6 - (Transl.porten 2011:152-153)

1 - (Plut.Art.III.3)

کوچک، که ارتشی متشکل از ده هزار مزدور اسپارتی را برای جنگ با برادرش تدارک دید مورد تهدید قرار گرفت. کوروش، توسط داریوش دوم بعنوان ساتراپ لیدییه منصوب شده بود و در حدود سال ۴۰۸/۴۰۷ ق.م بعنوان فرمانده نیروهای مستقر در آسیای صغیر خدمت می‌کرد. پیش از مرگ داریوش برای روشن شدن مواضع و حدود اختیارات خود در آسیای صغیر به همراه تیسافرنس به دربار پادشاه احضار شده بود. هنگامی که اردشیر دوم به سلطنت رسید، کوروش در مراسم تاجگذاری، سعی کرد وی را ترور کند،^۱ اما تلاش وی به نتیجه نرسید، زیرا تیسافرنس پادشاه را از این تصمیم آگاه ساخته بود. بنابراین کوروش در سال ۴۰۳ ق.م به سارد بازگشت و سعی کرد شهرهای ایونی را به شورش علیه پادشاه ترغیب نماید. وی ادعا کرد که تیسافرنس در صدد تسخیر شهرهای آسیای صغیر می‌باشد، بنابراین آنان و از همه مهم‌تر میلئوس باید علیه تیسافرنس با وی متحد گردند. کوروش ادعا کرد که به پادشاه پارس وفادار است و شاه اجازه جنگ با تیسافرنس را به او داده است. علاوه بر این، وی از اسپارت کمک نظامی دریافت کرد و ۱۴۰۰۰ نفر از مزدوران یونانی را نیز به ارتش خود اضافه نمود. کوروش نیروهای خود را در سارد گردآورد و آنها را توجیه کرد که قرار است علیه پیسیدیه،^۲ منطقه‌ای در شمال لیکیه^۳ و هم مرز با کاریه^۴ در غرب بجنگند. ارتش وی از طریق کولسیه^۵ تا فرات و منطقه تاپساکوس^۶ پیشروی کرد. در کیلیکیه وی از حمایت سینس^۷ حاکم کیلیکیه و همسرش اپیاکسا^۸ برخوردار شد که به قیمت از دست رفتن استقلال کیلیکیه تمام شد. در زمان اردشیر دوم قدرت از سینس گرفته شد و کنترل کیلیکیه به یک ساتراپ سپرده شد. پس از ورود به تاپساکوس، کوروش نقشه و اهداف خود را برای حمله اعلام کرد. در این میان، تیسافرنس که متوجه شده بود ارتش کوروش برای شکست پیسیدیه به اندازه کافی قوی است، به اردشیر دوم در مورد لشکرکشی برادرش هشدار داد. افوروس،^۹ مورخ یونانی ادعا می‌کند که این فارتنازوس بوده که پادشاه را از حمله کوروش آگاه کرده است. در هر صورت اردشیر دوم زمانی از برنامه کوروش آگاه شد که هنوز فرصت کافی برا جمع‌آوری ارتش خود و مقابله با برادرش را داشت. منابع یونانی اصرار دارند که ملکه پرسیاتیس، به

2 - (Plut.Art.III.3.5)

2 - Pisidia

3 - Lycia

4 - Taria

5 - Colossae

6 - Thapsacus

7 - Syennesis

8 - Epyaxa

9 - Ephorus

اختلاف میان این دو برادر دامن زده و پسر کوچکش کوروش را که بسیار مورد توجه وی بوده، در این شورش حمایت کرده است:

«روستاهایی که سپاهیان (=کوروش) در آنها اردو زدند متعلق به پریساتیس بودند. از آنجا کوروش پنج مرحله را طی کرد و سی فرسنگ به طرف منابع آبی رودخانه دارداس^۱ که عرض آن ۳۰/۵ متر است رفت. در آنجا کاخ بلسیس^۲ آخرین پادشاه سوریه (سرزمین آنسوی فرات) و یک پارک بسیار بزرگ و زیبا که حاوی تمام محصولات آن فصل بود قرار داشت، اما کوروش پارک را از بین برد و کاخ را به آتش کشید.^۳ این شخصی که از آن بنام بلسیس یاد شده، در منابع بابلی تحت عنوان بلشونو^۴ ظاهر شده است. بلشونو پسر بلوسورشو^۵ فرماندار بابل بین سالهای ۴۲۱ تا ۴۱۴ پیش از میلاد و فرماندار سرزمین آنسوی فرات در سالهای ۴۰۷ تا ۴۰۱ پیش از میلاد بوده است. انتصاب وی بعنوان ساتراپ بابل موضوع قابل توجه‌ای است، چرا که این انتصاب، نوعی سنت شکنی بوده و اغلب، اعضای خانواده سلطنت در این مقام منصوب می‌شدند. این انتصاب ممکن است تصادفی نبوده باشد. این تغییر در همان مقطعی رخ داده که می‌بینیم زنان بابلی در جایگاه‌های بالایی در دربار پارسیان در شمار زنان دربار دیده می‌شوند که می‌توانستند با پسران شاه ازدواج کنند. اینکه چرا ملکه پریساتیس می‌بایست کوروش را برای جانشینی نسبت به اردشیر ترجیح می‌داد خود موضوع مهم دیگری است. استدلالی که مطرح شده مبنی بر اینکه اردشیر قبل از سلطنت داریوش متولد شده بود، در حالیکه کوروش پس از به سلطنت رسیدن وی به دنیا آمده بود و بنابراین وارث قانونی تاج و تخت به شمار می‌آمده، چندان قانع کننده بنظر نمی‌رسد، چون در هر دو صورت، موقعیت پریساتس بعنوان مادر پادشاه حفظ می‌شد.

به هر حال ارتش کوروش کوچک در سوم سپتامبر سال ۴۰۱ ق.م در کوناکسا^۶ حدود ۸۰ کیلومتری شمال بابل با اردشیر وارد جنگ شد. تخمین نفرات ارتش اردشیر دشوار است، چون منابع یونانی در ارائه این اعداد و ارقام اغراق کرده‌اند و تعداد سربازان را ۱,۲۰۰,۰۰۰ نفر ذکر کرده‌اند که ظاهراً این عدد از ضرب کردن تعداد نفرات ارتش اردشیر در عدد ۱۰۰ بدست آمده است. براساس حضور چهار ژنرال که هرکدام از آنها فرمانده ۱۰,۰۰۰ نفر بوده‌اند، ارتش اردشیر احتمالاً متشکل از ۴۰,۰۰۰ سرباز بوده است. طبق رسم جنگاوری پارسیان، هم

1 -Dardas

2 -Beesys

4 - (Xen.an.I.4.10)

4 -Belshunu

5 -Belusurshu

6 -Cunaxa

کوروش و هم اردشیر در ارتش خود موقعیت مرکزی داشتند. گرچه کوروش به کلارخوس^۱ دستور داده بود به سمت چپ ارتش حمله کند تا بتواند به مرکز آن نزدیک شود، اما کلارخوس نافرمانی کرد و بجای حمله به جناح چپ ارتش، اردشیر را پس از حمله مورد تعقیب قرار داد که این اقدام وی منجر به ایجاد شکاف در ارتش کوروش گردید و به سواره نظام ارتش اردشیر اجازه حمله داد. کوروش آخرین تلاش خود را نیز برای حمله به اردشیر انجام داد و با سواره نظام خود به محافظان اطراف شاه هجوم برد و فرمانده محافظان را کشت و اردشیر را با نیزه زخمی کرد، اما بلافاصله به ضرب نیزه‌ای از پای درآمد و مرگ وی نتیجه نبرد را رقم زد. اگر بتوانیم به منابع یونانی اعتماد کنیم، قاتلین وی بدستور پریستاس کشته شدند. اردشیر، تیسافرنس را به آسیای صغیر بازگرداند و با دادن هدایای سلطنتی به وی، وفاداری او را ستود و عنوان «دوست پادشاه» را بر او نهاد. علاوه بر این یکی از دختران نجیب‌زادگان پارس را به همسر وی درآورد، که این عمل، بالاترین نشانه احترامی بود که از جانب دربار نصیب کسی میگردید.

۸-۵-۲- امور پارسیان در آسیای صغیر

در زمستان سال ۴۰۰/۳۹۹ ق.م تیسافرنس به شهرهای آسیای صغیر لشکر کشید که این اقدامی بود جهت مجازات شهرهایی که از شورش کوروش حمایت کرده بودند. اولین هدف او کیمه^۲ بود. این شهرها از اسپارت تقاضای کمک کردند. اسپارت نیز فرماندهی بنام تیبرون^۳ را در رأس سپاهی هزار نفری از سربازان اسپارتی و تعداد پنج هزار نفر از سربازان متحدان آنها برای کمک اعزام نمودند. تیبرون با بهره‌گیری از خصومت فارنا بازوس با تیسافرنس، به آتش بسی شش ماهه با فارنا بازوس دست یافت. در سال ۳۹۷ ق.م تیسافرنس حاضر شد تا با فرمانده اسپارتی "درسیلیداس"^۴ به توافق برسد. یک دلیل واضح این تصمیم این بود که تیسافرنس نمی‌خواست قلمروی خود را در کاریه به خطر بیندازد. مذاکرت بین دو فرمانده شامل تقاضای عقب‌نشینی نیروهای اسپارت، فرمانداران نظامی اسپارت که از زمان دريادار لیساندر^۵ در آنجا مستقر بودند و خودمختاری شهرهای یونان بود. هر دو فرمانده تصمیم گرفتند هرکدام با مافوق خود مشورت کنند. تیسافرنس با پادشاه پارس و طرف اسپارتی با

1 -Clearchus

2 -Cyme

3 -Thibron

4 -Dercyllidas

5 -Lysander

دولت اسپارت. در همان زمان، فارنا بازوس با حمایت آتن در صدد نبرد دریایی علیه اسپارت بود.

بدیهی است که پس از حمایت اسپارت از کوروش کوچک در کوناکسا، اردشیر دوم بیش از آنکه به اسپارت روی خوش نشان دهد، در صدد مذاکره با آتن برآمد. درخواست فارنا بازوس برای جلب حمایت آتن در سال ۳۹۹ پیش از میلاد پذیرفته شد و قرار شد یکی از ژنرال‌های یونانی رهبری ناوگان دریایی پارس را بعهده بگیرد. این ژنرال، کانن^۱ نام داشت و یکی از ژنرال‌های آتنی بود که به همراه اواگوراس^۲ به قبرس تبعیده شده بود. ارتش پارسی-آتنی سی هزار نفره با ارتش اسپارت به فرماندهی درسیلیداس که هفت هزار نیرو داشت در افسس^۳ روبرو شد و در نهایت ارتش دو طرف به توافق رسیدند. با ظهور پادشاه جدید اسپارت، آگسیلاس^۴ (۳۵۹-۴۰۰ ق.م) در سال ۳۹۹ ق.م سیاست تهاجمی اسپارت نسبت به دولت پارس بیشتر شد. در سال ۳۹۶ ق.م آگسیلاس با ده هزار پیاده نظام و چهارصد سواره نظام، دشت کایستر^۵ را درنوردید و به خاک امپراتوری پارس وارد شد.

« وقتی آگسیلاس در اوایل پائیز به استان فارنا بازوس در فریگیه رسید، آنجا را با آتش و شمشیر ویران کرد و شهرها با زور و برخی نیز دواطلبانه تسلیم وی شدند. وقتی اسپیتريداتس^۶ گفت اگر او (آگسیلاس) با وی به پافلاگونیا^۷ بیاید، پادشاه پافلاگونیا را به مذاکره دعوت خواهد کرد تا با او متحد شود. آگسیلاس نیز که آرزوی دیرینه‌اش پیروزی ملت‌ها بر شاه پارس بود، راهی این سفر گردید.»^۸

بهانه آگسیلاس برای این نبرد که آزادی شهرهای یونانی آسیا بود، در واقع شعاری بیش نبود. وی در این نبردها بطور کلی فقط به نتایج کوتاه مدت رسید، تا اینکه سرانجام در سال ۳۹۴ ق.م برای نبرد در بوتیان^۹ در کرونی^{۱۰} فراخوانده شد. در سال ۳۹۶ ق.م اسپارت از مصر نیز تقاضای کمک کرد و موفق شد از حمایت مصر برخوردار شود. در نتیجه دو ارتش اسپارتی-مصری و آتنی-پارسی در رودس^{۱۱} در مقابل هم قرار گرفتند، جائیکه تیسافرنس نتوانست

1 - Conon

2 - Evagoras

3 - Ephesus

4 - Agesilaus

5 - Cayster

6 - Spithridates

7 - Pafelagonya

3 - (Xen.Hell.IV.1.2)

9 - Boeotians

10 - Coroneia

11 - Rhodes

بر آگسیلاس غلبه کند. بنابراین تیتراستس^۱ توسط آریائوس^۲ ژنرال بخشیده شده ارتش کوروش کوچک که اکنون ساتراپ فریگیه بود، جانشین او شد. تیتراستس موفق شد برای مدت شش ماه با آگسیلاس به توافق آتش بس برسد. با وجود اینکه ادعا می‌شود تیسافرنس با فارنا بازوس اختلاف داشت، اما بنظر می‌رسد این دو نفر به ترتیب بعنوان فرمانده ارتش پارس و دریادار ناوگان دریایی فعالیت‌های موثری داشتند.

با وجود اینکه مزدوران اسپارتی در سال ۴۰۱ ق.م از شورش کوروش کوچک حمایت کردند، در سال ۳۹۶ ق.م دریافت کمک از مصر توسط اسپارت موضوع دیگری را نشان می‌دهد و آن سیاستی حساب شده علیه دولت پارس است. مصر از متحدان بالقوه اسپارت بود و حداقل تا زمانی که هر دو متحد موفقیت‌هایی داشتند، این اتحاد پابرجا بود. شورش در مصر به کمک اسپارت سرکوب می‌شد و از آن سو اسپارت نیز از پشتیبانی ناوگان و تجهیزات نظامی مصر برخوردار بود. بنابراین مهمترین موضوع، امنیت حاکمیت پارس در مصر بود. از این منظر، مواضع ضد اسپارتی فارنا بازوس به راحتی قابل درک است. بویژه با توجه به اینکه وی مسئولیت چندین نبرد علیه مصر را بین سالهای ۳۸۸ تا ۳۸۶ ق.م و دوباره در سال ۳۷۳ ق.م برعهده داشته است (نقشه ۸-۱)

در همین حال، فارنا بازوس و کانن با غلبه بر اسپارت‌ها در کیندوس^۳ کنترل اژه را در دست گرفتند. ان اتفاق باعث شد شهر کیوس، نظامی‌های اسپارتی را از آنجا بیرون کند. افسس، متیلن و اریتره نیز از این الگو پیروی کردند. بزرگترین ضربه به اسپارت زمانی وارد شد که در سال ۳۹۳ ق.م ناوگان پارس جزایر ملوس^۴ و سیترا^۵ را گرفت. از سال ۴۸۰/۴۷۹ ق.م این اولین باری بود که ناوگان پارس به این آب‌ها بازمی‌گشت و بدون تردید هشدار قابل توجهی برای اسپارت به شمار می‌رفت. بلافاصله تقاضای صلح کردند، چون علاوه بر این شرایط، شورش‌های داخلی نیز آنان را تهدید می‌کرد. پیشنهاد صلح در تابستان سال ۳۹۲ ق.م با فرستادن هیأتی به رهبری انتالسیداس^۶ به دربار شاه پارس مطرح شد و بدنبال آن، آتن، قرنتس و آرگوس نیز تمایل خود را به صلح نشان دادند. پس از مذاکره، آتنی‌ها شرایط صلح را نپذیرفتند. تبس نیز استقلال بتونیا را خطرناک دید. آرگوس می‌ترسید

1 - Tithraustes

2 - Ariaeus

3 - Cnidus

4 - Melos

5 - Cythera

6 - Antalisdas

کنترل خود بر قرن‌تس را از دست بدهد و آتن نیز نگران از دست دادن سم‌نوس^۱، ایمبروس^۲ و اسکایروس^۳ بود امتیازاتی که اسپارت با معاهده ۴۱۱ ق.م واگذار کرد تأثیری بدی بر سیاست‌های آرمان‌خواهانه وی، بویژه در مورد جزایر اژه داشت. از آنجا که تأمین غلات از طریق دریای سیاه برای آتن بسیار حیاتی بود، کنترل بر روی هلسپونت نیز نمی‌توانست مسأله کم‌اهمیتی باشد. در این مورد آتنی‌ها می‌بایست اتحاد اسپارت و مصر را خطرناک می‌دانستند، چون دسترسی آنها به ناوگان دریایی و تجارت غلات را برای آنان میسر می‌ساخت.



نقشه ۸-۱: نقشه مدیترانه شرقی و سواحل آن

1 -Lemnos
2 -Imbros
3 -Scyros

تربیزوس^۱ مذاکره کننده پارسی در این نشست با عدم موافقت شاه مواجه شد و شخص دیگری بنام استروتاس^۲ که طرفدار آتن بود جایگزین وی شد. اسپارت نیز که می‌دید تا زمانی که مصر علیه حکومت پارس دست به شورش می‌زند، نمی‌تواند نقش متحد را برای مصر ایفا نماید و با جایگزین شدن طرف جدید برای مذاکره، شانس خود را کمتر می‌دید، به جای بکار بردن تدبیری سیاسی، تصمیم گرفت سیاست تهاجمی بیشتری در قبال دولت پارس اتخاذ نماید. تبرون^۳، قلمروی پادشاه پارس را در دشت مئاندر مورد تهاجم قرار داد، اما توسط استروتاس^۴ کشته شد. در همان سال یک گروه طرفدار اسپارت، کنترل رودس^۵ را که جزیره مهمی بر سر راه تأمین غلات از مصر و قبرس بود، بدست گرفت.

آرزوی اوگوراس برای رسیدن به حکومت سالامیس، وی را در مقابل شاه حاکم ابدمون^۶ قرار داد. شهرهای دیگر فیقی از شاه کمک خواستند. وی نیز هکاتومنوس^۷ (۳۷۷-۳۹۵ ق.م) را به قبرس فرستاد. آتنی‌ها برای کمک به جاه‌طلبی‌های اوگوراس آماده بودند و قول دادند که کمک نظامی بفرستند. این کمک هرگز به آنجا نرسید و توسط ناوگان اسپارت جلوی آنان گرفته شد اما دومین تلاش آنها برای ارسال کمک نظامی به نتیجه رسید. این اقدام آتنی‌ها عجیب بود. آنها در حالیکه از جاه‌طلبی‌های اوگوراس حمایت می‌کردند، در همان زمان به حمایت پارس نیز امید داشتند. شاید می‌خواستند به شرق اژه راه پیدا کنند تا بتوانند در آنجا با اسپارت مقابله نمایند. تربیزوس که با ناسپاسی شاه پارس مواجه شده بود، هنوز گفتگوهای خود را با اسپارت ادامه می‌داد. وی در ازای مطالبات دولت پارس در مورد شهرها و سرزمین‌های آسیای صغیر در سال ۳۹۲/۳۹۳ ق.م به انتالسیداس پیشنهاد پول و کشتی نمود. اردشیر دوم که مداخله آتن در امور رودس و عواقب آن را در نظر داشت، پیشنهاد اسپارت را برای مذاکره پذیرفت و مذاکرات در سال ۳۸۷ ق.م صورت گرفت و در سال ۳۸۶ با پیمان صلحی به نتیجه رسید.

1 - Tiribazus

2 - Strouthas

3 - Tebron

4 - Struthas

5 - Rhodes

6 - Abdemon

7 - Hectamnos

ترجمه منابع ۸-۴

صلح شاهی

« پادشاه اردشیر در نظر دارد که شهرهای آسیا به او تعلق داشته باشند، همچنین کلازومن^۱ و قبرس در میان جزایر و سایر شهرهای یونان، چه کوچک و چه بزرگ باید مستقل باشند (خودمختار باشند). به جز ایمبروس، لمنوس و اسکایروس که باید متعلق به آتنی‌ها باشند. اما هر کدام از این دو طرف که صلح را نپذیرند، هم از طریق دریا و هم از طریق خشکی با آنان وارد جنگ خواهیم شد.»^۲

« شاید آتن از این نتیجه خوشحال نشد، زیرا شانس دوباره وی برای بازگشت به امپراتوری گذشته را از دست رفته دید، اما با یک ماجراجویی و درگیری که به کمک ناوگان سیسیلی دیونسیوس^۳ اول با ناوگان پارسی در هلسپونت ایجاد کرد، آنها را در معرض خطر قحطی قرار داد و مقاومت آنها را در هم شکست و در نتیجه تریبازوس در بهار سال ۳۸۶ ق.م در سارد اعلام صلح نمود»^۴

در سال ۳۷۵ ق.م این پیمان صلح مجدداً تأیید شد.

« او (اردشیر دوم) سفیرانی را به یونان فرستاد تا از شهرهای یونانی بخواهند با توافق به پیمان صلح عمومی بپیوندند. بنابراین همه به توافق رسیدند که صلح کنند به این شرط که همه شهرها آزاد و مستقل باشند.»^۵

برای اطمینان از آزاد شدن شهرها از نیروهای نظامی، نمایندگانی فرستاده شدند. فقط تبس به صلح اعتراض داشت، زیرا سایر ایالت‌های یونان از به رسمیت شناختن برتری وی بر بتونیا امتناع ورزیدند. دومین تجدید صلح در سال ۳۷۱ ق.م به درخواست اردشیر اتفاق افتاد. « اردشیر، پادشاه پارس، با دیدن اینکه جهان یونان دوباره آشفته است، سفیرانی را برای حل و فصل جنگ‌های داخلی یونان و برقراری صلح مشترک، طبق تعهداتی که قبلاً داده بودند، به آنجا اعزام نمود»^۶

1 - Clazomenae

2 - (Diod.Sic.XIV.110)

3 - Dionesius

4 -- (Xen.Hell.V.1.31)

5 - (Xen.Hell.XV.38.2)

1 - (Diod.Sic.XV.50.4, Philochorus.FGrH.328F1518)

همه شهرها به استثنای تبس موافق بودند. چهار هفته بعد، تبس، اسپارت را در نبرد لوکترا^۱ شکست داد که منجر به تغییر نظر اردشیر گردید و اگر چه آنتالسیداس برای سومین بار هم به منظور تجدید صلح به دربار شاه رفت، اما مأموریت وی با شکست مواجه شد.^۲ در عوض، دیگر دولت پارس به تبس بعنوان یک شریک بالقوه نظر می کرد. در سال ۳۶۲/۳۶۱ ق.م قدرت اسپارت برای همیشه از بین رفت و از صلح مشترک کنار گذاشته شد. متن یک کتیبه نشان می دهد که یونانیان اختلافات خود را در یک صلح مشترک حل و فصل کردند تا بدون جنگ علیه یکدیگر، شهرهای خود را آباد کنند و هیچ خصومتی با پادشاه پارس نشان ندهند و با وی در صلح باشند تا هیچ تجاوز و درگیری بوجود نیاید.

«... در صلح مشترک سهیم هستند. به مردی که از طرف ساتراپها آمده است نشان دادند که یونانیان اختلافات خود را برای دستیابی به صلح مشترک حل کرده اند، بطوریکه پس از پایان درگیری ها، هر یک از آنها تا آنجا که ممکن است شهرهای خود را آباد کنند. اگر شاه پارس آرام بماند و یونانیان را درگیر خود نکند و در صدد برهم زدن صلح نباشد، آنان نیز در برابر پادشاه آرام خواهند بود. اما اگر او برای از بین بردن این صلح با یونانی ها و ساکنان قلمروی آنان وارد جنگ شود و یا به منظور از بین بردن این صلح از جایی کمک مالی بگیرد، با مقاومت همه جانبه یونان مواجه خواهد شد.»^۳

۸-۵-۳- اوآگوراس سالامیس

در قبرس، اوآگوراس در سال ۴۱۱ ق.م به حمایت سلیانها^۴ از کیلیکیه، در سالامیس به قدرت رسیده بود. او با حمله به کاخ آبدمون که از سال ۴۱۵ ق.م در سالامیس حکومت می کرد، وی را از آنجا تبعید نمود و سپس موقعیت سیاسی خود را در آنجا تقویت کرد، اما روابط سیاسی او با آتن و پارس متزلزل گردید. در یک متن آتنی مربوط به سال ۴۱۰/۴۰۹ ق.م از اوآگوراس تجلیل و قدردانی می شود.^۵ کانن آتنی نیز پس از محاکمه در سال ۴۰۵ ق.م تبعید شد.^۶

پس از سال ۴۰۱ ق.م حمایت پارس از آتن در برابر اسپارت باعث شد اوآگوراس به سمت پادشاه پارس بازگردد. خصوصاً وقتی که فارنا بازوس تصمیم گرفت کانن را برای رهبری ناوگان دریایی خود در سال ۳۹۹ ق.م به خدمت گمارد. این ناوگان در سال ۳۹۴ ق.م علیه ناوگان

1 - Leuctra

3 - (Xen.Hell.VII.33-40)

1 - (Transl.after.Rhodes and Osborne 2003.:214-216.no.42)

4 - Solian

3 - (Dem.XII.10,Socr.EVagsd An doc.11.20)

4 - (1soc.Evag.5z.xen.Hell.II.1.29)

اسپارت دست به حملاتی زد. پس از آن اوآگوراس بیش از پیش مورد تجلیل یونانیان قرار گرفت و یک مجسمه برنزی از وی ساخته شد تا نزدیک مجسمه کانن قرار داده شود. شاید آتنی‌ها اوآگوراس را حلقه اتصال مهمی میدانستند که آنها را به پادشاه پارس پیوند می‌داد، اما از سال ۳۹۳ ق.م به بعد تلاش‌های اوآگوراس برای سلطه بر سایر شهرهای قبرس باعث گرایش آنان به طرف اردشیر شد. آماتوس^۱، سولی^۲ و سیتیوم^۳ از پادشاه پارس علیه اوآگوراس کمک خواستند و در پاسخ، اردشیر، هکاتومنوس^۴ را به فرماندهی لشکری علیه اوآگوراس در سال ۳۹۱ ق.م اعزام نمود.

یک کتیبه فینیقی تا حدودی وضعیت قبرس را روشن میکند. تاریخ این کتیبه مربوط به سال اول پادشاهی از سیتیوم به نام میلیکیاتون^۵ پسر بالروم^۶ می باشد که به پیروزی شاه بر دشمنانش اشاره دارد. این دشمن به احتمال زیاد اوآگوراس و یارانش می باشد. تاریخ این پیروزی شاید قبل از ورود پارسیان باشد که چند سال بعد در نزدیکی سیتیوم به پیروزی رسیدند. کمک های دولت پارس به قبرس نیز نکته ای را نشان می دهد و آن این است که بدون برقرای امنیت و ثبات در این جزیره. بازپس گیری دوباره مصر ممکن نبود. این جزیره نیروی دریایی مهمی را تامین می کرد و از نظر استراتژیک نیز بین کیلیکیه و شرق مدیترانه قرار داشت. تصرف مجدد مصر در اولویت قرار داشت چرا که مصر بعنوان یکی از سرزمین های تحت سلطه امپراتوری پارس به حساب می آمد.

آتن با فرستادن ۱۰ فروند کشتی برای کمک به اوآگوراس در سال ۳۹۰/۳۸۹ ق.م مرتکب یک اشتباه سیاسی شد، هرچند که این ناوگان توسط اسپارتی ها در رودوس متوقف گردید. اوآگوراس نوعی کودتای سیاسی را آغاز کرد و با هکاتومنوس به توافق رسید و در سال ۳۸۸ ق.م با پادشاه شورشی، مصر آکوریس^۷ پیمان اتحاد بست. در بهار سال ۳۸۷ ق.م او مجدداً کمک نظامی از آتن دریافت کرد.^۸ در همین حال، فرمانده پارسی، گلوس^۹ در سال ۳۸۶ ق.م با آکوریس و اسپارتی ها پیمان اتحاد بست اما اندکی پس از آن گلوس کشته شد و این پیمان اتحاد منحل گردید. تاکوس^{۱۰} (تاخوس) یک شورشی دیگر مصری، شهری در نزدیکی کیمه

1 - Amatus

2 - Soli

3 - Citium

4 - Hecatomenus

5 - Milkyaton

6 - Baalrom

7 - Akoris

1 - (Thoeo pompus. FGrH 115 F 103, Diod. Sic. XV.2.3_4)

9 - Glos

10 - Tachos

و کلازومن بنا کرد که بنظر می رسد در نظر داشته در نزدیکی کیمه در آسیای صغیر که پایگاه دریایی مهمی برای پارسیان به شمار می رفت، حکومت خود را بنا کرد. با صلح شاهی، مداخله آتن در شرق مدیترانه متوقف شد زیرا این پیمان، قبرس را به امپراتوری پارس ملحق ساخت، اما اوآگوراس که به دنبال اتحادهای جایگزین بود، فینیقیه و شهر تیره^۱ را هدف قرار داد و احتمالاً این شهر، یعنی تیره در کنار اوآگوراس قرار گرفت^۲، اما نشانه ای از هماهنگی بین فینیقیه و اوآگوراس وجود ندارد، چرا که نیروی دریایی پارس که در سال ۳۸۶/۳۸۵ علیه مصر اعزام شده بود دارای مقر مستقلی در فینیقیه بود و از بندرهای صیدون، اکرا و غزه رهسپار مصر شده بود. پس از تدارک سپاه، اورنتس و تربازوس برای جنگ با اوراگوس در سیتوم به سالامیس اعزام شدند. اوراگوراس، بیهوده خواستار کمک آکورپس شد و در نتیجه در حدود سالهای ۳۸۱-۳۸۳ اوآگوراس مجبور شد شرایطی را که شاه پارس برای پایان دادن به شورش تعیین کرده بود، بپذیرد.

شاید عجیب باشد که اوآگوراس بعنوان یک شورشی مجازات نشد و همچنان پادشاه سالامیس باقی ماند. اردشیر برای اطمینان از کنترل اوآگوراس، سایر شهرهای قبرس را توسط متحدانش تحت کنترل داشت و در واقع قبرس توسط متحدان شاه محاصره شده بود. با برقراری ثبات و امنیت دوباره در قبرس، اکنون این منطقه استراتژیک می توانست برای تسلط بر اژه و بازپس گیری مصر آماده باشد.

دهه ۳۷۰ ق.م با تغییرات عمده سیاسی در حوزه قدرت سیاسی اسپارت همراه بود. شاه پارس نیز در سال ۳۷۳ ق.م بدنال فرصتی برای حمله به مصر بود. مشکل اردشیر این بود که وقتی هنوز یونان در وضعیت نا آرامی به سر می برد نمی توانست ارتش خود را از آسیای صغیر بیرون بکشد. برخی از شهرهای فینیقی هم برای استقلال تلاش می کردند. در دهه شصت در حالیکه با شورش ساتراپی ها در آسیای صغیر مقابله می کرد، تلاش های او یک دهه به تاخیر افتاد. با این حال پذیرش صلح شاهی توسط آتن و اسپارت، واژگونی بخت و اقبال آنان بود و پارس برتری سیاسی خود را نسبت به دولت شهرهای یونانی بدست آورد، هرچند که در میزان پایبندی این دولت-شهرهای یونانی به پیمان صلح، باید با دیده شک و تردید نگریست.

1 - Tyre

2 - (Iso .pansgricus 161, Diod.Sic.XV.2.4)

۸-۵-۴- شورش در مصر ۳۴۴/۳۴۲ ق.م تا ۴۰۴/۴۰۰ ق.م

نگرانی اصلی دولت پارس، مصر بود. شورش در سال ۴۰۴ ق.م به رهبری امیرتائوس^۱ در آنجا آغاز شد که در آغاز، محدود به منطقه دلتای رود نیل بود، اما در سال ۴۰۰ ق.م به کل ساتراپی گسترش یافت. اسناد آرامی یافت شده در مصر اطلاعاتی در خصوص اواخر سال ۴۰۰ پیش از میلاد در اختیارمان قرار می دهد. یکی از این متون مربوط به بیست و سوم فامنوت^۲ سال پنجم سلطنت امیرتائوس می باشد^۳ (= ۲۱ ژوئن سال ۴۰۰ ق.م) آخرین تاریخ سلطنت اردشیر، سال ۴۰۱ ق.م معرفی شده است. در سال ۳۹۸/۳۹۷ ق.م نفریتس^۴ جانشین امیرتائوس گردید (۳۹۸/۳۹۷ ق.م تا ۳۹۳/۳۹۲ ق.م) وی بنیانگذار بیست و نهمین سلسله پادشاهی مصر بود.

« (به سرورم اسلا^۵، از طرف بنده تو شوا^۶)

باشد که همه خدایان در همه حال پشتیبان سرور من باشند.

اینک ... در خصوص موضوع ... چنین گفته می شود: هنگامی که این نامه به شما برسد... آنها پادشاه امیرتائوس را به ممفیس خواهند آورد. [...] پادشاه نفریتس در اپیف^۷ به تخت نشست [...] تا خدایان آرامش را در وجود شما به من نشان دهند [...] [...] [...] پادشاه نفریتس. نقره‌هایی که توسط [...] برای من فرستادی [...] منهام^۸ آن را خرید/ فروخت [...] روی [...] [...] برنز که [...]...

سلام بر انانی^۹ پسر نریا^{۱۰} سلام بر همه فرزندان [...] اینجا، نگران ما نباشید در مورد موضوع [...] هر چیز [...] ... قایق اینجا به ما خواهد رسید، آنها مر از موضوع ویدرانگا [...] خلاص خواهند کرد [...] این نامه در تاریخ پنجم اپیف نوشته شده است. (آدرس).»^{۱۱}

فرعون اکوریس^{۱۲} (۳۹۲/۳۹۱ ق.م تا ۳۷۹/۳۷۸ ق.م) به کمک مزدوران یونانی علیه پارسیان وارد جنگ شد. تلاش‌های ناموفق فارنا بازوس برای جنگ با مصر بین سالهای ۳۸۸ تا ۳۸۶ ق.م ممکن است به این دلیل باشد که به شورش‌های مصر فرصت زیادی داد و این

1 - Amyrtaeus

2 - Phamenoth

3 - (Transl. proten 2011 :263)

4 - Nephertites

5 - Islah

6 - Shewa

7 - Epeiph

8 - Menham

9 - Anani

10 - Neriah

11 - (Transl. porten and Yardeni 1986.46:A3-9)

12 - Akoris

فرصت باعث تقویت آنان برای آمادگی نبرد گردید، اما ارزیابی دیودوروس این واقعیت را نادیده می‌گیرد که در آن زمان سرزمین فلسطین نیز دچار ناآرامی و شورش شده بود و فارنا بازوس موظف بود ابتدا این منطقه را آرام کند تا قبل از لشکرکشی به مصر از منطقه پشت سر خود اطمینان داشته باشد. آنچه عجیب بنظر می‌رسد این است که فارنا بازوس به سرعت از آنجا عقب‌نشینی کرده است. شاید تصمیم او برای عقب‌نشینی بخاطر طغیان رود نیل بوده باشد که طبیعتاً شرایط را برای کشتی‌ها و ناوگان پارس نا امن می‌کرده و فارنا بازوس نیز ترجیح داده برای آمادگی بیشتر به فینیقیه عقب‌نشینی کند و خود را برای حمله مجدد آماده کند.

پس از مبارزات برای جانشینی به دنبال مرگ اکوریس در سال ۳۷۹/۳۷۸ ق.م نکتانبوی^۱ اول (۳۷۸ / ۳۷۹ ق.م ۳۶۱/۳۶۰ ق.م) سلسله سی ام پادشاهی را در سبنتیوس^۲ آغاز کرد. اردشیر دوم در سال ۳۷۳ ق.م مجدداً فارنا بازوس را در حالی به جنگ مصر فرستاد که نکتانبوی اول با حمایت مزدوران یونانی خود را آماده نبرد می‌کرد. فارنا بازوس از یونانی‌ها خواست از حمایت مصر دست بردارند، چرا که این اقدام آنان نقض صریح پیمان صلح با دولت پارس بود. آتنی‌ها بلافاصله نیروهای خود را از مصر بیرون کشیدند. فارنا بازوس به کمک ژنرال آتنی تبار اپیکراتس^۳ در ممفیس با مصری‌ها جنگید اما دوباره شکست خورد و ناوگان پارس به پایگاه خود در فنیقیه بازگشت. تلاش‌ها برای سرکوب مصر در زمان اردشیر سوم نیز که در سال ۳۵۹ ق.م بقدرت رسید ادامه یافت، اما پیش از پرداختن به مصر، وی می‌بایست با شورش شهرهای فینیقی به رهبری تنس^۴ پادشاه صیدون مقابله می‌کرد. تنس نیروی مزدور قابل توجهی از مصر دریافت کرده بود، اما در طول جنگ که ابتدا به نفع شورشی‌ها پیش می‌رفت، پادشاه صیدون نظر خود را عوض کرد و شهر را تسلیم پارسیان نمود.^۵ احتمالاً تغییر نظر تنس ممکن است بخاطر جلوگیری از مجازات توسط اردشیر سوم بوده باشد، اما در هر صورت تلاش وی ناکام ماند. او کشته شد و جمعی از مردم صیدون نیز به قتل رسیدند:

«سال چهاردهم، اوماسو^۶ (= ۳۴۵ ق.م) که او را اردشیر می‌نامند، در ماه تیشری (= سپتامبر/ اکتبر) زندانیانی را که شاه از صیدون گرفت به بابل و شوش آورده شدند. در آن ماه، روز

1 - Nectanebo

2 - Sebennytus

3 - Ephicrates

4 - Tennes

5 - (Diod.Sic.XVI.41-45)

6 - Umasu

سیزدهم برخی از آنها وارد بابل شدند. روز شانزدهم زنان زندنی باقیمانده(۹) صیدون که پادشاه به بابل فرستاد وارد کاخ پادشاه شدند.^۱

مصر علاقه زیادی به ادامه شورش‌های شرق مدیترانه داشت چرا که توجه پادشاه پارس را از مصر منحرف می‌کرد و بنابراین هرگونه اقدام نظامی علیه مصر را به تعویق می‌انداخت. اما هنگامی که فینیقیه دوباره تحت کنترل پارسیان درآمد، راه حمله پارسیان به مصر هموار شد و این بار فرماندهی لشکر را خود اردشیر برعهده گرفت. پس از بیش از شصت سال استقلال، مصر در سل ۳۴۲ ق.م شکست خورد و بار دیگر به یکی از ساتراپی‌های امپراطور پارس تبدیل شد. کتیبه سومتوتفناخت^۲ نشان می‌دهد که افراد برجسته مصری پس از شکست مصر نیز مانند قبل، آماده همکاری با دولت پارس بودند.

« قلب من شب و روز در معبد تو (= معبد هارسافس، خدای هراکلیئوپولیس) به دنبال عدالت بود. تو یک میلیون بار به من پاداش داده‌ای. به من امکان دسترسی به قصر را دادی. قلب خدای نیک(= فرعون نکتانبوی دوم) از سخنان من خوشحال شد تو مرا پیش از میلیون‌ها انسان، جدا کردی، وقتی به مصر پشت کردی، مهر مرا در قلب حاکم آسیا قرار دادی، درباریان او بخاطر من خدا را پرستش کردند، او به جای برادر مادرم، نختنب^۳، رئیس کاهنان در مصر علیا و سفلی، مقام ریاست کهنات را به من داد.»^۴

۸-۶- آغاز روند تغییر

۸-۶-۱- پادشاهان و حکومت‌های محلی در غرب امپراتوری

پادشاهی حکومت‌های محلی، طولانی‌ترین شکل حکومت در آسیای صغیر بوده است. این پادشاهان در شهرهای ساحلی ایونی و سایر شهرهای آسیای صغیر حکومت می‌کردند. هرودوت از همان آغاز به پادشاهانی اشاره می‌کند که در کیلیکیه در شهر طرسوس^۵ مستقر بودند و تحت عنوان سینز^۶ شناخته می‌شدند. شهرهای قبرس و فینیقیه نیز به همین ترتیب اداره می‌شدند با این تفاوت که حاکمان این شهرها علاوه بر شهر متبوع خود، در اداره مناطق اطراف نیز خودمختار بودند و در عین حال تابع شاه پارس بودند و به ساتراپی بزرگ آسیای صغیر که خود جزئی از آن به شمار می‌رفتند، پاسخگو بودند. در قرن چهارم پیش از میلاد

1 - (ABC9.Transl.Kuhrt2010:412.no.76)

2 -Somtutefnakht

3- Nekhtenb

4- (Stele of somtutefnakht II.6-10 Transl. after Lichtheim 1980:41)

5 -Tarsus

6 -Syennesis

تعداد حکومت‌های محلی در غرب آسیای صغیر افزایش یافت. این حکومت‌های محلی در حالیکه از نوعی استقلال برخوردار بودند، اما در عین حال تابع امپراتوری پارس بشمار می‌رفتند. ظهور سلسله هکاتومنیدها^۱ در کاریه ثابت شده است. در رقابت با این سلسله، حاکمانی در لیکیه با مرکزیت زانتوس^۲ و همچنین پادشاه لیمیرا^۳ یعنی پریکل^۴ بودند که دوران کوتاه سلطنت این پادشاه اخیر، چگونگی حکومت شاهانی مثل وی را تحت تابعیت دولت پارس بخوبی نشان می‌دهد. این شاهان از یک سو تمایل به سبک یونانی زندگی و حکومت داشتند و از سوی دیگر بشدت از سبک زندگی درباری شاهان پارس تقلید می‌کردند. ظهور سلسله‌های محلی در جنوب آسیای صغیر نشان دهنده یک تحول سیاسی در حکومت هخامنشی است که احتمالاً با شورش‌های دهه ۳۶۰ ق.م بی ارتباط نبوده است. آیا این تحولات نشان دهنده این است که شاهنشاهی هخامنشی کنترل خود را در این مناطق از دست داده بوده و یا این تلاش‌ها صرفاً بیانگر این است که حکومت‌های محلی در عین حال که در زیر چتر امپراتوری پارس بودند، خواستار خود مختاری بیشتر و آزادی عمل بیشتری از نظر سیاسی بوده و به این منظور دست به اقداماتی می‌زدند. پاسخ به این پرسش چندان آسان به نظر نمی‌رسد. (نقشه ۸-۲)



نقشه ۸-۲: نقشه لیکیه، کاریه و پیسیدییه

1 -Hecatomenids

2 -Xanthos

3 -Limyra

4 -Perikle

۸-۶-۲- هکاتومنیدها

سلسله هکاتومنیدها در سال ۳۷۷ ق.م با استقرار در میلزا^۱ بوجود آمد. هکاتومنوس در سال ۳۹۲/۳۹۱ ق.م به عنوان ساتراپ کاریه منصوب شد و تا سال ۳۷۷ ق.م آنجا را اداره می کرد. پسر و جانشین هکاتومنوس، یعنی ماسولوس^۲ (۳۷۷-۳۵۳ ق.م) پایتخت خود را به شهر ساحلی هالیکارناس^۳ منتقل کرد. ماسولوس در طول سلطنت خود، قدرتش را بر بخشی از لیکیه، ایونیه و چندین جزیره یونان گسترش داد و یک پادشاهی ثروتمند بوجود آورد. وی همچنین ساخت مجموعه‌ای از اماکن مقدس را آغاز نمود که بعدها توسط جانشین او، ایدریوس^۴ تکمیل گردید. افزایش قدرت وی موجب نگرانی بزرگان کاریه گردید و آنان چندین توطئه علیه وی ترتیب دادند. اولین توطئه توسط شخصی بنام آریسیس^۵ در سال ۳۶۷ ق.م رهبری می شد که از موقعیت سیاسی خود بعنوان سرپرست سفیران شاه، سوء استفاده کرد و علیه ماسولوس توطئه‌ای به راه انداخت. اردشیر دوم وی را به اعدام محکوم کرد و به مقامات شهر میلزا اجازه داد املاک وی را به ماسولوس بدهند. در سال ۳۵۵/۳۵۴ توطئه دیگری علیه ماسولوس در معبد زئوس توسط مانتیاس^۶ پسر پکتیس^۷ شکل گرفت که خنثی گردید. مانتیاس گناهکار شناخته شد و اموال وی نیز مصادره و به ماسولوس داده شد. ماسولوس بعنوان یک کاریه‌ای (از اهالی کاریه) روابط خوبی هم با یونان داشت و هم با دولت پارس و این رابطه مثبت وی با یونان را می توان از کتیبه‌ای از اریتره بخوبی دریافت که در آن کتیبه، این شهر از ماسولوس تقدیر کرده و امتیازاتی به وی اعطا می کند. از جمله این امتیازات داشتن حق کشتی رانی، هم در شرایط صلح و هم در شرایط جنگ با مصونیت کامل در آبهای اژه بود.^۸ در ادامه این کتیبه چنین آمده است: « یک مجسمه برنزی از وی در آگورا^۹ و یک مجسمه سنگی از آرتمیس در آتن نصب شود و ماسولوس تاجی به ارزش پنجاه دریک (سکه طلا) و آرتمیس تاجی به ارزش سی دریک دریافت نمایند.»^{۱۰}

ساختن مجسمه افتخار نزد یونانیان به همان اندازه دارای ارزش بود که پول رایج نزد کاریه‌ای‌ها ارزش داشت. گنجاندن این دو سبک در معماری هکاتومنیدها بویژه در لابراوندا^{۱۱}

1 -Mylasa

2 -Mausolus

3 -Halicarnassus

4 -Idreius

5 -Arlissis

6 -Manitas

7 -Pactyes

8 - (Rhodes and Oshome 2003:267.no.56:11.7-9)

9 -Agora

10 - (Rhodes and Oshboorne 2003:267.no.56:11.10-17)

11 -Labraunda

که ویژگی و سبک معماری پارسی در آن بخوبی دیده می‌شود، آشکار است. وینفرد هولدا^۱ سه ساختمان اندورونس^۲ "الف" و "ب" و اویکوی^۳ را شناسایی کرده است که با ترکیبی از سبک معماری ایونی و دوریانی ساخته شده‌اند. دو ساختمان اندرونس الف و ب ساختمان‌های پذیرایی از نمایندگان بوده‌اند که نمای ورودی آنها شبیه معابد یونانی است. تزئینات سقف دارای تصاویری از مردان با ریش بلند می‌باشد که اگرچه کار صنعتگران یونانی است، اما سبک آنها هخامنشی بوده و از پیکره‌های شناخته شده در تخت جمشید و شوش تقلید شده است. هلد معتقد است که کیفیت و اصالت بالای معماری هکاتومنیدها نشان می‌دهد که آنها به خوبی از سبک معماری یونانی آگاه بودند و از روی ناآگاهی عمل نمی‌کردند، چون پیش از آن، سبک معماری آنان از این نظر مورد انتقاد قرار می‌گرفت که آنان نا آگاهانه معماری یونانی را با معماری بربرها در هم آمیخته‌اند. به گفته هلد ویژگی خاص این سالن‌های ضیافت بگونه‌ای طراحی شده بود که شخص شاه می‌توانست در برابر هیأت نمایندگان حضور یافته و پیام خود را به آنان منتقل نماید. ساختمان دیگر در لابراندا نیز شامل هر دو عنصر هخامنشی و کاریه‌ای در معماری خود بوده است. ظاهراً ماسولوس در نظر داشته در مقابل کاریه‌ای‌ها ایده جهان وطنی خود را به نمایش بگذارد (تصویر ۸-۴)

در معماری معبد اشمون^۴ در صیدون نیز تلفیق مشابهی دیده می‌شود. (تصویر ۸-۵) در آنجا معبد جدیدی بین سالهای ۳۹۰ تا ۳۷۰ ق.م بر روی سازه‌ای قدیمی‌تر مربوط به ۵۰۰ ق.م ساخته شده است. بودجه ساخت این معبد توسط ابدشارت^۵ اول (= استراتون^۶ اول) معاصر ماسولوس تأمین شده است. معماری این معبد ویژگی‌های منحصر بفردی دارد، اما همچنین دارای ساختارهای گوشه‌ای است که یادآور پیکره‌های لابراندا می‌باشد و همچنین پیکره‌هایی با سر گاو یادآور آنچه در تخت جمشید و شوش می‌بینیم در خود گنجانده است. اتاق معبد نیز مربع شکل بوده، شبیه آنچه در معماری سلطنتی و ساتراپی‌های پارسی دیده می‌شود. هر دو عنصر معماری پارسی و ایونی در این معبد دیده می‌شود. نمای بیرونی آن بیشتر سبک یونانی دارد و نمای داخل آن بیشتر ویژگی‌های معماری پارسی را به نمایش می‌گذرد. هر دو ساختمان یعنی معبد اشمون و سالن ماسولوس طرح‌های معماری غیر سنتی را در هم

1 -Win Fried Held

2 -Andrones

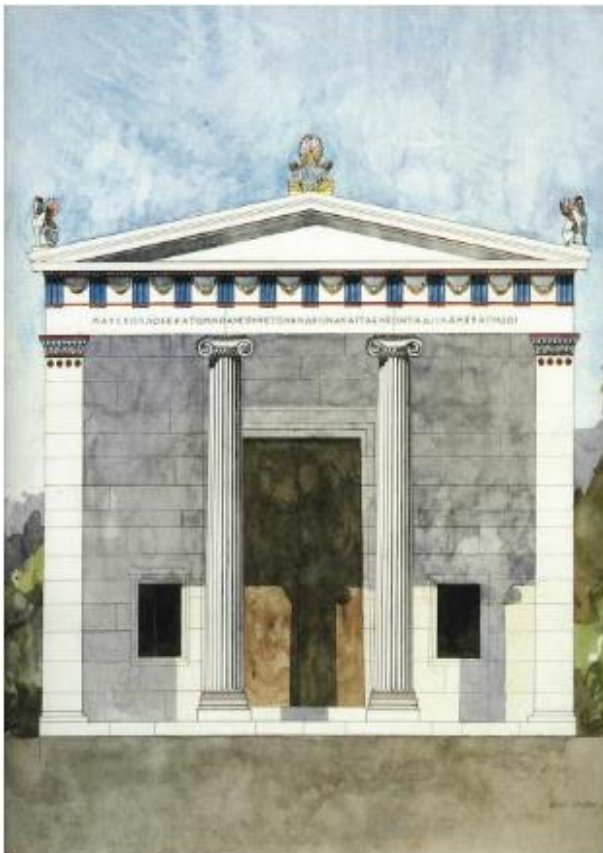
3 -Oikoi

4 -Eshmun

5 -Abdashtart

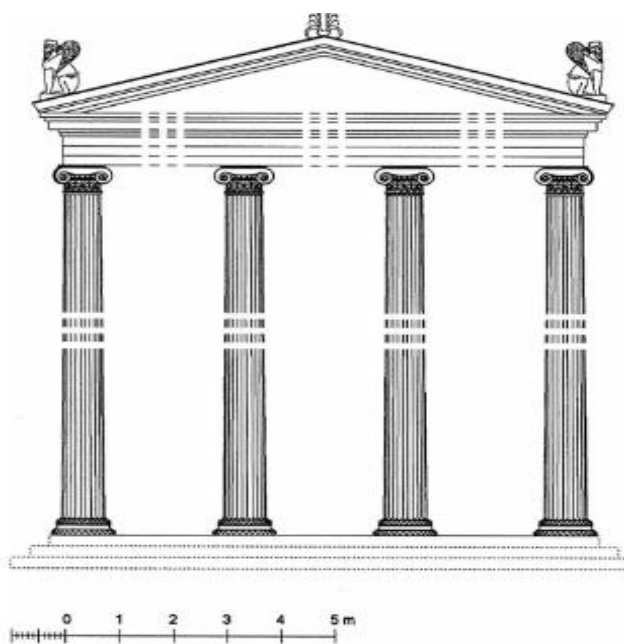
6 -Straton

آمیخته‌اند. هر دو ساختمان از کیفیت بالایی برخوردارند و از سنگ مرمر ساخته شده‌اند. از نظر هلد، هر دو ساختمان نمایی از یک ساتراپی پارسی را به نمایش می‌گذارند.^۱ ساخت چنین بناهایی با سبک معماری مختلط از روی نا آگاهی حاکمان آنجا صورت نگرفته است بلکه تلاش عمدی برای ایجاد سبک جدیدی از معماری بوده است. ترکیب سبک‌های معماری که در قالب ترکیب معماری ایونی و آتنی می‌بینیم و یا در مورد معبد اشمدرن بصورت ترکیب معماری آشوری و پارسی مشاهده می‌کنیم نشان می‌دهد که این پادشاهان قصد داشتند شبیه شاهان هخامنشی سبک معماری چند فرهنگی را در دربار خود به نمایش بگذارند. طرحی ابتکاری از طریق تلفیق سبک‌های معماری منطقه‌ای، که خود تقلیدی از شاهان هخامنشی بوده است.

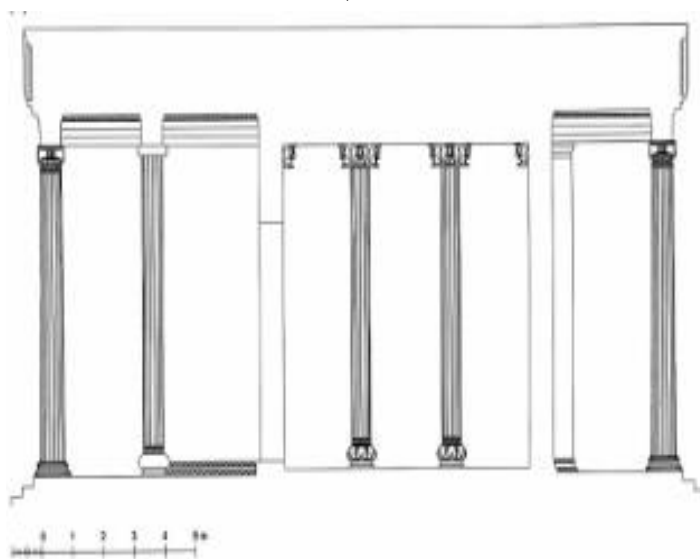


تصویر ۸-۴: نمایی از معبد لابراوندا. سبک پارسی پیکره‌هایی که به عنوان تزئینات گوشه‌ای معبد بکار رفته‌اند جالب توجه است.

1 - (Held 2011 :388)



(الف)



(ب)

تصویر ۸-۵: (الف) نقاشی معبد اشمون در صیدون. درست مانند معبد موجود در لابراندا در معبد اشمون نیز از سبک پارسی پیکره‌هایی برای تزئین گوشه‌های معبد استفاده شده است.

(ب) طرح ستون‌های معبد اشمون شامل سرستون‌هایی دو سویه از سر حیوانات که از کاخ‌های هخامنشی الگوبرداری شده است.

۸-۶-۳- پریکل، پادشاه لیمیرا

فعالیت‌های ساختمان‌سازی پریکل، شاه لیمیرا که مدت کوتاهی پادشاه این منطقه بود (۳۶۲-۳۸۰ ق.م) را نیز می‌توانیم به موارد پیشین اضافه نمائیم. پریکل توانست کنترل شهرهای میلیاس^۱، رودیاپولیس^۲، کوریدالا^۳ و فازلیس^۴ را بدست گیرد. وی ارتومپارا^۵ پادشاه لیکیه، جانشین اربیناس^۶ را شکست داد و لیکیه را نیز تحت کنترل و سلطه خود درآورد. حکومت وی کوتاه بود و بنظر می‌رسد که دوران قدرت وی در سال ۳۶۲ ق.م به پایان رسیده است. دانشمندان در مورد اینکه وی متمایل به یونان بوده اختلاف نظر دارند. بنابراین باید او را بعنوان یکی از مخالفان سلطنت هخامنشیان قلمداد نمود و در نهایت پیوند او با شورش‌های ساتراپی‌ها بین سال‌های ۳۶۲-۳۷۰ ق.م سقوط وی را به همراه داشت. میراث پریکل یعنی هیرون^۷ عناصر هنری را از هر دو طرف اقتباس نموده است و بنظر می‌رسد پریکل در نظر داشته ضمن اینکه خود را حاکمی مستقل نشان دهد، نقش میانه‌ای در ترکیب سنت‌های یونان، پارس و غرب آناتولی از خود ارائه دهد.

نمونه دیگری از معماری متأثر از سبک پارسی را می‌تون در میدان سیکاله^۸ یافت. جایی که ساختمانی به سبک معماری هخامنشی در آن دیده می‌شود. احتمالاً میدان سیکاله را باید با کیرشو^۹ پایتخت لوویان پیروندو^{۱۰} که در سالنامه پادشاه بابل نریگلیر^{۱۱} (۵۵۶-۵۶۰ ق.م) مربوط به سال ۵۵۷/۵۵۶ ق.م ذکر شده یکی دانست. بقایای پایه ستون‌ها اجازه بازسازی ساختمان اصلی را بعنوان ساختمانی به سبک معماری هخامنشی می‌دهد. نقشه ساختمان طوری طراحی شده که تالار بارعام در تخت جمشید را تداعی می‌کند. برجسته‌ترین نقوش این کاخ که شامل هدیه‌آوردندگان می‌باشد یادآور نقوشی است که در کاخ‌های تخت جمشید دیده می‌شود. این ساختمان احتمالاً مربوط به یک پادشاه محلی در میدان سیکاله بوده است. (شکل ۸-۶۹ اگر با نظرات هلد موافق باشیم که حاکمان هالیکارناس و صیدون از یک طرح معماری شاهنشاهی بسیار عالی الگوبرداری کرده‌اند و مشاهداتی را که از ساخت و سازهای مختلط تحت تأثیر معماری پارسیان در کیلیکیه و لیکیه ارائه داریم به آن اضافه

1 -Milyas

2 -Rhodiapolis

3 -Korydolla

4 -Phaselis

5 -Arttumpara

6 -Arbinas

7 - Heroon

8 - Meydancikkale

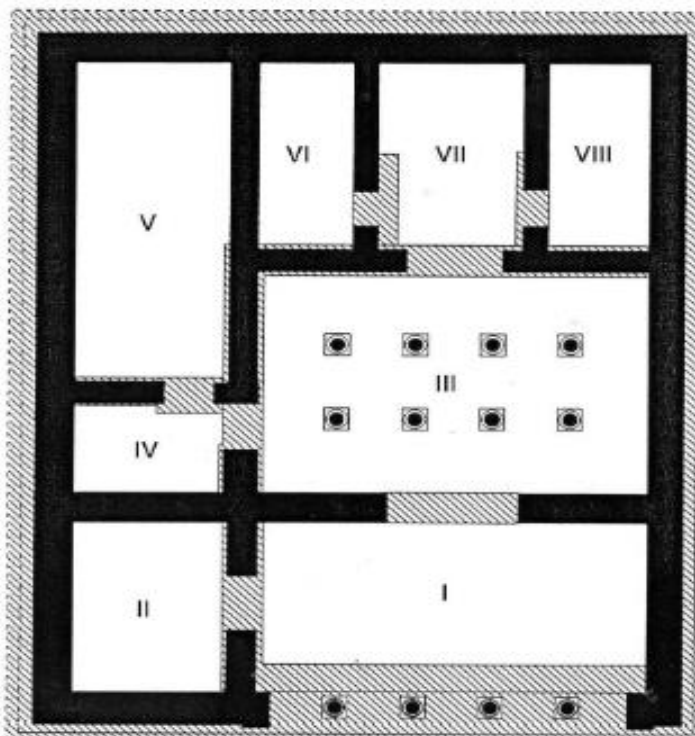
9 -Kirshu

10 -Pirundu

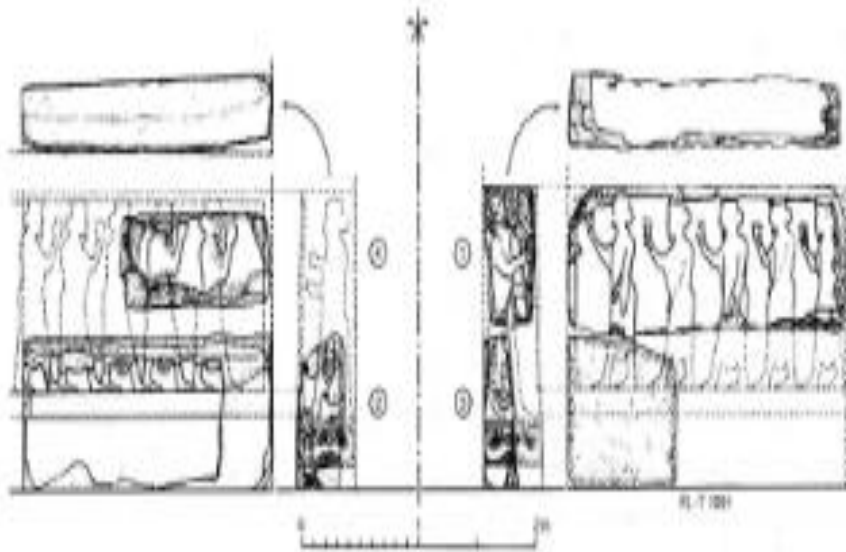
11 -Neriglissar

کنیم به نتایج جالبی خواهیم رسید. نخست اینکه نه تنها ماسولوس با استفاده از پیکره‌هایی شبیه آنچه در معماری کاخ‌های هخامنشی می‌بینیم به پیوند خود با پادشاه پارس اشاره می‌کند، بلکه مهمتر اینکه با منعکس کردن هنر یونانی ایونیان و دوریان در معماری خود، به سلطنت خود چهره‌ای چند ملیتی داده است. مقایسه تالار ضیافت ماسولوس و معبد اشمون در صیدون نشان می‌دهد که موقعیت ماسولوس منحصر به فرد نبوده بلکه شهری در فینیقیه نیز خود را در همان سطحی دانسته که ماسولوس برای خود قائل بوده است. یک پادشاه محلی که برتری شاهنشاهی پارس را پذیرفته و احتمالاً از نشانه‌های معماری شاهنشاهی پارس برای بیان ارتباط خود با پادشاهی دیگر استفاده کرده است و بنابراین از یک سو اقتدار خود را به رخ مردمان خود کشیده و از سوی دیگر وفاداری خود را به شاه امپراتوری پارس نشان داده است.

پرسشی که در اینجا پیش می‌آید این است که آیا همه این حاکمان محلی را باید ساتراپ بدانیم و یا صرفاً حاکمان محلی بوده‌اند که بدلیل آشنایی با معماری هخامنشیان، نشانه‌های معماری آنان را اقتباس نموده‌اند و از آن برای بیان قدرت خود استفاده کرده‌اند.



(الف)



(ب)

تصویر ۸-۶: (الف) طرح کاخ هخامنشی در میدان سیکاله، (ب) طرح بازسازی شده نقوش برجسته میدان سیکاله

۸-۶-۴- سطح سیاسى

۸-۶-۴-۱- پادشاهان صیدون

در اینجا با توجه به اسناد مکتوب موجود، میزان وفادارى پادشاهان محلی به شاه پارس را بررسی می‌نمائیم. قدیمی‌ترین کتیبه فینیقی مربوط به دوره سلطنت پارسیان که از بیبلوس^۱ بدست آمده رابطه بین قدرتهای محلی و شاه پارس را روشن می‌کند. هر چند متن آن چند پارچه است، اما این ارتباط را به خوبی نشان می‌دهد.

« من (...) و تیتولار^۲ که در این تابوت خوابیده‌ام، تنها در اینجا خوابیده‌ام و برای دفن در میر^۳ و بدلیوم^۴ آماده شده‌ام [...]»

[...] و اگر کسی بدنبال باز کردن این تابوت و تعرض به استخوان‌های من باشد او، بال‌آدیر^۵ و همه خدایان او را مجازات می‌کنند. [...]»

[...] پادشاه پارسیان و مادها، پروردگار پادشاهی‌ها و سلطنت‌ها، من در میان بزرگان [...]»
قدم زدم [...]»^۶

کتیبه دیگری از صیدون، نوشته اشمونازار^۷ دوم فرزند تاینیت^۸ مربوط به اواخر قرن ششم تا نیمه اول قرن پنجم پیش از میلاد شامل اشاره‌ای به پادشاه پارس بعنوان "سرور پادشاهان" می‌باشد، که به اشمونازار زمین‌هایی را اعطا می‌کند.

« من، اشمونازار، پادشاه صیدونیان، پسر پادشاه تاینیت، پادشاه صیدونیان. نوه پادشاه اشمونازار، پادشاه صیدونیان و مادرم آموشارت^۹ کاهنه آستارت^{۱۰} بانوی ما، ملکه، دختر پادشاه اشمونازار، پادشاه صیدونیان، ما کسانی هستیم که خانه‌های خدایان را ساخته‌ایم. [...]»

بعلاوه، سرور پادشاهان (= پادشاه پارس) به عنوان پاداش کارهای بزرگی که انجام داده‌ام دور^{۱۱} و یوپا^{۱۲} زمین‌های غنی از غلات در دشت شارون را به ماد داد و آن‌ها را به مرزهای سرزمین اضافه کردیم تا شاید برای همیشه متعلق به صیدونیان باشند.^{۱۳}

1 - Byblos

2 - Fitulatrty

3 - Myrh

4 - Bdelium

5 - O Bal Addir

6 - (ross 1978:41)

7 - Eshmunazar

8 - Tabnit

9 - Amoashtart

10 - Astart

11 - Dor

12 - Joppa

13 - (II.13-2 ansl. after Kuhrt 2010:663-664 :no.45)

با توجه به اینکه تاریخ دقیق این کتبه مشخص نیست، نمی‌دانیم این کتبه به کدام پادشاه پارس اشاره دارد و براساس کدام خدمت صیدونیان این زمین‌ها به آنها اعطا شده است. یک نظر این است که این پادشاه توسط خشایارشا به پاس مشارکت صیدونیان در جنگ سالامیس اعطا شده است، اما این نظریه به هیچ وجه قطعیت ندارد.

موقعیت شهرهای فینیقی بین سرزمین یونان و خاور نزدیک که در این کتبه‌ها نیز دیده می‌شود گواه روابط دیپلماتیک آنها با سرزمین اصلی یونان است و این نشان می‌دهد که پادشاهان محلی دقیقاً شبیه ساتراپ‌ها، اشخاص مهمی بودند که یونانی‌ها از طریق آنها می‌توانستند به شاه پارس برسند. یکی از این کتبه‌ها گواه این واقعیت است که شاه صیدون بین آتن و شاه پارس میانجی‌گری کرده و به همین جهت عنوان افتخاری از یونان دریافت کرده است. تعیین دقیق تاریخ این کتبه دشوار است اما یک تاریخ قابل قبول می‌تواند سال ۳۷۵ ق.م به مناسبت تجدید صلح پادشاه در آن سال باشد.

«.. از آتنی‌ها، و به فرستادگانی که به طرف پادشاه (پارس) فرستاده می‌شدند رسیدگی می‌کرده تا در شرایط مناسب‌تری سفر کنند.

به مردی که از طرف پادشاه صیدون آمده بگوئید که اگر در آینده نیز در رابطه با مردم آتن خوب رفتار کند هرآنچه که نیاز داشته باشد را می‌تواند از آتن درخواست نماید. همچنین استراتون، پادشاه صیدون، خود و فرزندانش نزد مردم آتن محبوب خواهند بود»^۱
به این نمونه‌ها، می‌توانیم متن و تصویر مربوط به مراسم خاکسپاری یهوملک^۲ پادشاه بابلوس^۳ را اضافه کنیم که با تقلید از پادشاه پارس در معرفی خود نوعی مشروعیت سلطنتی به خود می‌دهد.

۸-۶-۵- کتبه پادشاه بابلوس/گوبال

«من، یهوملک، پادشاه بابلوس، پسر بهاربال^۴، نوه اوریملک^۵ پادشاه بابلوس هستم که بانوی بابلوس، او را حاکم بابلوس ساخته است. من بانوی خود، الهه بابلوس را صدا کردم و او صدای من را شنید و من برای بانوی خود، الهه بابلوس این محراب برنزی را که در این صحن است و این دروازه طلا را که مقابل دروازه من است و گوی بالدارطلایی را که درون سنگی قرار دارد ساختم. بر بالای این دروازه طلا و ین رواق و ستون‌های آن و سرستون‌هایی که بر

1 - (Transl. after Rhodes and Osborne 2003: no. 21: II.1-11)

2 - Yehawmilk

3 - Byblos

4 - Yaharbal

5 - Urimilk

آن قرار دارد سقفی گذاردم. من، یهوملک، پادشاه بابلوس را صدا کردم، او صدای من را شنید و با من مهربانی کرد. باشد که الهه بابلوس به یهوملک پادشاه بابلوس برکت دهد و او را زنده نگاه دارد و روزها و سالهای او را بر بابلوس طولانی کند. زیرا او پادشاه برحق است پس باشد که الهه بابلوس به او و مردم این سرزمین لطف کند.

[هرکه هستی] پادشاه باشی یا انسان معمولی باشی و ممکن است کارهای بیشتری در این محراب یا این دروازه طلا، یا این رواق انجام بدهی، نام یهو ملک را [در کنار] نام خودت قرار بده و اگر نام مرا در کنار نام خود قرار ندهی و یا این کارها را [که من انجام دادم] از بین ببری و یا این ستون را به همراه پایه آن از این مکان جابجا کنی، برای خود پناهگاه و مخفی‌گاهی پیدا کن چون الهه بابلوس تو را نابود خواهد کرد و نسل تو را از میان برخواهد داشت.^۱



تصویر ۸-۷: کتیبه یهوملک (موزه لوور AO 22368)

1 - (Transl. Gibson 1982:95)

این ستون، پادشاه بئیلوس را در برابر الهه بئیلوس نشان می‌دهد که لباس مصری برتن دارد. لباس و مدل موی یهوملک به سبک پارسی است. یک دست او به نشانه پرستش (دعا یا احترام) به همان صورتی که در تصاویر شاهان هخامنشی در نقش برجسته‌های آرامگاه‌هی شاهان در تخت جمشید و نقش رستم مشاهده می‌کنیم، بلند شده است و در دست دیگر او یک کاسه کوچک قرار دارد.

آنچه جالب توجه است این است که یهوملک که خود را بعنوان پادشاه معرفی می‌کند، لباس پارسی و تاجی برجسته به سبک شاهان هخامنشی دارد و حتی مدل مو و ریش او نیز مانند پارسیان است. (تصویر ۸-۷) علاوه بر این در حال انجام دادن یک حرکت پرستش یا دعا می‌باشد. که ما همان حالت را در تصاویر شاهان هخامنشی مانند کمبوجیه و داریوش می‌بینیم.

متن تکمیلی ۸-۴

فرمانروایان لیکیه

در اینجا باید نگاهی به لیکیه در جنوب آسیای صغیر بندازیم. لیکیه در دهه ۵۴۰ ق.م تحت کنترل پارسیان در آمده بود. هنگامی که هارپاگوس در جریان تسخیر لیدیه توسط کوروش، ارتش لیکایی را در شمال زانتوس شکست داد، این منطقه در زمره قلمروی دولت پارس در آمده بود. ساکنان شهر برای جلب اطمینان ارتش پارس، ساختمان کاخ‌ها را ویران کردند و غیرنظامیان شهر را نیز از جمله زنان و کودکان بسیاری، به قتل رساندند. از نظر جغرافیایی، لیکیه منطقه‌ای در دره زانتوس با شهرهای تلوس^۱، پنیارا^۲ و تراگوس^۳ را که مکان دقیق آنها هنوز مشخص نیست در بر می‌گرفت. در زمان حکومت پارسیان در این منطقه، لیکیه شکوفا گردید، زانتوس دوباره ساخته شد و دامنه اداره آن از تلمسوس^۴ تا رودیاپولیس^۵ گسترش یافت. همچنین تصور می‌شود که پارسیان، فرمانروایان محلی را در زانتوس مستقر کردند و این فرمانروایان تا اوایل قرن چهارم پیش از میلاد در قدرت باقی ماندند.

شواهد باستان‌شناسی و کتبی وجود این حاکمان محلی مستقر در زانتوس را ثابت می‌کند.

یک نمونه از این شواهد مقبره اربیناس^۶ مربوط به ۳۹۰ تا ۳۸۰ ق.م می‌باشد که دارای نقوش

1 -Tlos

2 -Pinara

3 -Kragos

4 -Telmessos

5 -Rhodiapolis

6 -Arbinas

هنری است که تا حد زیادی جزئیات دربار پارسیان را با خدمتکاران در صحنه‌های ضیافت و بارعام که مواد غذایی و خمره‌های شراب را حمل می‌کنند به تصویر می‌کشد. کتیبه آرامگاه آربیناس گواه دستاوردهای وی است و همان سبک بیانی که در کتیبه داریوش اول در بیستون می‌بینیم را بازتاب می‌دهد.

«[اربیناس] پسر [جرجیس] (= خریگا) [که جایگاه پدارنش را به خاطر کارهای ارزشمندی که انجام دادم به من تقدیم کرد] [پیکر من در این مقبره آرمیده است] اما کتیبه آن نشان می‌دهد که چگونه [قدرت خود را در لیکیه تثبیت نمود] یا تدبیر بر آنجا حکمرانی نمود در دوران جوانی خود، در مدت یک ماه سه شهر بینارا، زانتوس و تلمسوس را تسخیر نمود، در دل آنها وحشت افکند و ارباب آنان گردید. او به توصیه خدای آپولو این بنای یادبود را از دستاوردهای خود بنا نهاد. اربیناس با کشته شدن بسیاری از مردم و فتح بسیاری از شهرها برای پدرش جرجیس افتخار آفرید و نام خود و نیاکان خود را در کل این سرزمین گسترش داد. در خرد، در تیرادازی با کمان، در شجاعت و در اسبسواری از همگان برتر بود. از ابتدا تا انتها، اربیناس این کارهای بزرگ را انجام داد و هدایای گرانبها به خدایان تقدیم نمود. سیماخوس^۱ پسر امدس^۲ از پلانا^۳ این نوشته را برای اربیناس نوشت.»^۴

کتیبه ای سه زبانه از پیکسوداروس^۵ از معبد لتو^۶ در زانتوس بدست آمده که به زبانهای آرامی (در جلو)، زبان لیکایی (در سمت چپ) و یونانی (سمت راست) نوشته شده و مربوط به دوره سلطنت اردشیر چهارم (ژوئن سال ۳۳۷ ق.م) می‌باشد که مراسمی را از بزرگداشت خدایان کانوس^۷ و آركازوما^۸ ثبت کرده است. متن اصلی آن به لیکایی است و متن یونانی، ترجمه آن است. متن آرامی نیز خلاصه شده متن لیکایی است اما تاریخ کتیبه را مشخص می‌کند و در بند آخر نیز پیکسوداروس را معرفی می‌کند. این بدان معنی است که پیکسوداروس این نوشته را به منظور ثبت اقتدار خود تنظیم نموده است.

متن لیکایی:

1 -Symmachos

2 -Eumedes

3 -Pllana

4 - (Erbbinas Inscription II. Transel. Bryce 1986:95-96)

5 -Pixodarus

6 -Leto

7 -Kaaunos

8 -Arkazuma

« هنگامی که پیگسر^۱ (= پیکسودروس) پسر کاتاملا^۲ (= هکاتومنوس) ساتراپ تریمیسا^۳ (= لیکیه) بود و لرا^۴ و ناتربیمی^۵ را بعنوان فرمانداران تریملی^۶ (لیکیه) منصوب کرد و ارتیملی^۷ را بعنوان فرماندار آرنا^۸ (= زانتوس) مشخص نمود، شهروند آرنا (زانتوس) تصمیم گرفتند معبدی برای خدای کائونوس^۹ و خدای آرکازوما^{۱۰} بسازند آنها اسپیمیا^{۱۱} (= سیمپاس) پسر کنتوراحام^{۱۲} را بعنوان کاهن این خدایان قرار دادند و آنجا بود و خنتدی^{۱۳} و پیگری^{۱۴} در آن زراعت می کردند، معبد اختصاص دادند تا هر چه در آن ساخته شود متعلق به خدایا کائونوس و آرکازوما باشد، و آرنا هر سال x عدد (بعنوان) پرداخت کند و مسئول این خواهد بود که اطمینان که برده هایی که از آن پس در آنجا آزادی پیدا می کنند سکه های نقره خود را پرداخت نمایند.

آنها همه آنچه در این لوح سنگی حک شده است را برای خدایان کائونوس و آرکازوما کردند و هرگونه خراجی که در اینجا جمع می گردد و قربانی هایی که ماهانه و سالانه در اینجا صورت می گیرد توسط لیسیمیا و هرکس که جانشین وی می گردد انجام گیرد.

اهالی شهر آرنا برای آنچه در این لوح حک شد سوگند یاد کردند که هیچ کس از این مطالب مربوط به خدایا و کاهن چیزی حذف نکند (پاک نکند) و هر کس چیزی را حذف کند در برابر خدایان و مادر این معبد پنترنی^{۱۵} و فرزندان و فرشتگانش پاسخگو خواهد بود. (دو خط باقیمانده ناخوانا می باشد)

متن آرامی:

«در ماه سیوان، سال اول پادشاهی اردشیر سوم (= ۳۵۹/۳۵۸ ق.م) در شهر مستحکم اورنا^{۱۶} پسر کاتومنوس (= هکاتومنوس) ساتراپ لیکیه و کاریه چنین گفت: شهروندان اورنا تصمیم گرفته اند که یک معبد کوچک برای خدای کاندواتس کانیان^{۱۷} و همکارانش بسازند

1 - Pigesere

2 - Katamala

3 - Trmmisa

4 - Lera

5 - Natrbbiyemi

6 - Trmmli

7 - Erttimeli

8 - Arnna

9 - Kaunos

10 - Arkazuma

11 - Eseimiya

12 - Qnturaham

13 - Khesntedi

14 - Opigrei

15 - Pntrenni

16 - Orna

17 - Kanda Wats Caunian

و آنها سیماس^۱ پسر کودوروسی^۲ را بعنوان کاهن منصوب نمودند و اموالی وجود دارد که شهروندان اورنا به خدای کاندواتس اهدا نمودند و سالانه یک مینا و نیم نقره توسط این شهر پرداخت می‌گردد. این کاهن برای ماه نو گوسقندی را برای خدای کاندواتیس قربانی می‌کند و هر سال نیز یک گاو قربانی می‌کند و قلمروی خود را گسترش می‌دهد. اگر کسی این قلمرو را از خدای کاندواتس یا از کاهن او بگیرد، توسط خدای کاندواتس و همکارانش بارپس گرفته خواهد شد و هر کس از خدایان لتو، آرتمیس، شاتراپاتی و سایر خدایا این قلمرو را باز پس گیرد، این خدایان از داوطلب خواهند کرد. این قانون را او (=پیکسوداروس) که تصمیم گیرنده است. نوشت^۳»

صرف‌نظر از مفاهیم مربوط به متن آرامی در اینجا، بنظر می‌رسد با همان نمونه‌ای از مدارای مذهبی توسط یک حاکم محلی، پیکسوداروس که خود را بعنوان نگهبانان آئین جدیدی که توسط شهروندان اورنا تأسیس شده است میدانند روبرو هستیم، همانگونه که در مورد پادشاه پارس دیدیم که آئین‌های مختلف را درون امپراتوری خود پذیرفت. اگر این چنین باشد، پس نفوذ ایدئولوژی امپراتوری پارس و سیاست مذهبی آنان در دربار شاهان محلی بقدری بوده که می‌توان گفت استفاده از نقوش و نمادهای پارسی در معماری آنها نیز آگاهانه بوده است و چنین چیزی نشان دهنده این است که این پادشاهان محلی اصول پادشاهی و ایدئولوژی سلطنتی خود را از شاهان پارس الگوبردای کرده‌اند. شاهانی که بعنوان ساتراپ‌ها قدرت می‌راندند. بدیهی است که حاکمان محلی در آسیای صغیر و شهرهای فینیقی نشانه‌های خود را از دو طرف می‌گرفتند. از یک سو از شاهان پارس از سوی دیگر از یونان و مصر و فینیقه و شاید آنها این موضوع را نشانه شکاف فرهنگی نمی‌دیدند. سیاست جهان شمول شاهان هخامنشی که در هنر و معماری آنان قابل مشاهده است، توسط پادشاهان محلی نیز به همان صورت دنبال شده است و این در تعاملات آنها با یونانی‌ها، کاریه‌ای‌ها، کیلیکیان، لیکیان و فینیقیان نیز به چشم می‌خورد. آزادی آنها در انتخاب نمادها و عناصری از نقوش شاهنشاهی پارس و بکار بردن آنها در بناهای خود بعنوان نماد قدرت، گواه این امر می‌باشد.

1 - Simas

2 - Koddorosi

3 - (Trans.after Lemaire 2013)

۸-۶-۶- شورش‌ها در غرب آسیای صغیر ۳۵۹/۳۵۸-۳۶۶ ق.م

در دهه ۳۶۰ ق.م چهار شورش به رهبری ساتراپ‌های غرب آسیای صغیر بوقوع پیوست. تنها منبع ما از جریان وقوع این شورش‌ها، دیودوروس سیکولوس، مورخ یونانی می‌باشد. این شورش‌ها در تحقیقات مدرن تحت عنوان " شورش بزرگ ساتراپ‌ها" شناخته می‌شوند. دیودوروس این شورش‌ها را اقدامی هماهنگ توسط ساتراپ‌های متحد علیه پادشاه پارس می‌داند. اما در واقع این شورش‌ها، تحرکاتی بود که جداگانه به رهبری ساتراپ‌های مختلف صورت گرفت. این ساتراپ‌ها به نام‌های داماتس^۱، ساتراپ کاپادوکیه، آریوبرزن ساتراپ هلسپونتین فریگیه، اورونتس^۲ ساتراپ سارد، احتمالاً ماسولوس ساتراپ کاریه و در زمان سلطنت اردشیر سوم، ارتابازوس^۳ ساتراپ هلسپونتین فریگیه بودند. تعیین تاریخ دقیق این شورش‌ها امکان‌پذیر نیست. با این حال روشن است که در برخی موارد، این شورش‌ها با هم همزمان بوده و حداقل دو ساتراپ شورشی علیه شاه پارس با هم متحد می‌شدند. با این وجود بدلیل عدم اعتماد متقابل، بین آنها هیچگونه ائتلاف طولانی مدتی صورت نگرفته و در نهایت این شورش‌ها به شکست منتهی شده‌اند و هیچ کدام از این شورش‌ها تهدیدی جدی برای امپراتوری هخامنشی نبودند و فقط تلاشی برای افزایش سطح خودمختاری ساتراپ‌ها بوده‌اند. بازه زمانی وقوع این شورش‌ها و همچنین مکان جغرافیایی آن‌ها تصادفی نبوده است. همانگونه که دیدیم مناطق سواحل جنوبی آسیای صغیر از جمله کیلیکیه و لیکیه و پیسیدییه در امتداد ساحل شرقی مدیترانه و شهرهای فینیقی و همچنین شهرهای قبرس در حالیکه در تبعیت پادشاه پارس بودند، اما توسط پادشاهان محلی اداره می‌شدند که ارتش‌های تحت کنترل خود را داشتند و بنام خود سکه ضرب می‌کردند. بنابراین این حالت خودمختاری می‌توانست بر ایالت‌های غرب آسیا تأثیر گذاشته و ساتراپ‌های این ایالات را برای تبدیل شدن به پادشاه محلی با چنین حوزه اختیاری ترغیب نماید. با این حال بروز چنین شورش‌هایی پرسش‌هایی را بوجود می‌آورد از جمله اینکه آیا ثبات امپراتوری دچار خللی گردیده و یا قدرت مرکزی تضعیف شده بوده و شاه کنترل اوضاع را از دست داده بوده و یا اساساً نشان دهنده ضعف و انحطاط کل امپراتوری بوده است. واضح است که فضای سیاسی اواخر قرن پنجم و اوایل قرن چهارم پیش از میلاد در آسیای صغیر نسبت به دوره‌های قبل بسیار تغییر کرده بود و این تغییر وضعیت احتمالاً با افزایش درگیری‌های نظامی و دریایی دولت پارس در ایونیه، قبرس و بیش از همه مصر مرتبط بوده است. مبارزات مکرر علیه شورشیان مصر، فشار قابل توجهی

1 -Diodorus Siculus

2 -Damates

3 -Orontes

بر نیروهای دریایی ساتراپی‌ها ساحلی وارد کرده بود، در حالیکه مناسبات پارسیان با یونانیان و همچنین دخالت‌های آتن و اسپارت در آسیای صغیر بیشتر بخاطر رسیدن به نوعی تعامل سیاسی و نظامی در منطقه بود. در نتیجه تصور اینکه ساتراپ‌های غرب آسیای صغیر برای پرداخت حقوق سربازان و ملوانان خود مجاز به ضرب سکه بودند، منطقی بنظر می‌رسد.

۸-۶-۷- داماتس

داماتس، ساتراپ کاپادوکیه، شورش را آغاز کرد که احتمالاً تاریخ آن، سال ۳۶۷/۳۶۸ ق.م بوده است. در کتاب خاطرات نجومی بابل، مورخ ماه می سال ۳۶۷ ق.م که نبرد نیروهای پارس را در برابر یک شورش ضبط کرده است، به شورش داماتس اشاره شده است، اما بدلیل صدمه‌هایی که به متن وارد شده است نام شورش قابل خواندن نمی‌باشد.

«... در آن ماه (= ۲۰ می - ۱۹ ژوئن سال ۳۶۷ ق.م) سرور (؟) [از...] سپاهیان پادشاه علیه سپاهیان [...] در منطقه کوهستانی بین النهرین جنگیدند. سپاهیان [...] بین النهرین، شکست خوردند.

در آن ماه [...] اساقیل به دستور پادشاه به کاخ پادشاه آورده شد. آن ماه، روز نوزدهم (= ۷ ژوئن سال ۳۶۷ ق.م) خادم [...] در شوش به مقام ساتراپ [منصوب گردید؟] روز بیست و پنجم (= ۱۳ ژوئن ۳۶۷ ق.م) تتنو^۱ (افسری که احتمالاً منطقه معابد را تحت کنترل داشت) [...]»

آن ماه، بیماری [...] «...»^۲

داماتس، پس از مرگ پدرش کامیسارس^۳ در سال ۳۸۴ ق.م ساتراپی را از وی به ارث برده بود. مادر وی اسکیتسا^۴ از اشراف پافلاگونی^۵ بود و داماتس از طریق وی با حاکم سینوپ^۶ یعنی تویس^۷ خویشاوند بود. وی که در کنار نگهبانان سلطنتی اردشیر دوم خدمت می‌کرد، علیه کادوسی‌ها جنگیده بود. در همان سال، داماتس علیه گروهی از شورشیان که شامل پیسیدیان هم بود، به ساتراپ لیدی، اتوفراداتس^۸ پیوست. او به نمایندگی از طرف پادشاه پارس، پافلاگونی را مطیع گردانید و تویس را که با وی نسبت خویشاوندی داشت به شاه

1 -Tattannu

2 - (Sachs and Hunger 1988, no. 367II.2-10, KURT 2007: 400.NO.68)

3 -Kamisaes

4 -Scythissa

5 -Paphlagonian

6 -Sinope

7 -Thuys

8 -Autoprdates

تحويل داد. سپس با فرنا بازوس و تیتراوستس^۱ در لشکرکشی به مصر همراه گردید. هنگامی که فرنا بازوس از مقام خود برکنار شد، احتمالاً پس از سال ۳۷۵ ق.م داماتس بعنوان فرمانده لشکرکشی بعدی به مصر، منصوب گردید. پیش از آن لشکرکشی، وی آسپیس^۲، پادشاهی کاتونیا^۳، در منطقه‌ای از کاپادوکیه بین کوههای آمانوس^۴ و نیتتوروس^۵ را به فرمان شاه تحت کنترل خود درآورد و سپس به آکه^۶ بازگشت. او احتمالاً شورش خود را با اشغال بخشی از پافلاگونیا و حمله به سینوپ^۸ در سواحل دریای سیاه آغاز کرد. داماتس با آریوبرزن، ساتراپ داسیلیوم^۹، اتحادی پنهانی منعقد کرد و پسرش آرسیلانوس^{۱۰} را علیه پسیدیه فرستاد، اما وقتی او در جنگ کشته شد، داماتس خودش فرماندهی را برعهده گرفت. با این حال، پدر زنش به او خیانت کرده و به پیسیدیان ملحق شد و پسرش سیسیناس^{۱۱} این موضوع را به اردشیر دوم اطلاع داد. اتوفراداتس از لیدیه مأمور شد تا با انعقاد پیمان صلحی، مانع بروز درگیری شود.^{۱۲} در سالهای بعد، داماتس بارها و بارها با حمایت تاکوس مصری درگیری‌هایی علیه شاه پارس انجام داد. در سال ۳۶۲/۳۶۱ ق.م به ارتابازورس در کاپادوکیه پیوست اما در همان سال در اثر ضربات چاقو وسط میتردادس^{۱۳} پسر آریوبرزن، زخمی و در نهایت کشته شد. همانگونه که در مورد داماتس دیدیم، شورش وی شورش یک ساتراپ بود، در حالیکه حتی نتوانست از خانواده خود نیز حمایت نماید.

۸-۶-۸- آریوبرزن

تقریباً به موازات شورش داماتس و احتمالاً بین سالهای ۳۶۷/۳۶۶ ق.م تا ۳۶۴/۳۶۲ ق.م شورش آریوبرزن پارسی، ساتراپ داسیلیوم بوقوع پیوست.^{۱۴} او بعنوان جانشین فرنا بازوس، ساتراپ هلسپونتین فریگیه شده بود. این جانشینی قرار بود بطور موقت باشد تا زمانی که پسر فرنا بازوس و اپامه (دختر اردشیر دوم) به سن بلوغ برسد و بتواند جانشین پدرش گردد. شورش آریوبرزن علیه پادشاه، احتمالاً در نتیجه امتناع وی از تسلیم قدرت و بازگرداندن آن

1 -Tithraustes

2 -Aspis

3 -Cataonia

4 -Amanus

5 -Antitaurus

6 -Akke

7 - (Nep.Dat.4-5.1)

8 -Sinope

9 -Dascyleium

10 -Arsidaeus

11 -Sysinas

12 - (Nep.Dat.7-8)

13 -Mithridates

14 - (Diod.Sic.XIV.90.3)

به جانشین فارنا بازوس یعنی پسرش، آرتابازوس^۱ بوده است. وی از تیموتئوس^۲ آتنی که جانشین ایفیکراتس^۳ در مصر شده بود پشتیبانی دریافت کرد و در عوض کنترل مناطق سیستوس^۴ و کریتوت^۵ در تراکیه را به وی سپرد. در نتیجه این عمل، آریوبرزن و پسرش تابعیت آتن را دریافت کردند. ماسولوس، ساتراپ کاریه و اوتوفرداتس، ساتراپ لیدیه برای مقابله با شورش وی به آدرامیتیوم^۶ در نزدیکی ادرمیت^۷ فرستاده شدند، اما هنگامی که آتن و اسپارت با نیروهایی به فرماندهی تیموتئوس و پادشاه اسپارت، آژسیلاس به آریوبرزن پیوستند، ماسولوس و اوتوفرداتس محاصره را پایان دادند. نهایتاً آریو برزن از طرف پسرش مورد خیانت قرار گرفت و کشته شد و ساتراپی لیدیه تحت کنترل آرتابازوس درآمد.

۸-۶-۹- اورونتس

در اواخر سلطنت اردشیر دوم و آغاز پادشاهی اردشیر سوم، شورش اورونتس، ساتراپ ارمنستان رخ داد- او پسر آرتاسیراس^۸ بود و با یک دختر سلطنتی ازدواج کرده بود. در سال ۳۸۴ ق.م او در نبرد علیه قبرس شرکت کرده بود تا قدرت تیریبازوس را محدود کند، که البته موفقیت چندانی نداشت، چون تیریبازوس به زودی به جایگاه خود بازگشت. در سال ۳۶۱ ق.م وی ساتراپ میسیا^۹ بود، جایی که کتیبه‌ای یونانی شورش وی را علیه پادشاه ثبت کرده است:

«اورونتس، پسر آرتاسیراس، یکی از اهالی باختر، علیه اردشیر، پادشاه پارس قیام نمود.^{۱۰}»
ظاهراً اورونتس برای افزایش قدرت خود در میسیا، اقدام به جمع‌آوری پول نموده تا بتواند مزدوران بیشتری را به خدمت درآورد. وی شورش ساتراپی‌های ساحلی را بین سالهای ۳۶۸ تا ۳۵۸ ق.م رهبری کرد، سپس به آنها خیانت نموده، علیه شاه قیام کرد و پرگامون^{۱۱} را گرفت. در پایان او با اردشیر سوم به توافق رسید و زندگی او در امان ماند و اجازه بازگشت به پرگامون به وی داده شد.

1 - Artabazus

2 - Timotheus

3 - Iphicrates

4 - Sestus

5 - Crithote

6 - Adramyttium

7 - Edremit

8 - Artasyras

9 - Mysia

10 - (OGIS 264)

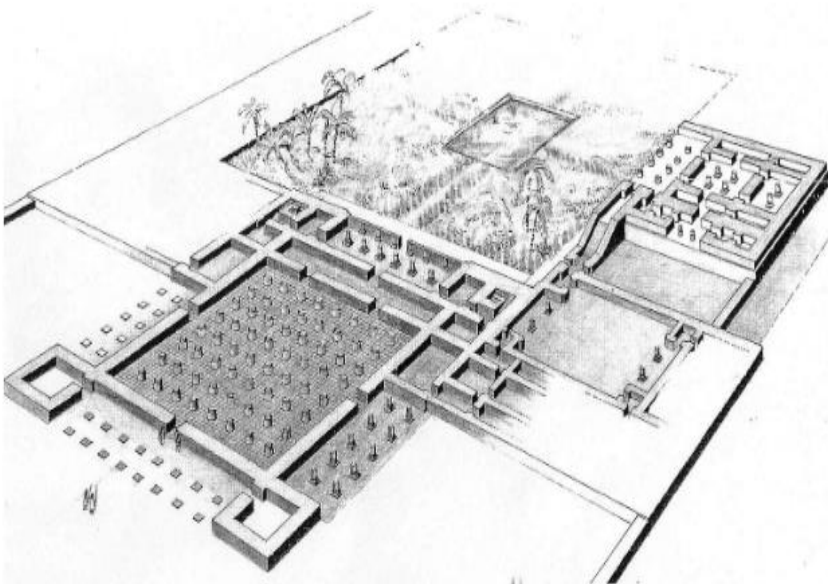
11 - Pergamon

۸-۶-۱۰- مرگ اردشیر دوم

اردشیر در سن نود و چهار سالگی پس از یک دوره سلطنت ۴۶ ساله درگذشت. آخرین لوحه بابلی که حاکی از سلطنت وی است، مربوط به ۳۹۵ ق.م می‌باشد. جانشین وی، اردشیر سوم در اوایل مارس ۳۵۸ ق.م به تخت نشست. علیرغم مشکلات سیاسی قابل توجهی که اردشیر سوم در طول سلطنت خود با آن‌ها روبرو بود توانست به امور داخلی نیز سر و سامان بدهد. وی کاخ داریوش را که در جریان آتش‌سوزی آسیب دیده بود بازسازی کرد:

«این کاخ را که داریوش، پدر جد من ساخت و در زمان اردشیر، پدربزرگ من، دچار آتش‌سوزی شد، من آن را ساختم، به لطف اهورامزدا و آناهیتا، باشد که اهورامزدا و آناهیتا و میترا از من در مقابل هرگونه شر محافظت کنند و آنچه را من ساختم از خطر آسیب و گزند حفظ نمایند.»^۱

وی همچنین کاخ دیگری در شوش در آن سوی رودخانه کر^۲ احداث نمود. (تصویر ۸-۸)



تصویر ۸-۸: طرح کاخ اردشیر در شوش

1 - (AZSa)

2 - Chaour

متن تکمیلی ۵-۸

تاریخنگاری یونانی و معرفی امپراتوری پارس بعنوان یک امپراتوری در حال زوال

در قرن چهارم پیش از میلاد، دیدگاهی منفی درباره کشور پارس در طیف وسیعی از آثار ادبی یونان گسترش یافت. کتاب هشتم کوروش نامه گزنفون که با دیدگاهی کاملاً ضد پارسی نوشته شده، آغاز سقوط و انحطاط حکومت پارس را بلافاصله پس از کوروش دوم نشان می‌دهد. از آنجا که این کتاب تفاوت قابل توجهی با سایر کتاب‌های کوروش‌نامه گزنفون دارد، چنین بنظر می‌رسد که باید توسط نویسنده دیگری نوشته شده باشد و به متن کوروش‌نامه گزنفون اضافه شده باشد. در هر صورت از نظر نویسنده این کتاب، انحطاط امپراتوری پارس با مرگ کوروش آغاز شده است، یعنی زمانی که پسرانش بر سر جانشینی به جان هم افتادند و مردم نیز سر به شورش برداشتند. از نظر وی مردم پارس، از آن پس غیرقابل اعتماد شدند و به تعهدات خود پایبند نبودند، به قول‌های خود احترام نمی‌گذاشتند و از نظر نظامی نیز قادر به دفاع از سرزمین خود نبودند. به گفته نویسنده این کتاب دشمنان می‌توانستند بدون دردسر کشور را مورد تاخت و تاز خود قرار دهند، چرا که هیچ پارسی حاضر به دفاع از سرزمین خود نبود.^۱ بر همین اساس، افلاطون، فیلسوف یونانی (۳۴۷-۴۲۷ ق.م) از حکومت پارس پس از کوروش دوم به عنوان نمونه‌ای از شکل ضعیف حکومت یاد کرده است. از نظر وی پارسیان هرگز تعادل بین برده‌داری و آزادی را پیدا نکردند. در مورد فرمانروایان نیز، تربیت سخت گیرانه کوروش دوم وی را قادر ساخته بود به پادشاهی موفق تبدیل شود، در حالیکه پسران وی که توسط زنان و خواجگان درباری تربیت شده بودند، ضعیف و ناتوان بودند. با سلطنت داریوش، دوباره برای مدت کوتاهی امپراتوری جان گرفت، اما پسر او نیز به همان شیوه ضعیف تربیت شد و آموزش دید. از نظر افلاطون علانم و عواقب این انحطاط اخلاقی از همه بیشتر در جنبه نظامی دیده می‌شد. وی می‌گوید

آنها بدون هیچ‌گونه حس وطن‌دوستی و یا انگیزه‌ای برای به خطر انداختن جان خود در جنگ ظاهر می‌شوند.

سومین نویسنده سخنور آنتی، ایزوکرآت^۲ (۴۳۶/۳۳۸ ق.م) بود که در سخنرانی خود اعلام نمود که پارسیان، مردمانی بدون فضیلت هستند که بدون نظم و انضباط گروهی بوده و در جنگ نیز هیچ‌گونه استقامتی از خود نشان نمی‌دهند. ثروت، مانع تبدیل شدن آنان به انسانهای شایسته می‌گردد. آنان در برابر پادشاه خود سجد می‌کنند، کاری که یونانیان فقط

1 - (Xen.Cyr.VIII.22)

2 - Isocrates

در برابر مجسمه خدایان انجام می‌دهند. هیچکدام از این نویسندگان یعنی نه نویسنده کتاب هشتم کوروش‌نامه، نه افلاطون و نه ایزوکرآتس در نوشته‌هایشان بر انتقال واقعیت‌های تاریخی متمرکز نبوده‌اند، بلکه هدف آنان بیشتر انتقال آن ایدئولوژی بود. واقعیت‌های تاریخی امپراتوری پارس در آن زمان برای این نویسندگان یونانی از اولویت برخوردار نبوده است.

گزنفون، آناباسیس کتاب سوم، فصل دوم، صفحات ۲۶-۲۵

«من واقعاً می‌ترسم از اینکه روزی یاد بگیریم در سستی و تجمل زندگی کنیم و با زنان و دوشیزگان قد بلند و زیبای مادی و پارسی همنشینی کنیم، ممکن است راه و روش خود را فراموش کنیم. بنابراین من فکر می‌کنم درست و شایسته است که اولین تلاش ما بازگشت به سوی اقوام و دوستانمان باشد و به یونانیان یادآوری نمایم که فقیر بودن آنان به انتخاب خود آنها بوده است و می‌توانند کسانی را بیابند که در عین حال که زندگی سخت و دشواری دارند، اما از ثروت خود نیز احساس خوشحالی می‌کنند.»

گزنفون، کوروش‌نامه، کتاب هشتم، فصل هشتم، صفحات ۱ تا ۸

«این امپراتوری کوروش، بزرگترین و با شکوه‌ترین پادشاهی در میان (...) بود، زیرا از شرق به اقیانوس هند، از شمال به دریای سیاه، از غرب به قبرس و مصر و از جنوب به اتیوپی محدود می‌شد و با این گستردگی توسط کوروش اداره می‌شد که رعایای خود را (مردم را) ارج می‌نهاد و چنان مراقب آنها بود که گویی فرزندان خود او هستند. آنها نیز به کوروش همانند پدر خود احترام می‌گذاشتند. بلافاصله پس از مرگ کوروش، فرزندان او دچار اختلاف شدند؛ ملت‌ها دست به شورش زدند و همه چیز رو به زوال رفت. آنچه می‌گویم حقیقت است و من با استناد به نگرش مذهبی پارسیان می‌توانم آن را ثابت کنم. برای مثال من می‌دانم که در اوایل دوره پادشاهی آنان شخص شاه و مقامات او حتی در برابر بدترین مجرمان به سوگندی که می‌خوردند وفادار می‌ماندند و به عهده‌ی که می‌بستند پایدار می‌ماندند. اگر چنین شخصیتی نداشتند و به قول خود وفادار نمی‌ماندند، کسی دیگر به آنها اعتماد نمی‌کرد. همانگونه که اکنون دیگر کسی به آنها اعتماد نمی‌کند و شخصیت آنان اینگونه شهرت یافته است. اما ژنرال‌های یونانی که به ارتش کوروش صغیر پیوستند چنین نبودند و همانند شاهان پیشین پارس از اعتماد به نفس بالایی برخوردار بودند و بنابراین با همان روحیه در مقابل قدرت شاه ایستادند، اما سر خود را از دست دادند. بسیاری دیگر از بربرهایی که به آن ارتش پیوسته بودند نیز گرفتار عذاب شدند و برخی نیز فریب وعده‌های آنان را خوردند و گرفتار شدند. در حال حاضر آنان بدتر از گذشته هستند. اگر بعنوان مثال در گذشته کسی زندگی خود را برای پادشاه به خطر می‌انداخت و یا اگر ملتی یا سرزمینی تسلیم او می‌شد و یا هر

کار پرافتخار دیگری انجام می‌داد برای او خوب و ارزشمند و مایه افتخار بود اما اکنون اگر کسی با بدکاری، همانطور که میتردادس کرد و به پدر خود آریوبرزن خیانت نمود یا آنگونه که رومیترس^۱ کرد و سوگند مقدس خود را نقض کرد و همسر و فرزندان خود را به همراه فرزندان دوست خود بعنوان گروگان نزد پادشاه مصر رها کرد، رفتار کند برای او افتخار محسوب می‌شود. با مشاهده چنین اخلاقی، همه ساکنان آسیا به بدی و اعمال ناشایست روی آورده‌اند. زیرا شخصیت حاکمان هرچه باشد، شخصیت مردمان نیز از آنان پیروی می‌کند. آنها در حال حاضر حتی از گذشته نیز بدتر هستند و حتی در امور مالی و پولی نیز صادق نیستند. آنها نه تنها افرادی را که مرتکب جرم شده‌اند، بلکه حتی افراد بی‌گناه را دستگیر کرده و برخلاف عدالت آنها را مجبور به پرداخت جریمه می‌کنند. بنابراین افراد ثروتمند نیز کمتر از جنایتکاران در ترس زندگی نمی‌کنند. آنها مایل نیستند که سربازان با مافوق خود رابطه‌ای نزدیک داشته باشند و در واقع کاری می‌کنند که کسی در ارتش سلطنتی داوطلبانه شرکت نکند. به دلیل بی‌تقوایی نسبت به خدایان و گناه نسبت به انسان‌ها، هر کسی که درگیر جنگ با آنها باشد در صورت تمایل می‌تواند بدون نیاز به حملات شدید کشورشان را تسخیر نماید. بنابراین اصول آنها در حال حاضر نسبت به دوران پیشین بدتر است (..). این نیز از رسوم آنان بوده که در هنگام لشکرکشی و راهپیمایی نه چیزی می‌خوردند و نه چیزی می‌آشامند و هنوز نیز این رسم وجود دارد و اما سفرهای خود را چنان کوتاه می‌کنند که بتوانند در برابر گرسنگی و تشنگی مقاومت نمایند. در گذشته آنها اغلب به شکار می‌رفتند، بطوری که این شکار رفتن‌ها بعنوان ورزشی و تمرینی برای اسب‌ها و سوارکاران به شمار می‌رفت، اما از آنجایی که اردشیر و درباریان وی قربانی شراب شدند، نه خود به رسم قدیم بیرون می‌رفتند و نه دیگران را به شکار می‌بردند. برعکس اگر کسی غالباً برای انجام کارهای بدنی با دوستانش به شکار می‌رفت، درباریان به وی حسادت می‌کردند و از او متنفر می‌شدند، چون او را انسانی بهتر از خود می‌دیدند. این رسم نیز وجود دارد که پسران می‌بایست در دربار تحصیل کنند و آموزش ببینند. اما تمرین اسب سواری از بین رفته است، چرا که هیچ فرصتی برای ابراز مهارت‌هایشان وجود ندارد. در گذشته، پسرها رسیدگی به پرونده‌های حقوقی را مشاهده می‌کردند تا با مفهوم عدالت آشنا شوند، اما اکنون کاملاً برعکس شده است. در حال حاضر آنها می‌دانند که هر یک از طرفین که رشوه بیشتری می‌دهد برنده پرونده است. آنها نسبت به دوران کوروش مردانگی کمتری در وجودشان است. زیرا در آن زمان هنوز به قوانین و رسوم پارسیان پیش از خود پایبند بودند. آنها پوشش و تجمل مآدها

را پذیرفتند. در حال حاضر انضباط و سخت‌گیری پارسیان از بین رفته است و همان صفات دور از مردانگی مادها در بین آنان ادامه یافته است. علاوه بر این، در زمستان‌ها آنها از داشتن لباسی که سر و بدن و پاها را می‌پوشاند راضی نیستند و باید آستین‌هایی تا نوک انگشتان داشته باشند و علاوه بر آن، دستکش هم بپوشند. در تابستان هم آنها به سایه درختان و صخره‌ها کفایت نمی‌کنند و کسی را در کنار خود نگه می‌دارند تا سایه‌ای بر سر آنها ایجاد کند. آنها در مهارت‌های نظامی نیز ضعیف‌تر از گذشته هستند. در گذشته رسم بر این بود که زمین‌داران، هزینه سواره نظام را می‌پرداختند اما اکنون پادشاه هزینه شوالیه‌ها را از باربرها، نانوایان، آشپزها و غیره می‌گیرد. کوروش درگیری در میدان نبرد را از راه دور منع کرده بود و اسب‌ها و سربازان را با سینه‌بند مسلح نموده بود و با دادن نیزه‌ای به هر سرباز وی را وادار به مبارزه تن به تن می‌کرد، اما اکنون آنها دیگر از راه دور با دشمن مبارزه می‌کنند و حاضر به مبارزه تن به تن نیستند. دیگر هیچکدام ارابه جنگی را برای هدفی که کوروش بکار می‌برد به کار نمی‌گیرند و افسران امروزی به اندازه گذشته ارابه را نمی‌شناسند و برای راندن ارابه آموزش ندیده‌اند و قبل از نفوذ به خطوط دشمن برخی از آنها از ارابه به بیرون می‌افتند، برخی نیز به عمد از ارابه بیرون می‌پرند و بنابراین صدمات وارده از طرف خودی بیشتر از دشمن است. هیچ‌کس دیگر بدون کمک مزدوران یونانی به جنگ نمی‌رود، چه زمانی که آنها با یکدیگر در جنگ هستند و چه زمانی که با یونانیان در جنگ هستند. حتی در جنگ علیه یونانی‌ها نیز ترجیح می‌دهند از مزدوران یونانی در سپاه خود استفاده کنند.

افلاطون، کتاب قوانین، صفحات ۶۹۸-۶۹۴

آتنی: وقتی پارسیان، تحت سلطه کوروش، تعادل بین بردگی و آزادی را حفظ کردند، قبل از هر چیز، خود را آزاد نمودند و پس از آن صاحب بسیاری چیزها شدند، زیرا وقتی حاکمان، سهمی از آزادی به رعایای خود می‌دادند و آنها را به سمت برابری سوق می‌دادند، سربازان نسبت به مافوق خود وفادارتر بودند و در مواقع خطر، ارادت خود را نشان می‌دادند. اگر فردی خردمند در میان آنان بود که می‌توانست مشاوره دهد، پادشاه حسادت نمی‌ورزید و اجازه میداد پیشنهاد خود را مطرح نماید و به کسانی که می‌توانستند با مشاوره خود کمکی کنند، احترام می‌گذاشت. در نتیجه در آن زمان، همه امور آنان پیشرفت داشت و دلیل آن آزادی، دوستی و تعامل متقابل بود.

کلینیا: احتمالاً این روشی بوده که در مورد موضوعی که شما می‌گویید اتفاق افتاده است.

آتنی: پس چطور شد که آنها در دوران کمبوجیه خراب شدند و در زمان داریوش دوباره کمی بهتر شدند؟

آتنی: احتمالاً وی تمام زندگی خود را از درون کودکی صرف آموزش نظامی کرده و فرزندان خود را به زنان سپرده است و آنها را زنان تربیت کرده‌اند.

آتنی: و پدرشان در حالیکه گاو و گوسفند بسیاری داشت نمی‌دانست که باید به آنها آموزش بدهد. مثل چوپانی که گله‌اش را در فضای باز می‌چراند، باید برای کوچ نیز آماده باشند. وی این واقعیت را نادیده گرفت که پسرانش تحت تعلیم زنان و خواجهگان قرار دارند و آموزش آنها ضعیف خواهد بود. پس هنگامی که در زمان مرگ کوروش، پادشاهی را پسرانش به دست گرفتند، بیش از حد رفتار ناشایست و دور از انضباطی را در پیش گرفتند.

آتنی: بگذارید ماجرا را دنبال کنیم و ببینیم اوضاع چگونه پیش رفت. داریوش نه پسر پادشاه بود و نه با تجملات شاهی بزرگ شد. هنگامی که او آمد و پادشاهی را با شش همدست خود تصاحب کرد آن را به هفت قسمت تقسیم نمود، او تصور می‌کرد با وضع قوانینی که در آن تا حدودی برابری سیاسی را لحاظ کرده، می‌تواند مدیریت خوبی داشته باشد. همچنین در قوانین مربوط به خراج هم دوستی و صلح را بین همه طبقات ایجاد نمود. پس از داریوش، خشایارشا آمد. او در سیستم تجملاتی درباری پرورش یافته بود و داریوش نیز همان اشتباه کوروش را مرتکب شد و همانگونه که کوروش، پسرش کمبوجیه را نالایق بارآورده بود، خشایارشا نیز محصول همان آموزش بود و سستی‌ها و بدبختی‌های دوران کمبوجیه را تکرار نمود. از آن زمان به بعد به سختی می‌توان پادشاهی در پارس یافت که به معنی واقعی بزرگ بوده باشد. آنها امروز هم بدتر از سابق شده‌اند. دلیل آن هم این است که آزادی را از مردم سلب نموده و استبداد را پیشه کرده‌اند. آنها پیوند دوستی و معاشرت را در این کشور از بین برده‌اند. وقتی این چیزها از بین برود، سیاست حاکمان دیگر فقط برای حفظ منافع رعایایشان نیست بلکه صرفاً برای حفظ قدرت خودشان است و بنابراین زمانی که برای جنگ نیاز به حمایت مردم دارند هیچ میهن‌پرستی آمادگی به خطر انداختن زندگی خود در جنگ را ندارد و با وجود اینکه تعداد زیادی سرباز در ارتش خود دارند اما همگی بی‌فایده هستند و سربازانی هستند که از خارج استخدام شده‌اند.

ایزوکرآتس، پانگريکوس، صفحات ۱۵۲-۱۵۰

هیچیک از این موارد بطور تصادفی اتفاق نیفتاده است و همه آنها بدلیل طبیعی بوده است. بیشتر جمعیت آنان گروهی از سربازان بدون نظم و انضباط و تجربه هستند که توان جنگ ندارند و بردگان ما بیشتر از آنان برای جنگ آموزش دیده‌اند. کسانی که در بین آنها از

اعتبار بالاتری برخوردارند نیز هرگز براساس منافع مشترک یا وفاداری به دولت و سرزمین خود عمل نمی‌کنند، بلکه برعکس تمام وجود آنها سرشار از گستاخی نسبت به برخی و عبودیت به برخی دیگر است و از آنجا که ثروت زیادی دارند، تن پرور هستند. بدلیل اینکه تحت سلطه یک فرد هستند، همیشه روح آنها در ترس و وحشت به سر می‌برد، در مقابل انسان فانی سجده می‌کنند و او را مثل یک خدایی که دارای الوهیت است می‌دانند. به همین دلیل است که آن دسته از پارسیانی که تحت عنوان ساتراپ به جنگ دریایی می‌آیند، همین خصلت‌ها را که در کشورشان کسب کرده‌اند با خود حفظ می‌کنند و به همان عادت‌ها چسبیده‌اند، آنها به دوستان خود بی‌ایمان و نسبت به دشمنانشان ترسو هستند. زندگی آنها از یک سو اسیر بندگی و از سوی دیگر اسیر استبداد شده است.

فصل نهم: دورانی تازه: سلطنت اردشیر سوم و اردشیر چهارم

۹-۱- جانشینی اردشیر سوم

در سال ۳۵۹/۳۵۸ ق.م اوخوس به عنوان اردشیر سوم به سلطنت رسید. منابع یونانی از مرگ وارث تعیین شده تاج و تخت یعنی داریوش در جریان شورش‌های درونی دربار خبر می‌دهند. اگر به گفته‌های پلوتارک اطمینان کنیم وی دلیل اصلی را امتناع شاه از دادن معشوقه خود اسپاسیا^۱ به داریوش می‌داند. اوخوس برای رسید به تخت سلطنت مجبور شد برادر داریوش، آریاسپ^۲ و همچنین برادر ناتنی خود آرشام^۳ را از سر راه بردارد. به گفته کورتیوس روفوس^۴ اوخوس با دختر اوکساترس^۵ ازدواج کرده بود. منابع متاخر نیز از ازدواج او با خواهر زاده‌اش خبر می‌دهند. از نظر پلوتارک، اردشیر سوم با بی رحمی و خونریزی از همه پیشی گرفته است.^۶ با این حال از نظر سیاسی و نظامی، اردشیر سوم چهره بی‌نظیری از خود نشان داد. وی بلافاصله پس از رسیدن به قدرت ارتش‌های مزدور یونانی را در ساتراپ-های ساحلی منحل کرد^۷ و بنابراین توانست قدرت نظامی آنها را تحت کنترل خود درآورد. این مزدوران یونانی به ارتش آرتابازوس شورشی پیوستند. اردشیر بلافاصله عکس‌العمل نشان داده و آتن را با حمایت شورشیان آتنی تهدید نمود و آتن بلافاصله عقب‌نشینی کرد. وی شورش آرتابازوس را با حمایت ۵۰۰۰ مزدور تباری^۸ که پیش از آن در خدمت خود آرتابازوس بودند سرکوب نمود.

آرتابازوس پسر فرناسپ و آپاما در سال ۳۶۲ ق.م ساتراپ هلسپونتین فریگیه شد. شش سال بعد شورش کرد و در سل ۳۵۲ ق.م به دربار مقدونیه نزد فیلیپ دوم گریخت. وی در سل ۳۴۵ ق.م از طرف پادشاه پارس مورد عفو قرار گرفت و اجازه بازگشت به سرزمین پارس

1 -Aspasia

2 -Ariaspes

3 -Arsames

4 -Curtius Rufus

5 -Oxatres

6 - (plut.Art.XXX.5)

7 - (Schol.Dem.IV.19)

8 -Theban

را یافت. روابط دیپلماتیک تب و پارس باید خوب بوده باشد، زیرا در سال ۳۵۱ ق.م برای حمایت از تب در جنگ بافوکیس^۱ سیصد تالان نقره از طرف شاه پارس به آنان داده شد.^۲ با این حال، تمرکز اصلی اردشیر سوم بر خنثی کردن شورش مصر بود که از سال ۴۰۴ در آنجا و همچنین در شهرهای قبرس (حدود ۳۴۶ تا ۳۴۴ ق.م) و تنس^۳ صیدون (۳۴۵/۳۴۴ ق.م) ادامه داشت.

۹-۲- مصر

برای اردشیر سوم تصرف مصر در اولویت بود، اما نبرد وی در سال ۳۵۱ ق.م ناکام ماند. فینیقیه به رهبری تنس صیدون و تحت حمایت فرعون نکتانبوی دوم به همراه شهرهای قبرس قیام کرد و ۹ پادشاه استقلال خود را اعلام نمودند. ادریوس^۴ از سلسله کاریان با یک سپاه بابلی برای مقابله با شورش قبرس اعزام گردید، مازائوس^۵ ساتراپ کیلیکیه و بلشونوی دوم^۶ ساتراپ سوریه اولین عملیات را علیه شهرهای فینیقی رهبری کردند. تنس صیدون توسط مزدوران مصری حمایت می‌شد و زمانی که شهرهای فینیقی با گشودن دروازه‌های خود به روی نیروهای پادشاه، تسلیم شدند، صیدونیان همچنان مقاومت می‌کردند در نهایت صیدون سقوط کرد و تنس اعدام گردید. مزدوران مصری تغییر موضع داده و به خدمت ارتش پارس در آمدند و سرکرده آنان منتور^۷ در کنار روساکس^۸ ساتراپ لیدییه و ایونیه به یکی از فرماندهان سپاهیان مبارز علیه مصر تبدیل شد. شکست صیدون در تاریخنامه بابلی مربوط به چهاردهمین سال سلطنت اردشیر (=۳۴۵ ق.م) آورده شده است که در آن واقعه، زندانیان زن از صیدا به کاخ پادشاه برده شدند. بلافاصله پس از اینکه شهرهای فینیقی دوباره تحت کنترل پارسیان درآمد، پادشاه برای حمله دیگری به مصر آماده شد، حمله‌ای که در اواخر سال ۳۴۳ ق.م انجام شد. تبس در مجموع ده هزار سرباز برای حمایت از اردشیر سوم فرستد. ارتش پارس و متحدانش با ارتش بیست هزار نفری نیرومند از نکتانبوی دوم و متحدانش از لیبی روبرو گردید. در تابستان سال ۳۴۲ ق.م پادشاه پارس وارد ممفیس گردید و نکتانبوی دوم را در جنگ شکست داد. پس از گذشت تقریباً شصت سال از شورش مصر، این سرزمین

1 -Phocis

2 - (Diod Sic.XVI.40.1-2)

3 -Tennes

4 -Idreius

5 -Mazeuss

6 -Belshunu II

7 -Mantor

8 -Rosaxs

دوباره تحت کنترل پارسیان درآمد و اداره آنجا به ساتراپ فرنداتس^۱ سپرده شد.^۲ (تصویر ۹-۱)

مجازات اردشیر سخت بود: « اردشیر پس از تسخیر مصر و تخریب دیوارهای مهمترین شهرهای آنجا با غارت معابد، مقدار زیادی طلا و نقره جمع‌آوری کرد و نوشته‌های معابد باستانی از آنجا خارج کرد که بعدها توسط باگواس به کاهنان مصری بازگردانده شد»^۳

متن یک پاپیروس بدست آمده، واکنش مصری‌ها را نسبت به انقیاد دوباره تحت سلطنت پارس اینگونه ثبت کرده است: « تالاب‌ها و جزایر پر از گریه است، مردم مصر از اقامت در خانه‌های خود محروم خواهند شد. در مورد این زمان می‌توان گفت، مادها آنها را به نابودی می‌کشاند، آنها خانه‌هایشان را می‌گیرند و در آن سکونت می‌کنند.»^۴

۹-۳- روابط آتن - پارس (۳۴۲-۳۴۹ ق.م)

نگرش آتن نسبت به دولت پارس در اواسط دهه ۳۴۰ ق.م هنوز مبهم بود. در حالیکه آتن ادعا می‌کرد که دوستی وی با دولت پارس بستگی به نگرش پادشاه پارس به شهرهای یونانی دارد، در شورش قبرس در سالهای ۳۴۶ تا ۳۴۴ ق.م از مواضع دولت پارس حمایت کرد.^۵ در سال ۳۴۳/۳۴۲ ق.م تبس لطف اردشیر را جبران کرد و هزار سرباز را تحت فرماندهی لاکراتس^۶ به کمک پادشاه فرستاد، آرگیویان نیز سه هزار سرباز به فرماندهی نیکوستراتوس فرستادند و یونانیان نیز در ساحل آسیای صغیر با شش هزار سرباز به آنان پیوستند.^۷

همه این نیروها در سومین نبرد اردشیر با شورش مصر، ارتش پارس را همراهی کردند.

1 - Pherdates

2 - (Diod.Sic.XVI.51.3)

3 - (Diod.Sic.XVI.51.2.)

4 - (BN. Pap.215 obv.IV.22-3.Transl.after Kuhrt 2010:416.no.79)

5 - (Diod. Sic.XVI.4216-9.Strabo.XIV.656)

6 - Lacterass

7 - (Diod. Sic.XVI. 44.4)



تصویر ۹-۱: مهر اردشیر سوم که پادشاه پارس را در حال کشتن شورش شکست خورده نشان می‌دهد که مدعی تاج و تخت مصر بوده است.

با به سلطنت رسیدن فیلیپ دوم در مقدونیه، چهره جدیدی در صحنه سیاسی یونان در سال ۳۶۰ ق.م ظهور نمود. فیلیپ تصمیم داشت تبدیل به قدرت برتر یونان گردد. او با یک سری اقدامات نظامی به این هدف دست یافت. این کار با اشغال آمفیپولیس^۱ در سال ۳۵۷ ق.م آغاز شد و با شکست نیروهای یونانی در جنگ کرونا یا^۲ در سال ۳۳۸ ق.م به پایان رسید. شهرهای یونانی در برابر تجاوزات فیلیپ در دهه ۳۵۰ ق.م به کندی واکنش نشان دادند و در

1 -Amhipolis

2 -Chaeronaea

ایجاد اتحاد علیه او نیز همانگونه کند عمل کردند. سرانجام درخواست کمک‌های تبس از اردشیر سوم، دولت پارس را به متحدی نیرومند و بالقوه به صحنه کشاند. پس از سال ۳۴۳ ق.م با توجه به تهدیدهای رو به رشد فیلیپ و مقدونیه، آتن نیز این روند را دنبال کرد. اتحاد با دولت پارس در سال ۳۴۲ ق.م منعقد گردید. این حرکت سیاسی تنها پس از موفقیت‌های دولت پارس در فینیقیه و مصر امکان‌پذیر بود. زیرا منابع نظامی و مالی اکنون می‌توانست به جبهه دیگری منتقل گردد. این واقعیت که یونان نیز دنبال این اتحاد بود نشان می‌دهد که بر خلاف همه سر و صداها، تبلیغاتی، قدرت نظامی و مالی دولت پارس همچنان برتر تلقی می‌شد. اتحاد آتن و پارس، فیلیپ را نگران کرد چرا که این اتحاد تهدیدی جدی علیه جاه-طلبی‌های وی در یونان به حساب می‌آمد. در تابستان ۳۴۰ ق.م فیلیپ به پرینتوس^۱ حمله کرد،^۲ که احتمالاً هدف وی این بوده که با اشغال بسفر بتواند به گذرگاه تأمین مواد غذایی آتن از دریای سیاه دست پیدا کند. در پاسخ به درخواست آتن برای کمک از دولت پارس، اردشیر سوم به ساتراپ‌های پارسی آسیای صغیر دستور داد تا نیروها و تجهیزات لازم را برای کمک ارسال کنند. مقدونی‌ها مجبور به عقب‌نشینی از پرینتوس شدند. در پائیز همان سال، فیلیپ ۲۳۰ کشتی غلات را در بسفر تصرف نمود.^۳ بیزانس از آتن و همچنین خیوس، رودس، خوس و پارس کمک دریافت نمود. در اکتبر سال ۳۴۰ ق.م آتن به فیلیپ اعلام جنگ کرد چون از حمایت مالی دولت پارس اطمینان داشت و تاریخ نشان داده بود هر طرفی که دولت پارس و پول پارسیان را داشته باشد، برنده جنگ خواهد بود. فیلیپ مجبور شد حمله به بیزانس را کنار بگذارد. پس از این عقب‌نشینی، فیلیپ در عوض به آتن اعلام جنگ کرد. او آتن را به نقض صلح و حتی تحریک دولت پارس برای اعلام جنگ با مقدونیه متهم نمود.^۴ در سال ۳۴۰ ق.م در یونان تعادل سیاسی تغییر کرده بود. ائتلاف یونان و پارس به معنای پایان جاه‌طلبی‌های مقدونی برای برتری در یونان بود. دموستن^۵ چنین نوشته است: «اخیراً ساتراپ‌های آسیای صغیر نیرویی متشکل از مزدوران را فرستادند و فیلیپ را مجبور به محاصره پرینتوس کردند. امروز خصومت آنها بالا گرفته است. و اگر او از مواضع خود در بیزانس کوتاه بیاید، خطر پیش روی وی خواهد بود و آنها نه تنها با اشتیاق علیه وی وارد نبرد خواهند شد بلکه از پادشاه پارس نیز کمک خواهند گرفت که ثروتمند است و قدرت او به اندازه‌ای است که درجنگ‌های سابق ما با اسپارت به هر طرفی که می‌پیوست پیروزی آنها

1-Pernituos

2 - Diod. Sic. XVI.74

3 - (Dem. XVII.73,139)

4 - (Dem. XII.6)

5 .Demsthenes

را تضمین می‌کرد و بنابراین اگر اکنون طرف ما باشد به راحتی قدرت فیلیپ را مغلوب خواهد کرد.^۱ بر این اساس، فیلیپ برای انقیاد آتن و پایان دادن به مقاومت یونان در برابر قدرت مقدونیه می‌بایست دست پارسیان را از مداخله در امور یونان کوتاه می‌کرد. برای این منظور، او قصد داشت نیروهای پارسی که یونانیان را علیه مقدونیه حمایت می‌کردند، یعنی ساتراپ-های آسیای صغیر را مورد حمله قرار دهد. فیلیپ ابتدا یونانیان را مورد تهاجم قرار داد و شکست آنها در نبرد کارونا^۲ در سال ۳۳۸ ق.م منجر به توافق صلحی بین یونان و مقدونیه گردید و یونانیان مجبور شدند تحت رهبری فیلیپ علیه دولت پارس اعلام جنگ کنند. بعد از این اقدام، فیلیپ قدم دوم را برداشته و به ساتراپی‌های آسیای صغیر حمله نمود. در سال ۳۳۷ ق.م فیلیپ خواستار آزادی یونانیان آسیا گردید و نیرویی را به آسیای صغیر فرستاد. اما اقدامات وی متوقف گردید چون در سال ۳۳۶ ق.م ترور شد. یونانیان پس از مرگ فیلیپ در صدد برآمدند تا خود را از کنترل مقدونیه رها سازند و دیودوروس این موضوع را یادآوری می‌کند.^۳ تبس که از استقرار پادگان نظامی مقدونیه در کادمیا^۴ ناراضی بود در صدد برآمد علیه پادشاه جدید مقدونیه، یعنی اسکندر سوم قیام کند و این جنبش را با کشتن دو تن از فرماندهان مقدونی که کنترل کادمیا را در دست داشتند در سال ۳۳۵ ق.م آغاز نمود.^۵

خشم اسکندر چنان برانگیخته شد که سپاهیان وی شهر را با خاک یکسان کردند و شش هزار نفر از اهالی تبس کشته شدند و سی هزار نفر به بردگی رفتند. این اقدامات مقدونیه چنین توجیه شد که اهالی تبس در جنگ‌های مقدونیه علیه پرس با پارسیان متحد شده بودند.^۶ پس از ویران کردن تبس، اسکندر خواستار حذف ۱۰ تن از دیگر سیاستمداران یونانی شد که با سیاست او و پدرش مخالف بودند.

۹-۴- مرگ اردشیر سوم و سلطنت اردشیر چهارم

در ۲۶ ژوئیه سال ۳۳۸ پیش از میلاد، چند هفته پیش از نبرد فیلیپ با یونانیان در کارونا، اردشیر سوم درگذشت. در یک سند بابلی اینگونه آمده است.

1 - (Dem.XI.5-6)

2 .Chaeronaea

3 - (Diod.Sic.XVII.3.1-5)

4 .Cadmeia

5 - (Diod.Sic.XVII.8-14. Arr.an.1.7)

6 - (Diod.Sic.XVII.14.1-2)

« در بیست و نهم ماه دوزو در سال بیست و یکم اردشیر(سوم) (= ۲۶ ژوئیه ۳۳۸ ق.م) ماه اولولو، اوماکوش^۱ (به سوی سرنوشت خود رفت) و پسرش آرشو^۲ به تخت نشست»^۳ آرشو یا آرسس^۴ بر تخت نشست و نام اردشیر چهارم بر خود نهاد. براساس منابع یونانی بنظر می‌رسد سالهای پایانی حکومت هخامنشیان با دسیسه‌های دربار به تحریک شخصی درباری بنام باگواس همراه بوده است. با وجود اینکه از یک طرف، وی بعنوان یکی از سرداران موفق و شجاع ارتش اردشیر سوم معرفی شده است، از طرف دیگر دیودورس قتل اردشیر سوم و بر تخت نشستن پسر پادشاه، آرسس را به او نسبت می‌دهد. دو سال بعد، باگواس، آرسس را نیز بدلیل اینکه به وی مظنون شده بود به قتل رساند و آرسانس^۵ را تحت عنوان داریوش سوم بر تخت نشاند.

« در حالیکه هنوز فیلیپ پادشاه بود، اوخوس (= اردشیر سوم) به پارسیان حکومت می‌کرد و با رعایای خود ظالمانه رفتار می‌کرد. از آنجا که وی بدلیل رفتارش مورد نفرت قرار گرفته بود توسط باگواس با سمی که توسط یک پزشک تجویز شده بود کشته شد و پسر کوچک او آرسس را بر تخت نشاند. اما پادشاه جوان از اقدامات باگواس آگاه شد و در صدر مجازات وی برآمد. باگواس پیش‌دستی کرد و آرسس و فرزندانش را در سال سوم سلطنت بقتل رساند. چراغ خاندان سلطنت بدین ترتیب خاموش گردید و هیچ‌کس از تبار شاهی وجود نداشت که ادعای تاج و تخت کند. باگواس یکی از درباریان را بنام داریوش به سلطنت رساند، او پسر آرسانس ونوه اوستانس^۶ برادر اردشیر بود که به پادشاهی رسیده بود. باگواس پس از مدتی سعی کرد داریوش را نیز مسموم کرده و بقتل برساند، اما داریوش از قصد وی آگاه شد و خود او را مجبور به نوشیدن جام زهر نمود.^۷ در گزارش دیودوروس دو موضوع مهم دیده می‌شود. یکی قدرت باگواس در دربار برای بقدرت رساندن یک شاه و دیگری هوش و ذکاوت داریوش سوم. باگواس پیش‌تر در سال ۳۴۹/۳۵۰ پیش از میلاد در لشکرکشی علیه مصر، خود را ثابت کرده بود. دیودوروس در ادامه گزارش خود وی را مردی توصیف می‌کند که بسیار شجاع و در ضمن مورد اعتماد شاه بوده است. فرماندهی بر پنج هزار سرباز ویژه و هشتاد پیروزی در جنگ را به وی نسبت می‌دهند. به گفته دیودوروس همکاری باگواس با مشاور شاه آرتازانس^۸

1 .Umakush

2 .Arshu

3 - (BM 71557.Walker 1997:22)

4 .Arses

5 .Arsanes

6 .Ostanes

7 - (Diod.Sic.XVII. 5.3)

8 -Artazanes

آنها را تبدیل به بزرگترین قدرت دربار نموده بود. دیودوروس می‌گوید باگواس در همکاری با مشاور شاه به چنان قدرتی رسیده بود که شاه بدون مشورت با او کاری نمی‌کرد. پس از مرگ شاه نیز وی با وجود اینکه جانشین تاج و تخت را تعیین نمود و بر تخت نشاند عملاً خودش فرمانروایی می‌کرد و از همه وظایف و اختیارات شاه برخوردار بود و تنها نام پادشاه بر وی نبود.^۱ سوالی که به ندرت پرسیده شده این است که انگیزه باگواس برای کشتن نه تنها اردشیر سوم، بلکه سایر جانشینانی که خودش انتخاب کرده بود چه بوده است؟ او بسیار مورد احترام اردشیر سوم بود. باگواس امیدوار بود با به قدرت رساندن ارسس و سپس ارسانس، به چه چیزی دست یابد؟ چیزی که پیداست این است که داستان اقدامات باگواس و کشتن پادشاه و دو وارث پادشاهی یادآور داستان آرتابانوس در دربار خشایارشا می‌باشد. او نیز خشایارشا را بقتل رساند و سپس وارث تاج و تخت داریوش را نیز کشت و پس از آن نیز قصد کشتن اردشیر اول را داشت که نیت او فاش شد و بقتل رسید. درست همانگونه که داریوش سوم، باگواس را بقتل رساند. نقش خواجه‌های درباری و تأثیر زیاد آنان بر شاه، موضوعی است که ما در سبک و نوشته‌های یونانی قرن چهارم پیش از میلاد در مورد ایران می‌بینیم و بنظر می‌رسد باید با احتیاط بیشتری گزارش‌های دیودوروس را در مورد تاریخ این دوره امپراتوری پارس مطالعه کنیم و به استفاده از این کلیشه‌های ادبی برای نشان دادن ضعف و انحطاط امپراتوری پارس توسط نویسندگان یونانی باید توجه داشت. اما دلیل دیگری نیز وجود دارد که می‌تواند گزارش این حوادث را زیر سوال ببرد. سالنامه بابلی با ادعای نویسندگانی یونانی در مورد قتل اردشیر سوم در تضاد می‌باشد و جانشینی ارسس را نتیجه طبیعی مرگ عادی اردشیر معرفی می‌کند. همانگونه که در مورد مرگ خشایارشا مشاهده کردیم، گزارش سالنامه بابلی دقیق‌تر بوده است. در این سند، مرگ اوماکوش (اردشیر) عادی و جانشینی پسرش آرشو نیز عادی گزارش شده است. این در حالی است که این نوشته، مرگ اردشیر چهارم را تصادفی ندانسته و حکایت از قتل شاه توسط خواجه درباری دارد. متن پیشگویی بابلی اینگونه است: «[...] پادشاهان [...] که از پدرش [...] به مدت دو (؟) سال [...] او سلطنت را اعمال خواهد کرد] آن پادشاه را خواجه [...] خواهد کشت. شاهزادگان [...] حمله کرده و [...] تخت شاهی] را تصرف خواهند کرد. به مدت پنج سال [پادشاهی خواهد کرد]»^۲

آنگونه که سند بابلی زیر نشان می‌دهد، سلطنت اردشیر چهارم مورد پذیرش قدرت‌های محلی قرار گرفته است.

1 - (Diod.Sic.XVI.50.8)

2 - (Transl. after Kuhrt. 2010:425.no. 4)

« در بیستم ماه آدارو، سال دوم [آرسس= اردشیر چهارم] در شهر استحکام یافته استان سامریه^۱»

1 - (Samaria papyrus no.1, Transl .Lemaire 2013:78-79)

فصل دهم: داریوش سوم، آخرین پادشاه امپراتوری هخامنشی

۱۰-۱- جانشینی داریوش سوم

هنگامی که اردشیر چهارم پس از دو سال سلطنت درگذشت، آرتاشاتا^۱ پسر آرسانس و سی سی گامبیس^۲ و نوه اوستانس در سال ۳۳۶ ق.م در حدود چهل و پنج سالگی به سلطنت رسید و عنوان شاهی داریوش سوم را بر خود نهاد. گفته می‌شود که وی پیش از آن، ساتراپ ارمنستان بوده است.^۳ داریوش سوم با استاتیرا^۴ ازدواج کرد که به عقیده برخی از محققین خواهر او بوده است.^۵ در حالیکه برخی دیگر وی را خواهر فارناسس^۶ یک نجیب زاده پارسی می‌دانند.^۷

از فرزندان آنان می‌توان به برادران، آریوبرزن و اوخوس و خواهران، استاتیرا و دریپیتس^۸ اشاره نمود. از آنجا که مادر استاتیرا شناخته شده نیست، می‌توان حدس زد که وی خواهر ناتنی داریوش بوده است، نه خواهر تنی. به هر حال پس از بقدرت رسیدن داریوش، وی شورش را که در مصر رخ داده بود و احتمالاً از دوران اردشیر سوم آغاز شده بود، سرکوب کرد. این شورش توسط شخصی بنام خاباباش^۹ رهبری می‌شد که ادعای سلطنت مصر سفلی و علیا را داشت. این شورش در زمستان ۳۳۵/۳۳۶ ق.م به پایان رسید. در بابل نیز قیام دیگری تحت رهبری نیدینتوبل^{۱۰} اتفاق افتاد که احتمالاً تا سال ۳۳۵ ق.م این شورش نیز خنثی گردید و از آن زمان داریوش در لیست پادشاهان اوروک قرار گرفت.

1. Artashata

2. Sisygambis

3 - (just.10.3)

4. Stateira

5 - (Curt.Ruf.IV.10.2.2, Plut.Alex.XXX3)

6. Pharnaces

7 - (Diod.Sic.XVII.35.2)

8. Drypetis

9. Khababash

10. Nidintubel

۱۰-۱-۱: مبارزه با تبلیغات منفی

نویسندگان یونانی و لاتین در مورد داریوش سوم اختلاف نظرهایی با هم دارند. از یک سو وی را بعنوان پادشاهی ضعیف معرفی می‌کنند که جانشین نامشروع پادشاه بوده و ازدواج نامشروعی هم داشته و از سوی دیگر وی را بعنوان رهبری شجاع معرفی می‌کنند:

«انتخاب داریوش برای تاج و تخت سلطنت براساس رشادت‌های وی بود که توانسته بود از سایرین در این زمینه پیشی گیرد. زمانی که پادشاه اردشیر سوم در جنگ با کادوسی‌ها بود، نیروهای خود را برای این جنگ به چالش کشید. در حالیکه هیچکس جرأت پذیرفتن چنین نبردی را نداشت. داریوش به تنهایی این مسئولیت را پذیرفت و دشمن را شکست داد و بقتل رساند و در نتیجه از طرف پادشاه مورد تشویق و احترام قرار گرفت و در میان پارسیان جایگاه ویژه‌ای پیدا کرد. به همین خاطر نیز وی را شایسته مقام پادشاهی دانستند. این اتفاق تقریباً مصادف با مرگ فیلیپ و سلطنت اسکندر رخ داد»^۱

در تحقیقات جدید نوعی تعصب را در این رابطه می‌توان دید. تارن^۲ او را پادشاهی بی‌ارزش توصیف کرده است (تارن: ۲۰۱۴)، هورن بلور^۳ از داریوش سوم بعنوان مخالف ناجوانمردانه اسکندر نام برده است (هورن بلور: ۱۹۹۴)، از نظر بنگستون^۴ حکومت هخامنشی بسیار ضعیف توصیف شده است (بنگستون: ۲۰۰۹) و ارتش پارسیان به گفته هاموند^۵ چیزی جز انبوهی از افراد نبوده است (هاموند: ۱۹۸۶) در حقیقت ما باید شکست ارتش پارس را ناشی از ضعف و انحطاط دولت پارس در زمان پادشاهی داریوش سوم و شجاعت سربازان یونانی و برتری نظامی آنان بدانیم. استفاده از نیروهای مزدور در ارتش شاهنشاهی پارس در این دوره نشان دهنده ضعف قدرت نظامی بوده است، زیرا مجبور بوده از خارجی‌ها در جنگ استفاده نماید. بنابراین آراین^۶ اظهار می‌دارد که در نبردی که در گرانیکوس^۷ رخ داد، ساتراپ‌ها از بیست هزار مزدور خارجی در کنار سواره نظام پارسی خود استفاده کردند.^۸

در کنار این نظرات، افرادی هم هستند که نظرات متعادل‌تری ارائه داده‌اند: نیلندر^۹ (۱۹۹۳) معتقد است فرار پادشاه از میدان نبرد را نباید به منزله ترسیدن وی دانست، بلکه باید به عقیده پارسیان توجه داشت که معتقد بودند شاه باید زنده بماند. او بعنوان نماینده اهورازدا

1 - (Diod.Sic.XVII.35.2)

2 .Tam

3 .Hornblower

4 .Bengston

5 .Hammond

6 -Arian

7 -Granicus

8 - (Arr.an.1.14.1)

9 .Nylander

بر روی زمین نمی‌توانست در جنگ بمیرد. اگر چنین می‌شد سلطنت، قدرت و اعتبار و مشروعیت خود را از دست می‌داد. بر این اساس، با وجود اینکه او در جنگ حضور داشت و در واقع در مرکز آن قرار داشت، اما برای نجات جان خود مجبور به عقب‌نشینی شد. این واقعیت که او قصد داشت هنگام عقب‌نشینی پس از گوگامل^۱ نیروهای بیشتری را از شرق جمع‌آوری کند، نشان دهنده این نیست که ارتش یا امپراتوری خود را ترک کرده است. به این ترتیب این واقعیت که آتنی‌ها در اواخر سال ۳۳۱ ق.م هنوز هیأتی را نزد وی می‌فرستادند و خواستار حمایت از سلطه مقدونی‌ها در یونان می‌شدند، نشان دهنده این امر است که اعتماد به قدرت پادشاهی پارس هنوز برجا بوده است.

سی برت^۲ (سی برت: ۱۹۸۸: ۴۵۶-۴۳۷) استراتژی عملیاتی و دفاعی داریوش را معقول و به خوبی سازمان یافته می‌داند. داریوش پس از شکست در نبرد ایسوس^۳ توانست شرایط جنگ را تجزیه و تحلیل کند و تاکتیک‌های نظامی خود را بهبود بخشد و قوای خود را تقویت نماید. دیدگاه‌های تعصبی در منابع اخیر در واقع مشکل را متوجه خود اسکندر می‌کند. این منابع سعی می‌کنند نشان دهند که امپراتوری پارس در حال فروپاشی بوده است، شاه و دربار و ارتش همگی نشانه‌های آشکاری از ضعف و عدم توانایی در اداره مملکت، بی‌نظمی، دسیسه و هرج و مرج دارند. در حالیکه معرفی اسکندر بعنوان یک جنگجوی قهرمان و فاتح امپراتوری زمانی میسر است که دشمنی شایسته و نیرومند را شکست داده باشد و در واقع همین هم باعث شد در گذشته، اسکندر چنین مقام افسانه‌ای پیدا کند. ادعای پیروزی بر یک امپراتوری ضعیف و در حال فروپاشی نمی‌توانسته چنین تأثیری در جایگاه اسکندر داشته باشد. براساس این منابع داریوش سوم جانشین نامشروع سلطنت بوده، ازدواج نامشروع داشته و از میدان نبرد گریخته است، در حالیکه در همان زمان، داریوش شورش‌های درونی را سرکوب کرده، در جنگ یا کادوسی‌ها شجاعانه جنگیده و پیروز شده و بسیار مورد توجه پارسیان قرار گرفته است.

۱۰-۲ تهدید خارجی

داریوش سوم اگر چه یک جنگجوی لایق پارسی بود اما او تنها پادشاه هخامنشی بود که در طول حکومت دویست و سی ساله این امپراتوری با حمله خارجی روبرو می‌شد و این اتفاقی بود که با سرکوب شورش‌های داخلی، شورش‌های دربار و درگیری‌های سیاسی با یونان تفاوت داشت. داریوش سوم و بطور کلی پارسیان در مراحل اولیه نبرد با مقدونیان متوجه

1. Gaugamela

2. Seibert

3. Issus

تهدید جدی مقدونیه و هدف نهایی اسکندر نبودند و اگر به منابع یونانی بتوان اعتماد کرد، پس از نبرد ایسوس، داریوش نامه‌ای خطاب به اسکندر نوشت و تلاش کرد با وی به توافق صلحی دست پیدا کند.

۱۰-۲-۱ حمله مقدونیا

هدف واقعی جنگ مقدونیان علیه پارسیان هنوز شناخته نشده است. آیا فیلیپ دوم فقط می‌خواست علیه ساتراپ‌های آسیای صغیر لشکرکشی کند، یا قرار بود کل امپراتوری را فتح نماید؟ این احتمال که نیت آنان احیای خاطرات جنگ‌های پارس علیه یونان و انتقام حمله خشایارشا به یونان در سال ۴۷۹/۴۸۰ پیش از میلاد بوده باشد، کمی گیج کننده بنظر می‌رسد. این شعار، اولین بار توسط فیلیپ دوم در سال ۳۳۷ ق.م اندکی پس از پیروزی وی بر آتن در کارونا بیان شد. او اینگونه اعلام کرد که می‌خواهد از جانب یونانیان علیه پارسیان وارد جنگ شود و آنها را بدلیل توهین به معابد یونان مجازات نماید.^۱ اینکه خود یونانیان نیز در ایجاد چنین انگیزه‌ای نقشی داشته‌اند، بعید بنظر می‌رسد. پس از گذشت ۱۵۰ سال از این رویداد و دهه‌ها همکاری بین دولت‌های پارس و یونان و آخرین پیمان اتحاد با پارس در سال ۳۴۲ ق.م انگیزه انتقام جویی چه اهمیتی داشته است؟ برای اسکندر، انتقام حمله خشایارشا در تمام مراحل جنگ مهم بنظر می‌رسیده است. از مسیری که به سستوس^۲ می‌رفت تا نمادگرایی تروا و سرانجام آتش زدن تخت جمشید در تابستان ۳۳۰ ق.م که عمداً با آتش زدن کاخ خشایارشا آغاز شد، پایان نمادین انتقام وی از حمله خشایارشا را نشان می‌دهد.

۱۰-۲-۲ نبرد گرانیکوس

لشکرکشی اسکندر در بهار سال ۳۳۴ پیش از میلاد آغاز شد. ارتش وی حدود پنجاه هزار تن تخمین زده شده که پنج هزار سواره نظام داشته است. اسکندر ارتش خود را به سمت سستوس هدایت کرد و این همان مسیری بود که ۱۵۰ سال پیش خشایارشا طی کرده بود. ارتش وی مسافت پانصد کیلومتر را در طی بیست روز طی می‌کند و در ساحل پروپونتس^۳ با ارتش پارس روبرو می‌شود. ارتش پارس ترکیب متفاوتی داشت و شامل سواره نظام بیست هزار نفری و پیاده نظامی بیست هزار نفری بود که عمدتاً از مزدوران یونانی تشکیل شده بود. آرسیتس^۴، ساتراپ هلسپونتین فریگیه جنگ رو در رو را پیشنهاد نمود که از طرف سایر فرماندهان، این نظر پذیرفته شد و بنابراین آنان ارتش خود را در ساحل شرقی رودخانه

1 - (Diod.Sic.XVI.89.2)

2 . Sestus

3 . Propontis

4. Arsites

گرانیکوس مستقر کردند. به هر حال ارتش پارس سازمان یافته بود و بیشتر چالش متوجه ارتش مقدونیه بود که می‌بایست در سواحل شیب‌دار رودخانه از مواضع خود دفاع نماید. تلاش‌های بسیاری برای بازسازی صحنه این نبرد صورت گرفته است، اما هیچ یک از روایات قدیمی اجازه بازسازی یک سناریوی منسجم را نمی‌دهد. در جنگی که رخ داد هر چند که جان اسکندر تا آنجا به خطر افتاده که کلاهخود وی شکسته شد، اما به کمک فرمانده سواره نظام نجات یافت و در نهایت پیروزی در جنگ از آن ارتش مقدونیه گردید. ارتش پارس مجبور به عقب‌نشینی شد. در این جنگ بسیاری از فرماندهان ارتش پارس کشته شدند. همچنین از پیاده نظام ارتش پارس به جز دو هزار تن بقیه جان خود را از دست دادند و باقیمانده ارتش که به اسارت مقدونیان در آمد برای کار اجباری به مقدونیه فرستاده شد. ساتراپ، آرسیتس پس از این شکست خودکشی نمود و سایر ساتراپ‌ها عقب‌نشینی کردند. اسکندر پس از فتح داسیلیوم^۱ به سارد رفت و در هر دو مرکز ساتراپی، مقامات مقدونی را منصوب نمود. وی پس از تسلط بر افسس^۲ به میلتوس رفت و در آنجا چون با مقاومت روبرو شد، شهر را به زور تصرف نمود و دیوارهای شهر را تخریب کرد. اسکندر از نبرد دریایی با ناوگان پارس اجتناب نمود. در هالیکارناس وقتی ارتش مقدونی پس از محاصره آنجا، دیوارهای شهر را ویران کرد، ممنون^۳ سردار پارسی، شهر را به آتش کشید و ارتش مقدونیه مجبور به ترک شهر در حال سوختن گردید. هالیکارناس تا سال ۳۳۲ ق.م در برابر سپاه مقدونیه مقاومت کرد.

۱۰-۲-۳ نبرد ایسوس

در اوایل سال ۳۳۳ ق.م داریوش سوم ارتشی متشکل از مزدوران یونانی و سایرین از سراسر امپراتوری در بابل بوجود آورد. کالیس تنس^۴ مورخ (۳۲۸-۳۶۰ ق.م) تعداد نفرات این ارتش را سی هزار نفر گزارش می‌کند، اما به این اعداد و ارقام که در مورد ارتش پارس گفته شده نمی‌توان اطمینان کرد، چون بیشتر این اعدادی که در مورد ارتش پارس گفته شده مبالغه بوده و به هدف تأکید بر عظمت قدرت اسکندر صورت گرفته است. داریوش سوم با ارتش خود به سمت شمال حرکت کرد. داریوش می‌خواست در دشت با ارتش اسکندر وارد نبرد شود، اما اسکندر نبرد در ساحل را ترجیح می‌داد. در نهایت ارتش پارس به دشت‌های شمال ایسوس رسید و ارتباط اسکندر را با پایگاه‌های او در کیلیکیه قطع کرد. مکان دقیق نبرد با

1 . Dascyleium

2 . Ephesus

3 . Memnon

4 . Callisthenes

توجه به اینکه در طول دو هزار سال خطوط ساحلی تغییر کرده‌اند، ناشناخته است اما تصور می‌شود این نبرد در قسمت باریک دشت رخ داده است که فقط چهار کیلومتر فضای باز دارد. سواره نظام اسکندر حمله را آغاز کردند و داریوش را به مرکز سپاه پارس راندند و شکافی میان او و پیاده نظام ایجاد کردند. مزدوران داریوش نیز از طرفین حمله کرده و سواره نظام پارس توانست از سمت چپ، دشمن را مجبور به عقب‌نشینی به آن سوی رودخانه نماید. با شکافی که در پیاده‌نظام ارتش پارس بوجود آمد، اسکندر توانست به سمت داریوش پیشروی کند. در نهایت داریوش برای نجات جان خود از میدان جنگ گریخت. این اتفاق باعث شد ارتش وی از هم گسیخته گردد و شروع به عقب‌نشینی نماید. تعداد تلفات ارتش پارس ده هزار نفر گزارش شده، در حالیکه این رقم برای ارتش مقدونی پانصد تن می‌باشد. هر چند در مورد این ارقام نیز باید با احتیاط برخورد نمود، اما در این شکی نیست که قسمت عمده ارتش پارس در این نبرد منهدم شده است.

اکنون اسکندر بدون هیچ مانعی به سواحل سوریه دسترسی داشت. در دمشق، اطرافیان پادشاه از جمله خانواده سلطنتی، مادر، همسر و فرزندان شاه را به اسارت در آورد و خزانه دربار را تصاحب نمود. در سال بعد، شهرهای صور و غزه را نیز تصرف نمود که البته با مقاومت اهالی روبرو شد. در مورد صور، محاصره شهر هفت ماه بطول انجامید و در نهایت به ویرانی کامل شهر و به اسارت رفتن ساکنان آنجا منتهی گشت و در غزه نیز همه کسانی که در برابر ارتش مقدونیه مقاومت می‌کردند، کشته شدند و زنان و کودکان به اسارت درآمدند. در زمستان سال ۳۳۲/۳۳۱ پیش از میلاد، ساتراپ پارسی مصر، مازائوس^۱، شهر ممفیس را بدون مقاومت تسلیم اسکندر نمود. در بهار سال ۳۳۱ ق.م اسکندر به سمت فینیقیه حرکت کرد و اقدامی تنبیهی علیه سامره انجام داد. مردم سامره از مقدونیان کینه داشتند و آندروماخوس^۲ سردار اسکندر را کشته بودند. اسکندر با اقداماتی بی‌رحمانه مقابله به مثل کرد و قاتلان فرماندار را اعدام نمود.

۱۰-۲-۴ نبرد گوگامل

قبل از نبرد گوگامل، داریوش در ازای آزادی خانواده خود، سرزمین‌های غربی تا رود فرات را به اضافه سی هزار تالان نقره و طلا و ازدواج با یکی از دخترانش را به اسکندر پیشنهاد کرد، اما اسکندر نپذیرفت و بنابراین نبرد اجتناب‌ناپذیر شد. ارتش داریوش متشکل از سواره-نظام باختریان و سغدیایان و همچنین واحدهایی از غرب هند و سکاه بود که توسط بسوس^۳

1. Mazaeus

2. Andromachus

3. Besus

ساتراپ باختر و سایر خویشاوندان داریوش فرماندهی می‌شد. نیروهای دیگری هم از آریا و آراخوزیا و پارت به ارتش داریوش پیوستند و تجهیزات جنگی ارتش پارس بیش از پیش تقویت گردید. داریوش و ارتش وی به طرف اربلا حرکت کرده و در گوگامل اردو زدند. در بیستم سپتامبر وقوع ماه گرفتگی هر دو طرف را از نبرد منصرف کرد. آنها این ماه گرفتگی را به عنوان یک نشانه شوم تفسیر کردند. پس از آن، نبرد بین دو سپاه در گرفت. داریوش بار دیگر در مرکز ارتش توسط نیروهای مقدونی اسکندر تحت فشار قرار گرفت و مجبور به فرار شد. خط نبرد در ارتش پارس شکسته شد و دچار بی نظمی گردید. اسکندر تمام روز با طی کردن مسافتی بالغ بر سی کیلومتر، داریوش را تعقیب نمود. داریوش با جمع کوچکی از محافظان خود به همراه بسوس به اربلا و سپس به طرف ماد گریخت. گزارش متن بابلی این نبرد به شرح زیر است:

« آن ماه (اولول در روز یازدهم (= ۱۸ سپتامبر ۳۳۱ ق.م) وحشت در اردوگاه پادشاه آغاز شد. [...] در مقابل پادشاه اردو زد(؟) در روز بیست و چهارم (= اول اکتبر ۳۳۱ ق.م) صبح، پادشاه جها [...] ... انه با یکدیگر جنگیدند و یک شکست شدید از ارتش [...] سپاهیان پادشاه او را ترک کردند و به شهرهایشان بازگشتند [...] آنها به سرزمین گوتیوم گریختند [...]»^۱

۱۰-۲-۵ شهرهای سلطنتی

در زمستان سال ۳۳۱/۳۳۰ ق.م اسکندر بابل را تصرف نمود. این شهر بدون مقاومت تسلیم اسکندر شد و حدود سه هفته پس از نبرد گوگامل، اسکندر رسماً وارد بابل گردید:

« آن ماه (= تشریتو) از روز اول (= ۸ اکتبر سال ۳۳۱ ق.م) تا [...] به بابل آمد و گفت: اساگیل [...] و بابلی‌ها برای خزانه معبد اساگیل [...] در روز یازدهم (= ۱۸ اکتبر ۳۳۱ ق.م) در سیپار دستوری از سوی اسکندر به شرح زیر صادر شد: [...] کسی نباید به خانه‌های شما وارد شود. در روز سیزدهم (= ۲ اکتبر ۳۳۱ ق.م) دروازه بیرونی اساگیل و [...] در روز چهاردهم این ایونی‌های [...] اسکندر، پادشاه جهان وارد بابل شد [...] اسب‌ها و تجهیزات [...] و بابلی‌ها و مردم [...] نامه‌ای نوشته بر روی پوست به [...] بدین مضمون [...]»^۲

اسکندر پس از بیست روز راهپیمایی از بابل به شوش رسید. شوش نیز تسلیم وی شد و اموال سلطنتی و خزانه شاهی شامل پنجاه هزار تالان نقره توسط وی مصادره گردید. در مرحله بعد، اسکندر تخت جمشید و مرکز امپراتوری پارس را تصرف نمود. اگر چه فرمانده شهر، تیریدات^۳ به اسکندر پیشنهاد داد که شهر، مسالمت‌آمیز تسلیم وی خواهد شد اما

1 - (sachs and hunger 1988, no. 330, obv. 14-18, Transl. after Kuhrt 2010:447, no.27)

2 - (sachs and hunger 1988, no. 330, nev. 3-15, Transl. after Kuhrt 2010:447, no.27)

3 .Tiridates

اسکندر در صدد نابودی آن برآمد. دیودوروس شرح مفصلی از وحشیگری و تخریب ارتش مقدونیه در تخت جمشید ارائه می‌دهد. اسکندر به سربازان خود اجازه داد شهر را غارت کنند و ساکنان آنجا را کشته و یا تبعید نمایند و زنان را به اسارت درآورند.

ترجمه منابع ۱-۱۰

تخریب تخت جمشید

تخریب بنای سلطنتی در تخت جمشید که عمده با ویرانی کاخ خشایارشا آغاز شد، نمادی از انتقام یونانیان بخاطر حمله خشایارشا به یونان بود. بهانه جنگ به واقعیت تبدیل شده بود و اکنون با سوختن مرکز قدرت پارس به تحقق پیوسته بود و بدین ترتیب با سوختن تخت جمشید هدف اصلی حمله اسکندر به انجام رسید.

« این شهر، ثروتمندترین شهر در پهنه گیتی بود و کاخ‌های خصوصی آن طی سالیان متمادی پر از انواع و اقسام تجملات شده بود. مقدونی‌ها به آن حمله کرده و تمام مردان را کشتند و خانه‌هایی را که بسیاری از آنان متعلق به مردم عادی بود ویران کرده و اموال آنان را غارت نمودند. نقره بسیاری از آنجا جمع‌آوری گردید و طلاها و بسیاری لباس‌های مجلل و زینتی و کالاهای قیمتی سهم فاتحان گردید و کاخ‌های عظیم آن به ویرانه تبدیل شد.^۱ »

« وی (= اسکندر) کاخ‌های پادشاهان پارس را سوزاند، اگر چه این عمل برخلاف توصیه پارمنیون بود که بدلائل مختلف وی را ترغیب می‌کرد که از این کار صرف‌نظر نماید. دلیل عمده وی این بود که نابودی آنچه که اکنون دارایی وی به حساب می‌آمد کار عاقلانه‌ای نبود و در ضمن این اقدام در نظر آسیایی‌ها تصویری منفی از وی بوجود می‌آورد و باعث می‌شد از طرف آنان کمتر مورد حمایت قرار گیرد، اما پاسخ اسکندر این بود که مایل است پارسیان را بخاطر حمله به یونان مجازات نماید. این اقدام اسکندر، مجازات تخریب آتن، آتش زدن معابد و سایر جنایاتی بود که پارسیان علیه یونانیان مرتکب شده بودند^۲ »

تخت جمشید نقطه عطفی در فتح ایران توسط اسکندر بود. طی ماههایی که اسکندر در تخت جمشید گذارند، آرزوی وی برای تبدیل شدن به "پادشاه آسیا" چشم‌انداز سیاسی و نظامی جدیدی ایجاد نمود. چنین آرزویی البته چندان دور از انتظار هم نبود. ویرانی تخت جمشید به معنای از دست دادن نقطه تمرکز قدرت در امپراتوری پارس بود، زیرا تخت جمشید از زمان تأسیس توسط داریوش، نماد امپراتوری پارس بشمار می‌رفت و در میان

1 - (Diod.Sic.XVII.70.6)

2 - (Arr.an.III.18.11)

شهرهای امپراتوری پارس مقام اول را داشت و در واقع تجلی قدرت امپراتوری به شمار می‌رفت.

هلن سانسسی وردنبرگ^۱ چنین استدلال می‌کند که اسکندر با نابودی تخت جمشید ارتباط شاه و ساتراپ‌ها را برای همیشه قطع کرد. ساتراپ‌ها بعنوان نمایندگان شاه، تجسم قدرت شاهی در ساتراپی‌های امپراتوری بودند. کاخ‌ها و زندگی درباری آنان، زندگی درباری و معماری سلطنتی شاهان هخامنشی را در مقیاس کوچکتر منعکس می‌کرد، این ساتراپ‌ها اعضای خاندان سلطنتی بودند و یا از طریق ازدواج با خاندان سلطنت در ارتباط بودند. از دست دادن مرکز قدرت پارس به معنای از بین رفتن ارتباط حیاتی بین شاه و ساتراپ‌های او، همچنین شاه و مردمان سرزمین‌های امپراتوری بود.

اگر چه اسکندر سیستم ساتراپی را به دست گرفت و اعضای اشراف پارس را به عنوان ساتراپ منصوب کرد و یا آنان را در مقام خود ابقا نمود، باز هم قدرت آنان توسط مقامات مقدونی که نیروهای نظامی و منابع مالی ساتراپی‌ها را کنترل می‌کردند محدود گردید و بعنوان نیروی فاتح بر قدرت ساتراپ‌ها تأثیرگذار بود. در بازگشت اسکندر از هند در سال ۳۲۴/۳۲۵ ق.م بیشتر ساتراپی‌ها علیه سلطه مقدونی شورش کردند. از دست دادن جایگاه و مقام ساتراپ‌ها و همچنین عدم قرابت آنان با پادشاه جدید موجب بی‌وفایی و طغیان ساتراپی‌ها گردید.

متن تکمیلی ۱۰-۱

تناقض گویی‌ها

ادعای فیلیپ و اسکندر مبنی بر اینکه بهانه آنان برای جنگ، انتقام حمله خشایارشا به یونان در سال ۴۷۹/۴۸۰ ق.م بوده. با توجه به روابط دیپلماتیک طولانی مدت مقدونیه با دولت پارس و مهم‌تر از آن حضور نیروهای مقدونی در ارتش خشایارشا در زمان حمله به یونان همخوانی ندارد. لازم به یادآوری است که در سال ۵۱۳ ق.م پادشاه مقدونیه، آمینتاس^۲ به داریوش پادشاه پارس حق آب و خاک پرداخت کرد و بنابراین برتری پادشاه پارس را پذیرفت. آمینتاس همچنین پس از اخراج از آتن به دربار پارس پناهنده شد. در سال ۴۹۲ ق.م در طی شورش ایونیه، تاسوس و مقدونیه برای دولت پارس نقاط امن به حساب می‌آمدند. اما متناقض - ترین بخش ادعای مقدونیان که می‌خواهند خود را قهرمان یونان معرفی کنند، این واقعیت است که در زمان حمله خشایارشا به یونان در سال ۴۷۹/۴۸۰ ق.م روابط مقدونیه و دولت

1 .Helen sancisi weerdenburg

2 .Amyntas

پارس به گونه‌ای بود که پیاده‌نظام مقدونیه در لشکر پارس و تحت فرمان ارتش پارس در جنگ علیه یونان شرکت داشت (هرودوت، کتاب پنجم ص ۱۸۵) با این حساب ادعای مقدونیان مبنی بر انتقام حمله به آتن، دستکاری آنان را در واقعیت‌های تاریخی بخوبی نشان می‌دهد و حضور نیروهای مقدونی در ارتش پارس علیه یونان را نادیده می‌گیرد.

همراهی نیروهای مقدونیه با ارتش پارس در نبرد با یونان غیر قابل انکار است. پس از اشغال آتن، اسکندر اول با پیشنهاد صلح پارسی بعنوان میانجی بین مردونیوس و آتنی‌ها عمل کرد، اسکندر از طریق ازدواج خواهرش گیگا^۱ با یکی از نجیب‌زادگان پارسی بنام بوبارس^۲، پسر مگابازوس، فرماندار تراکیه روابط خود را با امپراتوری پارس تقویت نمود. پسر آنها، آمینتاس بعدها فرماندار پارسی شهر آلاباندا^۳ در کاریه شد. پس از جنگ‌های پارسی مقدونیه به اتحادیه دلیان^۴ علیه پارس نییوست. آرتابازوس^۵ شورشی در سال ۳۵۹ ق.م به دربار مقدونیه پناهنده شده بود. همچنین میدانیم که یک نجیب‌زاده پارسی دیگر نیز بنام آمینتاسپس^۶ به دربار فیلیپ پناه برده بود.^۷

مورد دیگری که روابط صلح‌آمیز بین مقدونیه و دولت پارس را نشان می‌دهد، پیشنهاد پیکسوداروس^۸ ساتراپ کاریه به دخترش برای ازدواج با پسر فیلیپ یعنی آریدائوس^۹ می‌باشد. جدا از نزدیکی سیاسی می‌توان ادعا کرد که پیوندهای دیگری نیز میان دربار مقدونیه و پارس وجود داشته است. مانند ازدواج‌های اتحادی بین خانواده‌های قدرتمند و با نفوذ سلطنتی از دو طرف، انعقاد پیمان‌های اتحادی، دادن هدایا و غیره، بعنوان مثال آریان اشاره می‌کند که لانگاروس^{۱۰} پادشاه آگریان^{۱۱} به دلیل خدماتش به پادشاه پارس، توسط اسکندر هدایایی به او اهدا شد.^{۱۲}

در مورد دیگری، هنگامی که اسکندر قبل از نبرد در ایسوس بیمار شد، پزشک وی بلافاصله داروهای مورد نیاز را در اختیار او قرار داد و در عوض اسکندر او را با هدایای گرانبها ارج نهاد و وی را در زمره وفادارترین دوستان خود پذیرفت.^{۱۳}

1. Gygaea

2. Bubares

3. Alabanda

4. Delian

5. Artabazus

6. Aminaspes

7 - (curt.RUF.VI.4.25)

8. Pixaodarus

9. Arrhidaeus

10. Langros

11. Agrians

12 - (Arr.an.1.5.1)

13 - (Diod.Sic.XVII.31.6)

مخالفت یونانی‌ها با برتری مقدونیه در رفتار آنها نسبت به اسکندر کاملاً مشهود بود. با اطلاع از مرگ فیلیپ، بسیاری از یونانیان در صدد برآمدند تا خود را از کنترل مقدونیه آزاد سازند. پیش از نبرد در ایسوس، اسکندر متوجه شد که کیوس^۱، لزبوس^۲، میتیلن^۳ به ممنون^۴ که قصد داشت با سیصد کشتی و نیروی زمینی و بسیاری از یونانیان آماده شورش، به داخل مقدونیه حمله کند، پیوستند.^۵

در سال ۳۳۲ ق.م پادشاه اسپارت، آگیس سوم (درگذشت ۳۳۰ ق.م) مزدورانی را که از جنگ ایسوس جان سالم به در برده بودند، جمع کرد که تعداد آنها هشت هزار نفر بود. وی تصمیم داشت به کمک داریوش که کشتی و پول در اختیار او قرار می‌داد اوضاع را در یونان تغییر دهد. یونانیان هنوز در اواخر سال ۳۳۱/۳۳۰ ق.م امیدوار بودند که بتوانند از داریوش سوم برای مبارزه با اسکندر پشتیبانی نمایند.^۶

اسکندر، دوستدار کوروش

در اینجا موضوع دیگری که باید به آن توجه نمود این است که نقش انتقام بعنوان بهانه‌ای برای جنگ و حمله اسکندر به امپراتوری پارس در تضاد با خواست اسکندر قرار می‌گیرد که در نظر داشت بعنوان پادشاه آسیا شناخته شود. تمایل وی برای شناخته شدن بعنوان پادشاه آسیا در اقدامات وی دیده می‌شود. پوشیدن لباس پارسی، نشان‌های سلطنتی پارس، بازوبند و کمر بند پارسی، بکار گرفتن پارسیان در امور مختلف و همچنین در ارتش خود، همه با اقدام وی بعنوان یک فاتح در تخریب تخت جمشید سازگاری ندارد. شاید آشکارترین تمایل وی را برای شناخته شدن بعنوان پادشاه آسیا در علاقه‌ای که وی به کوروش دوم، بنیانگذار امپراتوری پارس داشت بتوان دید. او کوروش را الگوی استثنایی یک پادشاه فاتح می‌دانست و دوست داشت جای پای او قدم بگذارد. هر زمان که فرصتی پیش می‌آمد، اسکندر علاقه خود را به بنیانگذار امپراتوری پارس نشان می‌داد و تمایل داشت بعنوان دوستدار کوروش شناخته شود. (استرابون، کتاب ششم، ۱۱،۴) احترام وی نسبت به کوروش دوم به صراحت در نگرانی او نسبت به مقبره کوروش در پاسارگاد نشان داده شده است.^۷

1 . Chios

2 . Lesbos

3 . Mytilene

4 . Agis III

5 - (Diod.Sic.XVII.31.3-4)

6 - (Diod.sic.XVII.621-3)

7 - (Arr.an.VI.29.4-11)

اسکندر در طول مبارزات و فتوحات خود بطور مکرر اقداماتی انجام می‌داد تا از این طریق خود را به کوروش پیوند زده و برای خود مشروعیتی کسب نماید. ورود وی به بابل یادآور ورود کوروش به این شهر در سال ۵۳۹ ق.م جنبه تبلیغاتی گسترده‌ای داشت. اعطای آزادی به آراسپیان^۱ اقدام دیگر وی بود، چون این مردم مورد عنایت کوروش بودند. او همچنین در مسیر راهپیمایی خود به هند، مسیر کوروش را دنبال کرد. آریان برخورد اولیه هندوها را با اسکندر با برخورد اول مادها با کوروش مقایسه می‌کند.^۲ راهپیمایی بی نتیجه اسکندر در گذر از صحرای گدروسیان^۳ ظاهراً قابل مقایسه با راهپیمایی کوروش و ایجاد پیوند وی با پادشاه پارس صورت گرفته است.

برخی از محققان معتقدند که اسکندر از این هم فراتر رفت و خود را آخرین پادشاه هخامنشی خواند. اما پرسش این است که آیا او می‌توانست چنین باشد. اسکندر ممکن است بعنوان "پادشاه آسیا" ادعای پادشاهی کرده باشد اما هیچ منبعی نشان نمی‌دهد که وی از طرف مردم پارس تحت عنوان «شاه بزرگ»، «شاه شاهان»، «شاه سرزمین‌ها» که القاب سنتی سلطنتی بودند شناخته شده باشد. هر چند در بابل به او لقب "شاه سرزمین‌ها" داده شد.^۴

هیچ منبع پارسی در دست نیست که بتواند نحوه درک پارسیان آن زمان از فاتح مقدونی را برای ما روشن کند. اسکندر قصد داشت اتحادیه‌ای بین پارسیان و مقدونیان ایجاد نماید اما به هر حال ایجاد یک امپراتوری پارسی-مقدونی به سختی امکان‌پذیر بود. کینه متقابل بین پارسی‌ها و مقدونی‌ها نیز این ایده را غیر ممکن می‌ساخت. سی هزار جوان پارسی که از خانواده‌های اصیل پارسی بودند در جنگ‌های مقدونی آموزش دیدند و لباس مقدونی پوشیدند.^۵ این امر باعث شده بود اسکندر بر اشراف پارس تسلط کامل داشته باشد. فرزندان پسر آنان در واقع گروگان‌های مقدونیه بودند و با این کار نجبای پارس را مجبور به اطاعت کردند تا هرگونه امید به مقاومت را کنار بگذارند.

عدم موفقیت اسکندر در برقراری ارتباط با ساتراپ‌های پارسی به این دلیل بود که برای اشراف پارسی، اسکندر یک غاصب خارجی بود که فقط نشان و ردای سلطنتی پارس را بر تن کرده بود و درک چندانی از ایدئولوژی پادشاهی پارس نداشت.

1. Ariaspian

2 - (Arr.an.V.4.5)

3 - (Gedrosian)

4 - (Sachs and hunger 1988:328)

5 - (Arr.an.VII.6.1,Diod.Sic.XVIII.108,Plut.Alex.71.1)

۱۰-۶-۲- مرگ داریوش سوم

در بهار سال ۳۳۰ پیش از میلاد، داریوش سوم که در اکباتان، در سرزمین ماد زمستان گذرانده بود، با ارتشی متشکل از ۳۳۰۰ سواره نظام و پیاده نظامی بزرگتر، از شمال شرق به راه افتاد. اسکندر که حرکت خود را اوایل ماه می از تخت جمشید آغاز کرده بود با نیرویی که بیشتر متشکل از پیاده نظام سبک بود و سواره نظام کمتری داشت به تعقیب داریوش پرداخت و پس از یک راهپیمایی ده روزه به راگا^۱ رسید، اما مطلع شد که داریوش از آنجا گذشته است. داریوش در این زمان متکی به حمایت و پشتیبانی بسوس^۲ ساتراپ باختر بود. اسکندر در تعقیب داریوش چهار شب و سه روز حدود دویست کیلومتر را طی کرد با گذشتن از خوارنه^۳ به مرزهای سرزمین پارت^۴ رسید. اندکی پس از طلوع آفتاب او اولین یگان ارتش پارس را در حالی مشاهده کرد که پشت سر شاه در حال رژه رفتن بودند. به گفته مقدونیان، داریوش سوم توسط ساتیبارزانس^۵ و بارسنتس^۶ ساتراپ‌های آریا^۷ و آرخوزیا^۸ با ضربات چاقو کشته شد. مرگ وی را از دو دیدگاه می‌توان بررسی کرد. دیدگاه اول این است که درباریان می‌خواستند خود را از شر پادشاه ضعیف و شکست خورده خود خلاص کنند. دیدگاه دوم این است که ممکن است درباریان، داریوش را کشته باشند زیرا مرگ وی را بر اسارت ترجیح می‌دادند. هنگامی که اسکندر با جسد پادشاه روبرو شد به سرعت تغییر موضع داده و از تعقیب کننده داریوش به هوادار وی تبدیل شد. اسکندر در سوگ شاه دستور داد جسد وی را مطابق با رسم پارسیان به تخت جمشید منتقل کنند. سپس تصمیم گرفت قاتلان داریوش را تعقیب کرده و انتقام مرگ وی را بگیرد.

۱۰-۳- دنباله روی از پادشاهان پارس

مرگ داریوش، تسلیم شدن ساتراپ‌های امپراتوری پارس را بدنبال نداشت. وی در فتوحات شرقی خود مجبور شد سرزمین‌های امپراتوری پارس را یک به یک فتح کند و در بازگشت نیز متوجه شد که بسیاری از ساتراپی‌ها علیه وی شورش می‌کنند. تلاش‌های وی در جهت تثبیت جایگاه خود بعنوان «پادشاه آسیا» یا حتی بعنوان آخرین پادشاه هخامنشی هرگز نتیجه نداد. این تلاش‌ها که با تعقیب قاتلان داریوش آغاز شده بود با ازدواج وی در شوش،

1 .Rhagae

2 .Besus

3 .Choarne

4 .Parthyene

5 .Satibarzanes

6 .Barsaentes

7 ..Areia

8 .Arachosia

در سال ۳۲۴ ق.م با دو شاهزاده خانم پارسی که به منظور مشروعیت بخشیدن به جانشینی او صورت گرفت ادامه یافت. اسکندر قوای خود را در هکاتومپیلوس^۱ گرد آورد تا باقیمانده ارتش پارس را هم شکست دهد. طی این تعقیب و گریز نابارزانس^۲ تسلیم اسکندر شد و ساتراپ هیرکانیا فراتافرنس^۳ نیز به وی ملحق شد. آرتابازوس^۴ و پسرانش نیز به اسکندر پیوستند. مزدوران یونانی که در ارتش داریوش خدمت می‌کردند در ارتش اسکندر ادغام شدند. مقاومت فقط از چند جبهه صورت گرفت: ماردی‌ها^۵ در یک نبرد پنج روزه به مقاومت ادامه دادند، اما بسوس که به ساتراپی خود در باختر عقب نشینی کرده بود، خود را پادشاه جدید هخامنشی معرفی نمود و عنوان اردشیر پنجم را برای خود برگزید. از سوی دیگر اسکندر نیز در تلاش دیگر برای نشان دادن علاقه و پیوند خود با شاهان هخامنشی لباس خود و همچنین فرماندهان و تمامی ارتش خود را هم شکل با پارسیان در آورد. برادر داریوش، اوکساترس^۶ نیز مجبور شد به اسکندر بپیوندند. همه این‌ها نشانه‌هایی بود از اینکه اسکندر قصد داشت خود را جانشین قانونی داریومعرفی نماید. اسکندر به سمت باختر حرکت کرد اما پس از ترک موقعیت از آریا، ساتیبارزانس^۷ بر ضد او شورش کرد و نیروهای سواره نظام مقدونی را که برای نگهداری در آنجا مانده بودند، کشت. اسکندر برای سرکوب شورش ساتیبارزانس بازگشت اما ساتیبارزانس آنجا را ترک کرده بود تا به نیروهای بسوس بپیوندند. بارسانتس^۸ نیز به هند گریخت و ارتش مقدونیه فرادا^۹، مرکز ساتراپی در نگیانا^{۱۰} را اشغال نمود. در آراسپیا^{۱۱} اسکندر حدود ۶۰ روز به ارتش خود استراحت داد. در این زمان، ساتیبارزانس و بسوس همچنان به آشوب در ساتراپی‌های شرقی دامن زدند. ساتیبارزانس نیروهایی را از باختر به ماد فرستاد. شورش وی حدود دو سال بطول انجامید تا اینکه در تابستان ۳۲۹ ق.م وی کشته شد و بجای وی استاسانور^{۱۲} بعنوان ساتراپ باختر منصوب شد. در اواخر زمستان سال ۳۲۸ ق.م اسکندر نیروهای خود را به دره هلمند^{۱۳} برد. گذر از رودخانه هند و کوش ممکن نبود و همین امر وی را بمدت یک ماه در جایی در نزدیکی کابل زمین‌گیر

1. Hecatompylos

2. Nabarzanes

3. Phrataphernes

4. Artabazus

5. Mardi

6. Oxathres

7. Satibarzanes

8. Barsantes

9. Phrada

10. Drangiana

11. Araspia

12. Stasanor

13. Helmand

نمود. بسوس که نتوانسته بود بزرگان باختر را با خود همراه کند از رودخانه اکسوس^۱ عقب-نشینی نمود. و اسکندر توانست بدون مقاومت سرزمین باختر را تصرف نماید. هدف بعدی اسکندر دستگیری بسوس بود. ارتش وی ۷۵ کیلومتر در صحرا راه پیمودند که در این راهپیمایی بخشی از ارتش مقدونی در اثر تشنگی از بین رفت. پس از اینکه مقدونی‌ها توانستند به کمک قایق‌هایی که از پوست ساخته بودند از رودخانه عبور کنند، بسوس توسط داتافرنس^۲ و اسپیتانس^۳ به اسکندر تحویل داده شد. مجازات بی‌رحمانه‌ای در انتظار وی بود. او را پس از شکنجه و آزار بسیار به باختر فرستادند و در آنجا دست و پای او را قطع کرده و سپس به اکباتان بردند و در آنجا بقتل رساندند. بدین صورت اسکندر هم نشان داد که قاتل داریوش را به شدت مجازات کرده و هم به دیگران فهماند که مجازات کسی که مدعی تاج و تخت شود چگونه خواهد بود.

اسکندر با رسیدن به سرزمین ماراکاندا^۴ با قبایل سکایی در آن سوی رودخانه پیمان صلحی منعقد کرد چرا که این قلمرو را خارج از امپراتوری خود می‌دانست. او در آنجا شهر جدیدی بنام اسکندریه اسکاته^۵ تأسیس نمود. در این احوال، اسپیتامنس^۶ و داتافرنس^۷ همچنان به آشوب در سوگدیانا و باختر ادامه می‌دادند. سربازان مقدونی مستقر در اردوگاه-های آنجا مورد قتل عام قرار گرفتند و اسکندر واکنش شدیدی نشان داد. او شورشیان را شکست داد و آنها را قتل عام نمود و بازماندگان را نیز به بردگی برد. در شمال، سکاها در صدد حمله به شهر جدید وی بودند اما با مجازات شدید اسکندر مواجه شدند و پا به فرار گذاشتند و در نهایت با تعقیب نیروهای مقدونی و بیمار شدن پادشاه سکاها، آنها مجبور شدند از در صلح درآیند. در پارت و آریا، ساتراپ‌ها آتش‌بس نمودند و پس از دو سال ساتراپی‌های شرقی نسبتاً آرام شدند. در همین زمان بود که اسکندر با رکسانا دختر یکی از بزرگان باختر ازدواج نمود که این اقدام اسکندر نارضایتی مقدونیان را بدنبال داشت، چرا که ازدواج با یک خارجی و گرایش اسکندر به فرهنگ شرق را نمی‌پسندیدند. اسکندر در بازگشت از هند متوجه شورش ساتراپی‌ها شد. سربازان یونانی که در خدمت ساتراپ‌ها بودند بدستور اسکندر از این خدمت کناره گرفتند، اما به ارتش وی نیز نپیوستند بلکه به یونان بازگشتند و باقیمانده آنان نیز در حومه شهرها در کنار مردم به زندگی مشغول شدند.

1. Oxus

2. Oataphernes

3. Spitamenes

4. Maracanda

5. Alexandria Escate

6. Spitamenes

7. Dataphernes

در ژانویه سال ۳۲۴ ق.م اسکندر به پاسارگاد بازگشت و در آنجا متوجه شد مقبره کوروش مورد تعرض قرار گرفته است. پس دستور داد آن را مرمت کنند. یک ماه بعد در شوش مراسم ازدواجی را برگزار نمود که در آن ده هزار مقدونی برای ازدواج با زنان پارسی حضور یافتند. این مراسم ازدواج بعنوان نمادی از اتحاد مقدونیه و پارس معرفی شد اما در حقیقت نمایشی از سلطه و قدرت نمایی مقدونیان بود.^۱ تأثیر این ازدواج‌ها محدود بود و پس از مرگ اسکندر سربازان مقدونی پراکنده شدند چرا که این مقدونیان اجازه نداشتند زنان و فرزندان خود را به خانه ببرند. استاتیرا^۲ دختر داریوش سوم که با اسکندر ازدواج کرده بود توسط رکسانا کشته شد. سرنوشت پریساتیس^۳ دختر اردشیر سوم نیز که با او ازدواج کرده بود نامعلوم می‌باشد، اما اگر رکسانا همسر اسکندر می‌ترسید که فرزندان شاهزاده خانم‌های پارس سهمی از جانشینی اسکندر داشته باشند و بالاتر از فرزند وی قرار گیرند به احتمال زیاد او را نیز از بین برده است. رکسانا حتی دختر داریوش یعنی دریپتیس^۴ را نیز تهدید قلمداد می‌کرد، زیرا مدت کوتاهی بعد او را نیز بقتل رساند. خواهر زاده داریوش، آمستریس^۵ که با کراتوس^۶ ازدواج کرده بود، پس از مرگ اسکندر توسط او طرد شد. وی سپس با دیونیسیوس^۷ ازدواج کرد و از او صاحب سه فرزند بنام‌های کلیارکوس^۸، اوکساترس^۹، و آمستریس^{۱۰} شد. دیونیسیوس در سال ۳۰۶ ق.م درگذشت و چهار سال بعد آمستریس با لیزیمachus^{۱۱} ازدواج کرد که حاصل این ازدواج پسری بنام الکساندروس بود.^{۱۲} او سکه‌هایی بنام ملکه آمستریس ضرب نمود. دو دختر ارتابازوس، آرتاکاما^{۱۳} و آرتونیس^{۱۴} بترتیب با بطلمیوس^{۱۵} و اومنس^{۱۶} ازدواج کردند^{۱۷} اما بطلمیوس به زودی آرتاکاما را رها کرد تا با دختر آنتی‌پاتر^{۱۸} یعنی اوریدیس^{۱۹} ازدواج

1 - (Bosworth 1988:157, Bosworth 1994:840)

2 .Stateira

3 .Parysatis

4 .Drypetis

5 .Amestris

6 .Craterus

7 .Dionysius

8 .Clearchus

9 .Oxathres

10 .Amastris

11 .Lysimachus

12 - (Poly.VI.12)

13 .Artacama

14 .Artonis

15 .Ptolemy

16 .Eumenes

17 - (Arr.an.VII.4.6)

18 .Antipater

19 .Eurydice

کند.^۱ اپامه^۲ دختر اسپیتامنس شورشى بعنوان همسر سلوکوس^۳ به شهرت رسید و مادر آنتیوخوس^۴ اول گردید.^۵ وی نماد طرف پارسی سلسله سلوکی است. سلوکوس پس از یک درگیری تلخ قدرت بین ژنرال‌های اسکندر پس از مرگ وی در ژوئن ۳۲۳ ق.م سرانجام بعنوان حاکم اکثر مناطق امپراتوری هخامنشی سابق ظاهر شد و امپراتوری خود را بر شهر تازه تأسیس سلوکیه بنا نمود. پسرش آنتیوخوس اول در سال ۲۹۴/۲۹۳ ق.م ولیعهد وی گردید. سلوکوس سه شهر را به نام ملکه خود تأسیس کرد. اپامه فراتس^۶، اپامه سیلو^۷، و اپامه زوگما^۸، که بین سالهای ۳۰۱ تا ۲۸۱ پیش از میلاد تأسیس شدند.

1 - (Berve 1926:52, no. 97)

2. Apame

3. Seleucus

4. Antiochus I

5 - (Arr. an VII.4.6)

6. Apamea Furates

7. Apamea Silhu

8. Apamea Zeugma

فصل یازدهم: خاتمه

خاتمه

با تسخیر قلمروی هخامنشیان توسط اسکندر و متعاقب آن به روی کار آمدن حکومت سلوکیان در این سرزمین که کنترل سیاسی خاور نزدیک باستان را در دست گرفتند، عملاً تاریخ امپراتوری پارس برای مدتی به فراموشی سپرده شد، اما کمتر از صد سال بعد قدرت جدیدی در پارت سربرآورد که سرانجام توانست در سال ۱۴۱ ق.م بین النهرین را فتح کرده و سلوکیان را به مناطق غربی رود فرات بازگرداند. ظهور سلسله ساسانیان توسط اردشیر ساسانی در سال ۲۲۴ میلادی نشان داد تا چه اندازه ساسانیان از تاریخ نیاکان خود آگاه می‌باشند. آنان خود را دنباله قدرت فراموش شده پارس می‌دانستند. بقدرت رسیدن آنها در سرزمین هخامنشیان رخ داد و شهری که از آنجا ساسانیان علیه آخرین پادشاه اشکانی یعنی اردوان چهارم قیام کردند، شهر استخر بود که در مجاورت تخت جمشید قرار داشت. ساسانیان همچنین از فرسایش نقش رستم استفاده کردند تا نقش برجستع‌های سلطنتی خود را در زیر مقبره شاهان هخامنشی اضافه نمایند. آنان پس از بقدرت رسیدن، از رومی‌ها که در خاور نزدیک جایگزین سلوکیان شده بودند خواستار بازگرداندن سرزمین‌های اجدادی خود گردیدند.

«او (اردشیر) معتقد بود که تمامی کشورهای منطقه از جمله ایونیه و کاریه میراث وی بوده که از ابتدای بقدرت رسیدن کوروش و تشکیل امپراتوری پارس تا زمان داریوش، آخرین پادشاه هخامنشی که مغلوب اسکندر گردید، توسط حاکمان پارسی اداره می‌شدند. بنابراین وی اعلام کرد که این سرزمین‌ها باید به پارسیان بازگردانده شود.»^۱

این ایده در نوشته‌های مورخین قدیم نیز بازتاب یافته است چنانکه مورخ ایرانی، طبری (۸۷۰-۸۳۸ میلادی) اظهار داشته که اردشیر قصد داشت قلمروی پادشاهی پارس را به صاحبانش بازگرداند و آن را تحت فرمان یک پادشاه، متحد گرداند همانگونه که در زمان

اجدادش بود. (طبری: کتاب اول، ۸۱۴) این موضوع محققان را برآن داشت تا اینگونه نتیجه-گیری نمایند که ساسانیان در نظر داشتند به این طریق خود را وراثت هخامنشیان بدانند و این موضوع نشان می‌دهد که در طول چند قرن، حافظه تاریخی و فرهنگی باید به صورت شفاهی منتقل شده باشد، زیرا هیچ منبع نوشتاری پارسی انتقال این سنت تاریخی را نشان نمی‌دهد. یارشاطر (۱۹۷۱) معتقد است که رومی‌ها هم اطلاعات خود را در مورد هخامنشیان از یونانیان گرفتند. آنچه مسلم است این است که خاطره هخامنشیان با فتح اسکندر به کلی از میان نرفت. در پارس، یک سلسله محلی در قرن دوم تحت عنوان فراتاراکا^۱ ظهور نمود که تصاویر روی سکه‌های باقی مانده از آنان ویژگی‌های شاهان هخامنشی را نشان می‌دهد. این سلسله محلی در زمان حکومت اشکانیان همچنان در پارس حکمرانی می‌کرده، چرا که تهدیدی برای قدرت اشکانی محسوب نمی‌شده است. از سوی دیگر آثاری از میراث هخامنشیان در دوره اشکانیان نیز به چشم می‌خورد که یک نمونه آن استفاده از عنوان "شاه شاهان" می‌باشد.

اولین سکه‌های اشکانی کماندار نشسته‌ای را نشان می‌دهند که لباس سوارکاری برتن دارد و کمانی را در دست نگه داشته است. این تصویر به احتمال زیاد ارشک (ارساکس)^۲ بنیانگذار امپراتوری اشکانی را نشان می‌دهد که نام امپراتوری از نام او گرفته شد. تصویر این کماندار بسیار شبیه آن چیزی است که در سکه‌های داماتس^۳ دیده می‌شود. بنابراین می‌تواند اقتباسی مستقیم از سبک هخامنشی باشد. در خارج از پارس، در کماژن^۴ که یک پادشاهی کوچک هم مرز با کاپادوکیه بود، به آثار هخامنشی برمی‌خوریم. در اینجا آنتیوخوس اول، تنوس از کماژن (حکومت از ۶۹ تا ۳۱ پیش از میلاد) چندین بنای مذهبی بویژه در بالای کوه نمرود ساخت که شامل مجسمه‌های عظیم سه خدای یونانی پارسی، مجسمه‌ای از الهه کماژن و مجسمه‌ای از خودش به عنوان پادشاهی الهی بوده است. او در یگ ردیف اجداد خود را به تصویر کشید. در یک ردیف اجداد پدری او داریوش اول، خشایارشا^۵ اول، اردشیر اول و داریوش دوم معرفی شده است. ردیف دیگر به اورونتس^۶، ساتراپ پارسی ارمنستان و سپس میسیا^۷ اشاره دارد که با رودگون^۷ دختر اردشیر دوم ازدواج کرده بود و از این طریق خط خود را به هخامنشیان می‌رساند. در این کتیبه چنین آمده است: «... اورونداس (= اورونتس)

1. Frataraka

2. Arsaces

3. Damates

4. Commagene

5. Orontes

6. Mysia

7. Rhodogune

پسر آرتاسیراس^۱ که با رودوگون دختر شاه شاهان، اردشیر بزرگ (دوم) ازدواج کرد» (ترجمه شایگان، ۲۰۱۷، ۴۲۹). همانگونه که در مورد ساسانیان چنین بنظر می‌رسد که اطلاعات خود را در مورد هخامنشیان نه فقط از سنت شفاهی بلکه بطور عمده از یونانیان بدست آوردند، در مورد پادشاهان کماژن نیز همانگونه بوده است. بکار بردن نام این شاهزاده خانم، رودوگون گواهی بر این مدعاست، چرا که این نام کاملاً یونانی است نه پارسی. نکته مهم این است که آنتیوخوس با این نوشته احترام به نیاکان پارسی خود را نشان داد تا از این طریق پادشاهی خود را اعتبار و اقتدار ببخشد، چون به هر حال هخامنشیان بخشی از میراث آنتیوخوس به حساب می‌آمدند و جزئی از حافظه تاریخی و فرهنگی آنان بودند.

1. Arrasyras

کتابنامه

- Álvarez Mon, J. and Basello, G.P. (eds.) (2018). *The Elamite World* London: Routledge.
- Álvarez Mon, J. and Garrison, M.B. (eds.) (2011). *Elam and Persia*. Winona Lake, IN: Eisenbrauns.
- Antela Bernardez, B. and Vidal, J. (2014). *Central Asia in Antiquity: Interdisciplinary Approaches*. Oxford: Archaeopress.
- Assman, J. (1992). *Das kulturelle Gedächtnis: Schrift, Erinnerung und politische Identität in frühen Hochkulturen*. Munich: Beck.
- Babaev, I., Mehnert, G., and Knauss, F.S. (2009). Die achaimenidische Residenz auf dem Gurban Tepe. Ausgrabungen bei Karc̣amirli. 3. Vorbericht. *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 41: 283–321.
- Bäbler, B. (1998). *Fleissige Thrakerinnen und wehrhafte Skythen. Nichtgriechen im klassischen Athen und ihre archäologische Hinterlassenschaft*. Stuttgart: B.G. Teubner.
- Baker, H. (2008). Babylon in 484 BC: the excavated archival tablets as a source for urban history. *Zeitschrift für Assyriologie und Vorderasiatische Archäologie* 98: 100–116.
- Balcer, J.M. (1987). *Herodotus and Bisutun*. Stuttgart: Steiner (Historia Einzelschriften 49).
- Benech, C., Boucharlat, R., and Gondet, S. (2012). Organisation et aménagement de l'espace à Pasargades: Reconnaissances archéologiques de surface 2003–2008. *Arta* 3: 1–37.
- Bengtson, H. (2009). *Griechische Geschichte von den Anfängen bis in die römische Kaiserzeit*. Munich: Beck.
- Berve, H. (1926). *Das Alexanderreich auf prosopographischer Grundlage*, vol. 1: Darstellung. Munich: Olms.
- Bigwood, J.M. (2009). 'Incestuous' marriages in Achaemenid Iran: myth and realities. *Klio* 91: 311–341.
- Boardman, J. (2000). *Persia and the West*. London: Thames & Hudson.
- Borchardt, J. (2000). Dynastie und Beamte in Lykien während der persischen und attischen Herrschaft. In: *Variatio Delectat: Iran und der Westen*. Gedenkschrift Peter Calmeyer (eds. R. Dittmann, B. Hrouda, U. Löw, et al.), 73–140. Münster: Ugarit (AOAT 272).
- Borger, R. (1956). *Die Inschriften Asarhaddons, Königs von Assyrien*. Graz: Biblio Verlag (Archiv für Orientforschung, Beiheft 9).

- Bosworth, A.B. (1988). *Conquest and Empire: The Reign of Alexander the Great*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Bosworth, A.B. (1994). Alexander the Great, Part I: The events of the reign. In: CAH VI² (eds. D.M. Lewis, J. Boardman, S. Hornblower and M. Ostwald), 791–845. Cambridge: Cambridge University Press.
- Boucharlat, R. (1997). Susa under Achaemenid rule. In: *Mesopotamia and Iran in the Persian Period. Conquest and Imperialism 539–331 BC. Proceedings of a Seminar in Memory of Vladimir G. Lukonin* (ed. J. Curtis), 54–67. London: British Museum Press.
- Boucharlat, R. (2001). The palace and the Royal Achaemenid City: two case studies – Pasargadae and Susa. In: *The Royal Palace Institution in the First Millennium BC* (Monographs of the Danish Institute at Athens vol.4), 113–123. Athens: Danish Institute at Athens.
- Briant, P. (1992). La date des révoltes babyloniennes contre Xerxès. *Studia Iranica* 21: 7–20.
- Briant, P. (2000). History and ideology: the Greeks and ‘Persian decadence’. In: *Greeks and Barbarians* (ed. T. Harrison), 193–210. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Briant, P. (2006). *From Cyrus to Alexander*. Winona Lake, IN: Eisenbrauns.
- Briant, P. (2012). From the Indus to the Mediterranean Sea: the administration, organisation and logistics of the great roads of the Achaemenid empire. In: *Highways, Byways and Road Systems in the Pre Modern World* (eds. S.E. Alcock, J. Bodel and R.J.A. Talbert), 185–201. Wiley.
- Briant, P. (2015). *Darius III in the Shadow of Alexander*. Paris: Harvard University Press.
- Briant, P. and Chaveau, M. (eds.) (2009). *Organisation des pouvoirs et contact culturels dans les pays de l’empire achéménide*. Paris: de Boccard (Persika 14).
- Bridges, E., Hall, E., and Rhodes, P.J. (2007). *Cultural Responses to the Persian Wars. Antiquity to the Third Millennium*. Oxford: Oxford University Press.
- Brinkman, J.A. (1965). Elamite military aid to Merodach Baladan. *Journal of Near Eastern Studies* 24: 161–166.
- Brosius, M. (1996). *Women in Ancient Persia (559–331 BC)*. Oxford: Oxford University Press.
- Brosius, M. (2000). *The Persian Empire from Cyrus II to Artaxerxes I*. London: London Association of Classical Teachers – Original Records Committee (LACTOR 16).
- Brosius, M. (2003a). Alexander and the Persians. In: *Alexander the Great* (ed. J. Roisman), 169–193. Leiden: Brill (The Classical Tradition).
- Brosius, M. (2003b). Why Persia became the enemy of Macedon. *AchHist* 8: 227–238.
- Brosius, M. (2006). *The Persians. An Introduction*. London: Routledge.
- Brosius, M. (2010a). Keeping up with the Persians: between cultural identity and Persianization in the Achaemenid period. In: *Cultural Identity and the Peoples of the Mediterranean* (ed. E. Gruen), 143–157. Los Angeles: Getty Publications.

- Brosius, M. (2010b). Pax Persica and the peoples of the Black Sea region: extent and limits of Achaemenid imperial ideology. In: *Achaemenid Impact in the Black Sea Region* (eds. E. Rehm and J. Nieling), 29–40. Aarhus: Aarhus University Press.
- Brosius, M. (2012). Persian diplomacy between 'Pax Persica' and 'zero tolerance'. In: *Maintaining Peace and Stability in the Greek World* (ed. J. Wilker), 1–13. Heidelberg: Verlag Antike.
- Bryce, T. (1986). *The Lycians in Literary and Epigraphic Sources*. Copenhagen: Museum Tusculanum Press.
- Burn, A.R. (1985). *Persia and the Greeks*. London: Duckworth.
- Cameron, G.G. (1948). *Persepolis Treasury Texts*. Chicago: University of Chicago Press.
- Canepa, M. Seleucid sacred architecture, royal cult and transformation of Iranian culture in the Middle Iranian period. *Iranian Studies* 48: 71–97.
- Cardascia, G. (1951). *Les archives de Murašû: une famille d'hommes d'affaires babyloniens à l'époque perse (455–403 av. J. C.)*. Paris: Imprimerie nationale.
- Carey, C. and Edwards, M. (eds.) (2013). *Marathon – 2,500 Years: Proceedings of the Marathon Conference 2010*. London: University of London (Institute of Classical Studies, School of Advanced Study) (Bulletin of the Institute of Classical Studies Supplement 124).
- Cerf, W.J. (2001). Thermopylai: myth and reality in 480 BBC. In: *Gab es das griechische Wunder?* (eds. D. Papenfuss and V.M. Strocka), 355–364. Mainz: Von Zabern.
- Cross, F.M. (1978). A recently published Phoenician inscription of the Persian period from Byblos. *Israel Exploration Journal* 28 (4): 40–44.
- Curtis, J. and Simpon, S.J. (eds.) (2010). *The World of Achaemenid Persia. History, Art and Society in Iran*. London: Tauris.
- Curtis, J., Tallis, N., and André Salvini, B. (2005). *Forgotten Empire: The World of Ancient Persia*. Berkeley: University of California Press.
- Daryaei, T. and Mousavi, A. (2014). *Excavating an Empire. Cosa Meza CA*: Mazda.
- De Graef, K. and Tavernier, J. (eds.) (2013). *Susa and Elam. Archaeological, Philological, Historical and Geographical Perspectives*. Leiden: Brill.
- Depuydt, L. (1995). Murder in Memphis. The story of Cambyses' mortal wounding of the Apis Bull (ca.523 BCE). *Journal of Near Eastern Studies* 54: 119–126.
- Drew, G.R. (2009). Honeymoon salad. Cambyses' Uxoricide according to the Egyptians (Hdt.3.32.34). *Historia* 58: 131–140.
- Drews, R. (1974). Sargon, Cyrus and Mesopotamian folk history. *Journal of Near Eastern Studies* 33: 387–394.
- Driver, G.R. (1957). *Aramaic Documents of the Fifth Century BC*. Oxford: Clarendon Press.
- Dusinberre, E.R.M. (2003). *Aspects of Empire in Achaemenid Sardis*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Dusinberre, E.R.M. (2013). *Empire, Authority, and Autonomy in Achaemenid Anatolia*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Finkel, I. (2013). *The Cyrus Cylinder*. London: Tauris.

- Finn, J. (2011). Gods, kings, men: trilingual inscriptions and symbolic visualizations in the Achaemenid empire. *Ars Orientalis* 41: 17–57.
- Fitzpartick McKinley, A. (2015). *Empire, Power and Indigenous Elites. A Case Study of the Nehemiah Memoir*. Leiden: Brill.
- Fornara, C.W. (1983). *Archaic Times to the End of the Peloponnesian War*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Francfort, H. P. (1988). Central Asia and Early Iran. In: *CAH IV²* (eds. J. Boardman, N.G.L. Hammond, D.M. Lewis and M. Ostwald), 165– 193. Cambridge: Cambridge University Press.
- Fraser, P. (1996). *Cities of Alexander the Great*. Oxford: Oxford University Press.
- Garrison, M. (2011). By the favour of Ahuramazda: kingship and the divine in the early Achaemenid period. In: *More than Men, Less than Gods. Studies on Royal Cult and Imperial Worship* (eds. P.P. Iossif, A.S. Chankowski and C.C. Lorber), 15–104. Leuven: Peeters.
- Garrison, M. and Root, M.C. (2001). *Seals on the Persepolis Fortification Tablets*. Chicago: University of Chicago Press.
- Genito, B. (2001). Dāhān i Ghulmān: una “vicina” periferia dell’Impero Achemenide. In: *Antica Persia. I tesori del Museo Nazionale di Teheran e la ricerca italiana in Iran* (eds. A. Gramiccia and G. d’Inzillo Carranza), XXXI–XXXV. Rome: De Luca.
- Gibson, J.C.L. (1982). *Textbook of Syrian Semitic Inscriptions, vol.III: Phoenician Inscriptions Including Inscriptions in the Mixed Dialect of Arslan Tash*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Granerød, G. (2016). *Dimensions of Yahwism in the Persian Period. Studies in the Religion and Society of the Judaeon Community at Elephantine*. Berlin: De Gruyter.
- Gunter, A.C. (1993). *The Construction of the Near East*. Copenhagen: Academic Press.
- Grayson, A.K. (1975). *Assyrian and Babylonian Chronicles*. Locust Valley, NY: J.J. Augustin.
- Grayson, A.K. (1995). *Assyrian Rulers of the Early First Millennium BC II (858–745 BC)*. Toronto: University of Toronto (RIMA 3).
- Hall, E. (1989). *Inventing the Barbarian*. Oxford: Oxford University Press.
- Hall, E. (1993). Asia unmanned: images of victory in classical Athens. In: *War and Society in the Greek World* (eds. J. Rich and G. Shipley), 108–133. London: Routledge.
- Hallock, R.T. (1969). *Persepolis Fortification Texts*. Chicago: University of Chicago Press.
- Hallock, R.T. (1978). Selected fortification texts. *Cahiers de la Délégation Archéologique Française en Iran* 8: 109–136.
- Hammond, N.G.L. (1986). *A History of Greece to 322 BC*. Oxford: Oxford University Press.
- Harrison, T. (ed.) (2000). *Greeks and Barbarians*. Edinburgh: Edinburgh University Press.
- Hartog, F. (1988). *The Mirror of Herodotus*. Berkeley: University of California Press.

- Hegel, G.W.F. (1961/1822–1831). *Vorlesungen über die Philosophie der Geschichte*. Stuttgart: Reclam.
- Held, W. (2011). Mischordnungen in Labraunda als Repräsentationsform persischer Satrapen. In: Keleinaï Apameia Kobotos. *Developpement urbain dans le contexte anatolien* (eds. L. Summerer, A. Ivantchik and A. von Kienlin), 383–390. Munich: Ugarit.
- Held, W. and Kaptan, D. (2015). The residence of a Persian satrap in Meydancikkale, Cilicia. In: *Mesopotamia in the Ancient World* (eds. R. Rollinger and E. van Dongen), 175–191. Münster: Ugarit (Melammu Symposia 7).
- Held, W. and Kaptan, D. (2015). The residence of a Persian satrap in Meydancikkale, Cilicia. In: *Mesopotamia in the Ancient World* (eds. R. Rollinger and E. van Dongen), 175–191. Münster: Ugarit. (Melammu Symposia 7).
- Henkelman, W. (2008). *The other gods who are: Studies in elamite iranian acculturation based on the Persepolis fortification texts*. PhD diss. University of Leiden.
- Hesse, A. (2013). Electrical resistivity survey of the Shaur palace. In: *The Palace of Darius at Susa. The Great Royal Residence of Achaemenid Persia* (ed. J. Perrot), 373–403. London: Tauris.
- Harrison, T. (ed.) (2002). *Gegenwelten zu den Kulturen Griechenlands und Roms in der Antike*. Munich: Saur.
- Hoelteskamp, K. J. (2001). Marathon – vom Monument zum Mythos. In: *Gab es das griechische Wunder?* (eds. D. Papenfuss and V.M. Strocka), 329–353. Mainz: Von Zabern.
- Hornblower, S. (1998). Persia. In: *CAH IV²* (eds. J. Boardman, N.G.L. Hammond, D.M. Lewis and M. Ostwald), 45–96. Cambridge: Cambridge University Press.
- Hornblower, S. (2001). Greeks and Persians. West against east. In: *War, Peace and World Orders in European History* (eds. A.V. Hartmann and B.V. Heuser), 48–61. London: Routledge.
- Jacobs, B. (1994). *Die Satrapienverwaltung im Perserreich zur Zeit Darius III*. Wiesbaden: Ludwig Reichert.
- Jacobs, B. (2000). Achämenidenherrschaft in der Kaukasus Region und in Cis Kaukasien. *Archäologische Mitteilungen aus Iran und Turan* 32: 93–102.
- Jacobs, B. (2011). Achaemenid Satrapies http://www.iranicaonline.org/articles/achaemenid_satrapies (accessed 9 June 2020).
- Jacobs, B. (2017). Tradition oder Fiktion? Die “persischen” Elemente in den Ausstattungsprogrammen Antiochos' I. von Kommagene. In: *Persianism in Antiquity, Oriens et Occidens* 25 (eds. R. Strootman and M.J. Versluys), 235–248. Stuttgart: Franz Steiner.
- Jacobs, B. and Rollinger, R. (eds.) (2010). *Der Achämenidenhof. The Achaemenid Court*. Basle: Harrassowitz.
- Jacobs, B. and Rollinger, R. (eds.) (in press). *A Companion to the Achaemenid Empire*. Oxford: Wiley Blackwell.
- Jigoulov, V.S. (2010). *The Social History of Achaemenid Phoenicia*. London: Routledge.

- Kaptan, D. (2002). *The Dasyaleion Bullae: Seal Images from the Western Achaemenid Empire*. Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten.
- Kellens, J. (ed.) (1991). *La religion iranienne à l'époque achéménide*. Gent: Peeters.
- Kellens, J. (2002). *L'idéologie religieuse des inscriptions achéménides*. *Journal Asiatique* 290: 417–464.
- Kleiss, W. (1980). *Zur Entwicklung der achaemenidischen Palastarchitektur*. *Iranica Antiqua* 15: 199–211.
- Kleiss, W. (2000). *Zur Planung von Persepolis*. In: *Variatio Delectat. Iran und der Westen. Gedenkschrift für Peter Calmeyer* (eds. R. Dittman, B. Hrouda, U. Löw, et al.), 355–368. Münster: Ugarit (AOAT 272).
- Knaus, F. (2006). *Ancient Persia and the Caucasus*. *Iranica Antiqua* 41: 79–118.
- Knauss, F. (2011). *Residenzen achaimenidischer Beamter und Vasallen*. In: *Kelainai – Apameia Kibotos: Développement urbain dans le contexte anatolien* (eds. L. Summerer, A. Ivantchik and A. von Kienlin), 391–410. Bordeaux: Ausonius Éditions.
- Kuhrt, A. (1983). *The Cyrus Cylinder and Achaemenid imperial policy*. *Journal for the Study of the Old Testament* 25: 83–97.
- Kuhrt, A. (1987). *Written sources available for the history of Babylonia under the later Achaemenids*. *AchHist* 1: 147–157.
- Kuhrt, A. (1995). *The Ancient Near East*, vol. 2. London: Routledge.
- Kuhrt, A. (2003). *Making history. Sargon of Agade and Cyrus the Great of Persia*. *AchHist* 8: 347–361.
- Kuhrt, A. (2007a). *Cyrus the Great: images and realities*. In: *Representations of Political Power: Case Histories from Times of Change and Dissolving Order in the Ancient Near East* (eds. M. Heinz and M.H. Feldman), 169–192. Winona Lake, IN: Eisenbrauns.
- Kuhrt, A. (2007b). *Problems in writing the history of Israel: the case of Cyrus the Great of Persia*. In: *Understanding the History of Israel* (ed. H. Williamson), 107–127. Oxford: Oxford University Press for the British Academy.
- Kuhrt, A. (2010). *The Persian Empire: A Corpus of Sources of the Achaemenid Period*. London: Routledge.
- Kuhrt, A. and Sherwin White, S. (1987). *Xerxes' destruction of Babylonian temples*. *AchHist* 2: 69–78.
- Kwasman, T. and Lemaire, A. (2002). *An Aramaic inscription from Kemaliye (Lydian Philadelphia)*. *Epigraphica Anatolica* 34: 185–187.
- Lambert, W.G. (2013). *Babylonian Creation Myths*. Winona Lake, IN: Eisenbrauns.
- Lanfranchi, G.B., Roaf, M., and Rollinger, R. (eds.) (2003). *Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia*. Padova: S.a.r.g.o.n. Editrice e Libreria.
- Lemaire, A. (2013). *Levantine Epigraphy and History in the Achaemenid Period (539–332 BCE)*. Oxford: Oxford University Press for the British Academy.
- Lewis, D.M. (1977). *Sparta and Persia*. Leiden: Brill.
- Lewis, D.M. (1987). *The king's dinner (Polyaenus IV.3,32)*. *AchHist* 2: 79–87.
- Lichtheim, M. (1980). *Ancient Egyptian Literature. Vol.III: The Late Period*. Berkeley: University of California Press.

- Lincoln, B. (2012). 'Happiness for Mankind'. Achaemenid Religion and the Imperial Project. Leuven: Peeters.
- Liverani, M. (2003). The Rise and Fall of Media. In: Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia (eds. G.B. Lanfranchi, M. Roaf and R. Rollinger), 1–12. Padova: S.a.r.g.o.n. Editrice e Libreria.
- Luckenbill, D.D. (1926–1927). Ancient Records of Assyria and Babylon, 2 vols. Chicago: University of Chicago Press.
- Lutz, H.F. (1928). An agreement between a Babylonian feudal Lord and his retainer in the reign of Darius II. University of California Publications in Semitic Philology 3 (9): 269–277.
- Madreiter, I. (2012). Stereotypisierung – Idealisierung – Indifferenz. Formen der Auseinandersetzung mit dem Achaimenidenreich in der griechischen Persika Literatur. Wiesbaden: Harrassowitz (Classica et Orientalia 4).
- Malandra, W.W. (1983). An Introduction to Ancient Iranian Religion. Minneapolis: University of Minnesota Press.
- Meiggs, R. and Lewis, D.M. (eds.) (1988). A Selection of Greek Historical Inscriptions to the End of the Fifth Century BC. Oxford: Oxford University Press.
- Menant, J. (1887). Le Stèle de Chalouf; essai derestitution du texte perse. Paris: F. Vieweg.
- Michel, E. (1954–1959). Die Assur Texte Salmanassars III (858–824). Welt des Orients 2: 137–157. & 221–233.
- Miller, M. (1995). Persians: the oriental other. Source: Notes in the History of Art 15: 38–44.
- Miller, M. (1997). Athens and Persia in the Fifth Century BC: A Study in Cultural Receptivity. Cambridge: Cambridge University Press.
- Miller, M. (2002). Greco Persian cultural relations ii. Encyclopaedia Iranica 11: 301–319.
- Miller, M. (2007). The poetics of emulation in the Achaemenid world: the figured bowls of the 'Lydian Treasure'. Ancient West & East 6: 43–72.
- Miller, M. (2011). Town and country in the satrapies of western Anatolia. In: Kelainai – Apameia Kibotos: Développement urbain dans le contexte anatolien (eds. L. Summerer, A. Ivantchik and A. von Kienlin), 319–344. Bordeaux: Ausonius Éditions.
- de Morgan, J. (1905). Découverte d'une sépulture achéménide à Suse, 29–58. Paris: Ernest Leroux (Mission de la Délégation Française en Perse 8).
- Murray, O. (1988). The Ionian Revolt. In: CAH IV² (eds. J. Boardman, N.G.L. Hammond, D.M. Lewis and M. Ostwald), 461–490. Cambridge: Cambridge University Press.
- Naveh, J. and Shaked, S. (eds.) (2012). Aramaic Documents from Ancient Bactria. London: The Khalili Family Trust.
- Nieling, J. and Rehm, E. (eds.) (2010). Achaemenid Impact in the Black Sea Region. Aarhus: Aarhus University Press.
- Nylander, C. (1993). Darius III – the coward king. Points and counterpoints. In: Alexander the Great. Reality and Myth (eds. J. Carlsen, B. Due, O.S. Due and B. Poulsen), 145–160. Rome: L'Erma di Bretschneider.

- Perrot, J. (2013). The Franco Iranian Programme. In: The Palace of Darius at Susa. The Great Royal Residence of Achaemenid Persia (ed. J. Perrot), 97–123. London: Tauris.
- Pirngruber, R. (2017). The Economy of Late Achaemenid and Seleucid Babylonia. Cambridge: Cambridge University Press.
- Porten, B. (2011). The Elephantine Papyri in English. Three Millennia of Cross Cultural Continuity and Change, 2e. Leiden: Brill.
- Porten, B. and Yardeni, A. (eds.) (1986). Textbook of Aramaic Documents from Ancient Egypt: Letters. Winona Lake, IN: Eisenbrauns.
- Potts, D.T. (ed.) (2013). The Oxford Handbook of Ancient Iran. Oxford: Oxford University Press.
- Potts, D., T. (2014). Nomadism in Iran. From Antiquity to the Modern Era. Oxford: Oxford University Press.
- Potts, D.T. (2016). The Archaeology of Elam. Formation and Transformation of an Ancient Iranian State. Cambridge: Cambridge University Press.
- Potts, D.T., Asgari Chaverdi, A., Petrie, C.A. et al. (2007). The Mamasani archaeological project, stage two: excavations at Qaleh Kali (Tappeh Servan/Jinjun [MS 46]). Iran 45: 287–300.
- Radner, K. (2003). An Assyrian view of the Medes. In: Continuity of Empire (?): Assyria, Media, Persia (eds. G.B. Lanfranchi, M. Roaf and R. Rollinger), 37–64. Padova: S.a.r.g.o.n. Editrice e Libreria.
- Ray, J.D. (1988). Egypt 525–404. In: CAH IV² (eds. J. Boardman, N.G.L. Hammond, D.M. Lewis and M. Ostwald), 254–286. Cambridge: Cambridge University Press.
- Rhodes, P. (2007). The impact of the Persian Wars on Classical Greece. In: Cultural Responses to the Persian Wars. Antiquity to the Third Millennium (eds. E. Bridges, E. Hall and P.J. Rhodes), 31–45. Oxford: Oxford University Press.
- Rhodes, P.J. and Osborne, R. (eds.) (2003). Greek Historical Inscriptions 404–323 BC. Oxford: Oxford University Press.
- Roberto, D. (2015). From the Armenian Highland to Iran. Rome: Scienze e lettere.
- Rollinger, R. and Wiesehöfer, J. (2009). Königlicher Haushalt, Residenz, und Hof. Der persische König und sein Palast. In: Sprachen – Bilder – Klänge. Dimensionen der Theologie im Alten Testament und seinem Umfeld, Festschrift für S R. Bartelmus (ed. C. Karrer Grube), 213–225. Münster: Ugarit.
- Rollinger, R., Truschnegg, B., and Bichler, R. (eds.) (2011). Herodot und das persische Weltreich. Herodotus and the Persian Empire. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Rollinger, R., Wiesehöfer, J., and Lanfranchi, G. (eds.) (2011). Ktesias' Welt: Ctesias' World. Wiesbaden: Harrassowitz.
- Roosevelt, C.H. (2009). The archaeology of Lydia. In: From Gyges to Alexander. Cambridge: Cambridge University Press.
- Root, M.C. (1979). The King and Kingship in Achaemenid Art. Leiden: Brill.
- Roth, M. (1989). Babylonian Marriage Agreements: 7th–3rd Centuries BC. Neukirchen Vlyn: Neukirchener Verlag.

- Rudenko, I.S. (1970). *Frozen Tombs of Siberia. The Pazyrk Burials of Iron Age Horsemen*. Berkeley: University of California Press.
- Sachs, A.J. and Hunger, H. (1988). *Astronomical Diaries and Related Texts from Babylonia I: Diaries from 652 BC to 262 BC*. Vienna: Verlag der Österreichischen Akademie der Wissenschaften (ÖAW, Phil. hist. Klasse, Denkschrift 195).
- Sancisi Weerdenburg, H. (1988). Was there ever a Median empire? *AchHist* 3: 197–212.
- Sancisi Weerdenburg, H. (1993). Alexander and Persepolis. In: *Alexander the Great. Reality and Myth* (eds. J. Carlsen, B. Due, O.S. Due and B. Poulsen), 177–188. Rome: L'Erma di Bretschneider.
- are, T. (2013). The sculpture of the Heroon of Perikle at Limyra: themaking of a Lycian king. *Anatolian Studies* 63: 55–74.
- Schaudig, H. (2001). Die Inschriften Nabonids von Babylon und Kyros' des Grossen samt den in ihrem Umfeld entstandenen Tendenzschriften. Textausgabe und Grammatik. Münster: Ugarit (AOAT 256).
- Schaudig, H. (2018). The magnanimous heart of Cyrus. The Cyrus Cylinder and its literary models. In: *Cyrus the Great. Life and Lore* (ed. R.M. Shahyegan), 16–25. Boston: Ilex Foundation.
- Scheil, V. (1907). *Textes élamite anzanites, troisième série*. Paris: Ernest Leroux (MDP IX).
- Schmidt, E.F. (1953–1977). *Persepolis I–III*. Chicago: University of Chicago Press.
- Schmitt, R. (1981). *Altpersische Siegelinschriften*. Vienna: Corpus Inscriptionum Iranicarum.
- Schmitt, R. (1991). *The Bisitun Inscriptions of Darius the Great. Old Persian Text*. London: School of Oriental and African Studies.
- Schmitt, R. (2009). *Die altpersischen Inschriften der Achämeniden*. Wiesbaden: Reichert.
- Seibert, J. (1988). Darius III. In: *Zu Alexander d. Gr. Festschrift G. Wirth* (eds. W. Will and J. Heinrichs), 437–456. Amsterdam: Verlag Adolf M. Hakkert.
- Seibert, J. (1998). 'Panhellenischer' Kreuzzug, Nationalkrieg, Rachezug oder makedonischer Eroberungskrieg? Überlegungen zu den Ursachen des Krieges gegen Persien. In: *Alexander der Grosse. Eine Welteroberung und ihr Hintergrund* (ed. W. Will), 5–
58. Bonn: Dr. Rudolf Habelt (*Antiquitas Reihe I, Abhandlungen zur Alten Geschichte* 46).
- Shahbazi, S. (2003). Iranians and Alexander. *American Journal of Ancient History* 2: 5–38.
- Shahyegan, M.R. (2011). *Arsacids and Sasanians. Political Ideology in Post Hellenistic and Late Antique Persia*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Shahyegan, R., M. (2012). *Aspects of History and Epic in Ancient Iran*. Cambridge, MA: Harvard University Press.
- Shahyegan, R.M. (2017). Persianism: or Achaemenid reminiscences in the Iranian and Iranicate world(s) of antiquity. In: *Persianism in Antiquity* (eds. R. Strootman and M.J. Versluys), 401–455. Stuttgart: Franz Steiner (*Oriens et Occidens* 25).
- Shahyegan, R.M. (ed.) (2018). *Cyrus the Great: Life and Lore* (Ilex Series 21). Cambridge, MA: Harvard University Press.

- Shenkar, M. (2007). Temple architecture in the Iranian world before the Macedonian conquest. *Iran and the Caucasus* 11: 169–194.
- Skjervø, P.O. (2014). Achaemenid religion. *Religious Compass* 8 (6): 175–187.
- Smith, R.R.R. (2012). The Gods of Nemrud. The Royal Sanctuary of Antiochus and the King of Commagene. Istanbul: Ertug & Kocabiyik.
- Strassmeier, J.N. (1890). *Inschriften von Cambyses, König von Babylon*. Leipzig: Pfeiffer.
- Streck, M. (1916). *Assurbanipal und die letzten assyrischen Könige bis zum Untergang Niniveh's*. Leipzig: J.C. Hinrichs. (Vorderasiatische Bibliothek 7/1–3).
- Stronach, D. (1969). *Pasargadae*. Oxford: Clarendon Press.
- Summerer, L. (2007a). Picturing Persian victory: the painted battle scene on the Munich wood. *Ancient Civilizations from Scythia to Siberia* 13: 3–30.
- Summerer, L. (2007b). From Tartalı to Munich: the recovery of a painted wooden tomb chamber in Phrygia. In: *The Achaemenid Impact on Local Populations and Cultures in Anatolia (Sixth– Fourth Centuries B.C.)* (eds. İ. Delemen, O. Casabonne, . Karagöz and O. Tekin), 131–158. Beyoğlu, Istanbul: Turkish Institute of Archaeology.
- Tarn, W.W. (2014). *Alexander the Great*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Taylor, D. (2013). *The Arshama Letters from the Bodleian Library, Vol. 2: Texts, Translations and Glossary*. Bodleian Libraries, University of Oxford. <http://arshama.bodleian.ox.ac.uk/> (accessed 9 June 2020).
- Tuplin, C. (1987). The administration of the Achaemenid empire. In: *Coinage and Administration in the Athenian and Persian Empires* (ed. I. Carradice), 109–166. London: British Archaeological Reports (BAR series 34).
- Tuplin, C. (2013). *The Arshama Letters from the Bodleian Library, Vol. 3: Commentary*. Bodleian Libraries, University of Oxford. <http://arshama.bodleian.ox.ac.uk/> (accessed 9 June 2020).
- Waezeggars, C. (2003/4). The Babylonian revolts against Xerxes and the “end of archives”. *Archiv für Orientforschung* 50: 150–178.
- Waezeggars, C. (2010). Babylonians in Susa. *Travels of Babylonian Businessmen to Susa Reconsidered*. In: *Der Achämenidenhof. The Achaemenid Court* (eds. Jacobs and Rollinger), 777–813. Basle: Harrassowitz.
- Waezeggars, C. (2014). *Marduk re&c.maccr;manni. Local Networks and Imperial Politics in Achaemenid Babylonia*. Peeters: Leuven.
- Walker, C. (1997). Achaemenid chronology and the Babylonian sources. In: *Mesopotamia and Iran in the Persian Period. Conquest and Imperialism 539–331 BC* (ed. J. Curtis), 17–25. London: British Museum Press.
- Waters, M. (2000). *A Survey of Neo Elamite History*. Helsinki: Neo Assyrian Text Corpus Project (SAAS XII).
- Waters, M. (2014). *Ancient Persia. A Concise History of the Achaemenid Empire 550–330 BCE*. New York: Cambridge University Press.
- Weidner, E.F. (1931–1932). Die älteste Nachricht über das persische Königshaus. *Archiv für Orientforschung* 7: 1–7.
- Weiskopf, M. (1989). The So Called Great Satraps' Revolt, 366–360

- BC. Stuttgart: Steiner (Historia Einzelschriften 63).
- Wiesehöfer, J. (1980). Die 'Freunde' und 'Wohltäter' des Grosskönigs. *Studia Iranica* 9: 7–21.
- Wiesehöfer, J. (1986). Iranische Ansprüche an Rom auf ehemals achaimendisichen Territorien. *Archäologische Mitteilungen aus Iran* 19: 177–185.
- Wiesehöfer, J. (1993). "Denn es sind welthistorische Siege" – Nineteenth and Twentieth Century Views of the Persian Wars. In: *The Construction of the Ancient Near East* (ed. A.C. Gunter), 61–83. Copenhagen: Academic Press.
- Wiesehöfer, J. (1994). Zum Nachleben von Achaimeniden und Alexander in Iran. *AchHist VIII*: 389–397.
- Wiesehöfer, J. (2001). *Ancient Persia: From 550 BC to 650 AD*, trans. A. Azodi, 231–242. London: Tauris.
- Worthington, I. (2003). Alexander, Philip, and the Macedonian background. In: *A Companion to Ancient Macedonia* (eds. J. Roisman and I. Worthington) 2010, 69–98. Oxford: Wiley Blackwell.
- Wuttman, M. and Marchand, S. (2005). Égypte. In: *L'archéologie de l'empire achéménide* (eds. P. Briant and R. Boucharlat), 97–128. Paris: Persica.
- Yarshater, E. (1971). Were the Sasanians heirs to the Achaemenids? In: *La Persia nel Medioevo*, 517–531. Rome: Accademia Nazionale dei Lincei.
- Young, T.C. and Levine, L.D. (1974). *Excavations of the Godin Tepe Project. Second Progress Report*. Toronto: The Royal Museum. (Occasional Papers 26).
- Zenzen, N., Hoßscher, T., and Trampendach, K. (eds.) (2013). *Aneignung und Absterrung: wechselnde Perspektiven auf die Antithese von 'Ost' und 'West' in der griechischen Antike*. Heidelberg: Verlag Antike.

علائم اختصاری

A¹Pa

Inscription of Artaxerxes I, Persepolis (a)

A²Sa

Inscription of Artaxerxes II, Susa (a)

A²Sd

Inscription of Artaxerxes II, Susa (d)

A²Sf

Inscription of Artaxerxes II, Susa (f)

ABC

Grayson, A.K., 1985, *Assyrian and Babylonian Chronicles*, Locust Valley, NY: J.J. Augustin (Texts from Cuneiform Sources 55)

AchHist 2

Sancisi Weerdenburg, H., and A. Kuhrt, eds., 1987, *Achaemenid History 2: The Greek Sources*, Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten

AchHist 3

Kuhrt, A., and H. Sancisi Weerdenburg, eds., 1988, *Achaemenid History 3: Method and Theory*, Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten

AchHist 8

Sancisi Weerdenburg, H., A. Kuhrt, and M.C. Root, eds., 1994, *Achaemenid History 8: Continuity and Change*, Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten

AchHist 11

Brosius, M., and A. Kuhrt, eds., 1998, *Studies in Persian History. Essays in Memory of Professor David M. Lewis*, Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten

AchHist 13

Henkelman, W., and A. Kuhrt, eds., 2003, *Achaemenid History 13. A Persian Perspective. Essays in Memory of Heleen Sancisi-Weerdenburg*, Leiden: Nederlands Instituut voor het Nabije Oosten

Ael.var.hist.Aelianus, *varia historia***Akk.**

Akkadian

Andoc.

Andocides

ANETPritchard, J.B., ed., 1969, *Ancient Near Eastern Texts relating to the Old Testament* (3rd. rev. edn.), Princeton, NJ: Princeton University Press**AOAT**

Alter Orient und Altes Testament

ap.

apud

App.Syr.Appian, *Syriaca***Arr.an.**Arrian, *anabasis***ARTA**

Achaemenid Research on Texts and Archaeology

Athen.

Athenaios

Bab.

Babylonian

BCE

Before Christian Era

BE XClay, A.T., 1904, *Business Documents of Murashu Sons of Nippur dated to the Reign of Darius II (424–404 BC)*, Philadelphia, PA: University of Pennsylvania**BM**

siglum of the British Museum, London

BN

siglum of the Bibliothèque Nationale, Paris

CAH IV²*Cambridge Ancient History IV: Persia, Greece and the Western Mediterranean*, 1988, ed. by J. Boardman, N.G.L. Hammond,

D.M. Lewis, and M. Ostwald, Cambridge: Cambridge University Press

CAH VI²

Cambridge Ancient History VI: The fourth century BC, 1994, ed. by D.M. Lewis, J. Boardman, S. Hornblower, and M. Ostwald, Cambridge: Cambridge University Press

CE

Christian Era

col.

Column

Curt.Ruf.

Curtius Rufus

D²Sa

Inscription of Darius II, Susa (a)

D²Sb

Inscription of Darius II, Susa (b)

DB

Inscription of Darius I, Bisitun

DNa

Inscription of Darius I, Naqsh e Rostam (a)

DPd

Inscription of Darius I, Persepolis (d)

DPe

Inscription of Darius I, Persepolis (e)

DSaa

Inscription of Darius I, Susa (aa)

DSc

Inscription of Darius I, Susa (c)

DSe

Inscription of Darius I, Susa (e)

DZf

Inscription of Darius I, Suez Canal (f)

Dem.

Demosthenes

Diod.Sic.

Diodorus Siculus, *Geographia*

ed./eds.

edited, editor/editors

Elam.

Elamite

FGrH

Jacoby, F., 1923–1958, *Die Fragmente der Griechischen Historiker*,
Leiden: Brill

Gr.

Greek

Hdt.

Herodotus, *Histories*

Isocr.

Isocrates

Isocr.Evag.

Isocrates, *Evagoras*

Just.

Justinus, Epitome of the *Philippic Histories* of Pompeius Trogus

l./ll.

line/lines

LE

Left Edge

mod.

modern

m

meter

MDP IX

Scheil, V., 1907, *Textes élamites anzanites*, Paris: Ernest Leroux (3ème
série, Mémoires de la Délégation Française en Perse IX)

Mt.

Mount

NCh

Nabonidus Chronicle

Nep.Dat.

Cornelius Nepos, *Lives of the Great Generals XIV: Datames*

no.

number

nr.

near

obv.

obverse

OGIS

Dittenberger, W., 1903, *Orientis Graeci Inscriptiones*, Leipzig: Hirzel

OP

Old Persian

Paus.

Pausanias

PF

siglum for Persepolis Fortification Tablets

PFa

Hallock, R.T., 1978, Selected Fortification Tablets, *Cahiers de la Délégation Française en Iran* 8: 109–136

PF NN

siglum for Persepolis Fortification Tablets transliterated, but unpublished

PFS

Persepolis Fortification Seal

pl.

plural

Plut.Alex.

Plutarch, *Life of Alexander*

Plut.Art.

Plutarch, *Life of Artaxerxes*

Plut.Demetr.

Plutarch, *Life of Demetrius*

Plut.Per.

Plutarch, *Life of Perikles*

PMG

Papyrus Michigan

PN

Personal Name

Poly.

Polyaenus, *Strategemata*

Ps. Arist.

Pseudo Aristotle

PT

siglum for Persepolis Treasury Tablets

rev.

reverse

RIMA

Royal Inscriptions of Mesopotamia: Assyrian Rulers I—, Toronto 1987–

SAA

State Archives of Assyria

Schol.Dem.

Scholia to Demosthenes

Simonides

Page, D.L., 1981, *Further Greek epigrams: epigrams before 50AD from the Greek Anthology and other sources, not included in Hellenistic epigrams or the garland of Philip*, Cambridge:

Cambridge University Press

sg.

Singular

SXf

Seal of Xerxes, (f)

Tac.Ann.

Tacitus, *Annals*

TAM

Tituli Asia Minoris TBER, Durand, J. M., 1982, *Textes babyloniens d'époque récente*, Paris: A.D.P.F. (Recherche sur les grandes civilisations 6; études assyriologiques)

Thuc.

Thucydides, *History of the Peloponnesian War*

TMHC

Texte und Materialien der Hilprecht Collection

transl.

translated

Xen.an.

Xenophon, *anabasis*

Xen.Cyr.

Xenophon, *Cyropaedia*

Xen.hell.

Xenophon, *hellenika*

XPf

Inscription of Xerxes, Persepolis (f)

XPg

Inscription of Xerxes, Persepolis (g)

XPh

Inscription of Xerxes, Persepolis (h)